



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



دانشنامه امام حسین علیه السلام

بر پایه قرآن، حدیث و تدریج

محمدی ری شهری

مترجم:

عبد الهادی مسعودی

با همکاری:

سید محمود طباطبائی نژاد

سید روح الله سید طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه امام حسين عليه السلام بر پایه قرآن، حديث و تاريخ

نويسنده:

محمد محمدي ري شهري

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	دانشنامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۶
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۸	[ادامه بخش هشتم]
۱۸	[ادامه فصل یکم]
۱۸	اشاره
۲۰	۱ / ۱۶ شب را مهلت گرفتن ، برای نماز و دعا و استغفار
۳۳	۱ / ۱۷ سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها
۳۵	۱ / ۱۸ پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام
۴۹	۱ / ۱۹ نگرستن یاران امام علیه السلام به جایگاه هایشان در بهشت
۵۱	۱ / ۲۰ شب راز و نیاز
۵۳	۱ / ۲۱ از وقایع شب عاشورا
۵۷	۱ / ۲۲ گفتگوی بُزیر و شمر
۵۹	۱ / ۲۳ حال زینب علیها السلام در شب عاشورا
۵۹	اشاره
۷۱	دو نکته در باره اشعار به امام حسین علیه السلام در شب عاشورا
۷۳	۱ / ۲۴ رؤیای امام علیه السلام در سحرگاه عاشورا
۷۳	۱ / ۲۵ آماده شدن برای نبرد
۷۳	اشاره
۸۱	موقعیت خیمه های امام حسین علیه السلام و نقش آنها در صحنه نبرد
۸۷	۱ / ۲۶ استقبال از شهادت با روی باز
۹۳	فصل دوم : نگاهی به میدان نبرد
۹۳	۲ / ۱ رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم راهی

- ۹۳ اشاره
- ۹۸ سخنی در باره شمار دو سپاه
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ الف _ شمار سپاه امام حسین علیه السلام
- ۱۰۰ ب _ شمار سپاه عمر بن سعد
- ۱۰۴ ۲ / ۲ دعای امام در صبح عاشورا
- ۱۰۴ ۲ / ۳ سخن گفتن زُهَیر بن قَین با لشکر کوفه
- ۱۰۹ ۲ / ۴ سخن گفتن بُزَیر بن خُصَیر با سپاه کوفه
- ۱۱۱ ۲ / ۵ احتجاج های امام علیه السلام بر سپاه کوفه
- ۱۴۶ ۲ / ۶ سخن گفتن امام علیه السلام با عمر بن سعد
- ۱۴۸ ۲ / ۷ آغاز نبرد و فرا خواندن امام علیه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۵۶ سخنی در باره شهدای حمله نخست
- ۱۵۹ توضیحی در باره مقصود از اجازه دادن خدا برای کشته شدن امام حسین علیه السلام و یارانش
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۵۹ ۱ . اذن تشریعی
- ۱۶۰ ۲ . اذن تکوینی
- ۱۶۲ ۲ / ۸ شعار امام حسین علیه السلام در نبرد
- ۱۶۲ ۲ / ۹ سبقت جستن برای مبارزه و رقابت در آن
- ۱۶۴ ۲ / ۱۰ قوت جنگی یاران امام علیه السلام
- ۱۶۸ ۲ / ۱۱ شدت جنگ در نیمه روز
- ۱۷۸ ۲ / ۱۲ نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۸۴ اشاره ای به چگونگی به جا آوردن نماز خوف
- ۱۸۶ ۲ / ۱۳ سخن امام علیه السلام با یارانش
- ۱۹۰ ۲ / ۱۴ سلام وداع

- ۱۹۲ ۱۵ / ۲ دعا و گریه برخی بزرگان کوفه برای امام علیه السلام
- ۱۹۲ ۱۶ / ۲ آخرین دعای حسین علیه السلام در روز عاشورا
- ۱۹۶ فصل سوم : شهادت یاران امام حسین علیه السلام
- ۱۹۶ ۱ / ۳ ویژگی های یاران امام علیه السلام
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ ۱ . بهترین یاران
- ۱۹۸ ۲ . دستیابی به قلّه یقین
- ۲۰۰ ۳ . شهود حقایق غیبی
- ۲۰۲ ۴ . همانند شهیدان همراه پیامبران علیهم السلام
- ۲۰۲ ۵ . سروران شهیدان
- ۲۰۴ ۶ . پیش از خشک شدن عرق اسب هایشان ، به بهشت می روند
- ۲۰۷ ۳ / ۱۲ ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی
- ۲۱۷ ۳ / ۱۳ انس بن حارث
- ۲۲۳ ۳ / ۱۴ بزیر بن خضیر
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۵ ویژگی های بزیر بن خضیر
- ۲۲۵ ۱ . قرآن شناسی
- ۲۲۵ ۲ . بصیرت کامل
- ۲۲۵ ۳ . پارسایی
- ۲۲۵ ۴ . سخنوری
- ۲۲۷ ۵ . خنده رویی در صبح عاشورا
- ۲۴۱ ۳ / ۱۵ بشیر بن عمرو خضرمی
- ۲۴۶ ۳ / ۱۶ دو جوان جابری
- ۲۵۲ ۳ / ۱۷ جناده بن حارث و فرزندش عمرو
- ۲۵۷ ۳ / ۱۸ چون ، غلام ابوذر
- ۲۶۲ ۳ / ۱۹ حبیب بن مظاهر

- ۲۷۹ ۱۰ / ۳ خَجَّاج بن مَسْرُوق
- ۲۸۴ ۱۱ / ۳ حَزْر بن یزید ریاحی
- ۳۱۸ ۱۲ / ۳ حَنْظَلَةُ بن اسعد شِیامی
- ۳۲۵ ۱۳ / ۳ زَهیر بن قَین
- ۳۴۱ ۱۴ / ۳ سعید بن عبد الله حنفی
- ۳۴۷ ۱۵ / ۳ شَوَیْد بن عمرو
- ۳۵۳ ۱۶ / ۳ جوانی که پدرش شهید شده بود
- ۳۵۵ ۱۷ / ۳ ابو عمر شَبِیب بن عبد الله نَهْشَلی
- ۳۵۷ ۱۸ / ۳ شَوَدَب ، هم پیمان قبیلہ شاکر
- ۳۶۲ ۱۹ / ۳ عَابِس بن ابی شَبِیب
- ۳۷۰ ۲۰ / ۳ عبد الرحمان بن عبد رَبَّہ انصاری
- ۳۷۲ ۲۱ / ۳ عبد الله بن عُمَیر کَلْبی
- ۳۸۴ ۲۲ / ۳ عبد الله و عبد الرحمان غِفاری
- ۳۹۳ ۲۳ / ۳ عَمَر بن خالد صِیداوی و همراهانش
- ۳۹۷ ۲۴ / ۳ عمرو بن قَرظہ انصاری
- ۴۰۶ ۲۵ / ۳ مُسَلَم بن عَوْشَجَه
- ۴۱۵ ۲۶ / ۳ نافع بن هلال
- ۴۲۶ ۲۷ / ۳ وَهَب بن وَهَب
- ۴۳۶ ۲۸ / ۳ یزید بن زیاد بن مُهَاصِر
- ۴۴۴ ۲۹ / ۳ یزید بن نُبَیْط و پسرانش
- ۴۴۴ اشاره
- ۴۵۰ سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۰ ۱ . ابراهیم بن حُصَین اسدی
- ۴۵۰ ۲ . برادرزاده حُدَیفَةُ بن اَسید غِفاری
- ۴۵۱ ۳ . ابو هَتِیاج

- ٤٥١ ٤ . أدھم بن أمّیہ
- ٤٥٢ ٥ . انیس بن معقل أصبجی
- ٤٥٣ ٦ . جابر بن خجاج
- ٤٥٣ ٧ . جبلة بن علی شیبانی
- ٤٥٤ ٨ . جندب بن حُجیر
- ٤٥٤ ٩ . جُوین بن مالک
- ٤٥٥ ١٠ . حارث بن امرؤ القیس
- ٤٥٥ ١١ . حارث بن بنهان ، آزاد شده حمزة بن عبد المطلب
- ٤٥٥ ١٢ . خجاج بن زید (/ یزید)
- ٤٥٦ ١٣ و ١٤ . خلاس بن عمرو و نَعمان بن عمرو
- ٤٥٦ ١٥ . رافع ، وابسته بنی شنده
- ٤٥٦ ١٦ . رُمیث بن عمرو
- ٤٥٧ ١٧ . زاهر ، مُصاحب عمرو بن حَمِق
- ٤٥٨ ١٨ . زُهیر بن بَشْر خَتَمی
- ٤٥٨ ١٩ . زُهیر بن سُلیم اُزدی
- ٤٥٩ ٢٠ . زید بن معقل
- ٤٦٠ ٢١ . سالم ، غلام ابن مدنتیه کلبی
- ٤٦١ ٢٢ . سعد بن حارث و برادرش حتوف بن حارث
- ٤٦١ ٢٣ . سعد بن خنظله تمیمی
- ٤٦١ ٢٤ . سعید بن کَرْدَم
- ٤٦١ ٢٥ . سلیمان بن ربیعہ
- ٤٦٢ ٢٦ . سلیمان ، غلام امام حسین علیه السلام
- ٤٦٢ ٢٧ . سَوّار بن ابی جمیر
- ٤٦٣ ٢٨ . سیف بن مالک
- ٤٦٣ ٢٩ . صُباب بن عامر
- ٤٦٣ ٣٠ . صَرغامه بن مالکوی ، از یاران امام حسین علیه السلام

- ۳۱ و ۳۲ . عامر بن مسلم و غلامش سالم (/ مسلم) ۴۶۴
- ۳۴ . عبدالرحمان بن عبد الله بن كَذَن اَرْحَبِي ۴۶۵
- ۳۵ . عُقْبَةُ بنِ صُلْت ۴۶۷
- ۳۶ . عَمَّار بن ابی سلامه دالانی ۴۶۷
- ۳۷ . عَمَّار بن حَسَّان ۴۶۸
- ۳۸ . عِمْران بن كعب انصاری ۴۶۹
- ۴۰ و ۴۱ . عمرو بن خالد اَزْدِي و پسرش خالد بن عمرو ۴۶۹
- ۴۲ . عمرو بن صُبَيْعَةُ ۴۷۲
- ۴۳ . عمرو بن عبد الله جَنْدَعِي ۴۷۳
- ۴۴ . عَمَّير (عمرو) بن عبد الله مَذْحِجِي ۴۷۳
- ۴۵ . غلام تُرْك ۴۷۴
- ۴۶ . قَارِب ، غلام امام حسين عليه السلام ۴۷۵
- ۴۷ و ۴۸ . قَاسِط و كَرْدوس ، پسران زُهَير بن حارث ۴۷۵
- ۴۹ . قاسم بن حبيب اَزْدِي ۴۷۶
- ۵۰ . قَعْنَب بن عمرو نَجْرِي ۴۷۶
- ۵۱ . كِنَانَةُ بن عَتِيْق ۴۷۷
- ۵۲ . مَجْمَع بن زياد ۴۷۷
- ۵۳ . مَجْمَع بن عبد الله عَائِذِي ۴۷۷
- ۵۴ . مسعود بن حَجَّاج و پسرش عبد الرحمان ۴۷۸
- ۵۵ . مسلم بن كثير ۴۷۹
- ۵۶ . مُنَجِّح ، غلام امام حسين عليه السلام ۴۷۹
- ۵۷ . نَعِيم بن عَجْلان ۴۸۰
- ۵۸ . هَفْهَف بن مَهْنَد رَابِئِي ۴۸۰
- ۵۹ . همام بن سَلْمَه قَائِصِي ۴۸۱
- ۶۰ . يحيى بن سليم مازِنِي ۴۸۱
- ۴۸۴ فهرست تفصیلی

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، 1325 -

عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ / محمدی ری شهری؛ با همکاری محمود طباطبایی نژاد، روح... سید طباطبائی؛ مترجم عبدالهادی مسعودی، مهدی مهریزی.

مشخصات نشر : قم: دارالحدیث، 1388.

مشخصات ظاهری : 14 ج.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ 204.

شابک : 1200000 ریال: دوره 2-461-493-964-978 ؛ ج.1، چاپ سوم و چهارم: 9-462-493-964-978 ؛ ج.2، چاپ سوم و چهارم: 6-463-493-964-978 ؛ ج.3، چاپ سوم و چهارم 3-464-493-964-978 ؛ ج.4، چاپ سوم و چهارم 978-964-493-964-978 ؛ ج.5، چاپ سوم و چهارم 7-466-493-964-978 ؛ ج.6، چاپ سوم و چهارم 467-493-964-978 ؛ ج.7، چاپ سوم و چهارم 1-468-493-964-978 ؛ ج.8، چاپ سوم و چهارم 8-469-493-964-978 ؛ ج.9، چاپ سوم و چهارم 4-470-493-964-978 ؛ ج.10، چاپ سوم و چهارم 1-471-493-964-978 ؛ ج.11، چاپ سوم و چهارم 8-472-493-964-978 ؛ ج.12، چاپ سوم و چهارم 5-473-493-964-978 ؛ ج.13، چاپ سوم و چهارم: 964-978-493-964-16978 ؛ ج.14، چاپ سوم 9-475-493-964-978 ؛ ج.1-806-493-964-15978 ؛ ج.4-805

یادداشت : در جلد ششم، دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم کتاب حاضر مترجم عبدالهادی مسعودی و در جلد چهارم مترجم مهدی مهریزی است.

یادداشت : جلد 15 با عنوان دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (مقتل ها) و جلد 16 دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (مقتل ها و فهرست ها) است.

یادداشت : ج. 1 - 14 (چاپ سوم: 1388) مکرر.

یادداشت : ج.1، ج.4، ج.7، ج.8، (چاپ اول: 1388).

یادداشت : ج.10 - 14 (چاپ اول: 1388).

یادداشت : ج.1-13 (چاپ چهارم: 1389).

یادداشت : ج. 5 (چاپ پنجم : 1390).

يادداشت : ج. 15-16 (چاپ اول: 1393) (فيپا).

موضوع : حسين بن علي (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع : واقعه كربلا، 61ق.

شناسه افزوده : طباطبائي نژاد، محمود، 1340 -

شناسه افزوده : سيد طباطبائي، سيد روح الله

شناسه افزوده : مسعودي، عبدالهادي، 1343 - ، مترجم

شناسه افزوده : مهريزي، مهدي، 1341 - ، مترجم

رده بندي كنگره : 4/4BP/4م/3435د2 1388

رده بندي ديويي : 297/9534

شماره كتابشناسي ملي : 2037945

ص: 1

اشاره

[ادامه بخش هشتم]

[ادامه فصل یکم]

اشاره

16/ 1 استمهال لیلۃ للصلاة والدعاء والاستغفار! تاریخ الطبری عن أبي مخنف عن الحارث بن حصيرة عن عبد الله بن شريك العامري في ذكر ما حدث في عصر يوم التاسوعاء: إنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى: يَا خَيْلَ اللَّهِ اركبوا وأبشروا! فركب في الناس، ثمَّ رَحَفَ نَحْوَهُمْ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ، وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ، مُحْتَبِيًا (1) بِسَيْفِهِ، إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَسَمِعَتْ أُخْتُهُ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الصَّيْحَةَ، فَدَنَّتْ مِنْ أُخِيهَا، فَقَالَتْ: يَا أُخِي، أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدِ اقْتَرَبَتْ؟! قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ، فَقَالَ لِي: إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا، قَالَ: فَلَطَمَتْ أُخْتُهُ وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَا! فَقَالَ: لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخِيَّةُ، اسْكُنِي رَحِمَكَ الرَّحْمَنُ! وَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أُخِي! أَتَاكَ الْقَوْمُ، قَالَ: فَتَهَضَّضْتُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَبَّاسُ، ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أُخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ، فَتَقُولُ لَهُمْ: مَا لَكُمْ، وَمَا بَدَا لَكُمْ؟ وَتَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟ فَأَتَاهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَقْبَلَهُمْ فِي نَحْوِ مِنْ عَشْرِينَ فَارِسًا، فِيهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، وَحَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ، فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَدَا لَكُمْ، وَمَا تُرِيدُونَ؟ قَالُوا: جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ بِأَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِهِ، أَوْ نُنَازِلَكُمْ! قَالَ: فَلَا تَعَجَلُوا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، فَأَعْرِضْ عَلَيْهِ مَا ذَكَرْتُمْ، قَالَ: فَوَقَفُوا، ثُمَّ قَالُوا: إِنَّهُ فَأَعْلَمُهُ ذَلِكَ، ثُمَّ الْقْنَا بِمَا يَقُولُ. قَالَ: فَانصَرَفَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاجِعًا يَرْكُضُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُهُ بِالْخَبَرِ، وَوَقَفَ أَصْحَابُهُ يُخَاطِبُونَ الْقَوْمَ، فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ لِرُزْهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ: كَلِّمِ الْقَوْمَ إِنْ شِئْتَ، وَإِنْ شِئْتَ كَلِّمْتَهُمْ. فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: أَنْتَ بَدَأْتَ بِهَذَا، فَكُنْ أَنْتَ تَكَلِّمُهُمْ، فَقَالَ لَهُمُ (2) حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: أَمَا وَاللَّهِ، لَيْسَ الْقَوْمُ عِنْدَ اللَّهِ غَدًا قَوْمٌ يَقْدَمُونَ عَلَيْهِ قَدْ قَتَلُوا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِزَّتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَعِبَادَ أَهْلِ هَذَا الْمِصْرِ الْمُجْتَهِدِينَ بِالْأَسْحَارِ، وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا. فَقَالَ لَهُ عَزْرَةَ بْنُ قَيْسٍ: إِنَّكَ لَتُرَكِّي نَفْسَكَ مَا اسْتَطَعْتَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: يَا عَزْرَةَ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَكَّاهَا وَهَدَّاهَا، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَزْرَةَ، فَإِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ، أُنشِدُكَ اللَّهَ يَا عَزْرَةَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُعِينُ الضَّلَّالَ عَلَى قَتْلِ الثُّفُوسِ الرَّكِيَّةِ! قَالَ: يَا زُهَيْرُ! مَا كُنْتَ عِنْدَنَا مِنْ شِيعَةِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ. إِنَّمَا كُنْتَ عُمَانِيًّا! قَالَ: أَفَلَسْتَ تَسْتَدِلُّ بِمَوْقِفِي هَذَا أَنِّي مِنْهُمْ! أَمَا وَاللَّهِ، مَا كَتَبْتُ إِلَيْهِ كِتَابًا قَطُّ، وَلَا أُرْسَلْتُ إِلَيْهِ رَسُولًا قَطُّ، وَلَا وَعَدْتُهُ نُصْرَتِي قَطُّ، وَلَكِنَّ الطَّرِيقَ جَمَعَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَكَانَهُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ مَا يُقَدِّمُ عَلَيْهِ مِنْ عَدُوِّهِ وَحِزْبِهِ، فَرَأَيْتُ أَنْ أَنْصُرَهُ، وَأَنْ أَكُونَ فِي حِزْبِهِ، وَأَنْ أَجْعَلَ نَفْسِي دُونَ نَفْسِهِ، حِفْظًا لِمَا ضَبَعْتُمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ: وَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْكُضُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: يَا هَوْلَاءِ، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَسْأَلُكُمْ أَنْ تَنْصَرِفُوا هَذِهِ الْعَشِيَّةَ حَتَّى يَنْظُرَ فِي هَذَا الْأَمْرِ... وَكَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَتَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا عَرَضَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عِنْدَ الْعَشِيَّةِ؛ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ، وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ، وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ، وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ! قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي الْحَارِثُ بْنُ حَصِيْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكِ الْعَامِرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَانَا رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَامَ مِثْلَ حَيْثُ يُسْمَعُ الصَّوْتُ، فَقَالَ: إِنَّا قَدْ أَجَلْنَاكُمْ إِلَى غَدٍ، فَإِنْ اسْتَسَلَّمْتُمْ سَرَّحْنَا بِكُمْ إِلَى أَمِيرِنَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَلَسْنَا تَارِكِيكُمْ. (3)

- 1- الاحتباء : ضمّ الساقين إلى البطن بالثوب أو اليدين (مجمع البحرين : ج 1 ص 356 «حبا»).
- 2- في المصدر : «له» ، والصواب ما أثبتناه كما في أنساب الأشراف .
- 3- تاريخ الطبري : ج 5 ص 416 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 391 وليس فيه من «إذ خفق» إلى «رحمك الرحمن»، المنتظم : ج 5 ص 337 وليس فيه من «فقال حبيب بن مظاهر لزهير بن القين» إلى «وحقّ رسوله صلى الله عليه وآله» ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 558 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 176 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 89 ، إعلام الوری : ج 1 ص 454 كلّها نحوه وليس في الأربعة الأخيرة من «فقال حبيب بن مظاهر لزهير بن القين» إلى «في هذا الأمر» ، بحار الأنوار : ج 44 ص 391 وراجع : تجارب الأمم : ج 2 ص 73 وروضة الواعظين : ص 202 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 98 .

1 / 16 شب را مهلت گرفتن ، برای نماز و دعا و استغفار

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف ، در یادکرد حوادث عصر تاسوعا _ : حارث بن حصیره از عبد الله بن شريك عامری برایم نقل کرد که : عمر بن سعد ندا داد : ای لشکر خدا ! سوار شوید و بشارتتان باد ! آن گاه ، خود با مردم ، سوار شد و پس از نماز عصر ، به سوی آنان (سپاه حسین علیه السلام) ، حرکت کرد . حسین علیه السلام ، جلوی خیمه نشسته بود و شمشیرش را بر گرد پاهایش حلقه کرده بود و خوابش برده ، سرش بر روی زانوانش افتاده بود که خواهرش زینب علیها السلام ، صدا [ی حرکت لشکر ابن سعد] را شنید و به برادرش نزدیک شد و گفت : ای برادر من ! آیا صداها را نمی شنوی که نزدیک شده اند ؟ حسین علیه السلام ، سرش را بلند کرد و فرمود : «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم . به من فرمود : تو به سوی ما می آیی .» . خواهرش به صورت خود زد و گفت : وای بر من ! حسین علیه السلام فرمود : «خواهرم ! بر تو چنین مباد . آرام باش . [خدای] رحمان ، بر تو رحم کند!» . عباس بن علی علیه السلام گفت : ای برادر ! آنان به سوی تو حرکت کرده اند . حسین علیه السلام برخاست و سپس فرمود : «ای عباس ! ای برادرم ! جانم فدایت ! سوار شو و با آنان ، ملاقات کن و بپرس که در چه حال اند و چه شده است و برای چه آمده اند ؟» . عباس علیه السلام با بیست سوار ، به پیشواز آنان رفت . زُهِیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز میان آن بیست تن بودند . عباس علیه السلام به آنان گفت : چه شده و چه می خواهید ؟ گفتند : فرمان امیر آمده که به شما پیشنهاد دهیم که یا به حکمش گردن نهید و یا با شما بجنگیم . عباس علیه السلام گفت : عجله نکنید تا به سوی ابا عبد الله ، باز گردم و آنچه را گفتید ، به او برسانم . آنان ، ایستادند و سپس گفتند : او را ببین و از این موضوع ، آگاهش کن . سپس نزد ما بیا و آنچه را که می گوید ، به ما بگو . عباس علیه السلام ، با شتاب به سوی حسین علیه السلام باز گشت تا با خبرش سازد ؛ اما یارانش ایستادند و با سپاهیان دشمن ، سخن گفتند . حبیب بن مظاهر ، به زُهِیر بن قین گفت : اگر می خواهی ، تو با مردم ، سخن بگو و اگر می خواهی ، من سخن بگویم . زُهِیر به او گفت : تو این کار را آغاز کردی . پس تو با آنان ، سخن بگو . حبیب بن مظاهر ، به آنان گفت : بدانید که _ به خدا سوگند _ ، فردای قیامت و نزد خدا ، چه بد مردمی هستند که بر او در می آیند ، در حالی که فرزندان پیامبرش صلی الله علیه و آله خاندان و اهل بیت او ، و نیز عابدان این سرزمین و سحرخیزان کوشا و فراوان یادکنندگان خدا را کُشته اند ! عَزْرَة بن قیس به او گفت : تا می توانی ، از خودت بگو و تعریف کن ! زُهِیر به او گفت : ای عَزْرَة ! خدا از او تعریف کرده و ره نمونش شده است . از خدا پروا کن _ ای عَزْرَة _ که من ، خیر خواه تو هستم ! تو را به خدا سوگند می دهم _ ای عَزْرَة _ که مبادا در کشتن جان های پاک ، از یاوران گم راهی باشی ! او گفت : ای زُهِیر ! تو نزد ما ، از پیروان این خاندان ، به شمار نمی رفتی . تو عثمانی بودی ! زُهِیر گفت : آیا تو از موضعگیری و ایستادنم در این جا ، به این راه نمی بری که از آنها هستم ؟! بدانید که _ به خدا سوگند _ ، من هیچ گاه نامه ای به حسین علیه السلام ننوشته ام و پیکری روانه نساخته ام و به او وعده یاری نداده ام ؛ اما راه ، ما را با هم گرد آورد و هنگامی که او را دیدم ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را و جایگاه حسین را در نزد او ، به یاد آوردم و آنچه را از دشمنش و گروه شما به او رسیده ، دانستم . پس اندیشیدم که یاری اش کنم و در گروه او باشم و جانم را فدایش کنم تا حق خدا و پیامبرش را که شما تباه کرده اید ، پاس بدارم . عباس بن علی علیه السلام ، به شتاب آمد تا به آنها رسید و گفت : ای مردم ! ابا عبد الله ، از شما می خواهد که امشب ، باز گردید تا در این باره بیندیشد هنگامی که عباس بن علی علیه السلام نزد حسین علیه السلام آمد و پیشنهاد عمر بن سعد را باز گفت ، امام حسین علیه السلام به او فرمود : «به سوی آنان ، باز گرد و اگر توانستی ، [رویارویی با] آنها را تا صبح به تأخیر بینداز و امشب ، بازشان گردان . شاید که امشب برای پروردگاران ، نماز بخوانیم و او را بخوانیم و از وی آمرزش بخواهیم ، که او خود می داند که من ، نماز گزاردن برای او ، تلاوت کتابش ، دعا و آمرزش خواهی فراوان را دوست دارم» . همچنین حارث بن حصیره ، از عبد الله بن شريك عامری ، از امام زین العابدین علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود : «پیکری از سوی عمر بن سعد ، نزد ما آمد و به گونه ای ایستاد که سخنش را بشنویم و سپس گفت : ما تا فردا به شما ، مهلت می دهیم . اگر تسلیم شدید ، شما را به سوی امیرمان

عبيد الله بن زياد مي بريم ، و اگر خودداری کردید، شما را رها نمی کنیم» .

الفتوح: إذا المُنادي يُنادي من عسكرٍ عَمَرَ: يا جُنْدَ اللَّهِ اركبوا. قال: فَرَكَبَ النَّاسُ وساروا نَحْوَ مَعْسَكِرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَالْحُسَيْنُ عليه السلام في وَقْتِهِ ذَلِكَ جالِسٌ قَدْ حَفَقَ رَأْسُهُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَسَمِعَتْ أُخْتُهُ زَيْنَبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الصَّيْحَةَ وَالصَّجَّةَ، فَدَنَتْ مِنْ أُخِيهَا وَحَرَكَتُهُ، فَقَالَتْ: يا أخي، أَلَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ مِنَّا؟! قال: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عليه السلام رَأْسَهُ، وقال: يا أختاه، إِنِّي رَأَيْتُ جَدِّي فِي الْمَنَامِ وَأَبِي عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ أُمِّي وَأَخِي الْحَسَنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالُوا: يا حُسَيْنُ، إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ، وَقَدْ وَاللَّهِ يَا أُخْتَاهُ دَنَا الْأَمْرُ فِي ذَلِكَ، لَا شَكَّ. قال: فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَجَهَهَا، وَصَاحَتْ وَاخِيَّتَاهُ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: مَهَلًا! أُسْكُتِي وَلَا تَصِيحِي، فَتَشَمَّتْ بِنَا الْأَعْدَاءِ. ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَلَى أَخِيهِ الْعَبَّاسِ عليه السلام، فَقَالَ: يا أخي، اركب وتقدّم إلى هؤلاء القوم، وسلّمهم عن حالهم، وارجع إليّ بالخبر. قال: فَرَكَبَ الْعَبَّاسُ عليه السلام في إِخْوَتِهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - وَمَعَهُ أَيْضًا عَشْرَةُ فَوَارِسَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْقَوْمِ، ثُمَّ قَالَ: ما شأنكم وما تُريدون؟ فقالوا: نُريدُ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَأْمُرُنَا أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى أَمْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، أَوْ نُلْحِقَكُمْ بِمَنْ سَلَفَ! فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ عليه السلام: لا تَعْجَلُوا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَخْبِرُهُ بِذَلِكَ. قال: فَوَقَّفَ الْقَوْمَ فِي مَوَاضِعِهِمْ، وَرَجَعَ الْعَبَّاسُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، فَأَطْرَقَ الْحُسَيْنُ عليه السلام سَاعَةً، وَالْعَبَّاسُ عليه السلام واقفٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَأَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُخَاطِبُونَ أَصْحَابَ عَمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُمْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: أما وَاللَّهِ، لَيْسَ الْقَوْمُ يَقْدَمُونَ غَدًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ قَتَلُوا ذُرِّيَّتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ الْمُجْتَهِدِينَ بِالْأَسْحَارِ، الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَشِيعَتَهُ الْأَتْقِيَاءَ الْأَبْرَارَ. قال: فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَمَرَ يُقَالُ لَهُ عَزْرَةُ (1) بِنُ قَيْسٍ: يابنَ مُظَاهِرٍ، إِنَّكَ لَتُرَكِّي نَفْسَكَ مَا اسْتَطَعْتَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: اتَّقِ اللَّهَ يابنَ قَيْسٍ، وَلَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يُعِينُونَ عَلَى الضَّلَالِ، وَيَقْتُلُونَ النَّفْسَ الرَّكِيَّةَ الطَّاهِرَةَ عَتْرَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَالَ لَهُ عَزْرَةُ بِنُ قَيْسٍ: إِنَّكَ لَمْ تَكُنْ عِنْدَنَا مِنْ شِيعَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ، إِنَّمَا كُنْتَ عُثْمَانِيًّا نَعْرِفُكَ! هُوَ لَاءٌ فِي الْمُخَاطَبَةِ، وَالْحُسَيْنُ عليه السلام مُفَكَّرٌ فِي أَمْرِ نَفْسِهِ وَأَمْرِ الْحَرْبِ، وَالْعَبَّاسُ عليه السلام واقفٌ في حَضْرَتِهِ. قال: وَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ عليه السلام عَلَى الْقَوْمِ وَهُمْ وَقُوفٌ، فَقَالَ: يا هؤلاء، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَسْأَلُكُمْ الْإِنْصِرَافَ عَنْهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ حَتَّى يَنْظُرَ فِي هَذَا الْأَمْرِ، ثُمَّ يَلْقَاكُمْ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قال: فَخَبَّرَ الْقَوْمَ بِهَذَا أَمِيرَهُمْ عَمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ لِلشُّمَيْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ: ما تَرَى مِنَ الرَّأْيِ؟ فَقَالَ: أَرَى رَأْيَكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! فَقَالَ عَمَرٌ: إِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ لَا أَكُونَ أَمِيرًا، قال: ثُمَّ إِنِّي أَكْرِهْتُ. قال: وَأَقْبَلَ عَمَرَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: ما الَّذِي عِنْدَكُمْ فِي هَذَا الرَّأْيِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ! لَوْ كَانُوا مِنَ الثُّرُكِ وَالِدَيْلِمِ وَسَأَلُوا هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ لَقَدْ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نُجِيبَهُمْ إِلَى ذَلِكَ، وَكَيْفَ وَهُمْ آلُ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلُهُ؟! فَقَالَ عَمَرُ بْنُ سَعْدٍ: إِنَّا قَدْ أَجَلْنَا هُمْ فِي يَوْمِنَا هَذَا. قال: فَنادى رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَمَرَ: يا شِيعَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ! قَدْ أَجَلْنَاكُمْ يَوْمَكُمْ هَذَا إِلَى غَدٍ، فَإِنْ اسْتَسَلَّمْتُمْ وَنَزَلْتُمْ عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ وَجَهْنَا بِكُمْ إِلَيْهِ، وَإِنْ أُبَيْتُمْ نَاجَزْنَاكُمْ. قال: فَانصَرَفَ الْفَرِيقَانِ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ. (2)

1- في المصدر: «عروة بن قيس» وفي الموضوع الثاني بعيد هذا «عمر بن قيس» وكلاهما تصحيف وصحّاه من تاريخ الطبري.

2- الفتوح: ج 5 ص 97، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 249 نحوه.

الفتوح: ناگهان، جارچی لشکر عمر بن سعد، فریاد زد: ای سپاه خدا! سوار شوید. مردم، سوار شدند و به سوی لشکرگاه حسین علیه السلام، حرکت کردند. در آن هنگام، حسین علیه السلام نشسته بود و سرش [از خواب، سنگین شده و] روی زانویش افتاده بود. خواهرش زینب _ که خدا از او خشنود باشد _، سر و صدا [ی دشمن] را شنید. به برادرش نزدیک شد و او را تکان داد و گفت: ای برادر من! آیا نمی شنوی که صداها از نزدیکی به گوش می رسد؟! حسین علیه السلام، سرش را بلند کرد و گفت: خواهرم! جدم و نیز پدرم علی، مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم. آنان گفتند: ای حسین! تو به زودی به سوی ما می آیی. ای خواهر! به خدا سوگند و بدون تردید، آن حادثه (شهادت)، نزدیک شده است». زینب علیها السلام، به صورت خود زد و فریاد کشید: وای از ناکامی! حسین علیه السلام فرمود: «آرام تر! ساکت باش و صیحه مکش که دشمنان، ما را شماتت می کنند». سپس حسین علیه السلام به برادرش عباس علیه السلام رو کرد و گفت: «ای برادر! سوار شو و به سوی این مردم برو و از حالشان پرس و خبر آن را برایم بیاور». عباس علیه السلام با برادرانش _ که خداوند از ایشان، خشنود باد _ و ده سوار دیگر، به دشمن نزدیک شد و گفت: چه کار دارید و چه می خواهید؟ گفتند: فرمانی از جانب عیید الله بن زیاد آمده که به شما پیشنهاد دهیم که: یا به حکم عیید الله، گردن نهید یا شما را به پیشینیان، ملحق کنیم! می خواهیم که آن را عرضه بداریم. عباس علیه السلام به آنان گفت: عجله نکنید تا به نزد حسین علیه السلام باز گردم و از این موضوع، باخبرش کنم. آنان، در جایشان ایستادند و عباس علیه السلام به سوی حسین علیه السلام باز گشت و خبر را به او رساند. حسین علیه السلام، لختی به فکر فرو رفت و عباس علیه السلام، پیش رویش ایستاده بود. یاران حسین علیه السلام نیز با یاران عمر بن سعد، سخن می گفتند. حبيب بن مظاهر به آنان گفت: هان! به خدا سوگند، بد قومی هستند آن کسانی که فردا بر خدا و پیامبرش در می آیند، در حالی که فرزندان و خاندانش، کوشندگان در سحرها و فراوان یادکنندگان خدا در روز و شب، و نیز پیروان پرهیزگار نیکوکارش را می کُشند! یکی از یاران عمر به نام عَزْرَة (1) بن قیس گفت: ای ابن مظاهر! تا می توانی از خودت تعریف کن! زُهير به او گفت: ای ابن قیس! از خدا، پروا کن و از کسانی مباش که گم راهی را یاری می دهند و جان های پاک و پاکیزه، خانواده بهترین پیامبر را می کُشند. عَزْرَة بن قیس به زهير گفت: تو نزد ما از پیروان این خاندان، به شمار نمی رفتی. ما تو را به عثمانی بودن می شناختیم؟! آنها در حال گفتگو با هم بودند و حسین علیه السلام، به کار خود و نبرد می اندیشید و عباس علیه السلام هم در حضور حسین علیه السلام، ایستاده بود. عباس علیه السلام، به سوی مردمی که ایستاده بودند، آمد و گفت: ای مردم! ابا عبد الله، از شما می خواهد که امروز، باز گردید تا در این کار بیندیشد و سپس _ اگر خدا بخواهد _، فردا شما را ببیند. مردم، این خبر را به عمر بن سعد دادند. او به شمر بن ذی الجوشن گفت: تو چه نظری داری؟ گفت: هر چه تو بگویی، ای امیر! عمر گفت: من دوست داشتم که امیر نباشم؛ اما مجبورم کردند. سپس عمر، به یارانش رو کرد و گفت: نظر شما در این باره چیست؟ یکی از یارانش به نام عمرو بن حجاج گفت: سبحان الله! اگر اینان (حسین و یارانش)، تُرك و دیلم هم بودند و این درخواست را داشتند، بر ما لازم بود که با آنان، موافقت کنیم، حال که خاندان و خانواده محمّد پیامبر صلی الله علیه و آله هستند! عمر بن سعد گفت: ما امروز را به آنان، مهلت می دهیم. مردی از یاران عمر، ندا داد: ای پیروان حسین بن علی! امروز را تا فردا، به شما مهلت می دهیم. اگر تسلیم شدید و به حکم امیر، گردن نهادید، شما را به سوی او می بریم، و اگر خودداری کردید، با شما می جنگیم. آن گاه، هر دو گروه، از هم جدا شدند.

الملهوف: لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقِلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِالْوَعظِ وَالْمَقَالِ ، قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَافْعَلْ ؛ لَعَلَّنَا نَصَلِّي لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ . قَالَ الرَّاوي : فَسَأَلَهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الرَّبِيعِيُّ : وَاللَّهِ ، لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ الثُّرُكِ وَالذَّيْلِمِ وَسَأَلُوا ذَلِكَ لِأَجْبَانِهِمْ ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ؟! فَأَجَابَهُمْ إِلَى ذَلِكَ . قَالَ الرَّاوي : وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَّدَ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَقَالَ : يَا أَخْتَاهِ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَبِي عَلِيًّا وَأُمِّي فَاطِمَةَ وَأَخِي الْحَسَنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَهُمْ يَقُولُونَ : يَا حُسَيْنُ ، إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ ، وَفِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ : غَدًا . قَالَ الرَّاوي : فَلَطَمَتِ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَجْهَهَا ، وَصَاحَتْ ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَهْلًا! لَا تُشْمِئِي الْقَوْمَ بِنَا . (1)

مثير الأحران: فَلَمَّا كَانَ التَّاسِعُ مِنَ الْمُحَرَّمِ دَعَاهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْمُحَارَبَةِ ، فَأَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَلْتَمِسُ مِنْهُمْ تَأْخِيرَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ ، فَقَالَ عُمَرُ لِنَسِيرٍ : مَا تَقُولُ؟ قَالَ : أَمَا أَنَا لَوْ كُنْتُ الْأَمِيرَ لَمْ أَنْظِرُهُ . فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ يَغُوثِ الرَّبِيعِيِّ : سُبْحَانَ اللَّهِ! وَاللَّهِ ، لَوْ كَانَ مِنَ الثُّرُكِ وَالذَّيْلِمِ وَسَأَلُوكَ عَنْ هَذَا مَا كَانَ لَكَ أَنْ تَمْنَعَهُمْ حِينَئِذٍ ، أَمِهْلُهُمْ . فَكَانَ لَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ دَوِيٌّ كَالنَّحْلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالتَّلَاوَةِ ، فَجَاءَ إِلَيْهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ . (2)

1- .الملهوف: ص 150 ، بحار الأنوار: ج 44 ص 391 .

2- .مثير الأحران: ص 52 .

الملهوف: هنگامی که حسین علیه السلام، حرص ورزی دشمن را در شتاب برای نبرد و اندک بودن بهره مندی شان از اندرز و سخن را دید، به برادرش عباس علیه السلام فرمود: «اگر می توانی، آنان را امروز از [نبرد با] ما منصرف کنی، بکن، تا امشب را برای پروردگارمان، نماز بگزاریم که او می داند من، نماز گزاردن برای او و تلاوت کتابش را دوست دارم». عباس علیه السلام، این را از ایشان خواست و عمر بن سعد، درنگ کرد. عمرو بن حجاج زبیدی، به او گفت: به خدا سوگند، اگر آنان ترك و دیلم نیز بودند و این را خواسته بودند، موافقت می کردیم، حال که خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند، چگونه نپذیریم؟! از این رو، لشکر عمر بن سعد، موافقت کرد. حسین علیه السلام، نشسته، خوایش بُرد. سپس بیدار شد و گفت: «ای خواهر! این ساعت، جدّم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام، و مادرم فاطمه علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم که می گفتند: ای حسین! توبه زودی، (بر اساس برخی روایت ها: فردا) به سوی ما می آیی». زینب علیها السلام، بر صورت خود زد و شیون کشید. حسین علیه السلام به او فرمود: «آرام تر! دشمن را شماتت کننده ما مکن».

مثیر الأحزان: روز نهم محرم، عمر بن سعد، آنان (حسین علیه السلام و یارانش) را به جنگ، فرا خواند. حسین علیه السلام، عباس را فرستاد و از او خواست که آن يك شب را مهلت دهد. عمر، نظر شمر را خواست. او گفت: اگر من فرمانده بودم، به آنان مهلت نمی دادم. عمرو بن حجاج بن سلمة بن عبد یغوث زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند، اگر او از ترك و دیلم هم بود و این درخواست را از شما داشت، حقّ مخالفت کردن نداشتید! به ایشان، مهلت دهید. آن شب، صدای حسین علیه السلام و یارانش به نماز و تلاوت قرآن، بلند بود و مانند آوای زنبور عسل، قطع نمی شد و گروهی از همراهان عمر بن سعد، به آنان پیوستند.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): قَدِمَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَائِيُّ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ، عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ، لِيَسْعَ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَنَوْدِيَ فِي الْعَسْكَرِ فَرَكَبُوا، وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبِيًا، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ قَدْ أَقْبَلُوا. فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْقَهُمْ فَاسْأَلَهُمْ مَا بَدَأَ لَهُمْ؟ فَسَأَلَهُمْ، فَقَالُوا: أَتَانَا كِتَابُ الْأَمِيرِ يَأْمُرُنَا أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكَ أَنْ تَنْزِلَ عَلَى حُكْمِهِ، أَوْ نُنَاجِرَكَ! فَقَالَ: اِنْصَرَفُوا عَنَّا الْعَشِيَّةَ حَتَّى نَنْظُرَ لَيْلَتَنَا هَذِهِ فِيمَا عَرَضْتُمْ، فَاِنْصَرَفَ عُمَرُ. (1)

الأخبار الطوال: فَهَضَّ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] إِلَيْهِمْ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ، لِيَسْعَ لَيْالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ، فَسَأَلَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْخِيرَ الْحَرْبِ إِلَى غَدٍ، فَأَجَابُوهُ. (2)

1 / 17 كَلَامُ الْإِمَامِ مَعَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ وَعَرَضَهُ عَلَيْهِمُ الْإِنْصِرَافَ عَنْهُ جَمِيعَاتَارِيخِ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي مَخْنَفٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكَ الْعَامِرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ بَعْدَ مَا رَجَعَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ وَأَنَا مَرِيضٌ، فَسَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَتْنِي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْسَنَ الشَّاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوَّةِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً، وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، أَلَا وَإِنِّي أَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا، أَلَا وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ لَكُمْ، فَانْظِرُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا لَيْلٌ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا. (3)

-
- 1- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 466، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 301 نحوه وليس فيه صدره إلى «العسكر».
- 2- الأخبار الطوال: ص 256، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج 6 ص 2627.
- 3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 418، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 559؛ الإرشاد: ج 2 ص 91، إعلام الوری: ج 1 ص 455 وفيها «أوفى» بدل «أولى» روضة الواعظين: ص 202، بحار الأنوار: ج 44 ص 392 كلها نحوه وراجع: تجارب الأمم: ج 2 ص 74 والبدایة والنهاية: ج 8 ص 176.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): شمر بن ذی الجوشن ضَبَّابی، بر عمر بن سعد، در آمد و فرمان عبید الله را آورد. این، شامگاه پنج شنبه، نهم محرم سال 61 [هجری]، پس از عصر بود. در لشکر، ندا دادند و سوار شدند. حسین علیه السلام، جلوی خیمه اش، زانو به بغل گرفته، نشسته بود و به آنان که پیش آمدند، می نگریست. به عباس بن علی بن ابی طالب فرمود: «به دیدار آنان برو و از ایشان پرس که چه شده است». او از ایشان پرسید. گفتند: نامه امیر، به ما رسیده است و به ما فرمان داده که به تو عرضه بداریم که یا به حکمش گردن نهی و یا با تو بجنگیم. حسین علیه السلام فرمود: «امشب را باز گردید تا در این شب، به پیشنهادتان بیندیشیم». عمر بن سعد، باز گشت.

الأخبار الطوال: عمر بن سعد، شامگاه پنج شنبه، شب جمعه، نُه روز از محرم گذشته، به سوی ایشان حرکت کرد و حسین علیه السلام، تأخیر جنگ را تا فردا، خواستار شد. آنان، پذیرفتند.

1 / 17 سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف، از حارث بن حصیره، از عبد الله بن شريك عامری، از امام زین العابدین علیه السلام: حسین علیه السلام، یارانش را پس از بازگشت عمر بن سعد، گرد آورد، و این، هنگام غروب بود. من، بیمار بودم. خودم را به او نزدیک کردم تا سخنش را بشنوم. شنیدم که پدرم به یارانش می گوید: «خداوند _ تبارك و تعالی _ را با بهترین ثناها، می ستایم و او را بر شادی و سختی، ستایش می کنم. خدایا! تو را بر این می ستایم که به نبوت، گرامی مان داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین، بینایمان گرداندی و برایمان، گوش و چشم و دل، قرار دادی و ما را از مشرکان، قرار ندادی. اما بعد، من، یارانی شایسته تر و بهتر از یاران خود نمی شناسم و خانواده ای بهتر از خانواده ام، در نیکی کردن و صیله آرحام، سراغ ندارم. خداوند، از جانب من به همه شما، جزای خیر دهد! هان! من گمان دارم که روز [کارزار] ما با این دشمنان، فرداست. هان که من، نظرم را برایتان گفتم! همگی آزادید که بروید. تعهدی به من ندارید. این [سیاهی] شب، شما را پوشانده است. آن را مرکب خود سازید».

1 / 18 جوابُ أهلِ بيتهِ وأصحابِهِ تاريخ الطبري عن الضحّاك بن عبد الله المشرقِي: قَدِمْتُ وَمَالِكُ بْنُ النَّضْرِ الأَرَحْبِيُّ عَلَيَّ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السلام، فَسَدَّ لَمَنَّا عَلَيْهِ، ثُمَّ جَلَسْنَا إِلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيْنَا، وَرَحَّبَ بِنَا، وَسَأَلَنَا عَمَّا جِئْنَا لَهُ، فَقُلْنَا: جِئْنَا لِنُسَلِّمَ عَلَيْكَ، وَدَعَوَا اللَّهَ لَكَ بِالْعَاقِبَةِ، وَنُحَدِّثُ بِكَ عَهْدًا، وَنُخَبِّرُكَ خَبَرَ النَّاسِ، وَإِنَّا نُحَدِّثُكَ أَنَّهُمْ قَدِ جَمَعُوا عَلَيَّ حَرْبَكَ فَرَأَيْكَ. فَقَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السلام: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الوَكِيلُ! قَالَ: فَتَدَمَّمْنَا وَسَدَّ لَمَنَّا عَلَيْهِ، وَدَعَوْنَا اللَّهَ لَهُ. قَالَ: فَمَا يَمْنَعُكُمَا مِنِّي نُصْرَتِي؟ فَقَالَ مَالِكُ بْنُ النَّضْرِ: عَلَيَّ دِينٌ، وَوَلِي عِيَالٌ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَلَيَّ دِينًا، وَإِنَّ لِي لِعِيَالًا، وَلَكِنَّكَ إِنْ جَعَلْتَنِي فِي حِلٍّ مِنَ الإِنصِرَافِ إِذَا لَمْ أَحِدِ مُقَاتِلًا قَاتَلْتُ عَنْكَ مَا كَانَ لَكَ نَافِعًا، وَعَنْكَ دَافِعًا! قَالَ: قَالَ: فَأَنْتَ فِي حِلٍّ، فَأَقَمْتُ مَعَهُ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ: هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَ بِكُمْ، فَأَتَيْتُهُ جَمَلًا، ثُمَّ لِيَأْخُذَ كُلُّ رَجُلٍ مِّنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ، فَإِنَّ القَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي. فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَبَنُو أَخِيهِ وَابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: لِمَ نَفَعَلُ؟ لِنَبْقَى بَعْدَكَ؟ لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا، بَدَأَهُمْ بِهَذَا القَوْلِ العَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السلام، ثُمَّ إِنَّهُمْ تَكَلَّمُوا بِهَذَا وَنَحْوِهِ. فَقَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السلام: يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ القَتْلِ بِمُسْلِمٍ، إِذْ هَبُوا قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، قَالُوا: فَمَا يَقُولُ النَّاسُ؟! يَقُولُونَ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَسَيِّدَنَا وَبَنِي عُمُومَتِنَا خَيْرَ الأَعْمَامِ، وَلَمْ نَرَمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ، وَلَمْ نَطْعَنْ مَعَهُمْ بِرُمحٍ، وَلَمْ نُضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ، وَلَا نَدْرِي مَا صَدَّ نَعْوَا! لَا وَاللَّهِ، لَا نَفَعَلُ، وَلَكِنْ تَقْدِيرُكَ أَنْفُسَنَا وَأَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا، وَنُقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَقَبَّحَ اللَّهُ العَيْشَ بَعْدَكَ... قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ الأَسَدِيُّ، فَقَالَ: أَنَحْنُ نُحَلِّي عَنْكَ وَلَمَّا نُعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟! أَمَا وَاللَّهِ، حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمحِي، وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَا أَفَارِقُكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدَفْتُهُمْ بِالحِجَارَةِ دُونَكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ. قَالَ: وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الحَنْفِيُّ: وَاللَّهِ، لَا نُحَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ، وَاللَّهِ، لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ، ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ أُذَرُّ، يُفَعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي (1) دُونَكَ، فَكَيْفَ لَا أَفَعَلُ ذَلِكَ! وَإِنَّمَا هِيَ قِتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ الكِرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا؟! قَالَ: وَقَالَ زُهَيْرُ بْنُ القَيْنِ: وَاللَّهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قِتْلَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ القَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هؤُلَاءِ الفِتْيَةِ مِنَ أَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فِي وَجْهِ وَاحِدٍ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نَفَارِقُكَ، وَلَكِنَّ أَنْفُسَنَا لَكَ الفِدَاءُ، نَقِيكَ بِنُحُورِنَا وَجِبَاهِنَا وَأَيْدِينَا، فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا كُنَّا وَقَيْنَا، وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا. (2)

1- الحِمَامُ: الموت (النهاية: ج 1 ص 446 «حم»).

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 418، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 559، البداية والنهاية: ج 8 ص 176؛ الإرشاد: ج 2 ص 91، الملهوف: ص 151، مشير الأحران: ص 53، روضة الواعظين: ص 202، إعلام الوری: ج 1 ص 455، كَلَّهَا نَحْوُهُ، بحار الأنوار: ج 44 ص 392 وراجع: الفتوح: ج 5 ص 94 ومقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 246 والمنتظم: ج 5، ص 377 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 99.

1 / 18 پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام

تاریخ الطبری_ به نقل از ضحاک بن عبد الله مشرقی_: من و مالک بن نضر ارحبی، بر حسین علیه السلام وارد شدیم. بر او سلام دادیم و نزدش نشستیم. پاسخ ما را داد و خوشامد گفت و از علّت آمدنمان، جو یا شد. گفتیم: آمده ایم تا بر تو سلامی دهیم و از خداوند، برایت سلامت بخواهیم و دیداری با تو تازه کنیم و خبر مردم را به تو بگوییم که آنان، برای جنگ با تو، گرد هم آمده اند. نظر تو چیست؟ حسین علیه السلام فرمود: «خداوند، مرا بس است و بهترین نگاهبان است». حرمتش را پاس داشتیم و بر او درود فرستادیم و برایش، دعا کردیم. فرمود: «چه چیز، شما را از یاری من، باز می دارد؟». مالک بن نضر گفت: من، بدهی و نانخور دارم. من (ضحاک) نیز گفتم: من هم بدهی و نانخور دارم؛ اما اگر به من اجازه دهی، هنگامی که هیچ جنگجویی [در کنارت] نیافتم، باز گردم و فقط تا آن جا برایت بجنگم که برایت سودمند باشد و بتوانم از تو دفاع کنم. حسین علیه السلام فرمود: «اجازه داری». من هم در کنار او ایستادم. چون شب شد، فرمود: «این، [سیاهی] شب است که شما را پوشانده است. آن را مرکب خود گیرید و هر کدامتان، دست مردی از خاندانم را بگیرد و در دشت ها و شهرهایتان، پراکنده شوید تا خداوند، گشایشی دهد که این مردم، در پی من هستند و اگر به من دست بیابند، در پی دیگران نمی روند». برادران، پسران و برادرزادگان حسین علیه السلام و دو پسر عبد الله بن جعفر، به ایشان گفتند: چرا چنین کنیم؟ برای این که پس از تو بمانیم؟! خداوند، هرگز آن [روز] را به ما نشان ندهد! عباس بن علی علیه السلام، آغازگر این سخن بود و سپس، بقیه آنان، همین سخن و مانند آن را بر زبان آوردند. حسین علیه السلام فرمود: «ای فرزندان عقیل! کُشته شدن مُسلم، برای شما کافی است. بروید که من به شما، اجازه دادم». آنان گفتند: مردم، چه خواهند گفت؟ می گویند که ما، بزرگ و سرور خود را و بهترین عموزادگان خود را رها کردیم و همراه آنان، نه تیری انداختیم، و نه نیزه ای پُراندیم و نه شمشیری زدیم، و نمی دانیم چه کردند! به خدا سوگند، چنین نمی کنیم؛ بلکه جان و مال و خانواده مان را فدای تو می کنیم و همراه تو می جنگیم تا به سرانجام تو برسیم. خداوند، زندگی پس از تو را زشت گرداند! ... سپس، مسلم بن عوسجه اسدی، برخاست و به حسین علیه السلام گفت: آیا ما تو را تنها بگذاریم، در حالی که هنوز از عهده ادای حقّ تو در برابر خدا، بیرون نیامده ایم؟! بدان که _ به خدا سوگند _، با تو هستم تا آن جا که نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم! تا هر زمان که قبضه شمشیرم را به دست دارم، با آنان می جنگم و از تو، جدا نمی شوم؛ و اگر سلاح نداشته باشم تا با آنان بجنگم، در دفاع از تو، به سوی آنان، سنگ پرتاب می کنم تا همراه تو بمیرم. سپس سعید بن عبد الله حنفی گفت: به خدا سوگند، تو را تنها نمی گذاریم تا خدا بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را پاس داشتیم. به خدا سوگند، اگر می دانستم که کشته می شوم و سپس زنده می شوم، آن گاه زنده زنده، سوزانده می شوم و خاکسترم را بر باد می دهند و این کار را هفتاد مرتبه با من می کنند، از تو جدا نمی شدم تا مرگم را پیش روی تو ببینم! پس اکنون، چرا این کار را نکنم که تنها یک بار کُشته شدن است و آن هم با کرامتی جاویدان در پی آن؟! و زُهر بن قین گفت: به خدا سوگند، دوست داشتم که کشته شوم و سپس، زنده شوم و سپس، کشته شوم و تا هزار مرتبه مرا بکشند؛ اما خداوند با کشته شدن من، کشته شدن را از تو و از جان این جوانان خاندانت، دور بدارد! عموم یاران حسین علیه السلام، سخنانی چنین و به همین صورت، بر زبان آوردند و گفتند: به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم؛ بلکه جان هایمان، فدای تو باد! ما از تو با دل و جان و دست و سر، محافظت می کنیم؛ و چون کشته شویم، به عهد خود وفا کرده، وظیفه خود را ادا کرده ایم.

الأُمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جده [زين العابدين] عليهم السلام: لَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ [مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ] إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، أَمَرَ مُنَادِيَهُ، فَنَادَى: إِنَّا قَدْ أَجَلْنَا حُسَيْنًا وَأَصْحَابَهُ يَوْمَهُمْ وَلَيْلَتَهُمْ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ خَطِيْبًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِ أُبْرَ وَلَا أَزْكَى وَلَا أَطَهَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَلَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي، وَقَدْ نَزَلَ بِي مَا قَد تَرَوْنَ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ، وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي، وَلَوْ ظَفَرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي. فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ نَحْنُ خَذَلْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَسَيِّدَنَا، وَابْنَ سَيِّدِ الْأَعْمَامِ، وَابْنَ نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ، لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ، وَلَمْ نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمْحٍ؟ لَا وَاللَّهِ، أَوْ نَرَدَ مَوْرَدَكَ، وَنَجْعَلَ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ، وَدِمَاءَنَا دُونَ دَمِكَ، فَإِذَا نَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَصَدْنَا مَا عَلَيْنَا، وَخَرَجْنَا مِمَّا لَزِمْنَا. وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ، فَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَدِدْتُ أَنِّي قَتَلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قَتَلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قَتَلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ فِيكَ وَفِي الَّذِينَ مَعَكَ مِثَّةَ قَتَلَةٍ، وَإِنَّ اللَّهَ دَفَعَ بِي عَنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. فَقَالَ لَهُ وَ لِأَصْحَابِهِ: جُزَيْتُمْ خَيْرًا. (2)

1- نُشِرْتُ: أَي أُحْيِيْتُ، يُقَالُ: أَنْشَرَهُمُ اللَّهُ: أَي أَحْيَاهُمْ (الصحاح: ج 2 ص 828 «نشر»).

2- الأُمالي للصدوق: ص 220 ح 239، بحار الأنوار: ج 44 ص 315 ح 1 وراجع: تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 244.

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیه السلام_: هنگامی که نامه عبید الله بن زیاد، به عمر بن سعد رسید، عمر به جارچی اش فرمان داد که ندا در دهد: ما امروز و امشب را به حسین و یارانش، مهلت دادیم. این بر حسین علیه السلام و یارانش، گران آمد. حسین علیه السلام در میان یارانش به سخن ایستاد و فرمود: «خدایا! من، نه خاندانی را می شناسم که از خاندانم، نیکوکارتر و پاک تر و پاکیزه تر باشند، و نه یارانی را که بهتر از یاران من باشند. می بینید که چه شده است؟ شما از بیعت من آزادید و چیزی به گردنتان نیست و تعهدی به من ندارید. این، شب است که تاریکی آن، شما را فرا گرفته است. آن را مُرکب خود گیرید و در شهرها پراکنده شوید، که این جماعت، مرا می جویند و اگر به من دست یابند، از تعقیب دیگران، دست می کشند». عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب، برخاست و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! اگر ما، بزرگ و پیر و سرورمان، زاده سرور عموهایمان، فرزند پیامبرمان و سرور پیامبران را وا بگذاریم و همراهش شمشیر نزنیم و با نیزه، همراهش نجنسیم، مردم به ما چه می گویند؟ به خدا سوگند، نه؛ تا آن که به همان جایی در آییم که تو در می آیی و جان هایمان را فدای تو کنیم و خون هایمان را به پای تو بریزیم، که چون چنین کردیم، آنچه را بر عهده ماست، ادا نموده و از عهده وظیفه مان، بیرون آمده ایم. مردی به نام زُهَیر بن قَین بَجَلی نیز برخاست و به امام علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! دوست داشتم که کشته شوم و دوباره، زنده شوم و سپس کشته شوم و دوباره، زنده شوم و آن گاه، کشته شوم و باز، زنده شوم و تا صدبار به خاطر تو و همراهیانت کشته شوم، اما خدا با من، [مرگ را] از شما اهل بیت، دور بگرداند. امام علیه السلام به او و یارانش فرمود: «جزای خیر ببینید!».

مثير الأحران: جَمَعَ الحُسَيْنُ عليه السلام أصحابه، وحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أما بعد، فإني لا أعلم لي أصحاباً أوفى ولا خيراً من أصحابي، ولا أهل بيتٍ أبر ولا أوصل من أهل بيتي، فجزاكم الله عني جميعاً خيراً، ألا وإني قد أذنت لكم، فانطلقوا أنتم في حلٍّ، ليس عليكم مني ذمامٌ (1)، هذا الليل قد غشيكم، فاتخذوه جملاً. فقال له إخوانه وأبناءؤه وأبناء عبد الله بن جعفر: ولم نفعَلْ ذلك، لنبقى بعدك؟! لا أرانا الله ذلك، وبدأهم العباس أخوه عليه السلام، ثم تابعوه. وقال لئبي مسلم بن عقيل: حسبكم من القتل بصاحبكم مسلم، اذهبوا فقد أذنت لكم، فقالوا: لا والله، لا نفارقك أبداً حتى نقتلك بأسيفنا، ونقتل بين يديك... ثم قال مسلم بن عوسجة: نحن نخليك وقد أحاط بك العدو؟! لا أرانا الله ذلك أبداً حتى أكسبر في صدورهم رُمحي، وأضاربهم بسيفي، ولو لم يكن لي سلاحٌ لقدفنتهم بالحجارة، ولم أفارقك. وقام سعيد بن عبد الله الحنفي وزهير بن القين، فأجملا في الجواب، وأحسننا في المآب. (2)

1- الذمام: الحق والحُرمة (لسان العرب: ج 12 ص 221 «ذمم»).

2- مثير الأحران: ص 52.

مثیر الأحران: امام حسین علیه السلام، یارانش را گرد آورد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «اُمّا بعد، من، نه یارانی وفادارتر و بهتر از یاران خود می شناسم، و نه خاندانی بهتر از خاندانم در نیکوکاری و برقراری پیوندِ خویشی. خداوند، به همه شما از جانب من، جزای خیر دهد! بدانید که من، به شما اجازه دادم. بروید که مجازید و حقی بر گردن شما ندارم. این، [سیاهی] شب است که شما را پوشانده است. پس آن را مَرکب خود کنید». برادران و پسران امام علیه السلام و پسران عبد الله بن جعفر، به او گفتند: چرا چنین کنیم؟ برای این که پس از تو باقی بمانیم؟! خدا، آن روز را نیاورد. عباس علیه السلام، برادرش، آغازگر [این گونه سخنان] بود و بقیّه هم پیروی کردند. امام علیه السلام به پسران مسلم بن عقیل فرمود: «کشته شدن مُسلم، برای شما بس است. بروید که من به شما، اجازه دادم». آنان گفتند: به خدا سوگند، نه! هرگز از تو جدا نمی شویم تا با شمشیرهایمان، از تو محافظت کنیم و جلوی تو، کشته شویم... سپس، مسلم بن عَوسّه جبه گفت: ما تو را در حالی که دشمنان، گردت را گرفته اند، تنها بگذاریم؟! خدا، این را هرگز به ما نشان ندهد تا آن گاه که نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم و با شمشیرم، آنان را بزنم. اگر هم سلاح نداشته باشم، به آنان سنگ می زنم و از تو، جدا نمی شوم. سعید بن عبد الله حنفی و زُهیر بن قین نیز برخاستند و پاسخ های زیبایی دادند و سخن را به نیکویی، پایان دادند.

مقاتل الطالبين عن عتبة بن سمعان الكلبي: قام الحُسدُ بينُ عليه السلام في أصحابه خطيباً، فقال: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ خَيْراً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْراً، فَقَدْ آزَرْتُمْ وَعَاوَنْتُمْ، وَالْقَوْمُ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي، وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَبْتَغُوا غَيْرِي أَحَداً، فَإِذَا جَنَّتْكُمْ اللَّيْلُ فَتَفَرَّقُوا فِي سِوَاهِ، وَانْجُوا بِأَنْفُسِكُمْ. فَقَامَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ أَخُوهُ وَعَلِيُّ ابْنُهُ وَبَنُو عَقِيلٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالُوا لَهُ: مَعَاذَ اللَّهِ وَالشَّهْرِ الْحَرَامِ، فَمَاذَا نَقُولُ لِلنَّاسِ إِذَا رَجَعْنَا إِلَيْهِمْ، إِنْ تَرَكْنَا سَيِّدَنَا وَابْنَ سَيِّدِنَا وَعِمَادَنَا، وَتَرَكْنَا غَرَضًا لِلنَّبْلِ، وَدَرِيئَةً (1) لِلرَّمَاحِ، وَجَزْرًا (2) لِلسَّبَاعِ، وَفَرَرْنَا عَنْهُ رَغْبَةً فِي الْحَيَاةِ؟ مَعَاذَ اللَّهِ، بَلْ نَحْيَا بِحَيَاتِكَ، وَنَمُوتُ مَعَكَ. فَبَكَى وَبَكَوا عَلَيْهِ، وَجَزَاهُمْ خَيْراً، ثُمَّ نَزَلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (3)

أنساب الأشراف: عَرَضَ الحُسدُ بينُ عليه السلام على أهله وَمَنْ مَعَهُ أَنْ يَتَفَرَّقُوا وَيَجْعَلُوا اللَّيْلَ جَمَلًا...، فَقَالُوا: قَبِّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. وَقَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوَسَةَ جَدَّ الْأَسَدِيِّ: أَنْخَلَيْكَ وَلَمْ نَعْدِرْ إِلَى اللَّهِ فِيكَ فِي آدَاءِ حَقِّكَ؟! لَا وَاللَّهِ، حَتَّى أَكْسِرَ رُمْحِي فِي صُدُورِهِمْ، وَأُضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ سِوَا لِحْيِ مَعِي لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ دُونَكَ. وَقَالَ لَهُ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ نَحْوَ ذَلِكَ، فَتَكَلَّمَ أَصْحَابُهُ بِشَبِيهِ بِهَذَا الْكَلَامِ. (4)

1- الدَّرِيئَةُ: الْحَلَقَةُ يُتَعَلَّمُ الطَعْنَ وَالرَّمْحُ عَلَيْهَا (القاموس المحيط: ج 1 ص 14 «درأ»).

2- الْجَزْرُ: الشِّيَاةُ السَّمِينَةُ، الْوَاحِدَةُ جَزْرَةٌ (لسان العرب: ج 4 ص 134 «جزر»).

3- مقاتل الطالبين: ص 112.

4- أنساب الأشراف: ج 3 ص 393.

مقاتل الطالبيين_ به نقل از عتبة بن سمعان کلبی: _ حسین علیه السلام میان یارانش به سخن ایستاد و گفت: «خدایا! تو می دانی که من ، نه یارانی بهتر از یاران خود می شناسم ، و نه خاندانی بهتر از خاندان خود . خداوند ، به شما جزای خیر دهد که یاری و همکاری کردید ! این قوم ، جز مرا نمی خواهند ؛ و اگر مرا بکشند ، کسی جز مرا نمی جویند . چون شب ، شما را فرا گرفت ، در سیاهی آن ، پراکنده شوید و خود را نجات دهید» . عباس بن علی علیه السلام ، برادر حسین ، و علی [اکبر] ، فرزندش و فرزندان عقیل ، به پا خاستند و به ایشان گفتند : پناه بر خدا و سوگند به این ماه حرام ! چون باز گشتیم ، به مردم چه بگوییم ؟ بگوییم : سرور و فرزند سرور و تکیه گاهمان را رها کردیم و او را هدف تیرها ، حلقه ای برای پرتاب نیزه ها و قربانی ای برای درندگان کردیم و از سرِ رغبت به دنیا گریختیم ؟! پناه بر خدا ! بلکه ما با تو زنده ایم و با تو می میریم . حسین علیه السلام گریست و آنان هم با او گریستند . سپس از خداوند برای آنان ، جزای خیر طلب کرد . سپس حسین _ که درودهای خدا بر او باد _ ، نشست .

أنساب الأشراف : حسین علیه السلام بر خانواده و همراهانش عرضه داشت که پراکنده شوند و [سیاهی] شب را مرکب خود کنند... گفتند: خداوند ، زندگی پس از تو را زشت گرداند ! مسلم بن عوسجه اسدی گفت: آیا تو را تنها بگذاریم ؟ آن وقت ، چه عذری در پیشگاه خدا در ادای حق تو داریم ؟! به خدا سوگند ، نه ؛ تا آن که نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم و تا هنگامی که قبضه شمشیرم به دستم است ، آنان را با آن بزنم ، و اگر سلاحی نداشتم ، در دفاع از تو ، آنان را با سنگ می زنم . سعید بن عبد الله حنفی هم مانند این را گفت و دیگر یاران هم چنین گفتند .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): جَمَعَ حَسَنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ فِي لَيْلَةِ عَاشُورَاءَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثَى عَلَيْهِ ، وَذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّبِيِّ ، وَمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ أُمَّتِي وَقَالَ : إِنِّي لَا أَحْسَبُ الْقَوْمَ إِلَّا مُقَاتِلُكُمْ غَدًا ، وَقَدْ أُذِنْتُ لَكُمْ جَمِيعًا ، فَأَنْتُمْ فِي حِلِّ مَنِّي ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَ يَكُمُ ، فَمَنْ كَانَتْ لَهُ مِنْكُمْ قُوَّةٌ فَلْيَضْمِمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيْهِ ، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَيَّ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (1) ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي ، فَإِذَا رَأَوْنِي لَهَوْا عَنْ طَلْبِكُمْ . فَقَالَ أَهْلُ بَيْتِي : لَا أَبْقَانَا اللَّهُ بَعْدَكَ ، لَا وَاللَّهِ ، لَا نَفَارِقُكَ حَتَّى يُصَيِّبَنَا مَا أَصَابَكَ ، وَقَالَ ذَلِكَ أَصْحَابُهُ جَمِيعًا . فَقَالَ : أَثَابَكُمْ اللَّهُ عَلَى مَا تَتَوَوَّنَ الْجَنَّةَ . (2)

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) عن الأسود بن قيس العبدي: قِيلَ لِمَحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ: قَدْ أَسْرَ ابْنُكَ بِثَغْرِ الرَّيِّ . قَالَ : عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُؤَسَّرَ ، وَلَا أَنْ أَبْقَى بَعْدَهُ . فَسَمِعَ قَوْلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، أَنْتَ فِي حِلِّ مَنْ يَبْعَثِي ، فَأَعْمَلْ فِي فِكَائِكِ ابْنِكَ . قَالَ : أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتِكَ . قَالَ : فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ وَالْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِكَائِكِ أَخِيهِ . فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ . (3)

- 1- .تضمين للآية 52 من سورة المائدة: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَيَّ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» .
- 2- .الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 466 ، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 301 نحوه وراجع: تذكرة الخواص: ص 249 .
- 3- .الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 468 ح 443 ، تهذيب الكمال: ج 6 ص 407 ، تاريخ دمشق: ج 14 ص 182 .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): حسین علیه السلام، یارانش را در شب عاشورا _ که شبِ جمعه بود _، گرد آورد و پس از ستایش و ثنای الهی و یادکردِ پیامبر صلی الله علیه و آله و نبوتش _ که خدایش به آن گرامی داشته و بدان بر امتش نعمت داده است _، فرمود: «من، جز این گمان نمی برم که این جماعت، فردا با شما می جنگند. من به همه شما اجازه رفتن دادم. پس اجازه دارید در این تاریکی شب که شما را فرا گرفته، بروید. هر يك از شما که نیرویی دارد، کسی از خانواده مرا با خود همراه ببرد. در شهرهایتان، پراکنده شوید تا خداوند، فتحی و یا امری از جانب خود بیاورد تا [این دشمنان،] از آنچه در دل نهان کرده اند، پشیمان شوند. این جماعت، فقط مرا می جویند و چون مرا ببینند، دیگر در پی شما نمی آیند». خاندان او گفتند: خداوند، ما را پس از تو، باقی نگذارد! به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم تا آنچه به تو می رسد، به ما نیز برسد! یاران امام علیه السلام نیز همگی، چنین گفتند. امام علیه السلام فرمود: «خداوند، پاداش تبت شما را بهشت، قرار دهد!».

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)_ به نقل از اسود بن قیس عبدی _: به محمد بن بشیر حَضْرَمی گفته شد: پسر، در مرز ری، اسیر شده است. گفت: او و خودم را به حساب خدا می گذارم. نه دوست داشتم که اسیر شود، و نه پس از او بمانم. حسین علیه السلام، سخن او را شنید. به او فرمود: «خداوند، رحمت کند! بیعتم را از تو برداشتم. [برو و] به آزاد کردن فرزندانم بپرداز». او گفت: درندگان، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم! امام علیه السلام فرمود: «پس، این جامه های گران بها را در اختیار فرزندانم قرار ده تا با آنها، فدیة (جان فدای) برادرش را فراهم کند». سپس، پنج جامه به ارزش هزار دینار به او بخشید.

مقاتل الطالبين عن حميد بن مسلم: جاء رجلٌ حتّى دخلَ عسكرَ الحسينِ عليه السلام، فجاء إلى رجلٍ من أصحابه، فقال له: إنّ خبَرَ ابنك فلانٍ وافى أنّ الدّيلمَ أسيروه، فتتصرّف معي حتّى نسعى في فدائه، فقال: حتّى أصنعَ ماذا؟ عند الله أحْتَسِبُهُ ونفسي. فقال له الحسينُ عليه السلام: انصَرِفْ وأنت في حلٍّ من بيعتي، وأنا أعطيكَ فداءَ ابنك. فقال: هيهات أن أفارقَكَ، ثمّ أسألُ الرُّكبانَ عن خَبْرِكَ! لا يكونُ - والله - هذا أبداً، ولا أفارقَكَ، ثمّ حمَلَ على القومِ فقاتلَ حتّى قُتِلَ رَحِمَةً اللهُ عَلَيْهِ ورضوانُهُ (1). (2)

شرح الأخبار عن الحسين عليه السلام - لأصحابه -: إنّ هؤلاء لا يطلبون منكم غيري، وأنا فلست أسلم إليهم نفسي أو يقتلوني، فمن شاء منكم فلينصَرِفْ عَنِّي مُحَلِّلاً مِنْ ذَلِكَ. قالوا: وكيفَ نَنصَرِفُ عَنِ ابنِ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله؟! نُقتلُ بينَ يَدَيْهِ بَعْدَ أَنْ نَبْذَلَ مَجْهُودَنَا فِي عَدُوِّهِ، وَفِي دَفْعِهِ عَنْهُ حَتَّى نَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. (3)

1- ذكر مؤلف كتاب مقاتل الطالبين هذه الحادثة خلال أحداث يوم عاشوراء، ولكن يبدو من كتاب الملهوف إلى حد ما أنّ وقوع الحادثة كان في ليلة عاشوراء، وهذا ما يستشَمُّ من كتاب الطبقات الكبرى أيضاً، فيما ذكرت بعض الكتب - مثل تهذيب الكمال -، الحادثة صرفاً دون الإشارة إلى زمانها.

2- مقاتل الطالبين: ص 116.

3- شرح الأخبار: ج 3 ص 152.

مقاتل الطالبيين_ به نقل از حمید بن مسلم_: مردی از راه رسید و به میان لشکر حسین علیه السلام در آمد و به نزد یکی از یاران حسین علیه السلام رفت و به او گفت: از فلان پسر، خیر رسیده است که جنگجویان دیلم، او را اسیر کرده اند. پس با من بیا تا در پرداخت فدیة اش بکوشیم. او گفت: تا چه کنم؟! او و خودم را به حساب خدا، و ا می نهم. حسین علیه السلام به او فرمود: «برو که بیعتم را از تو برداشتم. فدیة پسر را هم من به تو می بخشم». او گفت: هرگز! از تو جدا شوم و سپس، خبرت را از کاروان ها پیرسم؟! به خدا سوگند که این، هرگز نمی شود و از تو جدا نمی گردم. سپس به دشمن، یورش بُرد و جنگید تا کشته شد. رحمت و رضوان خدا بر او باد! (1)

شرح الأخبار: امام حسین علیه السلام، خطاب به یارانش فرمود: «اینها، جز مرا نمی جویند و من هم خود را تسلیم آنان نمی کنم تا آن که مرا بکشند. هر يك از شما که می خواهد، باز گردد که از سوی من، اجازه دارد». گفتند: چگونه فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده، برویم؟ پیشِ رویش کشته می شویم، پس از آن که همه توانمان را در برابر دشمنش به کار می بندیم. آنان را از حسین، می رانیم تا خدای عز و جل را دیدار کنیم.

1- مقاتل الطالبيين، این ماجرا را در ضمن وقایع روز عاشورا آورده است؛ اما از الملهوف، چنین بر می آید که این حادثه در شب عاشورا روی داده است. متن الطبقات الكبرى نیز گویای همین مطلب است. برخی کتاب ها نظیر تهذیب الکمال هم، بدون اشاره به زمان آن، صرفاً ماجرا را آورده اند.

19 / 1 رؤية أصحاب الإمام منازلهم في الجنة علة الشرائع عن محمد بن عمارة عن أبي عبد الله [الصادق] عليه السلام: قلت له: أخبرني عن أصحاب الحسين عليه السلام وإقدامهم على الموت. فقال: إنهم كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يُقَدِّمُ عَلَى الْقَتْلِ لِيُبَادِرَ إِلَى حَوْرَاءٍ يُعَانِقُهَا، وَإِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ. (1)

الخرايج والجرائح: رُوِيَ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَبِيحَتِهَا، قَامَ فِي أَصْحَابِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ يُرِيدُونَني دُونَكُمْ، وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يُقْبَلُوا إِلَيْكُمْ، فَالْنَّجَاءُ النَّجَاءُ (2)، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ، فَإِنَّكُمْ إِنْ أَصَبَحْتُمْ مَعِي قُتِلْتُمْ كُلُّكُمْ. فَقَالُوا: لَا نَخْذُلُكَ، وَلَا نَخْتَارُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ كُلُّكُمْ حَتَّى لَا يُفَلِتَ مِنْكُمْ وَاحِدٌ، فَكَانَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (3)

الخرايج والجرائح عن أبي حمزة الثمالي: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: كُنْتُ مَعَ أَبِي اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ صَبِيحَتِهَا، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَالًا؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونَني، وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَسَعَةٍ، فَقَالُوا: لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا. قَالَ: إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يُفَلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ. قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ. ثُمَّ دَعَا، وَقَالَ لَهُمْ: اِرْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا. فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ، وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ: هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ. فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرَّمَاحَ وَالسُّيُوفَ بِصَدْرِهِ، وَوَجْهَهُ لِيَصِلَ إِلَى مَنَزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ. (4)

1- علة الشرائع: ص 229 ح 1، بحار الأنوار: ج 44 ص 297 ح 1.

2- فالنجاء النجاء: أي انجوا بأنفسكم (النهاية: ج 5 ص 25 «نجا»).

3- الخرايج والجرائح: ج 1 ص 254 ح 8، بحار الأنوار: ج 45 ص 89 ح 27.

4- الخرايج والجرائح: ج 2 ص 847 ح 62، بحار الأنوار: ج 44 ص 298 ح 3.

1 / 19 نگرستن یاران امام علیه السلام به جایگاه هایشان در بهشت

علل الشرائع_ به نقل از محمد بن عماره_: به امام [صادق علیه السلام] گفتم: مرا از یاران حسین علیه السلام و رفتنشان به پیشواز مرگ، باخبر کن. امام علیه السلام فرمود: «پرده از پیش چشمشان، کنار رفت تا آن که جایگاه هایشان را در بهشت دیدند، و هر يك از آنان، به شهادت اقدام می کرد تا به همبر شدن با حوریان و جایگاهش در بهشت برسد».

الخرائج و الجرائح: از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است: «هنگامی که شب شهادت حسین علیه السلام در رسید، میان یارانش ایستاد و فرمود: اینان، مرا می خواهند، نه شما را؛ و اگر مرا بکشند، به سوی شما نمی آیند. پس خود را نجات دهید و دریابید که شما، آزادید [و بیعتم را از شما برداشتم]؛ و اگر تا صبح با من بمانید، همه شما کشته می شوید. آنان گفتند: تو را وا نمی گذاریم و زندگی پس از تو را نمی خواهیم. امام علیه السلام فرمود: همگی تان، کشته می شوید و حتی يك نفر از شما نمی تواند نجات پیدا کند. همان گونه نیز شد که امام علیه السلام گفته بود».

الخرائج و الجرائح_ به نقل از ابو حمزه ثمالی_: از امام العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: «من در شبی که صبح فردایش، پدرم کشته شد، با او بودم. به یارانش فرمود: این، شب است. [سیاهی] آن را مرکب خود بگیرید که این جماعت، در پی من هستند؛ و اگر مرا بکشند، دیگر به شما، کاری ندارند. شما [از ناحیه بیعت با من]، آزاد و صاحب اختیار هستید. یارانش گفتند: نه. به خدا سوگند، هرگز چنین نمی شود! فرمود: فردا، شما کشته می شوید و هیچ يك از شما [از مرگ] نمی رهد. گفتند: ستایش، خدایی که ما را به شرف کشته شدن همراه تو رساند! سپس امام علیه السلام دعا کرد و به آنان فرمود: سرهایتان را بالا بگیرید و بنگرید. پس به جایگاه و منزلگاه خود در بهشت نگرستند، و امام علیه السلام به آنان می فرمود: فلانی! این، خانه توست و فلانی! این، قصر توست و فلانی! این، درجه توست. از این رو، هر يك از آنان، با سر و سینه به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا به جایگاهشان در بهشت برسند».

1 / 20 لَيْلَةُ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ! أنساب الأشراف: لَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ عَلَى الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَيُسْتَغْفِرُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ . (1)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: جَاءَ اللَّيْلُ، فَبَاتَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ [لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ] رَاكِعًا سَاجِدًا بَاكِيًا مُسْتَغْفِرًا مُتَضَرِّعًا، وَبَاتَ أَصْحَابُهُ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ . (2)

الملهوف: قَالَ الرَّاوي: وَبَاتَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ، فَعَبَّرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَدِّ عِدِّ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ . (3)

البداية والنهاية عن الحارث بن كعب وأبي الضحاك عن علي بن الحسين [زين العابدين] عليه السلام: بَاتَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ طَوْلَ لَيْلِهِمْ يُصَلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ، وَخِيُولُ حَرَسٍ عَدُوَّهُمْ تَدَوَّرُ مِنْ وَرَائِهِمْ، عَلَيْهَا عَزْرَةُ بِنْتُ قَيْسِ الأَحْمَسِيِّ، وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ: «وَلَا يَحْسَدُ بَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»، الآية (4) . (5)

1- أنساب الأشراف: ج 3 ص 394، المنتظم: ج 5 ص 338، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 560 كلاهما نحوه .

2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 251، الفتوح: ج 1 ص 99 .

3- الملّهوف (طبعة أنوار الهدى): ص 57، بحار الأنوار: ج 44 ص 394 وراجع: مثير الأحران: ص 52 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 99 .

4- آل عمران: 178 و 179، وتتمتها: «... وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَ لِعُكْمٍ عَلَى الغَيْبِ وَلَـكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَـ تَامِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» .

5- البداية والنهاية: ج 8 ص 177 .

1 / 20 شب راز و نیاز

أنساب الأشراف: هنگامی که شب بر حسین علیه السلام و یارانش، سایه افکند، آنان، همه شب را به نماز و تسبیح و آمرزش خواهی ایستادند و دعا و گریه و زاری کردند.

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: شب، در رسید و حسین علیه السلام، شب عاشورا را به رکوع و سجود و گریه و آمرزش خواهی و تضرع و زاری پرداخت و یارانش، زمزمه هایی [بدون وقفه] مانند آوای زنبور عسل داشتند.

المهلوف: حسین علیه السلام و یارانش، آن شب را به راز و نیاز و رکوع و سجود و قیام و قعود و زمزمه هایی مانند زنبور عسل گذراندند. در آن شب، 32 تن از لشکر عمر بن سعد، به آنان پیوستند. نماز فراوان و داشتن کمالات، شیوه حسین علیه السلام در طول زندگی اش بود.

البدایه و النهایة_ به نقل از حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام: حسین علیه السلام و یارانش، همه شبشان را نماز خواندند و آمرزش خواستند و دعا و گریه و زاری کردند. سواران نگهبان دشمن، به فرماندهی عَزْرَةَ بن قیس اَحْمَسِي، پشت آنها می چرخیدند. همچنین حسین علیه السلام، تلاوت می کرد: «والبته کسانی که کافر شده اند، نباید تصوّر کنند این که به ایشان مهلت می دهیم، برای آنان نیکوست. ما فقط به ایشان، مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند؛ و [آن گاه] عذابی خفت آور خواهند داشت. خداوند، بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آن که پلید را از پاک، جدا کند...» تا آخر آیه. (1)

1- ادامه آیه چنین است: «... و خداوند، بر آن نیست که شما را از غیب، آگاه سازد؛ اما خداوند، از میان فرستادگان خویش، برخی را به خواست خویش برمی گزیند. پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و البته اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداشی بزرگ خواهید داشت».

1 / 21 من وقائع ليلة عاشوراء تاريخ الطبري عن الضحّاك بن عبد الله المشرقي: لَمَّا أَمْسَى حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ ، وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ ، قَالَ : فَتَمَّرُ بِنَا خَيْلٌ لَهُمْ تَحْرُسُنَا ، وَإِنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَقْرَأُ : «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» . فَسَدَّ مَعَهَا رَجُلٌ مِنْ تِلْكَ الْخَيْلِ الَّتِي كَانَتْ تَحْرُسُنَا ، فَقَالَ : نَحْنُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ الطَّيِّبُونَ ، مُيِّزْنَا مِنْكُمْ ، قَالَ : فَعَرَفْتُهُ ، فَقُلْتُ لِبُرَيْرِ بْنِ حُصَيْنٍ : تَدْرِي مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : لَا : قُلْتُ : هَذَا أَبُو حَرْبِ السَّبْعِيِّ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ شَهْرٍ ، وَكَانَ مَضْحَاكًا بَطَالًا ، وَكَانَ شَرِيفًا شَجَاعًا فَاتِكًا ، وَكَانَ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ رُبَّمَا حَبَسَهُ فِي جَنَابَةِ . فَقَالَ لَهُ بُرَيْرُ بْنُ حُصَيْنٍ : يَا فَاسِقُ ! أَنْتَ يَجْعَلُكَ اللَّهُ فِي الطَّيِّبِينَ ! فَقَالَ لَهُ : مَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَنَا بُرَيْرُ بْنُ حُصَيْنٍ ؛ قَالَ : إِنَّا لِلَّهِ ! عَزَّ عَلَيَّ ! هَلَكْتَ وَاللَّهِ ، هَلَكْتَ وَاللَّهِ يَا بُرَيْرُ ! قَالَ : يَا أَبَا حَرْبٍ ، هَلْ لَكَ أَنْ تَتَوَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكَ الْعِظَامِ ! فَوَاللَّهِ ، إِنَّا لَنَحْنُ الطَّيِّبُونَ ، وَلَكِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ الْخَبِيثُونَ ؛ قَالَ : وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ السَّاهِدِينَ . قُلْتُ : وَيَحْكُ ؟ أَفَلَا يَنْفَعُكَ مَعْرِفَتُكَ ؟ قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ! فَمَنْ يُنَادِمُ يَزِيدُ بْنُ عَدْرَةَ الْعَنْزِيَّ مِنْ عَنَزِ بْنِ وَاثِلٍ ! قَالَ : هَا هُوَ ذَا مَعِيَ ، قَالَ : قَبِّحَ اللَّهُ رَأْيَكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ ! أَنْتَ سَدَّ فِيهِ . قَالَ : ثُمَّ انصَرَفَ عَنَّا ، وَكَانَ الَّذِي يَحْرُسُنَا بِاللَّيْلِ فِي الْخَيْلِ عَزْرَةُ بْنُ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ ، وَكَانَ عَلَى الْخَيْلِ . (1)

تاریخ الطبری_ به نقل از ضحاک بن عبد الله مشرقی_ : هنگامی که شب شد ، حسین علیه السلام و یارانش ، همه شب را به نماز و آمرزش خواهی و دعا و راز و نیاز ایستادند . سوارانی از دشمن که نگهبانی ما را می دادند ، بر ما گذشتند ، در حالی که حسین علیه السلام ، تلاوت می کرد: «و البته کسانی که کافر شده اند ، نباید تصوّر کنند این که به ایشان مهلت می دهیم ، برای آنان نیکوست . ما فقط به ایشان ، مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند ؛ و [آن گاه] ، عذابی خفت آور خواهند داشت . خداوند ، بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید ، وا گذارد ، تا آن که پلید را از پاک ، جدا کند» . یکی از سواران نگهبان بر ما ، آیه را شنید و گفت: به خدای کعبه سوگند ، ما پاکیزگانیم و از شما جدا گشته ایم . او را شناختم و به بُریر بن حصّیر گفتم: می دانی این کیست ؟ گفت: نه . گفتم: این ، ابو حرب عبد الله بن شه سبّعی است . شوخ و بیهوده کار ، و با این همه ، بزرگ زاده و دلیر و گستاخ بود و سعید بن قیس ، او را به خاطر جنایتی ، زندان هم کرده بود . بُریر بن حصّیر به او گفت: ای فاسق ! خداوند ، تو را از پاکیزگان قرار داده ؟ ! او به بُریر گفت: تو کیستی ؟ گفت: من بُریر بن حصّیر هستم . او گفت: ما از آن خداییم ! (1) بر من گران است ! به خدا سوگند ، هلاک می شوی ! به خدا سوگند _ ای بُریر _ هلاک می شوی ! بُریر گفت: ای ابو حرب ! آیا می خواهی از گناهان بزرگت به درگاه خدا ، توبه کنی ؟ به خدا سوگند ، ما پاکیزگانیم و شما ، آلودگانید ! ابو حرب [به استهزا] گفت: و من ، از گواهان بر این موضوع هستم ! من گفتم : وای بر تو ! آیا شناختت ، بهره ای برایت ندارد ؟ گفت: فدایت شوم ! پس چه کسی همدم یزید بن عذره عنزی از قبیله عنز بن وائل شود ؟ ! اکنون ، او این جا با من است . [بُریر] گفت : خداوند ، همیشه رأیت را زشت گرداند ! تو کم عقلی . سپس ابو حرب ، باز گشت ، و فرمانده سوارانی که آن شب ، نگهبانی ما را می دادند ، عَزْرَة بن قیس اَحْمَسی بود .

1- . این تعبیر (إِنَّا لِلَّهِ) ، صدر آیه استرجاع (سوره بقره، آیه 156) است و در این جا، به نشانه قریب الوقوع بودن مرگ، به کار رفته است.

الإرشاد: رَجَعَ [الحَسَّ بْنَ] عليه السلام إلى مكانه، فقام الليل كله يصلي ويستغفر، ويدعو ويتضرع، وقام أصحابه كذلك يصلون ويدعون ويستغفرون. قال الضحَّاك بن عبد الله: ومَرَّ بنا حَيْلٌ لابنِ سَدِّ عَدٍ يَحْرُسُنَا، وَإِنَّ حَسَّ بْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَقْرَأُ: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (1)، فَسَدَّ جَمْعَهَا مِنْ تِلْكَ الْخَيْلِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُمَيْرٍ، وَكَانَ مِضْحَاكًا، وَكَانَ شُجَاعًا بَطْلًا فَارِسًا فَاتَكَ شَرِيفًا، فَقَالَ: نَحْنُ - وَرَبُّ الْكَعْبَةِ - الطَّيِّبُونَ، مُبَيِّنًا مِنْكُمْ. فَقَالَ لَهُ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ: يَا فَاسِقُ! أَنْتَ يَجْعَلُكَ اللَّهُ مِنَ الطَّيِّبِينَ!! فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ وَيَلْكُ؟ قَالَ: أَنَا بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ، فَتَسَابًا. (2)

1- آل عمران: 178 و 179 .

2- الإرشاد: ج 2 ص 94، إعلام الوری: ج 1 ص 457 وفيه صدره إلى «ويستغفرون»، روضة الواعظين: ص 203 وفيه من «قال الضحَّاك» إلى «الطيب»، بحار الأنوار: ج 45 ص 3 .

الإرشاد: حسین علیه السلام، به جایگاهش باز گشت و همه شب را به نماز گزاردن و آمرزش خواهی و دعا و گریه و زاری پرداخت و همه یارانش نیز به نماز گزاردن و دعا و آمرزش خواهی، مشغول بودند. ضحاک بن عبد الله می گوید: سواران ابن سعد که نگهبانی ما را می دادند، بر ما گذشتند. حسین علیه السلام، مشغول تلاوت این آیه بود: «والبته کسانی که کافر شده اند، نباید تصوّر کنند این که به ایشان مهلت می دهیم، برای آنان، نیکوست. ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند؛ و [آن گاه] عذابی خفت آور خواهند داشت. خداوند، بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آن که پلید را از پاک، جدا کند». یکی از آن سواران، به نام عبد الله بن سَمیر آن را شنید. او که شوخ و دلیر و پهلوان و سوارکار و جسور و از خاندانی بزرگ بود، گفت: به خدای کعبه سوگند، ما پاکیزگانیم و از شما، جدا شده ایم! بُریر بن خُصَیر به او گفت: ای فاسق! خداوند، تو را از پاکیزگان، قرار داده است؟! او به بُریر گفت: تو کیستی، وای بر تو! گفت: من، بُریر بن خُصَیر هستم. آن گاه، به هم ناسزا گفتند.

1 / 22 حوارُ بُرَيْرٍ وشِدِّ مِرِّ الْفَتْوحِ: أَقْبَلَ الشَّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فِي نِصْفِ اللَّيْلِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى تَقَارَبَ مِنْ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ رَفَعَ صَوْتَهُ وَهُوَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ»، إِلَى آخِرِهَا. قَالَ: فَصَاحَ لَعِينٌ مِنْ أَصْحَابِ شِدِّ مِرِّ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ: نَحْنُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ الطَّيِّبُونَ، وَأَنْتُمْ الْخَبِيثُونَ! وَقَدْ مَيَّرْنَا مِنْكُمْ. قَالَ: فَفَقَطَعَ بُرَيْرٌ الصَّلَاةَ، فَنَادَاهُ: يَا فَاسِقُ! يَا فَاجِرُ! يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أَمْثَلُكَ يَكُونُ مِنَ الطَّيِّبِينَ؟! مَا أَنْتَ إِلَّا بِهَيْمَةٌ وَلَا تَعْقِلُ، فَأَبْشِرْ بِالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ. قَالَ: فَصَاحَ بِهِ شِدِّ مِرُّ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَالَ: أَيُّهَا الْمُتَكَلِّمُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَاتِلُكَ وَقَاتِلُ صَاحِبِكَ عَنْ قَرِيبٍ. فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ! بِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي، وَاللَّهِ، إِنَّ الْمَوْتَ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ الْحَيَاةِ مَعَكُمْ! وَاللَّهِ، لَا يَبَالُ شِدِّ فَاعَةٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمٌ أَرَاقُوا دِمَاءَ دُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: وَأَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بُرَيْرِ بْنِ حُضَيْرٍ، فَقَالَ لَهُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا بُرَيْرُ! إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ: ارْجِعْ إِلَى مَوْضِعِكَ وَلَا تُخَاطِبِ الْقَوْمَ، فَلَعَمْرِي لَنْ كَانَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَأَبْلَغَ فِي الدُّعَاءِ، فَلَقَدْ نَصَحَتْ وَأَبْلَغَتْ فِي النَّصْحِ. (1)

1- .الفتوح: ج 5 ص 99، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 251 نحوه .

الفتوح: شمر بن ذی الجوشن _ که خداوند ، لعنتش کند _ ، نیمه شب ، با گروهی از همراهانش به لشکر حسین علیه السلام نزدیک شد . حسین علیه السلام ، با صدای بلند ، به تلاوت این آیه مشغول بود: «و البته کسانی که کافر شده اند ، نباید تصوّر کنند این که به ایشان مهلت می دهیم ، برای آنان ، نیکوست ...» ، تا آخر آیه . ملعونی از همراهان شمر بن ذی الجوشن ، فریاد کشید: به خدای کعبه سوگند ، ما پاکیزگانیم و شما ، پلیدید ، و ما از شما ، جدا گشته ایم! بُریر ، نمازش را قطع کرد و ندا داد: ای فاسق! ای تبهکار! ای دشمن خدا! آیا مانند تویی ، از پاکیزگان است؟! تو جز چارپایی بی خرد ، نیستی. تورا به آتش روز قیامت و عذاب دردناک ، بشارت باد! شمر بن ذی الجوشن _ که خدا لعنتش کند _ ، بر سر او داد کشید و گفت: ای گوینده! خداوند _ تبارک و تعالی _ ، تورا و همراهت حسین را به زودی می کُشد . بُریر به او گفت: ای دشمن خدا! آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند ، مرگ ، از زندگی با شما ، برای ما دوست داشتنی تر است . به خدا سوگند ، کسانی که خون فرزندان و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را می ریزند ، به شفاعتش نمی رسند . مردی از یاران حسین علیه السلام به سوی بُریر بن حُصَیر آمد و به او گفت: خدایت رحمت کند ، ای بریر! ابا عبد الله علیه السلام به تو می فرماید: «به جایگاهت ، باز گرد و با آنان سخن مگو ، که _ به جانم سوگند _ ، اگر مؤمن آل فرعون ، قومش را نصیحت کرد و دعوت را به آخر رساند ، تو نیز نصیحت کردی و آن را به آخر رساندی» .

1 / 23 حالة زَيْنَبَ عليها السلام ليدّة عاشوراء تاريخ الطبري عن الحارث بن كعب وأبي الصّحاح عن عليّ بن الحسين بن عليّ [زين العابدين] عليه السلام: إنني جالسٌ في تلك العشيّة التي قُتِلَ أبي صبيحتّها، وعمّتي زَيْنَبُ عندي تُمرّضني، إذ اعتزلَ أبي بأصحابه في خِباءٍ له، وعنده حُويّ (1) مولى أبي ذرّ الغفاريّ، وهو يُعالجُ سيفه ويصلحُه، وأبي يقول: يا دهرُ أفّ لك من خليلكُم لك بالإشراق والأصيل من صاحبٍ أو طالبٍ قتلوا الدهرُ لا- يَفْنَعُ بالبديلِ وإنّما الأ-مُرُ إلى الجليلوكُلِّ حيّ سالكِ السبيلِ قال: فأعادها مرّتين أو ثلاثا حتّى فهمتها، فعرفتُ ما أَراد، فخنقتني عبرتي، فرددتُ دمعِي ولزمتُ السكونَ، فعلمتُ أنّ البلاءَ قد نزلَ، فأما عمّتي فإنّها سمعت ما سمعتُ، وهي امرأةٌ، وفي النساءِ الرّقّةُ والجزعُ، فلم تملكِ نفسَها أن وثبتت تجرُّ ثوبها، وإنّها لحاسرةٌ حتّى انتهت إليه، فقالت: وإثكلاه! لبت الموتَ أعدمني الحياة! اليوم ماتت فاطمةُ أمي وعليّ أبي وحسنُ أخي! يا خليفةَ الماضي وثمال (2) الباقي (3) قال: فنظرَ إليها الحسدُ بين عليه السلام فقال: يا أحيّة، لا يذهبن حِلْمكِ الشيطانُ. قالت: بأبي أنت وأمي يا أبا عبدِ الله، استفتلت نفسي فذاك! فردّ غصّته، وترقرقت عيناه، وقال: لو ترك القطا ليلاً لنا، قالت: يا ويلتي، أفنغصبُ نفسك اغتصاباً، فذلك أقرحُ لقلبي، وأشدُّ على نفسي! ولطمت وجهها، وأهوت إلى جيبها وشدّته، وخرت مغشياً عليها. فقام إليها الحسدُ بين عليه السلام، فصبَّ على وجهها الماء، وقال لها: يا أحيّة، اتقي الله وتعرّي بعزاءِ الله، واعلمي أنّ أهل الأرض يموتون، وأنّ أهل السماء لا- يبقون، وأنّ كلَّ شيءٍ هالكٌ إلا وجهَ الله الذي خلق الأرض بقدرته، ويبعثُ الخلقَ فيعودون، وهو فردٌ وحده، أبي خيرٌ مني، وأمي خيرٌ مني، وأخي خيرٌ مني، ولي ولهم ولكلُّ مُسلمٍ برسولِ الله أسوةٌ. قال: فعزّاه بهذا ونحوه، وقال لها: يا أحيّة، إني أقسمُ عليكِ فأبري قسَمي، لا تشقّي عليّ جيباً، ولا تخمّشي عليّ وجهاً، ولا تدعي عليّ بالويل والثبور إذا أنا هلكتُ. قال: ثمَّ جاء بها حتّى أجلسَها عندي، وخرَجَ إلى أصحابه، فأمرهم أن يُقرّبوا بعضَ بيوتهم من بعضٍ، وأن يدخلوا الأطناب (4) بعضها في بعضٍ، وأن يكونوا هم بين البيوتِ إلا الوجهَ الذي يأتيهم منه عدوُّهم (5).

1- في الإرشاد وإعلام الوري: «جوين» وفي مقاتل الطالبين «جون» بدل «حوي».

2- الثمال: الملبأ والغياث، وقيل: هو المُطعم في الشدّة (النهاية: ج 1 ص 222 «ثمل»).

3- كذا في المصدر، وفي الملهوف (ص 139): يا خليفة الماضي وثمال الباقي!

4- الطنب: جبل الخباء، والجمع أطناب (الصحاح: ج 1 ص 172 «طنب»).

5- تاريخ الطبري: ج 5 ص 420، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 559، المنتظم: ج 5 ص 338 كلاهما من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من

أهل البيت عليهم السلام، البداية والنهاية: ج 8 ص 177؛ الإرشاد: ج 2 ص 93، تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 243 وليس فيه ذيله من

«فأمرهم»، إعلام الوري: ج 1 ص 456 كلّها نحوه، روضة الواعظين: ص 203 وليس فيه ذيله من «فأما عمّتي»، بحار الأنوار: ج 45 ص

1 وراجع: تذكرة الخواص: ص 249 والأمالى للشجري: ج 1 ص 177.

اشاره

تاریخ الطبری به نقل از حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام: در شبی که بامدادش پدرم به شهادت رسید، نشسته بودم و عمه ام زینب علیها السلام، از من پرستاری می کرد که پدرم از یارانش کناره گرفت و به خیمه خود رفت و حوی، (1) غلام ابو ذر غفاری، نزدش بود و به اصلاح و پرداخت شمشیر ایشان، مشغول بود، و پدرم می خواند: «ای روزگار! اُف بر دوستی ات! چه قدر بامدادها و شامگاه هایی داشته ای که در آنها، همراه و یا جوینده ای گشته شده که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است! و کار، با [خدای] بزرگ استو هر زنده ای، این راه را می پیماید». دو یا سه بار، این شعر را خواند تا آن جا که فهمیدم و دانستم که منظورش چیست. گریه، راه گلویم را بست؛ ولی بغضم را فرو خوردم و هیچ نگفتم و دانستم که بلا، فرود می آید؛ اما عمه ام نیز آنچه را من شنیدم، شنید و چون مانند دیگر زنان، دل نازک و بی تاب بود، نتوانست خود را نگاه دارد. بیرون پرید و در حالی که لباسش را بر روی زمین می کشید و در مانده شده بود، خود را به امام علیه السلام رساند و گفت: وا مصیبتا! کاش مُرده بودم. امروز، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن، در گذشته اند، ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان! حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «خواهرم! شیطان، بردباری ات را نبرد». زینب علیها السلام گفت: ای ابا عبد الله! پدر و مادرم فدایت! خود را آماده کشته شدن کرده ای! جانم فدایت! حسین علیه السلام، اندوهش را فرو بُرد و اشک در چشمانش جمع شد و فرمود: «اگر مرغ سنگخواره را شبی آزاد بگذارند، می خوابد». (2) زینب علیها السلام گفت: وای بر من! آیا چنین سخت، در زیر فشاری؟ همین دلم را بیشتر ریش می کند و بر من، سخت می آید. آن گاه، به صورت خود زد و گریبان، چاک کرد و بیهوش شد و افتاد. حسین علیه السلام به سویش آمد و آب بر صورتش زد و به او گفت: خواهرم! از خدا، پروا کن و به تسلی بخشی او، آرام باش. بدان که زمینیان، می میرند و آسمانیان، باقی نمی مانند و هر چیزی، از میان می رود، جز ذات خدا که با قدرتش، زمین را آفریده است، و مردم را برمی انگیزد تا همه، باز گردند و او، تنها بماند. پدرم، از من بهتر بود. مادرم، از من بهتر بود. برادرم، از من بهتر بود، و سرمشق من و آنان و هر مسلمانی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است». حسین علیه السلام، با این سخن و مانند آن او را تسلا داد و به او فرمود: «خواهرم! تو را سوگند می دهم که به این [سفارشم]، عمل کنی: بر [مرگ] من، گریبان چاک مده و صورت، مخراش و چون در گذشتم، ناله و فغان مکن». سپس، او را آورد و کنار من نشانید و به سوی یارانش برگشت و به آنان فرمان داد تا خیمه های خود را به یکدیگر، نزدیک کنند و طناب های خیمه ها را در هم بتابند و خودشان، در میان خیمه ها قرار بگیرند و فقط، سمتی را که دشمن از طریق آن می آید، باز بگذارند.

1- در الإرشاد و إعلام الوری، «جَوین» و در مقاتل الطالبیین، «جَوْن» آمده است.

2- مثلی است در عرب. در این جا به این معناست که آنان، مرا آسوده نمی گذارند و هر جا بروم، در پی من خواهند آمد.

مقاتل الطالبين عن الحرث بن كعب عن علي بن الحسين [زين العابدين] عليه السلام: «إني والله لجالس مع أبي في تلك الليلة، وأنا على، وهو يعالجني بها ما له، وبين يديه جون مولى أبي ذر الغفاري، إذ ارتجز الحسين عليه السلام: يا دهر أف لك من خليلك لك بالإشراق والأصيل من صاحب و ماجد قتلوا الدهر لا يفنع بالبدل والأمر في ذلك إلى الجليلوكل حيي سالك السبيل قال: وأما أنا فسد معته ورددت عبرتي. وأما عمتي فسمعتة دون النساء، فلزمتها الرقة والجزع، فشقت ثوبها، ولطمت وجهها، وخرجت حاسرة تنادي: واكلاه! واخزناه! ليت الموت أعدمني الحياة، يا حسينا! يا سيده! يا بعية أهل بيتاه! استقلت (1) ويست من الحياة، اليوم مات جدي رسول الله صلى الله عليه وآله وأممي فاطمة الزهراء وأبي علي وأخي الحسن! يا بعية الماضين وثمان الباقيين. فقال لها الحسين عليه السلام: يا أختي! لو ترك القطا لنا. قالت: فإنما تغتصب نفسك اغتصبا، فذاك أطول لحزني، وأشجى لقلبي! وخرت مغشياً عليها، فلم يزل يناديها، واحتملها حتى أدخلها الخباء. (2)

1- كذا في المصدر، والظاهر أن الصواب: «استقلت»، كما في بعض النقول.

2- مقاتل الطالبين: ص 113.

مقاتل الطالبیین_ به نقل از حرث بن کعب ، از امام زین العابدین علیه السلام_: به خدا سوگند ، در شب عاشورا با پدرم نشسته بودم ، و من ، بیمار بودم و او ، به تعمیر و پرداختِ تیرهایش ، مشغول بود و چون ، غلام ابوذر غفاری ، در پیش پای او بود که پدرم ، این رَجَزها را خواند : ای روزگار ! اُف بر دوستی ات! چه قدر بامدادها و شامگاه هایی داشته ای که در آنها ، همراه و یا بزرگی ، کشته شده است که روزگار ، از آوردن همانندش ، ناتوان است! و کار ، با [خدای] بزرگ استوهر زنده ای ، این راه را می پیماید» . من که اینها را شنیدم ، جلوی گریه خودم را گرفتم ؛ امّا از بین زنان ، فقط عمّه ام اینها را شنید . دلش سوخت و بی تاب شد و گریبان چاک کرد و به صورت خود زد و حیرت زده ، به بیرون دوید و گفت : وا مصیبتا ! چه غم بزرگی ! کاش مُرده بودم . ای حسین من ! ای سرور من ! و ای تنها باقی مانده خانواده ام ! خود را آماده کشته شدن کرده ای و از زندگی ، مأیوس گشته ای . امروز ، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن ، در گذشته اند ! ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان ! حسین علیه السلام به او فرمود : «ای خواهر من ! اگر مرغ سنگخواره را آزاد بگذارند ، می خوابد» . زینب علیها السلام گفت : همین که چنین سخت در زیر فشاری ، غم را بیشتر و دلم را ریش تر می کند . سپس بیهوش شد و افتاد . حسین علیه السلام ، پیوسته او را سوگند می داد و او را آورد تا به داخل خیمه رساند .

أنساب الأشراف_ عن الامام زين العابدين عليه السلام_ : كَانَ مَعَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَوْيٌّ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ ، فَجَعَلَ يُعَالِجُ سَيْفَهُ وَيُصَلِّحُهُ ، وَيَقُولُ : يَا ذَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلِكَ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلٍ وَرَدَّهَا حَتَّى حَفِظْتُ ، وَسَمِعْتُهَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَهَضَّتْ إِلَيْهِ تَجَرُّ ثَوْبَهَا وَهِيَ تَقُولُ : وَأُتْكَلاهُ ! لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ ! الْيَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ أُمِّي وَعَلِيٌّ أَبِي وَالْحَسَنُ أَخِي ! يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَثِمَالَ الْبَاقِي . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أُخِيَّةُ ، لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ . قَالَتْ : أَتَغْتَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا ؟ ! ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا ، وَشَقَّتْ جَبِيهَا ، وَهُوَ يُعْرِئُهَا وَيُصَبِّرُهَا (1) .

الملهوف : نَزَلَ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ نَاحِيَّةً ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّحُ سَيْفَهُ ، وَيَقُولُ : يَا ذَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلِكَ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ كُلُّ حَيٍّ فَالِي سَبِيلٍ مَا أَقْرَبَ الْوَعْدِ إِلَى الرَّحِيلِ إِلَى جِنَانٍ وَإِلَى مَقِيلٍ قَالَ الرَّاوي : فَسَمِعْتُ زَيْنَبُ ابْنَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ذَلِكَ فَقَالَتْ : يَا أُخِي ! هَذَا كَلَامٌ مَنْ قَدْ أَيَقَنَ بِالْقَتْلِ . فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُخْتَاهُ ! فَقَالَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ : وَأُتْكَلاهُ ، يَنْعَى إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسَهُ ! قَالَ : وَبَكَى النِّسْوَةَ ، وَلَطَمَنَ الْخُدُودَ ، وَسَدَّمَ قَمْعَ الْجُيُوبِ ، وَجَعَلَتْ أُمَّ كُلْثُومٍ تُنَادِي : وَأَمَحْمَدَاهُ ! وَأَعْلِيَاهُ ! وَالْأُمَاهُ ! وَافاطِمَتَاهُ ! وَاحْسَنَاهُ ! وَاحْسَنَاهُ ! وَاحْسَنَاهُ ! وَاحْسَنَاهُ ! وَاحْسَنَاهُ ! وَاحْسَنَاهُ ! فَعَزَّاهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا : يَا أُخْتَاهُ تَعَزَّيْ بِعِزِّ اللَّهِ ، فَإِنَّ سُدَّ كَأَنَّ السَّمَاوَاتِ يَمُوتُونَ ، وَأَهْلَ الْأَرْضِ لَا يَبْقُونَ ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ . ثُمَّ قَالَ : يَا أُخْتَاهُ يَا أُمَّ كُلْثُومِ ! وَأَنْتِ يَا زَيْنَبُ ! وَأَنْتِ يَا رُقَيْةُ ! وَأَنْتِ يَا فَاطِمَةَ ! وَأَنْتِ يَا رَبَابُ ! أَنْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ ، فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيًا ، وَلَا تَحْمُسْنَ عَلَيَّ وَجْهًا ، وَلَا تُقْلَنَّ عَلَيَّ هُجْرًا . وَرَوِي مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ : أَنَّ زَيْنَبَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا سَمِعَتْ الْأَبْيَاتَ _ وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ مُنفَرِدٍ عَنْهُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ _ خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجَرُّ ثَوْبَهَا ، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ ، وَقَالَتْ : وَأُتْكَلاهُ ! لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ ! الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ، وَأَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، وَأَخِي الْحَسَنُ الرَّكِّيُّ ! يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَثِمَالَ الْبَاقِينَ . فَتَنَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهَا وَقَالَ : يَا أُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمَكَ . فَقَالَتْ : يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَسَدٌ يُقْتَلُ ؟ ! نَفْسِي لَكَ الْفِرْدَاءُ . فَوَدَّ غُصَّتَهُ وَتَغَرَّغَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَّمُوعِ ، ثُمَّ قَالَ : هِيَ هِيَ هِيَ ! لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لِيَا لَنَامَ ! فَقَالَتْ : يَا وَبِلَتَاهُ ، أَفْتَعْصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا ، فَذَلِكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي ! ثُمَّ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتَهُ ، وَخَرَّتْ مَغْشِيًا عَلَيْهَا . فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَى وَجْهَيْهَا الْمَاءَ حَتَّى أَفَاقَتْ ، ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُهْدِهِ ، وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَجَدَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ . (2)

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 393 .

2- .الملهوف : ص 139 ؛ الفتوح : ج 5 ص 84 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 1 ص 237 عن الإمام زين العابدين عليه السلام وكلاهما نحوه .

أنساب الأشراف_ از امام زین العابدین_: حُوّی، غلام ابو ذر غفاری، نزد حسین علیه السلام بود و به تعمیر و پرداخت شمشیر ایشان مشغول بود، و [پدرم] می خواند: ای روزگار! اُف بر دوستی ات! چه قدر بامدادها و شامگاه هایی داشته ای که در آنها، جوینده ای یا دارنده ای کشته شده که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است! و کار، با [خدای] بزرگ استو هر زنده ای، این راه را می پیماید». دو یا سه بار، این شعر را خواند تا آن را حفظ کردم. عمّه ام نیز آنچه را من شنیدم، شنید. برخاست و در حالی که لباسش بر روی زمین کشیده می شد، به سوی پدرم رفت و می گفت: وا مصیبتا! کاش مُرده بودم! امروز، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن، در گذشته اند، ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان! حسین علیه السلام فرمود: «ای خواهر من! شیطان، بردباری ات را نبرد». زینب علیها السلام گفت: وای بر من! آیا چنین تن به مرگ داده ای؟ آن گاه، به صورت خود زد و گریبان، چاک کرد. حسین علیه السلام او را تسلا می داد و به شکیبایی، دعوت می کرد.

المهلوف: حُر، با یارانش، در کنار [لشکر امام علیه السلام] فرود آمدند. امام علیه السلام به تعمیر شمشیر خود، مشغول بود و می خواند: ای روزگار! اُف بر دوستی ات! چه قدر بامدادها و شامگاه ها داشته ای که در آنها، همراه و یا جوینده ای، کشته شده که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است! و کار، با [خدای] بزرگ استو هر زنده ای، این راه را می پیماید و چه قدر بانگ رحیل، نزدیک استبه سوی بهشت و استراحتگاه ابدی!». زینب، دختر فاطمه علیها السلام، این را شنید و گفت: ای برادر! این، سخن کسی است که به کشته شدنش، یقین کرده است. امام علیه السلام فرمود: «آری، ای خواهر!». زینب علیها السلام گفت: وا مصیبتا! حسین، خبر شهادتش را خود به من می دهد! [دیگر] زنان نیز گریستند و بر صورت خود زدند و گریبان، دریدند. اُم کلثوم، فریاد می زد: وا محمّدا! وعلیا! مادرا! واطمّتا! و احسنا! وای از بی سرپرستی پس از تو، ای ابا عبد الله! حسین علیه السلام، او را آرام کرد و به او فرمود: «تسلائی خدا را به یاد آور، که ساکنان آسمان و زمین، می میرند و نمی مانند و همه مخلوقات، هلاک می شوند». سپس فرمود: «ای خواهر! ای اُم کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای زُقیّه! و تو ای فاطمه! و تو ای زباب! مواظب باشید که چون من شهید شدم، بر من، گریبان ندرید و صورت نخرائید و ناروا مگویید». و به سند دیگری، روایت شده است: زینب علیها السلام، هنگامی که شعرها را شنید، در جایی جدا از زنان و دختران بود. سر آسیمه و در حالی که لباسش [بر زمین] کشیده می شد، بیرون آمد و در کنار حسین علیه السلام ایستاد و گفت: وا مصیبتا! کاش مرگ من می رسید! امروز، [گویی] مادرم، فاطمه زهرا در گذشته و نیز پدرم، علی مرتضی و برادرم، حسن پاک! ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان! حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «ای خواهر! بردباری ات را از دست ندهی». زینب علیها السلام گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! آیا به زودی کشته می شوی؟ جانم به فدایت! امام علیه السلام، بغض خود را فرو خورد و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس فرمود: «دور است، دور [که رهایی یابم]! اگر مرغ سنگخواره را شبی رها می گذاشتند، حتما می خوابید». زینب علیها السلام گفت: ای وای! آیا چنین تن به مرگ داده ای؟ همین است که دل مرا به درد آورده و مرا در تنگنا قرار داده است. سپس، سر به گریبان افکند و آن را چاک داد و بیهوش، افتاد. امام علیه السلام، برخاست و آب به صورت زینب علیها السلام پاشید تا به هوش آمد. سپس در آرامش بخشیدن به او کوشید و مصیبت مرگ پدر و جدش را به او یادآور شد. دروهای خدا بر همه آنان باد!

دو نکته در باره اشعار به امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

در زمینه گزارش هایی که گذشت، دو نکته قابل تأمل است: نکته اول، این که: بیشتر منابع، اشعار منسوب به امام حسین علیه السلام: «یا دهر! أف لك من خلیل...؛ ای روزگار! أف بر دوستی ات!...» و بازتاب روانی آن را در خواهرش زینب علیها السلام، مربوط به شب عاشورا می دانند و آن را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند؛ اما کتاب هایی مانند: الملهوف و الفتوح، بدون اشاره به راوی، این جریان را مربوط به اوایل محرم دانسته اند. نکته دوم، این که بیشتر گزارش ها، حاکی از آن است که مخاطب امام علیه السلام، تنها زینب علیها السلام است؛ ولی برخی از منابع، گزارش کرده اند که امام علیه السلام در پایان سخنانش با زینب علیها السلام، دیگر زنان حاضر را نیز به شکیبایی فرا خوانده است، چنان که در الفتوح، آمده است که سپس امام علیه السلام به آنها فرمود: *أَنْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقِقْنَ عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَخْمِسَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا!* (1) مراقب باشید که وقتی من کشته شدم، گریبان خود را چاک مدهید و صورت خویش را مخراشید! و در گزارش مقتل الحسین خوارزمی، زینب، ام کلثوم، فاطمه و رباب، مورد خطاب امام علیه السلام قرار گرفته اند (2) و در برخی نسخ الملهوف، (3) نام رقیه نیز در کنار نام های یاد شده قرار دارد که ظاهراً مقصود، رقیه، دختر امام علی علیه السلام و همسر مسلم علیه السلام است.

-
- 1- الفتوح: ج 5 ص 84 و ر. ک: همین دانشنامه: ج 6 ص 46 ح 1599 و ص 52 ح 1602.
 - 2- مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج 1 ص 238.
 - 3- ر. ک: ص 52 ح 1602.

1 / 24 رُؤْيَا الإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَّ السَّحْرِ الْفَتْوحِ: لَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ خَفَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهِ (1) خَفَقَةً (2)، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: أَتَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُمْ فِي مَنَامِي السَّاعَةَ؟ قَالُوا: وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ يَا بَنَ بْنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: رَأَيْتُمْ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ تُنَاشِدُ بَنِيَّ، وَفِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعَ رَأْيَتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ، وَأُظُنُّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْقَعَ وَأَبْرَصُ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ. ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَهُوَ يَقُولُ لِي: يَا بَنِيَّ، أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ! وَقَدْ اسْتَبَشَّرْتَ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ الصَّفْحِ (3) الْأَعْلَى، فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجَلْ وَلَا تُؤَخِّرْ! فَهَذَا أَثْرُكَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ. وَهَذَا مَا رَأَيْتُمْ، وَقَدْ أَزَفَ (4) الْأَمْرُ، وَاقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ. (5)

1 / 25 التَّأَهُبُ لِلْحَرْبِ بِالْأَمَالِيِّ لِلصَّدُوقِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [زَيْنِ الْعَابِدِينَ] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ بِحَفِيرَةٍ فَحَفِرَتْ حَوْلَ عَسْكَرِهِ شِبْهَ الْخَنْدَقِ، وَأَمَرَ فُحْشِيَّتَ حَطْبَا، وَأَرْسَلَ عَلِيًّا ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ، وَهُمْ عَلَى وَجَلٍ شَدِيدٍ، وَأَنْشَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلِكَ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلُوا الدَّهْرُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ كُلِّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلٍ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَّيْ لِمَا، وَاغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانِكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ، وَعَبَّأَهُمْ تَعْبِيَةَ الْحَرْبِ، وَأَمَرَ بِحَفِيرَتِهِ الَّتِي حَوْلَ عَسْكَرِهِ، فَأَضْرَمَتْ بِالنَّارِ؛ لِيُقَاتِلَ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ. (6)

1- في المصدر: «رأسه»، والصواب ما أثبتناه كما في المصادر الأخرى .

2- خَفَقَ بِرَأْسِهِ خَفَقَةً: إِذَا أَخَذْتَهُ سِنَّةً مِنَ النَّعَاسِ فَمَالَ رَأْسُهُ دُونَ سَائِرِ جَسَدِهِ (المصباح المنير: ص 176 «خفق»).

3- في مقتل الحسين عليه السلام وبحار الأنوار: «الصفحة» بدل «الصفح». والصفحة: من أسماء السماء (النهاية: ج 3 ص 35 «صفح»).

4- أَزَفَ: دَنَا وَقَرَبَ (النهاية: ج 1 ص 45 «أرف»).

5- الفتوح: ج 5 ص 99، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 251 نحوه؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 3.

6- الأُمَالِيُّ لِلصَّدُوقِ: ص 220 ح 239، بحار الأنوار: ج 44 ص 316 ح 1.

1 / 24 رؤیای امام علیه السلام در سحرگاه عاشورا

الفتوح: در وقت سحر، حسین علیه السلام، سرش [از خواب،] سنگین شد و سپس بیدار شد و فرمود: «آیا می دانید که هم اکنون، چه خوابی دیدم؟». گفتند: چه دیدی، ای فرزند دختر پیامبر خدا؟ فرمود: «سگ هایی را دیدم که بر من، سخت گرفته اند و میانشان، سگ پیسه ای بود که از بقیه بر من، سخت تر می گرفت. گمان می برم کسی که گُشتن مرا به عهده می گیرد، مردی لک و پيس دار از این قوم باشد. سپس، جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با گروهی از یارانش دیدم که به من می فرماید: پسر عزیزم! تو شهیدِ خاندان محمّدی و آسمانیان و ملکوتیان، به تو بشارت یافته اند. افطارِ امشب را نزد من خواهی بود. بشتاب و تأخیر مکن که این، اجلِ فرود آمده از آسمان به قصد توست تا خونت را در شیشه ای سبز بگیرد!». این است آنچه دیدم و بی تردید، حادثه (مرگ)، نزدیک شده و گاه کوچ از این دنیا فرا رسیده است».

1 / 25 آماده شدن برای نبرد

اشاره

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام: آن گاه امام حسین علیه السلام فرمان داد تا در اطراف لشکرش، گودالی شبیه خندق کنند و به دستور ایشان، پُر از هیزم شد. آن گاه، پسرش علی اکبر علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده، برای آوردن آب فرستاد، در حالی که خطرهای بسیاری آنها را تهدید می کرد، و امام حسین علیه السلام، این شعرها را می خواند: «ای روزگار! اُف بر دوستی ات! چه بامدادها و شامگاه هایی داشته ای که در آنها، همراه و یا جوینده ای کشته شده که روزگار، از آوردن مانندش، ناتوان است! و کار، با [خدای] بزرگ استوهر زنده ای، این راه را می پیماید». آن گاه، امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آب بنوشید، که آخرین توشه شماست؛ و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید، که کفن هایتان می شود». سپس، نماز صبح را با آنان خواند و آماده نبردشان ساخت. همچنین فرمان داد تا گودالی که اطراف لشکرش گنده بودند، پُر از آتش شود تا تنها از يك سو با دشمن بجنگند.

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن الحارث بن كعب وأبي الضحّاح عن عليّ بن الحسين [زين العابدين] عليه السلام: خَرَجَ [الحُسَيْنُ عليه السلام] إلى أصحابِهِ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُقَرَّبُوا بَعْضَ بُيُوتِهِمْ مِنْ بَعْضٍ وَأَنْ يُدْخِلُوا الْأَطْنَابَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ، وَأَنْ يَكُونُوا هُمْ بَيْنَ الْبُيُوتِ إِلَّا الْوَجْهَ الَّذِي يَأْتِيهِمْ مِنْهُ عَدُوُّهُمْ قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنِ الضَّحَّاحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمِشْرَقِيِّ قَالَ: فِي غَدَاةِ عَاشُورَاءِ وَجَعَلُوا الْبُيُوتَ فِي ظُهُورِهِمْ، وَأَمَرَ بِحَطَبٍ وَقَصَبٍ كَانَ مِنْ وَرَاءِ الْبُيُوتِ يُحْرَقُ بِالنَّارِ؛ مَخَافَةَ أَنْ يَأْتُوهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ. قَالَ: وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى بِقَصَبٍ وَحَطَبٍ إِلَى مَكَانٍ مِنْ وَرَائِهِمْ مُنْخَفِضٍ كَأَنَّهُ سَاقِيَةٌ، فَحَفَرُوهُ فِي سَاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ، فَجَعَلُوهُ كَالْخَنْدَقِ، ثُمَّ أَلْقَوْا فِيهِ ذَلِكَ الْحَطَبَ وَالْقَصَبَ، وَقَالُوا: إِذَا عَادُوا عَلَيْنَا فَقَاتِلُونَا أَلْقِينَا فِيهِ النَّارَ؛ كَيْ لَا نُؤْتَى مِنْ وَرَائِنَا، وَقَاتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ. فَفَعَلُوا وَكَانَ لَهُمْ نَافِعًا. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الضَّحَّاحُ الْمِشْرَقِيُّ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلُوا نَحْوَنَا، فَنَظَرُوا إِلَى النَّارِ تَضَطَّرُّ فِي الْحَطَبِ وَالْقَصَبِ، الَّذِي كُنَّا أَلْهَبْنَا فِيهِ النَّارَ مِنْ وَرَائِنَا لِنَأْتِيَ مِنْ خَلْفِنَا، إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلٌ يَرْكُضُ عَلَى فَرَسٍ كَامِلِ الْأَدَاةِ، فَلَمَّ يُكَلِّمُنَا حَتَّى مَرَّ عَلَى آيَاتِنَا، فَنَظَرَ إِلَى آيَاتِنَا، فَإِذَا هُوَ لَا يَرَى إِلَّا حَطَبًا تَلْتَهَبُ النَّارُ فِيهِ، فَرَجَعَ رَاجِعًا، فَنادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا حُسَيْنُ، اسْتَعْجَلْتَ النَّارَ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا؟ كَأَنَّهُ شَيْءٌ مِنْ ذِي الْجَوْشَنِ. فَقَالُوا: نَعَمْ، أَصْلَحَكَ اللَّهُ، هُوَ هُوَ. فَقَالَ: يَا بَنَ رَاعِيَةَ الْمِعْزَى! أَنْتَ أَوْلَى بِهَا صِدْقًا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَوَسَةَ جَعَلَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَلَا أَرْمِيهِمْ بِسَهْمٍ؟ فَإِنَّهُ قَدْ أَمَكَّنَنِي، وَلَيْسَ يَسْقُطُ مِنِّي سَهْمٌ، فَالْفَاسِقُ مِنَ الْأَعْظَمِ الْجَبَّارِينَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَرْمِهِ؛ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 421_ 423، أنساب الأشراف: ج 3 ص 393_ 396، المنتظم: ج 5 ص 339، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 560، البداية والنهاية: ج 8 ص 178، تذكرة الخواص: ص 251؛ الإرشاد: ج 2 ص 94، إعلام الوری: ج 1 ص 475 كلّها نحوه .

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو میخنف_ : حارث بن کعب و ابو ضحاک ، از امام زین العابدین علیه السلام برایم نقل کردند که : حسین علیه السلام به سوی یارانش بیرون آمد و به آنان ، فرمان داد که چادرهایشان را به هم نزدیک کنند و طناب های آنها را در هم بتابند و خودشان ، میان چادرها قرار گیرند و تنها سمتی را که دشمن از آن سو می آید ، باز بگذارند ... همچنین ، عبد الله بن عاصم ، از ضحاک بن عبد الله مشرقی برایم نقل کرده که : _ صبح عاشورا _ خیمه ها را پشت سر خود قرار دادند و امام علیه السلام ، فرمان داد تا هیزم و نیی را که در پشت خیمه ها بود ، آتش زدند ، مبادا که دشمنان ، از پشت ، به آنها حمله کنند . سپس حسین علیه السلام ، به جای گودی که در پشت خیمه ها قرار داشت و مانند جوی آبی بود ، هیزم و نیی آورد و در دل شب ، آن جا را به شکل خندق در آوردند و هیزم و نیی را در آن جا ریختند و گفتند : چون دشمن به ما حمله کرد و با ما درگیر شد ، در این جا ، آتش می افکنیم تا از پشت سر ، بر ما وارد نشوند و تنها از یک سو با آنان بجنگیم . چنین کردند و سودبخش هم بود . عبد الله بن عاصم ، به نقل از ضحاک مشرقی برایم گفت : هنگامی که دشمنان به سوی ما روی آوردند و به آتش برافروخته هیزم و نیی نگرستند _ همان آتشی که در پشتمان برافروخته بودیم تا از پشت سر به ما حمله نکنند _ ، یکی از سواران غرق در سلاح آنان ، به شتاب و بی آن که با ما سخنی بگوید ، به سوی ما آمد و چون به خیمه هایمان نگرست و جز هیزم آتش گرفته ، چیزی ندید ، باز گشت و با تمام توان فریاد کشید : ای حسین ! در همین دنیا و پیش از فرارسیدن قیامت ، به سوی آتش شتافتی . حسین علیه السلام گفت : « این کیست ؟! گویی شمر بن ذی الجوشن است ! » . گفتند : آری ! هموست . خداوند ، کارت را به سامان بدارد ! حسین علیه السلام فرمود : « ای پسر زن بُزچران ! تو به در آمدن به آتش ، سزامنندتری » . مسلم بن عوسجه ، به حسین علیه السلام گفت : ای فرزند پیامبر خدا ! فدایت شوم ! آیا او را با تیر نزنم ؟ اکنون در تیررس من است و تیر من ، به خطا نمی رود و این فاسق ، از بزرگ ترین زورگویان است . حسین علیه السلام فرمود : « تیراندازی مکن ، که من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم » .

الأخبار الطوال: أمرَ الحُسَيْنُ عليه السلام أصحابَهُ أن يَضْمُوا مَضَارِبَهُمْ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَيَكُونُوا أَمَامَ الْبُيُوتِ ، وَأَنْ يَحْفِرُوا مِنْ وَرَاءِ الْبُيُوتِ أَخْدُودًا ، وَأَنْ يُضْرِبُوا فِيهِ حَطَبًا وَقَصَبًا كَثِيرًا ؛ لِئَلَّا يُؤْتُوا مِنْ أَدْبَارِ الْبُيُوتِ ، فَيَدْخُلُوهَا . (1)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: فَلَمَّا أَيْسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْقَوْمِ وَعَلِمَ أَنَّهُمْ مُقَاتِلُوهُ ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ : قَوْمُوا فَاحْفِرُوا لَنَا حَفِيرَةً شِبْهَ الْخَنْدَقِ حَوْلَ مُعَسِكَرِنَا وَأَجْجُوا فِيهَا نَارًا ، حَتَّى يَكُونَ قِتَالُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ ؛ فَإِنَّهُمْ لَوْ قَاتَلُونَا وَسَعَلْنَا بِحَرْبِهِمْ لَضَاعَتِ الْحَرَمُ ، فَقَامُوا مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ ، فَتَعَاوَنُوا وَاحْتَفَرُوا الْحَفِيرَةَ ، ثُمَّ جَمَعُوا الشُّوكَ وَالْحَطَبَ ، فَأَلْقَوْهُ فِي الْحَفِيرَةِ ، وَأَجْجُوا فِيهَا النَّارَ . (2)

1- الأخبار الطوال : ص 256 ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج 6 ص 2627 .

2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 1 ص 248 ، الفتوح : ج 5 ص 96 نحوه وراجع : مطالب السؤل : ص 76 و كشف الغمة : ج 2 ص 262 .

الأخبار الطوال: حسين عليه السلام به يارانش فرمان داد که خيمه ها را چسبيده به هم بر پا کنند و خود، جلوی خيمه ها باشند و پشت خيمه ها را گودال بکنند و هيضم و نى فراوانى در آن بيروزند تا دشمن، از پشت خيمه ها، حمله و نفوذ نکند .

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى: هنگامى که حسين عليه السلام از آنان نااميد شد و دانست که با او مى جنگند، به يارانش فرمود: «برخيزيد و برايما به گرد لشکرگاهمان، گودالى مانند خندق، حفر کنید و در آن، آتش بيروزيد تا تنها از يك جبهه با اينان بجنگيم، که اگر اينان با ما بجنگند و ما را سرگرم جنگ با خود کنند، حرم، تباه مى شود». ياران، از هر سو برخاستند و با کمک هم، چاله اى کردند و سپس، خار و خاشاک، گرد آوردند و آن را در چاله ريختند و در آن، آتش افروختند .

المناقب لابن شهر آشوب: فَلَمَّا أَصْبَحُوا عَبَّيَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَصْحَابَهُ، وَأَمَرَ بِأَطْنَابِ الْبُيُوتِ، فَفُقِّرَتِ حَتَّى دَخَلَ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَجَعَلُوهَا وَرَاءَ طُهُورِهِمْ؛ لِيَكُونَ الْحَرْبُ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ، وَأَمَرَ بِحَطْبٍ وَقَصَبٍ كَانُوا أَجْمَعُوهُ وَرَاءَ الْبُيُوتِ، فَطُرِحَ ذَلِكَ فِي خَنْدَقٍ جَعَلُوهُ، وَالْقَوَافِيهِ النَّارَ، وَقَالَ: لَا تُؤْتَى مِنْ وَرَائِنَا. (1)

المناقب، ابن شهر آشوب: صبحگاهان، حسین علیه السلام، یارانش را آماده کرد و فرمان داد تا خیمه ها را به گونه ای به هم نزدیک کنند و طناب ها را در هم بتابند و آنها را پشت سر خود قرار دادند تا جنگ، تنها در یک جبهه باشد. همچنین فرمان داد تا در پشت خیمه ها، هیزم و نی گرد آورند و در خندقی که کنده بودند، بریزند و در آن، آتش بیفکنند، و [در بیان علت آن] فرمود: «تا از پشتمان نیایند».

موقعیت خیمه های امام حسین علیه السلام و نقش آنها در صحنه نبرد

امام حسین علیه السلام، در آغاز ورود به کربلا، نقطه ای را برای برپا کردن خیمه ها در نظر گرفت که در صورت وقوع درگیری با دشمن، از دو ویژگی برخوردار باشد: 1. دشمن، از یک سو بیشتر نتواند به آنها حمله کند؛ 2. زنان و کودکان، امنیت بیشتری داشته باشند. از این رو، امام علیه السلام دستور داد خیمه ها را در منطقه ای زدند که پشت آن، نیزار بود، به گونه ای که دشمن نمی توانست از پشت به سپاه امام علیه السلام، حمله کند. در گزارش طبری، چنین آمده است: حسین علیه السلام، راه افتاد و طلحه سپاه عبید الله، با او برخورد کردند. وقتی چنین دید، راهش را به سوی کربلا، کج کرد و برای این که تنها از یک جانب بجنگد، نیزار و گیاهان تازه را در سمت پشت سر قرار داد و خیمه هایش را برپا کرد. (1) و در گزارش ابن اعثم، می خوانیم: یاران حسین علیه السلام، فرود آمدند و بارها را در حوالی فرات، مستقر کردند و خیمه ها را برای خانواده حسین علیه السلام و فرزندان، برپا نمودند و خویشاوندانش،

1- ر. ک: ج 5 ص 351 ح 1511.

خیمه هایشان را در اطراف خیمه او بر پا کردند . (1) افزون بر این ، پشت خیمه ها و یا پشت نیزاری که خیمه ها جلوی آن بود ، گودالی شبیه به جوی آب قرار داشت که به گزارش طبری ، امام علیه السلام در ساعتی از شب عاشورا ، دستور داد تا آن را کنند و چیزی شبیه به خندق ، درست کردند و در آن ، هیزم و نی ریختند تا هنگام حمله دشمن ، آن را آتش بزنند و مانعی دیگر برای حمله از پشت سر ایجاد نمایند . در این گزارش ، آمده است : امام علیه السلام ، صبحگاه عاشورا ، دستور داد تا هیزم و نی آوردند و پشت خانه ها ، آتش برافروختند تا مبادا دشمن ، از پشت حمله کند . همچنین به دستور حسین علیه السلام ، به جایی در پشت جایگاهشان که همانند نهر آب ، گود بود ، نی و هیزم آوردند و آن را در ساعتی از شب کردند و به صورت خندق ، در آوردند و نی ها و هیزم ها را در آن ریختند و گفتند : هر گاه بر ما تاختند و قصد جنگ با ما داشتند ، این جا را آتش می زنیم تا از پشت سر ، حمله نکنند و تنها از يك سو با ما رو به رو شوند . این کار ، برایشان سودمند افتاد . (2) اقدام دیگری که برای پیشگیری از حمله دشمن از پشت سر ، به دستور امام علیه السلام در شب عاشورا انجام شد ، این بود که یاران امام علیه السلام ، خیمه های خود را در کنار هم قرار دادند و با طناب ، آنها را از سه طرف به هم متصل کردند و فقط يك راه از رو به رو برای برخورد با دشمن ، باقی گذاشتند . به این گزارش بنگرید : حسین علیه السلام ، به سوی یارانش آمد و دستور داد که خیمه هایشان را به هم نزدیک کنند و طناب های خیمه ها را به هم متصل کنند و خودشان ، میان خیمه ها قرار بگیرند و تنها يك راه را که مقابل دشمن بود ، باز بگذارند . 3

1- ر. ك : ج 5 ص 364 ح 1519 .

2- ر. ك : ص 61 ح 1605 .

اگر مجموع این تدابیر حکیمانه جنگی امام علیه السلام نبود، نه تنها سپاه ابن سعد می توانست از پشت، یاران امام علیه السلام را مورد حمله قرار دهد؛ بلکه در همان لحظات آغازین حمله، به سادگی، آنان را در حلقه محاصره خود می گرفتند و با کمترین درگیری، امام علیه السلام و یارانش را شهید یا اسیر می کردند. ولی صبح عاشورا، هنگامی که دشمن خواست تا حمله را آغاز کند، ناگاه، خود را در برابر تلی از آتش و دود، مشاهده کرد که از اطراف خیمه های امام علیه السلام و یارانش زبانه می کشید. ضحاک مشرقی، در این باره می گوید: وقتی به سمت ما آمدند، ناگهان، چشمشان به آتشی افتاد که از هیزم و نی، شعله می کشید. ما آن را پشتِ سرمان برافروخته بودیم تا از پشت، به ما حمله ور نشوند. (1) او در ادامه، می افزاید که خیمه های یاران امام علیه السلام، چنان در محاصره آتش و دود بود که وقتی شمر از نزدیکی آنها عبور کرد، چیزی جز هیمه هایی که آتش از آنها زبانه می کشید، ندید. بر اساس این تدبیر و با این آرایش جنگی، سپاه امام علیه السلام - که عدد آنها بنا بر نقل مشهور، 72 تن بود -، (2) توانستند در برابر سپاه دشمن - که تعداد آنها تا 35 هزار نفر، برآورد شده -، ساعت ها مقاومت کنند و شمار فراوانی از دشمنان را به هلاکت برسانند. طبری، در این باره می گوید: تا ظهر، با دشمن، جنگ سخت و بی سابقه ای کردند و [دشمنان] به خاطر کنار هم قرار گرفتن خیمه ها و تراکم آنها، جز از يك طرف نمی توانستند به آنها حمله ور شوند. (3)

1- ر. ك: ص 63 ح 1605.

2- ر. ك: ص 84 (فصل دّوم / سخنی در باره شمار دو سپاه).

3- ر. ك: ص 153 ح 1656.

شدت مقاومت یاران امام حسین علیه السلام در نبرد رویارو، موجب شد که عمر بن سعد، جمعی از سپاه خود را مأمور کرد که خیمه های آنها را ویران کنند تا بتوانند آنها را محاصره نمایند. (1) این تدبیر هم کارساز نبود؛ چون یاران امام علیه السلام، در گروه های سه یا چهار نفره، در لا به لای خیمه ها کمین می کردند و دشمن را که مشغول ویران کردن خیمه ها بودند، از پا در می آوردند. ابن سعد، چون از این اقدام هم نتیجه ای نگرفت، برای پیشگیری از تلفات بیشتر سپاه خود، ضمن دستور توقف این عملیات، مجدداً چنین دستور داد که خیمه ها را آتش بزنند؛ ولی داخل آنها نشوند و آنها را خراب نکنند. لذا آتش آوردند و خیمه ها را آتش زدند. یاران امام علیه السلام می خواستند مانع آتش زدن خیمه ها شوند؛ ولی امام علیه السلام فرمود: دَعَوْهُمْ فَلْيُحْرِقُوها. فَإِنَّهُمْ لَوْ قَدْ حَرَقُوا لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْها. (2) رهایشان کنید تا خیمه ها را بسوزانند، که اگر آنها را به آتش بکشند، نخواهند توانست از آنها عبور کنند و به شما دست یابند. بدین سان، دشمن، بخشی از خیمه های یاران امام علیه السلام را که مانع نفوذ آنها بود، آتش زد؛ اما همان طور که امام علیه السلام پیش بینی کرده بود، باز هم نتوانستند به حلقه دفاعی یاران او نفوذ کنند و بدین ترتیب، امام علیه السلام و یاران دلاور و باوفایش، تا آخرین نفر و آخرین نفس، در برابر سپاه کوفه که همچون سیل به سوی آنان سرازیر شده بودند، مقاومت کردند.

1- ر. ك: ص 153 ح 1656 .

2- ر. ك: ص 153 ح 1656 .

بر پایه گزارش هایی که گذشت ، می توان چنین نتیجه گیری کرد که : 1 . چینش و آرایش خیمه های همراهان امام علیه السلام ، به صورت هلالی بوده است که خیمه های اهل حرم ، در بخش میانی آن قرار داشته و دو سوی آن ، تا میدان نبرد ، کشیده شده بوده است . این دو طرف ، احتمالاً خیمه های یاران بوده که به دلیل حضور ساکنان آن در میدان نبرد ، غالباً خالی بوده است و از آنها به عنوان سنگر یا دیوار دفاعی ، استفاده می شده است که در نهایت ، به دستور عمر بن سعد ، به آتش کشیده شدند . 2 . خیمه های یاران امام علیه السلام ، با میدان نبرد ، فاصله چندانی نداشته اند . این مطلب ، در گزارش های دیگر از صحنه نبرد نیز دیده می شود ، چنان که در گزارش مربوط به شهادت علی اکبر علیه السلام ، آمده است : او را از قتلگاهش آوردند و در برابر خیمه هایی که در مقابلش می جنگیدند ، گذاشتند . (1) 3 . اهل بیت امام علیه السلام ، از نزدیک ، شاهد جانبازی عزیزان خود ، و قساوت و بی رحمی دشمنان بوده اند . از این رو ، می توان حدس زد که بر زنان و کودکانی که دیده اند عزیزانشان در جلوی چشم آنها قطعه قطعه می شوند ، چه گذشته است!

1 / 26 التَّرحابُ بِالشَّهَادَةِ تاريخ الطبري عن غلام لعبد الرحمن بن عبد ربّه الأنصاري: كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ ، فَلَمَّا حَضَرَ النَّاسُ وَأَقْبَلُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضُرِبَ ، ثُمَّ أَمَرَ بِمِسْكِ (1) فِي جَفْدَةٍ عَظِيمَةٍ أَوْ صَحْفَةٍ ، قَالَ : ثُمَّ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ الْفُسْطَاطَ ، فَتَطَلَّى بِالنُّورَةِ . قَالَ : وَمَوْلَايَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَبُرَيْرُ بْنُ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيُّ عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ تَحْتَهُ مَنَاجِبُهُمَا ، فَازْدَحَمَا أَيُّهُمَا يَطْلِي عَلَى آثَرِهِ ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يَهَازِلُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ : دَعْنَا ، فَوَاللَّهِ ، مَا هَذِهِ بِسَاعَةٍ بَاطِلٍ . فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ : وَاللَّهِ ، لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ شَابًّا وَلَا كَهَلًا ، وَلَكِنْ _ وَاللَّهِ _ إِنِّي لَمُسْتَبْشِرٌ بِمَا نَحْنُ لَاقُونَ ، وَاللَّهِ ، إِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْحَوْرِ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ يَمِيلَ هُوَ لَاءَ عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ ، وَلَوِ دِدْتُ أَنَّهُمْ قَدْ مَالُوا عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ . قَالَ : فَلَمَّا فَرَّغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْنَا فَاطِلَيْنَا . (2)

أنساب الأشراف: أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضُرِبَ ، فَاطَّلَى فِيهِ بِالنُّورَةِ ، ثُمَّ أَتَى بِجَفْنَةٍ أَوْ صَحْفَةٍ ، فَمِثَّ فِيهَا مِسْكَ ، وَتَطَيَّبَ مِنْهُ ، وَدَخَلَ بُرَيْرُ بْنُ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيُّ فَاطَّلَى بَعْدَهُ ، وَمَسَّ مِنْ ذَلِكَ الْمِسْكِ ، وَتَحَنَّنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ ، وَجَعَلَتِ النَّارُ تَلْتَهَبُ خَلْفَ بُيُوتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ ، فَقَالَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ : يَا حُسَيْنُ ! تَعَجَّلَتِ النَّارُ ! فَقَالَ : أَنْتَ تَقُولُ هَذَا يَا بَنَ رَاعِيَةِ الْمِعْزَى ! أَنْتَ _ وَاللَّهِ _ أَوْلَى بِهَا صِدْقًا . فَقَالَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَةَ حَجَّةً : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! أَلَا أَرْمِيهِ بِسَهْمٍ ؟ فَإِنَّهُ قَدْ أَمَكَّنَنِي . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَرْمِهِ ، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ . (3)

1- مِثُّ الشَّيْءِ ، إِذَا دُفِئَتْ [أَي خَلَطَتْهُ] فِي الْمَاءِ (النهاية : ج 4 ص 378 «مِثُّ»).

2- تاريخ الطبري : ج 5 ص 423 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 561 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 178 وفيه «يزيد بن حصين» وكلاهما نحوه .

3- أنساب الأشراف : ج 3 ص 395 .

1 / 26 استقبال از شهادت با روی باز

تاریخ الطبری_ به نقل از غلام عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری_ : با مولایم بودم. هنگامی که دشمنان حضور یافتند و به حسین علیه السلام روی آوردند، حسین علیه السلام فرمان داد تا خیمه ای بر پا شود و سپس ، مُشک را در دیگی بزرگ با آب در آمیزند . آن گاه ، حسین علیه السلام به درون آن خیمه رفت و نوره مالید. سپس مولایم عبد الرحمان بن عبد ربّه و بُریر بن حُصّه یر همدانی ، بر در خیمه ، شانه هایشان به هم ساییده می شد و بر سر این که کدام يك پس از امام علیه السلام نوره بمالند ، با هم بحث می کردند . بُریر ، با عبد الرحمان ، شوخی می کرد . عبد الرحمان ، به او گفت: رهایمان کن . به خدا سوگند، اکنون، وقت بازی و شوخی و بطالت نیست! بُریر به او گفت: به خدا سوگند، قوم من می دانند که من ، بطالت [و شوخی کردن] را دوست نداشته ام ، نه در جوانی و نه در پیری ؛ اَمّا_ به خدا سوگند_ ، من به آنچه خواهیم دید ، مُژده داده شده ام! به خدا سوگند، میان ما و حور العین ، جز این نیست که اینان با شمشیرهایشان ، به ما حمله کنند ، و بسیار دوست دارم که این کار را بکنند! هنگامی که حسین علیه السلام فارغ شد، ما به درون [خیمه] رفتیم و نوره مالیدیم .

انساب الأشراف: حسین علیه السلام ، فرمان داد تا خیمه ای زده شد و در آن ، نوره مالید . سپس دیگی یا کاسه بزرگی آوردند و در آن ، مُشک را با آب ، در آمیختند و با آن ، خود را خوش بو کرد . بُریر بن حُصّه یر همدانی ، به درون [آن خیمه] آمد و پس از حسین علیه السلام ، نوره مالید و از آن مُشک ، به خود مالید . حسین علیه السلام و همه یارانش ، حُوط گذاشتند ، در حالی که آتش ، در پشت خیمه های حسین علیه السلام و یارانش ، زیانه می کشید. شمر بن ذی الجوشن گفت: ای حسین! به سوی آتش ، شتاب ورزیده ای! حسین علیه السلام فرمود: «تو این را می گویی، ای پسر زن بُزچران! به خدا سوگند ، تو به در آمدن به آن ، سزامنندتری!» . مسلم بن عوسجه گفت: ای فرزند پیامبر خدا! در تیررس من است. آیا تیری به سوی او نیندازم ؟ حسین علیه السلام فرمود: «نینداز ، که من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم» .

الملهوف: فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطِهِ فَضَدَّ رَبَّ ، وَأَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ ، وَجُعِلَ فِيهَا نُورَةٌ ، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطَّلِيَ .
 فَرَوِيَ أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ حُصَّيْنٍ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطَّلِيَا بَعْدَهُ ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ
 الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ : يَا بُرَيْرُ ، أَتَضْحَكُ؟! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ . فَقَالَ بُرَيْرٌ : لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا
 وَلَا شَابًا ، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِبْشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ ، فَوَاللَّهِ ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا نُعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً ، ثُمَّ نَعَانِقُ الْحَوَرَ الْعَيْنَ
 (1) .

رجال الكشي: لَقَدْ مَزَّحَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ خُضَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ _ وَكَانَ يُقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَاءِ _ : يَا أَخِي ، لَيْسَ هَذِهِ
 بِسَاعَةٍ ضِحْكٍ! قَالَ : فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ؟ وَاللَّهِ ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِسُيُوفِهِمْ ، فَتَعَانِقُ الْحَوَرَ الْعَيْنَ . (2)

مشير الأحزان: دَخَلَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَطَّلِيَ ، وَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ
 ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ : يَا بُرَيْرُ ، مَا هَذِهِ سَاعَةٌ بَاطِلٍ . فَقَالَ بُرَيْرٌ : وَاللَّهِ ، مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ قَطُّ ، وَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ
 اسْتِبْشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ 3 . (3)

1- . الملهوف: ص 154 ، بحار الأنوار: ج 45 ص 1 .

2- . رجال الكشي: ج 1 ص 293 ح 133 ، بحار الأنوار: ج 45 ص 93 ح 33 .

3- . مشير الأحزان: ص 54 .

الملهوف: چون صبح شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا خیمه ای برایش برپا شود. نیز فرمان داد تا کاسه بزرگی که در آن، مُشک فراوانی ریخته بودند، آماده کنند و در داخل آن، نوره قرار داده شد. سپس امام علیه السلام، به درون خیمه رفت تا نوره بمالد. همچنین نقل شده که بُریر بن حُصَین هَمَدانی و عبد الرحمن بن عبد ربّه، بر در خیمه ایستاده بودند تا پس از امام علیه السلام، نوره بمالند. بُریر با عبد الرحمان، شوخی می کرد. عبد الرحمان به او گفت: ای بُریر! آیا می خندی؟! اکنون که وقت خنده و بطالت نیست. بُریر گفت: قوم من می دانند که من، بطالت [و شوخی کردن] را دوست نداشته ام، نه در جوانی و نه در پیری. این شوخی کردن، تنها به خاطر بشارتی است که یافته ایم و به سوی آن می رویم. به خدا سوگند، جز این نیست که این قوم را با شمشیرهایمان، ملاقات کنیم و مقداری با آنان بجنگیم و آن گاه، با حور العین، هماغوش می شویم!

رجال الکشی: حبيب بن مظاهر اسدی، شوخی می کرد. یزید بن حُصَیر هَمَدانی _ که سه روز قاریان نامیده می شد _، به او گفت: ای برادر من! اکنون، هنگام شوخی [و خنده] نیست! او گفت: کجا از این جا برای شادی، سزامنندتر؟ به خدا سوگند، جز این نیست که این طاغیان، با شمشیرهایشان، به ما حمله کنند و سپس با حور العین، هماغوش می شویم!

مثير الأحزان: حسین علیه السلام، وارد [خیمه مخصوص] شد تا نوره بمالد و بر در آن خیمه، بُریر بن حُصَیر هَمَدانی و عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری، ایستاده بودند. بُریر با عبد الرحمان شوخی می کرد. او گفت: ای بُریر! اکنون، هنگام بطالت [گویی] نیست. بُریر گفت: به خدا سوگند، تا کنون، بطالت [گویی و شوخی کردن] را دوست نداشته ام و تنها در پی مزه یافتن بدانچه به سوی آن روانیم، شوخی می کنم. 1

الفصل الثاني: نظرة إلى ساحة القتال 1 / 2 المواجهة بين جيش الهدى وجيش الضلالة الأمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: قال [الحسين عليه السلام] لأصحابه: قوموا فاشربوا من الماء، يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَلُوا، وَاغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ، وَعَبَّأَهُمْ تَعْبَةَ الْحَرْبِ. (1)

الإرشاد: أصبح الحسين بن علي عليه السلام فعبأ أصحابه بعد صلاة الغداة، وكان معه اثنان وثلاثون فارساً وأربعون رجلاً، فجعل زهير بن القين في ميمنة أصحابه، وحبيب بن مظاهر في ميسرة أصحابه، وأعطى رايته العباس أخاه عليه السلام... وأصبح عمر بن سعد في ذلك اليوم، وهو يوم الجمعة - وقيل: يوم السبت - فعبأ أصحابه وخرج فيمن معه من الناس نحو الحسين عليه السلام، وكان على ميمنته عمرو بن الحجاج، وعلى ميسرته شمر بن ذي الجوشن، وعلى الخيل عروة بن قيس، وعلى الرجال شيبث بن ربعي، وأعطى الراية ذريداً مولاه. (2)

1- الأمالي للصدوق: ص 221 ح 239، بحار الأنوار: ج 44 ص 316.

2- الإرشاد: ج 2 ص 95، إعلام الوري: ج 1 ص 457 وليس فيه ذيله، روضة الواعظين: ص 203 وليس فيه ذيله من «وكان على ميمنته»، بحار الأنوار: ج 45 ص 4؛ الأخبار الطوال: ص 256 وفيه «عزرة بن قيس»، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج 6 ص 2628 وفيهما «زيد مولى عمر بن سعد» بدل «ذريداً مولاه» وكلاهما نحوه وراجع: المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 100.

فصل دوم : نگاهی به میدان نبرد

2 / 1 رویارویی لشکر هدایت و لشکر کم راهی

اشاره

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام: حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آبی بنوشید، که آخرین توشه شما خواهد بود و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید تا کفن هایتان باشند». سپس، نماز صبح را با آنان خواند و برای نبرد، آماده شان کرد.

الإرشاد: حسین بن علی علیه السلام، صبحگاهان، یارانش را پس از نماز صبح، آماده کرد. سی و دو سوار و چهل پیاده با او بودند. او زُهَیر بن قَین را بر جناح راست یارانش و حیب بن مظاهر را بر جناح چپ یارانش، قرار داد و پرچمش را به دست برادرش عباس علیه السلام سپرد.... عمر بن سعد نیز در همان صبحگاه_ که روز جمعه بود و شنبه هم گفته شده_، یارانش را آماده کرد و با لشکری که همراهش بودند، به سوی حسین علیه السلام بیرون آمد. بر جناح راست [لشکر] او، عمرو بن حجاج و بر جناح چپ [لشکر] او، شمر بن ذی الجوشن و بر سواران، عروة بن قیس و بر پیادگان، شَبَث بن رَبِعی گمارده شده بودند و پرچم را به غلامش دُرَید داد.

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن عبد الله بن عاصم عن الضحّاك بن عبد الله المشرقي: عَبَّأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ وَصَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْغَدَاةِ ، وَكَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا وَأَرْبَعُونَ رَاجِلًا ، فَجَعَلَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي مَيْمَنَةِ أَصْحَابِهِ ، وَحَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فِي مَيْسَرَةِ أَصْحَابِهِ ، وَأَعْطَى رَايَتَهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ أَخَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : حَدَّثَنِي فَضَيْلُ بْنُ خَدِيجِ الْكِنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَمْرِو الْحَضْرَمِيِّ ، قَالَ : لَمَّا خَرَجَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالنَّاسِ ، كَانَ عَلَى رِيعِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ الْأَزْدِيِّ ، وَعَلَى رِيعِ مَذْحِجِ وَأَسَدٍ : عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي سَبْرَةَ الْجُعْفِيُّ ، وَعَلَى رِيعِ رَيْبَعَةَ وَكِنْدَةَ : قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ ، وَعَلَى رِيعِ تَمِيمٍ وَهَمْدَانَ : الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيِّ ، فَشَدَّ هَذَا هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِلَّا الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ ؛ فَإِنَّهُ عَدَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُتِلَ مَعَهُ . وَجَعَلَ عُمَرُ عَلَى مَيْمَنَتِهِ : عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيِّ ، وَعَلَى مَيْسَرَتِهِ : شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بْنِ شُرْحَبِيلِ بْنِ الْأَعْوَرِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُعَاوِيَةَ _ وَهُوَ الصُّبَابُ بْنُ كِلَابٍ _ وَعَلَى الْخَيْلِ : عَزْرَةُ بْنُ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ ، وَعَلَى الرَّجَالِ : شَبَثُ بْنُ رَبِيعِ الرَّيَّاحِيِّ ، وَأَعْطَى الرَّايَةَ ذُوَيْدًا مَوْلَاهُ . (1)

1- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 422 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 560 وفيه «عروة» بدل «عزرة» و«دريدا» بدل «ذويدا» ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 395 وليس فيه من «لَمَّا خَرَجَ» إلى «قتل معه» ؛ مشير الأَحْزَانِ : ص 53 وفيه «عبد الرحمن بن أبي سيرة الجعفي» و«عروة بن قيس الأحمسي» وفيه «رجل من بني تميم» بدل «الحُرُّ بن يزيد الرياحي» وكلاهما نحوه وراجع : المنتظم : ج 5 ص 338 .

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو میخنف_: عبد الله بن عاصم، از ضحاک بن عبد الله مشرقی نقل کرد که گفت: حسین علیه السلام، یارانش را آماده کرد و نماز صبح را با آنان خواند. با او سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. زهیر بن قین را در جناح راست یارانش و حبیب بن مظاهر را در جناح چپ یارانش، قرار داد و پرچمش را به برادرش عباس بن علی علیه السلام سپرد... فضیل بن خدیج کندی، از محمد بن بشر، از عمرو حصرمی برایم نقل کرد که: چون عمر بن سعد، با لشکر به راه افتاد، بر افرادی که اهل مدینه بودند، عبد الله بن زهیر بن سلیم آزدی و بر قبیلہ مذحج و اسد، عبد الرحمان بن ابی سبره جعفی و بر قبیلہ ربیعہ و کنده، قیس بن اشعث بن قیس و بر قبیلہ تمیم و همدان، حرّ بن یزید ریاحی، فرمانده بودند. اینان، همگی در کشتن حسین علیه السلام حضور داشتند، جز حرّ بن یزید که به سوی حسین علیه السلام رفت و همراه او کشته شد عمر [بن سعد]، بر جناح راست [لشکر] خود، عمرو بن حجاج زبیدی را و بر جناح چپ آن، شمر بن ذی الجوشن بن شرحبیل بن أعور بن عمر بن معاویه را_ که همان صباب بن کلاب بود_ و بر سواران، عَزْرَة (/عُرْوَة) بن قیس احمسی را و بر پیادگان، شَبَث بن ربیع ریاحی را گمارد و پرچم را به دست غلامش ذُوید (/دُرید)، داده بود.

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: لَمَّا أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَاشِرَ مُحَرَّمٍ - وَفِي رِوَايَةٍ: يَوْمَ السَّبْتِ - عَبَّأَ أَصْحَابَهُ، وَكَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا وَأَرْبَعُونَ رَاجِلًا، وَفِي رِوَايَةٍ: اثْنَانِ وَثَمَانُونَ رَاجِلًا، فَجَعَلَ عَلِيٌّ مَيْمَنَتَهُ: زُهَيْرَ بْنِ الْقَيْنِ، وَعَلَى مَيْسَرَتَهُ حَبِيبَ بْنِ مُظَاهِرٍ، وَدَفَعَ اللُّوَاءَ إِلَى أَخِيهِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ، وَثَبَّتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَهْلِ بَيْتِهِ فِي الْقَلْبِ. وَعَبَّأَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ، فَجَعَلَ عَلِيٌّ مَيْمَنَتَهُ: عَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ، وَعَلَى مَيْسَرَتَهُ: شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، وَثَبَّتَ هُوَ فِي الْقَلْبِ، وَكَانَ جُنْدُهُ اثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفًا، يَزِيدُ أَوْ يَنْقُصُ. (1)

مشير الأحران: وَعَبَّأَ [الإمامُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ وَكَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِئَةَ رَاجِلٍ. (2)

1- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 4.

2- مشير الأحران: ص 54، الملهوف: ص 158 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 4؛ تذكرة الخواص: ص 251 نحوه وبزيادة «وقال قوم: كانوا سبعين فارسًا ومئة راجل، وقيل: كان معه ثلاثون فارسًا. وذكر المسعودي: إنه كان معه ألف. والأول أصح» في آخره.

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام، صبحگاه روز جمعه (بنا بر روایتی، شنبه) دهم محرم، یارانش را آماده کرد. سی و دو سوار و چهل پیاده و بنا بر روایتی، هشتاد و دو پیاده با او بودند. حسین علیه السلام بر جناح راست [لشکر] خود، زُهِیر بن قَین و بر جناح چپ آن، حبیب بن مظاهر را قرار داد و پرچم را به برادرش عباس بن علی علیه السلام سپرد و خود با خانواده اش، در قلب لشکر ایستاد. عمر بن سعد نیز یارانش را آماده کرد و بر جناح راست [لشکر] خود، عمرو بن حجاج و بر جناح چپ آن، شمر بن ذی الجوشن را قرار داد و خود در میانه لشکر ایستاد و لشکرش، بیست و دو هزار تن بودند، کمی بیشتر یا کمتر.

مثیر الأحزان: حسین علیه السلام، یارانش را برای نبرد، آماده کرد. آنان، چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند. (1)

1- در تذکرة الخواص، این افزوده آمده است: «گروهی گفته اند: آنان، هفتاد سواره و صد پیاده بودند. همچنین گفته شده: همراه او، سی سوار بودند. مسعودی نیز گفته: همراه او، هزار نفر بودند. ولی نقل نخست، درست تر است».

سخنی در باره شمار دو سپاه

اشاره

تعیین دقیق و قطعی شمار دو سپاه، مقدور نیست؛ اما در این باره اعدادی گزارش شده که ارائه می‌گردد.

الف - شمار سپاه امام حسین علیه السلام

بیشتر منابع معتبر، شمار سپاهیان امام علیه السلام را 72 نفر، گزارش کرده‌اند. (1) شیخ مفید رحمه الله می‌نویسد: حسین بن علی علیه السلام، هنگام صبحگاه و بعد از نماز صبح، یارانش را [برای نبرد، آماده کرد. آنان، سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. (2) لیکن با ملاحظه نام و مشخصات شهدای کربلا، می‌توان گفت که شمار سپاهان امام علیه السلام بیش از این تعداد بوده است، چنان که پاره ای از منابع، عدد یاران امام علیه السلام را 82 نفر، (3) برخی 114 نفر، (4) برخی 145 نفر، (5) برخی صد و هفتاد

-
- 1- الأخبار الطوال: ص 256، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج 6 ص 2628، البداية والنهاية: ج 8 ص 178. نیز، ر. ک: همین دانشنامه: ج 6 ص 79 ح 1615 _ 1617 و ص 127 ح 1638.
 - 2- ر. ک: ص 793 ح 1615.
 - 3- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 98. در این کتاب آمده است: «تمام یاران امام علیه السلام 82 نفر بودند که 32 نفر آن سواره بودند».
 - 4- ر. ک: ص 83 ح 1617.
 - 5- ر. ک: ص 83 ح 1618.

نفر ، (1) برخی ششصد نفر (2) و برخی هزار نفر (3) و برخی ارقام دیگری گزارش کرده اند . 4 نکته قابل توجه ، این که در تبیین آمار شهدای کربلا ، بجز امام علیه السلام ، مشخصات 154 نفر ، ارائه می شود که حدود 72 تن از آنها از خاندان امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بوده اند . بنا بر این ، ممکن است آنچه در گزارش مشهور آمده ، اشاره به همین افراد باشد ، و نیز می تواند اشاره به یاران امام علیه السلام قبل از ملحق شدن کسانی باشد که به تدریج به ایشان پیوسته اند ؛ زیرا گزارش هایی از پیوستن بیست تا سی نفر به امام علیه السلام حکایت دارند ، چنان که احتمال دارد برخی اسامی ، به دلیل تصحیف ، تکرار شده باشند . به هر حال ، تعداد یاران امام علیه السلام بیش از 72 تن بوده اند . البتّه شماری از شهدا ، مانند : علی اصغر علیه السلام و عبد الله بن حسن علیه السلام و أمّ وَهَب ، از سپاهیان به شمار نمی روند و شماری از سپاهیان امام علیه السلام مانند : حسن مُثَنَّا و صَدَّحَاك بن عبد الله مَشْرِقی نیز شهید نشده اند . گفتنی است که شماری از یاران امام علیه السلام ، از خاندان و نزدیکان ایشان بوده اند و شماری از آنها ، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام .

1- ر. ک: ص 83 ح 1618 (پانوشت یکم) .

2- مروج الذهب: ج 3 ص 70 . در این کتاب ، آمده است که بعد از بستن راه توسط حُر ، تعداد یاران امام حسین علیه السلام ، پانصد سوار و یکصد پیاده بودند . وی در ادامه (ص 71) آورده است که جمع شهدای کربلا ، 78 نفر بوده است .

3- تاریخ الطبری: ج 5 ص 459 ، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 465 و 485 و 451 ، العقد الفريد: ج 3 ص 365 ، تذكرة الخواص: ص 256 ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج 1 ص 47 ، الأخبار الطوال: ص 259 ؛ الملهوف : ص 145 ، مثير الأحزان: ص 84 و 98 .

توضیح بیشتر در این زمینه، در تبیین آمار شهدای کربلا خواهد آمد. (1)

ب_ شمار سپاه عمر بن سعد

شمار سپاهیان ابن سعد_ که در گزارش های نسبتاً معتبر آمده_، عبارت است از: چهار هزار نفر، (2) چهار هزار و پانصد نفر، (3) بیست هزار نفر، (4) 22 هزار نفر، (5) 28 هزار نفر، (6) سی هزار نفر، (7) 31 هزار نفر، (8) و 35 هزار نفر. (9) با توجه به این که نیروهایی که از کوفه به کربلا رفتند، يك جا اعزام نشدند، احتمالاً برخی از مورخان، تنها آمار اولیه نیروهای اعزامی از کوفه را ثبت کرده اند و برخی، آمار کسانی را نیز که به آنها پیوسته اند، ثبت کرده اند. در نتیجه، چنین اختلاف هایی پدید آمده است. از سوی دیگر، با در نظر گرفتن این که شماری از نیروهای اعزامی در بین راه،

1- ر. ک: ج 7 ص 281 (فصل نهم / سخنی در باره تعداد شهدای کربلا).

2- تاریخ الخلفاء: ص 247، تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 432.

3- تذکرة الخواص: ص 246.

4- الملہوف: ص 145، مثير الأحزان: ص 50، كشف الغمة: ج 2 ص 229؛ الفصول المهمة: ص 188.

5- الفتوح: ج 5 ص 101، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج 1 ص 442، مطالب السؤل: ص 75. نیز، ر. ک: همین دانشنامه: ج 6 ص 83 ح 1617 و ج 5 ص 417 ح 1550.

6- ر. ک: ج 5 ص 395 ح 1535.

7- ر. ک: ج 3 ص 309 ح 918 و ج 7 ص 87 ح 1808 و ص 199 ح 1901.

8- عمدة الطالب: ص 192.

9- ر. ک: ج 5 ص 385 (فصل یکم / تلاش های ابن زیاد برای حرکت دادن لشکر به سوی کربلا).

فرار کرده اند، (1) اظهار نظر در باره شمار واقعی و حتی شمار تقریبی سپاه ابن سعد، بسیار دشوار است. گفتنی است که رقم سی هزار نفر، در دو روایت از امام حسن علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام، نقل شده است. (2) هر چند که سند این روایات، از اعتبار لازم برخوردار نیست؛ لیکن با توجه به کوچ دادن عمومی مردم کوفه به سوی کربلا توسط ابن زیاد و نیز با توجه به این که این تعداد، کمتر از نیمی از جنگجویان کوفه است - که حدود صد هزار نفر تخمین زده شده اند -، رقمی قابل قبول است. قرینه دیگری که می تواند تعداد سی هزار نفر را تأیید کند، این است که سپاهیان مختار را شصت هزار نفر گزارش کرده اند. (3) به نظر می رسد که سپاهیان او را کسانی تشکیل داده اند که در واقعه کربلا، در لشکر عمر بن سعد نبوده اند.

1- ر. ک: ج 5 ص 385 (فصل یکم / تلاش های ابن زیاد برای حرکت دادن لشکر به سوی کربلا).

2- ر. ک: ج 7 ص 77 ح 1808 و ج 3 ص 309 ح 918.

3- ر. ک: الأخبار الطوال: ص 305.

2 / 2 دُعَاءُ الْإِمَامِ صَبَاحَ عَاشُورَاءِ 1 الإرشاد عن علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: لَمَّا صَبَّحَتِ الْخَيْلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ، كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضْعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ، وَيَقْلُ فِيهِ الْحَيْلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَيَسْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَسَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنِّْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ، وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ. (1)

2 / 3 كَلِمَةُ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لِجَيْشِ الْكُوفَةِ تَارِيخِ الطَّبْرِيِّ عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ: لَمَّا رَحَفْنَا قِبَلَ الْحُسَيْنِ، خَرَجَ إِلَيْنَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ ذَنُوبٌ (2)، شَاكٍ فِي السَّلَاحِ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، نَذَارٌ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَذَارٌ! إِنَّ حَقًّا عَلَى الْمُسْلِمِ نَصِيحَةَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، وَنَحْنُ حَتَّى الْآنَ إِخْوَةٌ، وَعَلَى دِينٍ وَاحِدٍ وَمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ، مَا لَمْ يَفْعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ السَّيْفُ، وَأَنْتُمْ لِلنَّصِيحَةِ مِنْ أَهْلِ، فَإِذَا وَقَعَ السَّيْفُ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ، وَكُنَّا أُمَّةً وَأَنْتُمْ أُمَّةٌ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ ابْتَلَانَا وَإِيَّاكُمْ بِذُرِّيَّةِ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِيَنْظُرَ مَا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَامِلُونَ، إِنَّا نَدْعُوكُمْ إِلَى نَصْرِهِمْ وَخِيَالِنِ الطَّاعِيَةِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرِكُونَ مِنْهُمَا إِلَّا بِسُوءِ عُمُرٍ سَلَطَانِهِمَا كُفْلُهُ، لَيْسْمَلَانٌ أَعْيُنَكُمْ، وَيَقْطَعَانِ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ، وَيُمَثِّلَانِ بِكُمْ، وَيَرْفَعَانِكُمْ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ، وَيُقْتَلَانِ أَمَاثِلَكُمْ وَقُرَاءَكُمْ، أَمَاثِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ وَأَصْحَابِهِ، وَهَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ وَأَشْبَاهِهِ. قَالَ: فَسَبَّوهُ وَأَثْوَأُوا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَدَعَوْا لَهُ، وَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نَبْرَحُ حَتَّى تَقْتُلَ صَاحِبَكَ وَمَنْ مَعَهُ، أَوْ نَبْعَثَ بِهِ بِأَصْحَابِهِ إِلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ سِ لَمَّا. فَقَالَ لَهُمْ: عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ وَلَا دَ فَاطِمَةَ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهَا أَحَقُّ بِالْوَدِّ وَالنَّصْرِ مِنْ ابْنِ سَمِيَّةَ، فَإِنَّ لَمْ تَنْصُرُوهُمْ فَأَعِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ، فَخَلَّوْا بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ ابْنِ عَمِّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَلَعَمْرِي إِنَّ يَزِيدَ لَيَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. قَالَ: فَرَمَاهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بِسَهْمٍ، وَقَالَ: أَسْكَتْ، أَسْكَتَ اللَّهُ تَأْمَتَكَ (3)، أَمْرَمَتْنَا (4) بِكَثْرَةِ كَلَامِكَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: يَا بَنَ الْبَوَالِ عَلَى عَقْبِيهِ، مَا إِيَّاكَ أَخَاطِبُ، إِنَّمَا أَنْتَ بَهِيمَةٌ، وَاللَّهِ مَا أَظُنُّكَ تُحْكِمُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ آيَتِينَ! فَأَبْشِرْ بِالْخِزْيِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ. فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ: إِنَّ اللَّهَ قَاتِلُكَ وَصَاحِبُكَ عَنْ سَاعَةٍ. قَالَ: أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ فَوَاللَّهِ، لَلْمَوْتِ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ. قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ رَافِعًا صَوْتَهُ، فَقَالَ: عِبَادَ اللَّهِ! لَا يُعْرَتِكُمْ مِنْ دِينِكُمْ هَذَا الْجِلْفُ (5) الْجَافِي (6) وَأَشْبَاهُهُ! فَوَاللَّهِ، لَا تَنَالُ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمًا هَرَّاقُوا (7) دِمَاءَ ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَقَتَلُوا مَنْ نَصَرَ رَهْمَ وَذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِمْ. قَالَ: فَنَادَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَكَ: أَقْبِلْ، فَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَأَبْلَغَ فِي الدُّعَاءِ، لَقَدْ نَصَحْتَ لَهُؤُلَاءِ وَأَبْلَغْتَ لَوْ نَفَعَ النَّصْحُ وَالْإِبْلَغُ (8).

1- الإرشاد: ج 2 ص 96، بحار الأنوار: ج 45 ص 4؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 423، تاريخ دمشق: ج 14 ص 217 وفيه «كل غاية» بدل «كل رغبة» وكلاهما عن أبي خالد الكابلي، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 561 وفيه «واقتل أصحابه بين يديه» بدل «لما صبحت الخيل الحسين» وكلها من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام وراجع: الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 468.

2- الذَّنُوبُ: أي وافر شعر الذَّنْبِ (النهاية: ج 2 ص 170 «ذنب»).

3- النَّأْمَةُ: الصوت (الصحاح: ج 5 ص 2038 «نأم»).

4- بَرِمَ بِهِ - بالكسر - يبرم برما - بالتحريك - إذا سئمه وملة (النهاية: ج 1 ص 121 «برم»).

5- الْجِلْفُ: الأحمق (النهاية: ج 1 ص 287 «جلف»).

- 6- الجافي : الغليظ الخِلْقَة والطبع (لسان العرب : ج 14 ص 148 «جفا»).
- 7- هَرَأَقُ الماء يهريقه : صَبَّه ، وأصله : أَرَأَقَه يُرِيقُه (القاموس المحيط : ج 3 ص 290 «هراق»).
- 8- تاريخ الطبري : ج 5 ص 426 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 562 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 180 كلاهما نحوه وراجع : أنساب الأشراف : ج 3 ص 397 .

2 / 2 دعای امام در صبح عاشورا

(1) الإرشاد_ از امام زین العابدین علیه السلام: _صبح [عاشورا] ، چون امام حسین علیه السلام چشم گشود و لشکر [دشمن] را دید ، دستانش را بالا برد و گفت : «خداوندا! تو تکیه گاه من در هر سختی ، و امید من در هر گرفتاری هستی. در هر رویدادی که برای من اتفاق می افتد، تو تکیه گاه و ساز و برگ منی . بسی پریشانی [ها] که دل ، در آن [ها] سست می شود و چاره ، اندک می گردد و دوست ، انسان را وا می گذارد و دشمن ، شماتت می کند که من ، از سرِ رغبت به تو ، و نه دیگران ، شکایتش را نزد تو آورده ام و تو در آن ، برایم گشایش قرار داده ای و آن را برطرف ساخته ای ! تو ، ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و نهایت هر مقصودی هستی» .

2 / 3 سخن گفتن زُهَیر بن قَین با لشکر کوفه

تاریخ الطبری_ به نقل از کثیر بن عبد الله شَعبی _: هنگامی که لشکر ما به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد، زُهَیر بن قَین ، غرق در سلاح و سوار بر اسبش _ که دُمی پُر مو داشت _ ، به سوی ما آمد و گفت: ای کوفیان ! شما را از عذاب خدا ، بیم می دهم ؛ بیم می دهم ! بر مسلمان ، واجب است که برادر مسلمانش را نصیحت کند و ما تا کنون ، برادر و بریک دین و آیین بوده ایم. تا آن گاه که شمشیر ، به میان ما و شما نیامده ، سزایمند نصیحت از جانب ما هستید ، و چون شمشیر به میان آید، این حق و حرمت ، از میان می رود و ما دسته ای خواهیم بود و شما ، دسته ای دیگر . خداوند ، ما و شما را به فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله ، آزموده است تا ببیند ما و شما ، چه کار می کنیم. ما ، شما را به یاری ایشان و وا نهادن این طاغوت، عبید الله بن زیاد ، فرا می خوانیم که شما از سلطنت آن دو (یزید و ابن زیاد) ، جز بدی ، بهره ای ندارید . چشمانتان را از حدقه ، بیرون می آورند و دست و پاهایتان را قطع می کنند و شما را مُثله می نمایند و بر شاخه های خرما ، به دارتان کِشند و انسان های نمونه و قاریانتان را می کُشند، همچون حُجر بن عدی و یارانش ، و هانی بن عروه و همانندان او . کوفیان ، او را دشنام دادند و عبید الله بن زیاد را ستودند و برایش دعا کردند و گفتند: به خدا سوگند، آرام نمی گیریم تا همراهت (حسین علیه السلام) و هر که را با اوست ، بکُشیم و یا او و یارانش را دست بسته به سوی امیر عبید الله ببریم ! زُهَیر به آنان گفت: بندگان خدا ! فرزند فاطمه _ که رضوان خدا بر او باد _ ، از پسر سمیه ، به دوستی و یاری، سزایمندتر است . اگر یاری شان نمی کنید ، پناه بر خدا ، از کُشتن آنان ! میان این مرد و پسرعمویش یزید بن معاویه را خالی کنید که به جانم سوگند ، یزید ، به اطاعت شما بدون کُشتن حسین علیه السلام هم رضایت می دهد ! شمر بن ذی الجوشن ، تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو، خدا ، صدایت را خاموش کند ! با پُرگویی ات ، ما را خسته کردی . زُهَیر به او گفت: ای فرزند بول کننده بر پاشنه پاهایش ! با تو سخن نمی گویم . تو چارپایی بیش نیستی و _ به خدا سوگند _ ، گمان نمی برم که دو آیه از کتاب خدا را نیک بدانم ! به رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک ، بشارتت باد ! شمر به او گفت: خداوند ، تو و همراهت را لختی دیگر می کُشد . زُهَیر گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی ؟ به خدا سوگند ، مرگ با حسین علیه السلام ، برایم دوست داشتنی تر از زندگی جاوید با شماست . سپس ، رو به مردم (لشکر) نمود و صدایش را بلند کرد و گفت: بندگان خدا ! این احمق تندخو و همانندانش ، شما را در دینتان فریب ندهند ! به خدا سوگند، مردمی که خون فرزندان و اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله را بریزند و کسانی را که آنان را یاری داده و از حریمش دفاع کرده اند، بکُشند ، به شفاعت او نمی رسند . مردی ، زُهَیر را ندا داد و به او گفت: ابا عبد الله ، به تو می گوید: «باز گرد!» . به جانم سوگند ، اگر مؤمن آل فرعون ، قومش را نصیحت کرد و دعوت را به نهایت رساند، تو نیز اینان را نصیحت کردی و به نهایت رساندی، اگر نصیحت و ابلاغ ، سودی داشته باشد .

1- این جمله، مشهور است که: «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ». گاهی بر آن افزوده شده: «وَكُلُّ شَهْرٍ مُحَرَّمٌ». گاهی نیز دیده می شود که آن را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می دهند، در حالی که چنین مطالبی در منابع حدیثی دیده نمی شود؛ اما مضمون آن، ضمن اشعار محمد بن سعید بوسیری (ق 7 ق) در رثای امام حسین علیه السلام و یارانش آمده است. متن شعر او، این است: كُلُّ يَوْمٍ وَكُلُّ أَرْضٍ لِكَرْبِی فِیهِمْ كَرْبَلَاءُ وَعَاشُورَا هَر رُوزِی وَ هَر سَرزَمِیْنِی، به خاطر اندوه من بر [مصیبت] آنان، کربلا و عاشورا است. احتمالاً همین شعر، ریشه اصلی آن جمله مشهور باشد.

تاريخ اليعقوبي: خَرَجَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، فَنَادَى: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! نَذَارٌ لَكُمْ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ نَذَارًا! عِبَادَ اللَّهِ، وَلَدٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَحَقُّ بِالْوُدِّ وَالنَّصْرِ مِنَ وَلَدِ سَمِيَّةَ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُمْ فَلَا تَقَاتِلُوهُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ مَا أَصْبَحَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ إِلَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَا يُعِينُ أَحَدٌ عَلَى قَتْلِهِ وَلَوْ بِكَلِمَةٍ إِلَّا نَعَّصَهُ (1) اللَّهُ الدُّنْيَا، وَعَذَّبَهُ أَشَدَّ عَذَابِ الْآخِرَةِ. (2)

2 / 4 كَلِمَةُ بُرَيْرِ بْنِ خُصَيْرٍ لِحَيْشِ الْكُوفَةِ الْأَمَالِيِّ لِلصَّدُوقِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [زَيْنِ الْعَابِدِينَ] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ أَحْدَاثِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ: بَلَغَ الْعَطْشُ مِنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ شَيْعَتِهِ يُقَالُ لَهُ: بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ (3). قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَاوِي الْحَدِيثِ: هُوَ خَالَ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَتَأْذَنُ لِي فَأَخْرُجَ إِلَيْهِمْ، فَأُكَلِّمَهُمْ؟ فَأَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ النَّاسِ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا، وَهَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَقَعُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهَا، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِهِ! فَقَالُوا: يَا بُرَيْرُ، قَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ فَاكْفُفْ، فَوَاللَّهِ، لَيُعْطِشُ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطِشَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُقْعِدْ يَا بُرَيْرُ. (4)

1- نَعَّصَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْعَيْشُ: أَي كَدَّرَهُ (الصَّحَاحُ: ج 3 ص 1059 «نغص»).

2- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 244.

3- وفي بحار الأنوار وروضة الواعظين: «يزيد بن حصين الهمداني».

4- الأمالى للصَّدُوقِ: ص 222 ح 239، روضة الواعظين: ص 204 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 44 ص 318.

تاریخ الیعقوبی: زُهَیر بن قَین ، سوار بر اسبش ، بیرون آمد و ندا داد: ای کوفیان! شما را از عذاب خدا ، بیم می دهم و بر حذر می دارم . بندگان خدا! فرزند فاطمه ، به دوستی و یاری ، سزامنندتر از فرزند سمیه است . پس اگر آنان را یاری نمی دهید، دست کم با آنان نجنگید. ای مردم! بر روی زمین، پسرِ دختر پیامبری نمانده است ، جز حسین علیه السلام ، و هیچ کس بر گشتن او ، حتی با گفتن يك کلمه یاری نمی دهد ، مگر آن که خداوند ، زندگی اش را تیره می گرداند و به سخت ترین عذاب آخرت، عذابش می کند.

2 / 4 سخن گفتن بُریر بن خُصیر با سپاه کوفه

الأمالی ، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام ، در یادکردِ حوادث روز عاشورا_ : تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش چیره شد . مردی از یارانش به نام بُریر بن خُصیر هَمْدانی ، (1) بر او وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی تا به سوی آنان بروم و با ایشان ، سخن بگویم ؟ امام علیه السلام ، اجازه داد . او به سوی ایشان رفت و فرمود: «ای مردم! خداوند عز و جل ، محمد صلی الله علیه و آله را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده ، دعوتگر به خدا با اجازه اش و چراغ فروزان [راهش] بر انگیخت ؛ و این ، آب فرات است که خوکان و سگان صحرا در آن می روند ؛ اما میان آن و فرزند این پیامبر ، جدایی انداخته اند . آنان گفتند: ای بُریر! زیاد حرف زدی . بس است! به خدا سوگند ، حسین تشنگی خواهد کشید ، همان گونه که پیشینیان او ، تشنگی کشیدند! حسین علیه السلام فرمود : «ای بُریر! بنشین» .

1- . ابراهیم بن عبد الله ، از راویان این حدیث ، او (بُریر) را دایی ابو اسحاقِ هَمْدانی دانسته است .

2 / 5 احتجاجات الإمام عليه السلام على جيش الكوفة الأمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام في ذكر وقائع يوم عاشوراء: وَتَبَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَوَكِّئًا عَلَى سَيْفِهِ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ، فَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: نَعَمْ، أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسِبْطُهُ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ عَمِّ أَبِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا لِابِسُهَا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوَّلَهُمْ إِسْلَامًا، وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا، وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فِيمَ تَسْتَجِلُّونَ دَمِي، وَأَبِي الذَّائِدِ (1) عَنِ الْحَوْضِ غَدَا يَذُودُ عَنْهُ رَجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِي (2) عَنِ الْمَاءِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ فِي يَدِي جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ، وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشًا. فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرْفِ لِحْيَتِهِ، وَهُوَ يَوْمِئِذٍ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، ثُمَّ قَالَ: إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا: عَزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا: الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا نَبِيَّهُمْ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ. (3)

1- الذائد: وهو الحامي الدافع، أذودُ الناس: أي أطردهم وأدفعهم (النهاية: ج 2 ص 172 «ذود»).

2- الصدى: العطش، وقد صدى يصدي فهو صادٍ (الصحيح: ج 6 ص 2399 «صدي»).

3- الأمالي للصدوق: ص 222 ح 239، الملهوف: ص 145 _ 158، روضة الواعظين: ص 205 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام وكلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 44 ص 318.

2 / احتجاج های امام علیه السلام بر سپاه کوفه

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام، در یاد کردِ حوادث روز عاشورا_: حسین علیه السلام، با تکیه دادن بر شمشیرش برخواست و با بلندترین صدایش، ندا داد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید؟». گفتند: آری. تو فرزند پیامبر خدا و نوه او هستی. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جدّ من، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادر من، فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله نیست؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا پدر من، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادربزرگم، خدیجه، دختر خُوَیله، نخستین زن مسلمان این امت نیست؟!». گفتند: آری. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا سیّد الشهداء، حمزه، عموی پدرم نیست؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جعفر پرواز کننده [با دوبرال] در بهشت، عموی من نیست؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که بر خود آویخته ام؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا این، عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که من پوشیده ام؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا علی علیه السلام، نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و داناترین و بُردبارترین آنها، و ولیّ هر مرد و زن مسلمان نیست؟!». گفتند: چرا. به یقین هست. فرمود: «پس به سبب چه چیزی، خونم را حلال می شمرید، در حالی که پدرم، فردای قیامت، کسانی را از حوض [کوثر] [می راند، همان گونه که شتر تشنه را از آب می راند و پرچم ستایش، روز قیامت، در دستان جدم است؟!». گفتند: ما همه اینها را می دانیم؛ اما تو را آسوده نمی گذاریم تا تشنه بمیری. حسین علیه السلام_ که در آن وقت، 57 ساله بود_، محاسنش را در دست گرفت و آن گاه فرمود: «خشم خدا، بر یهودُ بالا گرفت، هنگامی که گفتند: عُزَیر، فرزند خداست. خشم خدا، بر مسیحیانُ بالا گرفت، هنگامی که گفتند: مسیح، فرزند خداست. خشم خدا، بر مجوسُ بالا گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا، بر قومی که پیامبرشان را کُشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا، بر این دسته که اراده کُشتن فرزند پیامبرشان را دارند، بالا گرفته است».

تاريخ الطبري عن الضحّك المشرقي: كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسٌ لَهُ يُدْعَى لِاحِقًا حَمَلٌ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ الْقَوْمُ عَادَ بِرَاحِلَتِهِ فَرَكَبَهَا، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ دُعَاءً يُسْمِعُ جُلَّ النَّاسِ: أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي، وَلَا تُعْجِلُونِي حَتَّى أَعْطِيَكُم بِمَا لِحَقُّ لَكُمْ عَلَيَّ (1)، وَحَتَّى أَعْتَدِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عَذْرِي، وَصَدَّقْتُمْ قَوْلِي، وَأَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ، وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَلَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ» (2)، «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (3). قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ أَخَوَاتُهُ كَلَامَهُ هَذَا صَبَحَ وَبَكَيَنَّ، وَبَكَى بِنَاتِهِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ، فَأَرَسَ لَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيًّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابْنَهُ، وَقَالَ لَهُمَا: أَسْكِتَاهُنَّ، فَلَعَمْرِي لِيَكْتُرَنَّ بَكَاؤُهُنَّ... فَلَمَّا سَكَتَنَ حَمْدُ اللَّهِ وَأَتْنِي عَلَيْهِ، وَذَكَرَ اللَّهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى مَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ، فَذَكَرَ مِنْ ذَلِكَ مَا اللَّهُ أَعْلَمُ وَمَا لَا يُحْصِي ذِكْرَهُ. قَالَ: فَوَاللَّهِ، مَا سَمِعْتُ مُتَكَلِّمًا قَطُّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَبْلَغَ فِي مَنْطِقٍ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ، فَانْتَظِرُونِي فَانظُرُوا مَنْ أَنَا، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُوا، فَانظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَإِنْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَابْنِ عَمِّهِ، وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوَلَيْسَ حَمْرَةَ سَدِيدِ الشَّهَادَةِ عَمَّ أَبِي؟ أَوَلَيْسَ جَعْفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟ أَوَلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلٌ مُسْتَفِيضٌ فِيكُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِي وَإِلَّا خِي: «هَذَا نَسِيدُ اللَّهِ بِأَبِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ، مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقُّ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَيَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَفَهُ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، أَوْ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، أَوْ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ، أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِلَّا خِي. أَفَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَدِّكَ دَمِي؟ فَقَالَ لَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا يَقُولُ! (4) فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ، قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ. ثُمَّ قَالَ لَهُمُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ أَفْتَشْكُونَ أَثَرًا مَا أَنِّي (5) ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ! فَوَاللَّهِ، مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً. أَخْبِرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ، أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ، أَوْ بَقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ؟ قَالَ: فَأَخَذُوا لَا يُكَلِّمُونَهُ، قَالَ: فَنَادَى: يَا شَبَّابُ بْنُ رَبِيعِي، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ، أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ: أَنْ قَدْ أَيْنَعَتِ (6) الثَّمَارُ، وَاخْضَرَ الْجَنَابُ، وَطَمَّتِ (7) الْجِمَامُ (8)، وَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٍ، فَأَقْبِلْ؟ قَالُوا لَهُ: لَمْ نَفْعَلْ، فَقَالَ: سَبَّحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ، لَقَدْ فَعَلْتُمْ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَادْعُونِي أُنصِرْ عَنكُمْ إِلَى مَا مَنِي مِنَ الْأَرْضِ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ: أَوْلَا- تَنْزِلُ عَلَى حُكْمِ بَنِي عَمِّكَ؟ فَإِنَّهُمْ لَنْ يُرُوكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ، وَلَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مَكْرُوهٌ. فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ (9)، أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ مِنْ عَقِيلٍ؟ لَا وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفْرُ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ. عَبَادَ اللَّهِ! إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ، أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، وَأَمَرَ عُقْبَةَ بْنَ سَمْعَانَ، فَعَقَلَهَا، وَأَقْبَلُوا يَرْحَفُونَ نَحْوَهُ. (10)

1- هكذا في المصدر، وفي بعض المصادر كالإرشاد وإعلام الوري وبحار الأنوار: «بما يحق لكم علي»، وفي الكامل: «بما يجب لكم علي» وكلاهما أنسب للسياق.

2- يونس: 71.

3- الأعراف: 196.

- 4- في البداية والنهاية : «إن كنت أدري ما يقول» .
- 5- كذا في المصدر ، وفي الكامل في التاريخ : «أَوْ تَشْكُون فِي أَنِّي...» .
- 6- يَنْعَ الثَّمَرُ : حان قطافه (القاموس المحيط : ج 3 ص 102 «ينع»).
- 7- طَمَّ المَاءُ : علا وغمر (لسان العرب : ج 12 ص 370 «طمم»).
- 8- الجُمَّة : هو المكان الذي يجتمع فيه ماؤه وجمعه جِمَام (تاج العروس : ج 16 ص 117 «جمم»).
- 9- هذه إشارة من الإمام عليه السلام إلى محمد بن الأشعث أخو قيس الذي شارك في استشهاد مسلم .
- 10- تاريخ الطبري : ج 5 ص 424 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 561 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 178 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 97 ، إعلام الوری : ج 1 ص 458 وفيهما «لا أفرّ فرار» بدل «أقرّ إقرار» وكلها نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 6 وراجع : أنساب الأشراف : ج 3 ص 396 والمنتظم : ج 5 ص 339 وتذكرة الخواصّ : ص 251 .

تاریخ الطبری_ به نقل از ضحاکِ مشرقی_ : با حسین علیه السلام ، اسبی به نام لاجق بود که فرزندش امام زین العابدین علیه السلام ، بر آن سوار می شد . هنگامی که دشمن به حسین علیه السلام نزدیک شد ، به نزد مرکبش [لاجق] باز گشت و بر آن اسب ، سوار شد و با بلندترین صدایش ، چنین ندا داد که به گوش همه مردم رسید : « ای مردم ! سخنم را بشنوید و عجله نکنید تا بر پایه حقی که بر من دارید ، اندر زتان دهم و دلیل در آمدنم بر شما را بگویم . اگر پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با من انصاف ورزیدید ، سعادت مند می شوید و راهی بر من ندارید ، و اگر دلیل و عذر را نپذیرفتید و انصاف نورزیدید ، «ساز و برگِ خویش و شریکانتان (بتان) را گرد آورید و هیچ چیز از کاری که می کنید ، بر شما پوشیده نباشد . به دشمنی من ، گام پیش نهید و به من ، مهلت ندهید» . «ولی من ، خداست که این کتاب را نازل کرده است ؛ و او ، سرپرستِ صالحان است» . « . هنگامی که خواهرانش این سخن را شنیدند ، صیحه زدند و گریستند . دخترانش نیز گریه کردند و گریه شان ، بالا گرفت . حسین علیه السلام ، برادرش عباس بن علی علیه السلام و پسرش علی [اکبر] علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و به آن دو فرمود : « آنها را ساکت کنید که به جانم سوگند ، بس گریه ها خواهند داشت !...» . هنگامی که زنان ، ساکت شدند ، خداوند را مدح و ثنا گفت و آنچه را شایسته بود ، برایش بر شمرد و بر محمد و فرشتگان و پیامبران خدا ، درود فرستاد و آن قدر از این گونه سخن گفت که خدا می داند و نمی توان ذکر کرد . به خدا سوگند ، هیچ گاه ، نه پیش از او و نه پس از او ، سخنرانی را ندیدم که بلیغ تر از او سخن بگوید ! سپس فرمود : « اما بعد ، نسبم را در یابید و بنگرید که من ، کیستم . سپس به خودتان بیاید و آن را سرزنش کنید و بنگرید که آیا گشتن من و هتک حرمت ، برایتان رواست ؟ آیا من ، فرزند دختر پیامبران ، و فرزند وصی و پسرعمویش ، اولین ایمان آورنده به خدا و تصدیقگر پیامبرش در آنچه از نزد پروردگارش آورده است ، نیستم ؟ آیا حمزه سید الشهداء علیه السلام ، عموی پدرم نیست ؟ آیا جعفر شهید و پرواز کننده با دو بال [در بهشت] ، عمویم نیست ؟ آیا این روایت پُر تکرار ، به شما نرسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، در باره من و برادرم فرمود : این دو ، سرور جوانان بهشت اند ؟ اگر گفته مرا که حق است ، تصدیق کنید ، به خدا سوگند ، از آن زمان که دانسته ام خداوند ، دروغگور دشمن می دارد و به دروغ ساز ، زیان می زند ، آهنگِ دروغ نکرده ام ، و اگر تکذیبم کنید ، میان شما کسانی هستند که اگر از آنها پرسید ، آگاهتان می کنند . از جابر بن عبد الله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک پرسید . به شما خبر خواهند داد که این گفته را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، در باره من و برادرم شنیده اند . آیا این ، مانع شما از ریختن خون من نمی شود ؟» . شمر بن ذی الجوشن ، [به طعنه] در باره حسین علیه السلام گفت که : او ، خدا را [تنها] به زبان ، می پرستد ، اگر بداند که چه می گوید ! حبیب بن مظاهر به شمر گفت : به خدا سوگند ، چنین می بینم که تو نیستی که خدا را با هفتاد زبان (با تردید و بدون ایمان قلبی) می پرستی . من ، گواهی می دهم که تو ، راست می گویی و نمی دانی [حسین] چه می گوید . خداوند ، بر دلت مهر زده است . سپس حسین علیه السلام به آنان فرمود : « اگر در این گفته ، تردید دارید ، آیا در این هم شک دارید که من ، پسرِ دختر پیامبران هستم ؟ ! به خدا سوگند ، میان مغرب و مشرق ، کسی غیر از من ، در میان شما و غیر از شما ، پسرِ دختر پیامبران نیست و تنها من ، پسرِ دختر پیامبران هستم . به من بگویید ، این که مرا [به مبارزه] می طلبید ، آیا کسی از شما را کشته ام یا مالی را از شما برده ام یا جراحی به شما رسانده ام که مرا به قصاص می خواهید ؟ !» . جماعت ، شنیدند و هیچ نگفتند . حسین علیه السلام ، ندا بر آورد : « ای سَدَبَثِ بنِ ربیع ، ای حَجَّارِ بنِ اَبَجَر ، ای قیس بن اشعث ، ای یزید بن حارث ! آیا به من نوشتید که : میوه ها رسیده و همه جا ، سبز شده و جویبارها ، پُر و لبریز شده اند . بیا که بر لشکری مجهز و آراسته ، در می آیی ؟ !» . آنان گفتند : نه . ما چنین نکرده ایم ! حسین علیه السلام فرمود : « سبحان الله ! به خدا سوگند که چنین کرده اید» . سپس فرمود : « ای مردم ! اگر [آمدن] مرا خوش ندارید ، مرا وا گذارید تا از شما روی بگردانم و به سرزمین امنی بروم» . قیس بن اشعث به حسین علیه السلام گفت : آیا حکم پسرعموهایت را نمی پذیری که آنان ، جز آنچه دوست داری ، رأیی ندارند و چیز ناخوشی از آنان به تو نمی رسد ؟ حسین علیه السلام فرمود : « تو برادرِ برادرت هستی ! (I) آیا می خواهی که بنی هاشم ، بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو بخواهند ؟ نه . به خدا سوگند ، به دست خود و ذلیلانه ، خود را به آنان

نخواهم سپرد و همچون بندگان بی اختیار، قرار نمی گیرم. بندگان خدا! به پروردگار خود و شما پناه می برم از آن که مرا برانید. به پروردگار خود و شما، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم». سپس، مرکبش را نشاند و به عقبه بن سَمْعان، فرمان داد تا آن را ببندد. دشمنان هم، آهنگِ جنگ با او کردند.

1- اشاره امام علیه السلام به محمد بن اشعث، برادر قیس است که در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل، شرکت داشت.

سير أعلام النبلاء: لَمَّا أَصْبَحُوا قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ فِيمَا نَزَلَ بِي ثِقَةٌ، وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ. وَقَالَ لِعُمَرَ وَجُنْدِيهِ: لَا تَعْجَلُوا، وَاللَّهِ، مَا أَتَيْتُكُمْ حَتَّى أَتْتَنِي كُتُبُ أَمَاثِلِكُمْ بِأَنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَالتَّفَاقُ قَدْ نَجِمَ (1)، وَالْحُدُودُ قَدْ عَطَلَتْ، فَأَقْدَمَ لَعَلَّ اللَّهَ يَصْلُحُ بِكَ الْأُمَّةَ، فَأَتَيْتُ، فَأَذْكَرْتُمْ ذَلِكَ، فَأَنَا رَاجِعٌ، فَارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ، هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي، أَوْ يَحِلُّ دَمِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ دَبْيِبِكُمْ وَابْنَ ابْنِ عَمِّهِ؟ أَوْ لَيْسَ حَمْرُهُ وَالْعَبَّاسُ وَجَعْفَرُ عُمُوِّمَتِي؟ أَلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيَّ وَفِي أَخِي: «هَذَا ابْنُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ فَقَالَ شِمْرٌ، هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا يَقُولُ! فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ كَانَ أَمْرُكَ إِلَيَّ لَأَجَبْتُ. وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عُمَرُ! لَيْكُونَنَّ لِمَا تَرَى يَوْمَ يَسْوُوكُ، اللَّهُمَّ إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ غَرَوْنِي وَخَدَعُونِي، وَصَنَعُوا بِأَخِي مَا صَنَعُوا، اللَّهُمَّ شَتِّتْ عَلَيْهِمْ أَمْرَهُمْ، وَأَحْصِهِمْ عَدَدًا. (2)

1- نجم التَّبْتُ: إِذَا طَلَعَ، وَكُلُّ مَا طَلَعَ وَظَهَرَ فَقَدْ نَجِمَ (النهاية: ج 5 ص 24 «نجم»).

2- سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 301، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 468 نحوه وليس فيه ذيله من «فقال عمر».

سیر اعلام النبلاء: بامدادان، حسین علیه السلام گفت: «خدایا! تو تکیه گاه من در هر سختی، و امیدم در هر تنگنا، و در آنچه بر من فرود آمده، پشتوانه ام هستی. تو اختیاردار هر نعمتی و صاحب هر نیکی ای هستی». سپس به عمر [بن سعد] و لشکرش فرمود: «عجله نکنید! به خدا سوگند، من نزد شما نیامده ام تا آن که نامه های همانندان شما به من رسید که: سنت، از میان رفته و نفاق، سر بر آورده و حدود الهی، اجرا نمی شود. پس بیا که شاید خداوند، امت را به دست تو اصلاح کند. من نیز آمدم. اگر این را نمی پسندید، باز گردم. با خود بیندیشید که: آیا کشتن من به صلاح شماست، یا خون من، مباح است؟ آیا من، پسر دختر پیامبرتان و پسر پسرعمویش نیستم؟ آیا حمزه و عباس و جعفر، عموهای من نیستند؟ آیا این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود: این دو، سرور جوانان بهشتی اند؟». شمر گفت: او خدا را [تنها] به زبان، عبادت می کند، اگر بداند که چه می گوید! عمر [بن سعد] گفت: اگر کارت با من بود، موافقت می کردم. حسین علیه السلام فرمود: «ای عمر! از [پس] آنچه اکنون می بینی، تو را روزی بد خواهد بود. خدایا! عراقیان، مرا فریب دادند و نیرنگ زدند و با برادرم آن کردند که کردند. خدایا! کارشان را از هم بگسل و یکی شان را هم رها مکن».

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: تَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ قُبَالَةَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى صُفُوفِهِمْ كَأَنَّهَا السَّيْلُ، وَنَظَرَ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ وَاقِفًا فِي صَنَادِيدِ (1) الْكُوفَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَرِوَالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ، وَالسَّقِييُ مَنْ فَتَنَتْهُ، فَلَا تُغَرِّتُكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَتُحَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فِيهَا، وَأُرَاكُم قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَسَخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، فَأَعْرَضَ بَوَاجِهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَأَحَلَّ بِكُمْ تَقَمَّتَهُ، وَجَبَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ؛ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَقْرَبْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ! لَقَدْ اسْتَحْوَذَ (2) عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ، فَأَنَسَاكُم ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبَّ لَكُمْ وَلِمَا (3) تُرِيدُونَ؛ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هُوَ لَا يَوْمَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ؛ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: وَيْلَكُمْ كَلَّمُوهُ فَإِنَّهُ ابْنُ أَبِيهِ، وَاللَّهِ، لَوْ وَقَفَ فِيكُمْ هَكَذَا يَوْمًا جَدِيدًا لَمَا قَطَعَ لَمَّا حَصَرَ، فَكَلَّمُوهُ، فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، مَا هَذَا الَّذِي تَقُولُ؟ أَفَهَمْنَا حَتَّى نَفْهَمَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقُولُ لَكُمْ: اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلَا تَقْتُلُونَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَلَا اتِّهَانُكُمْ حُرْمَتِي، فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَجَدَّتِي خَدِيجَةُ زَوْجَةَ نَبِيِّكُمْ؛ وَلَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلَ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مِنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقَّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلَ: جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَسَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، وَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، فَاسْأَلُوهُمْ عَنْ هَذَا؛ فَإِنَّهُمْ يُخْبِرُونَكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ أَمْرِي، أَفْتَشَّ كَوْنُ أَبِي ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَوَاللَّهِ، مَا بَيْنَ الْمَشْرِقَيْنِ وَالْمَغْرِبَيْنِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي. وَيْلَكُمْ! أَتَطْلُبُونِي بِدَمِ أَحَدٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ، أَوْ بِمَالٍ اسْتَمْلَكْتُهُ، أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَاتٍ اسْتَهْلَكْتُهُ؟ فَسَكَتُوا عَنْهُ لَا يُجِيبُونَهُ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفْرُقُ فِرَارَ الْعَبِيدِ. عِبَادَ اللَّهِ! إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِي، وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ. فَقَالَ لَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: يَا حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، أَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كُنْتُ أَدْرِي مَا تَقُولُ، فَسَكَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ لِلشَّمْرِ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي لَأَطْنُكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَقُولُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ طَبَعَ عَلَى قَلْبِكَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَسْبُكَ يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، فَقَدْ قَضَيْ الْقَضَاءَ، وَجَفَّ الْقَلَمُ، وَاللَّهُ بِالْغُ أَمْرَهُ، وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَشُوقُ إِلَى جَدِّي وَأَبِي وَأُمِّي وَأَخِي وَأَسْلَافِي مِنْ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ وَأَخِيهِ، وَلِي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيهِ. (4)

1- .صناديد القوم: أشرافهم وعظماؤهم وروساؤهم (النهاية: ج 3 ص 55 «صند»).

2- .استحوذ عليهم الشيطان: أي استولى عليهم وحواهم إليه (النهاية: ج 1 ص 457 «حوذ»).

3- .في المصدر: «وما»، والأصح ما أثبتناه كما في بحار الأنوار: ج 45 ص 6.

4- .مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 252 وراجع: مثير الأحران: ص 51 وكشف الغمة: ج 2 ص 225 و ص 267 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 100.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام، پیش رفت تا جلوی دشمنان ایستاد و به صف های فراوان همچون سیل آنان نگریست و به ابن سعد _ که میان بزرگان کوفه ایستاده بود _ نگاه کرد و فرمود: «ستایش، خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و نیستی قرار داد؛ دنیایی که اهلش را از حالی به حالی دیگر در می آورد. فریفته، کسی است که فریب آن را بخورد و بدبخت، کسی است که شیفته آن است. این دنیا، شما را نفریبید که آن، امید هر که را به آن تکیه کند، ناامید می کند و طمع هر که را به آن طمع ورزد، ناکام می گذارد. شما را می بینم که بر کاری گرد آمده اید که خشم خدا را برایتان می آورد و او را از شما، روی گردان می کند و موجب نزول عذابش بر شما و دوری رحمتش از شما می شود. پروردگار ما، بهترین پروردگار است و شما، بدترین بندگانید. به اطاعت، اقرار کرده و به محمّد پیامبر، ایمان آورده اید و آن گاه، بر ذریّه او تاخته اید و آهنگ کشتن او را دارید. شیطان، بر شما چیره شده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. نابودی بر شما باد و بر آنچه می خواهید! ما از آن خداییم و به سوی همو، باز می گردیم. اینان، گروهی هستند که پس از ایمان آوردن، کافر شده اند. دور باد این قوم ستمکار [از رحمت خدا]!». عمر بن سعد گفت: وای بر شما! با او سخن بگویید که او فرزند پدرش است. به خدا سوگند، اگر همه روز را هم این چنین بایستند، از سخن، باز نمی ایستند و در نمی ماند! با او سخن بگویید. شمر بن ذی الجوشن به سوی او آمد و گفت: ای حسین! چه می گویی؟ به ما بفهمان تا بفهمیم! حسین علیه السلام فرمود: «به شما می گویم: از خدایتان، پروا کنید و مرا نکشید که کشتن و هتک حرمت من، بر شما روا نیست. من، فرزند دختر پیامبران هستم و مادر بزرگم، خدیجه، همسر پیامبر شماسست و شاید این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به شما رسیده باشد که فرمود: حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی اند، جز پیامبران و فرستادگان. اگر مرا در آنچه می گویم، تصدیق می کنید _ که به خدا سوگند، حقیقت است _، از همان زمانی که دانسته ام خداوند از دروغگویان نفرت دارد، آهنگ دروغ گفتن نکرده ام و اگر مرا تکذیب می کنید، میان شما صحابیانی مانند جابر بن عبد الله، سهل بن سعد، زید بن ارقم و انس بن مالک هستند. در باره این سخن، از ایشان پرسید که به شما خواهند گفت که آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند. اگر در کار من تردید دارید، در این که دختر پیامبران هستم نیز تردید دارید؟! به خدا سوگند، میان مشرق و مغرب عالم، فرزند دختر پیامبری جز من نیست. وای بر شما! آیا خونی را از شما ریخته ام یا مالی را از شما برده ام و یا زخمی به شما رسانده ام که در پی [خون] من هستید؟!». آنان، خاموش شدند و پاسخی به او ندادند. آن گاه امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، دست تسلیم و خواری به آنان نمی دهم و همچون بندگان [ذلیل]، نمی گریزم. بندگان خدا! من به پروردگار خود و پروردگار شما، از این که مرا برانید، پناه می برم و از هر متکبری که روز حساب را باور ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما، پناه می برم». شمر بن ذی الجوشن به او گفت: ای حسین بن علی! اگر بفهمم که چه می گویی، آن گاه، خدا را [تنها] با زبان، عبادت کرده ام! حسین علیه السلام، سکوت کرد. حبيب بن مظاهر، به شمر گفت: ای دشمن خدا و دشمن پیامبر خدا! من گمان می کنم که تو، خدا را با هفتاد زبان، عبادت می کنی. من گواهی می دهم که تو نمی دانی که او چه می گوید. بی گمان، خداوند _ تبارک و تعالی _ بر دل تو، مَهر زده است. حسین علیه السلام به حبيب فرمود: «ای برادر اسدی! بس است؛ چرا که حکم خداوند، نوشته شده و جوهرش، خشک شده [و این کار، قطعی شده] است و خداوند، کارش را به آخر می رساند. به خدا سوگند، من به [دیدار] جدم، پدرم، مادرم، برادرم و اجدادم، از یعقوب به [دیدن] یوسف و برادرش، بیشتر اشتیاق دارم. من قتلگاهی دارم که آن را دیدار خواهم کرد».

تذكرة الخواص: قال هشام بن محمد: لَمَّا رَأَاهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْرَبِينَ عَلَى قَتْلِهِ ، أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَنَشَرَهُ وَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِهِ ، وَنَادَى :
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَجَدِّي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، يَا قَوْمَ ، بِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي ؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ ؟ أَلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ جَدِّي فِيَّ وَفِي أَخِي :
« هَذَا نَسَبٌ شَدِيدٌ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » ؟ إِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي فَاسْأَلُوا جَابِرًا وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَأَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيَّ ، أَلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ عَمِّي ؟ فَناداهُ شِمْرٌ :
السَّاعَةَ تَرُدُّ الْهَآوِيَةَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُ أَكْبَرُ ! أَخْبَرَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : رَأَيْتُ كَأَنَّ كَلْبًا وَلَغَ فِي دِمَائِ
أَهْلِ بَيْتِي ، وَمَا أَخَالُكَ إِلَّا إِثَاهُ . فَقَالَ شِمْرٌ : أَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كُنْتُ أُدْرِي مَا تَقُولُ (1) .

تذكرة الخواص: هشام بن محمد می گوید: حسین علیه السلام هنگامی که، پافشاری آنان را در کشتن خود دید، قرآنی را گرفت و آن را گشود و بر سرش نهاد و ندا داد: «کتاب خدا و جدم محمد، پیامبر خدا، میان من و شما [داور] باشد. ای مردم! چرا [ریختن] خون مرا حلال می شمرید؟ آیا من پسر دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا سخن جدم در باره من و برادرم، به شما نرسیده است که فرمود: این دو، سرور جوانان بهشتی اند؟ اگر سخن مرا نمی پذیرید، از جابر و زید بن ارقم و ابو سعید خدری بپرسید. آیا جعفر طیار، عموی من نیست؟». شمر فریاد زد: اکنون، بر دوزخ در می آیی! حسین علیه السلام فرمود: «الله اکبر! جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد و فرمود: گویی سگی را می بینم که به خون خاندانم، زبان می زند. جز این گمان ندارم که آن سگ، تو هستی». شمر گفت: من، خدا را [تنها] به زبان عبادت کرده ام، اگر بدانم که چه می گویی!

الملهوف: رَكِبَ أصحابُ عُمَرَ بنِ سَدِّ، فَبَعَثَ الحُسَيْنُ عليه السلام بُرَيْرَ بنَ حُصَيْنٍ، فَوَعظَهُمْ فَلَمَّ يَسْمَعُوا، وَذَكَرَهُمْ فَلَمَّ يَنْتَفِعُوا. فَرَكِبَ الحُسَيْنُ عليه السلام نَاقَتَهُ - وَقِيلَ فَرَسَهُ - فَاسْتَنَصَّ تَهُمْ فَأَنْصَتُوا، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ، ثُمَّ قَالَ: تَبَّ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا (1) ! حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْبَنَ (2)، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ (3)، سَدَلْتُمْ عَلَيْنَا سَدِّيفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ، وَحَشَشْتُمْ (4) عَلَيْنَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَعَدُوِّكُمْ، فَأَصْبَحْتُمْ أَوْلِيَاءَ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَانِكُمْ بِغَيْرِ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ، وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ. فَهَلَّا لَكُمْ الْوِيَلَاتُ تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيمٌ (5)، وَالْجَاشُ ضَامِرٌ، وَالرَّأْيُ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ (6)، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرِ الدَّبَا (7)، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَاشِ؛ فَسَدِّ حَقًّا لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأُمَّةِ، وَشِرَارَ الْأَحْزَابِ، وَبَدَّةَ الْكِتَابِ، وَمُحَرِّفِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْأَثَامِ، وَنَفْثَةَ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئِي الشَّنَنِ. أَهْوَلَاءٌ تَعْضُدُونَ وَعَنَّا تَتَخَاذِلُونَ؟ أَجَلٌ، وَاللّٰهُ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ، وَشَجَتْ (8) عَلَيْهِ أَسْوَلُكُمْ، وَتَأَزَّرَتْ (9) عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَجَا (10) لِلنَّاطِرِ وَأَكَلَةً لِلْغَاصِبِ. أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ (11) قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِمَّا الذَّلَّةُ، يَا أَيُّ اللّٰهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ آيَّةٌ، مِنْ أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةُ اللّٰثِمِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. أَلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَخِذْلَانِ النَّاصِرِ. ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَيَّاتِ فِرْوَةَ بْنِ مُسَيْبِ الْمُرَادِيِّ: فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قِدْمَاوَانَ نُغَلَبُ فَغَيْرٌ مُغَلَّبِينَ وَمَا أَنْ طَبْنَا جُبِينَ وَلَكِنَّمَا يَانَا وَدَوْلَةٌ آخَرِينَ إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنَا سِيَةَ كَلَاكِلَهُ (12) أَنَاخَ بِآخَرِينَ فَأَفْنَى ذَلِكَ سَرَوَاتِ (13) قَوْمِيكُمْ أَفْنَى الْقُرُونِ الْأَوَّلِينَ فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا سَدِّ يَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللّٰهِ، لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثَ (14) مَا يُرَكِبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، وَيَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَن جَدِّي «فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُدُّوا رِجْلَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ» (15)، «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (16). اللّٰهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يَوْسُفَ، وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا تَقِيْفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً؛ فَإِنَّهُمْ كَذَبُونَا وَخَذَلُونَا، وَأَنْتَ رَبُّنَا، عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا، وَإِلَيْكَ أُنَبْنَا، وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. (17)

- 1- التَّرْحُ: ضِدُّ الْفَرَحِ، وَهُوَ الْهَلَاكُ وَالانْقِطَاعُ أَيْضًا (النهاية: ج 1 ص 186 «ترح»).
- 2- الْوَلَةُ: ذَهَابُ الْعَقْلِ وَالتَّحْيِيرُ مِنْ شِدَّةِ الْوَجْدِ (الصحاح: ج 6 ص 2256 «وله»).
- 3- مَوْجِفِينَ: أَي مَسْرَعِينَ، يُقَالُ: وَجَفَ الْفَرَسُ وَالبَعِيرُ: أَسْرَعَ (تاج العروس: ج 12 ص 517 «وجف»).
- 4- حَشَّ النَّارَ: أَوْقَدَهَا (القاموس المحيط: ج 2 ص 268 «حش»).
- 5- شَامَ السَّيْفَ: سَلَّهُ وَأَعَمَّدَهُ، وَهُوَ مِنَ الْأَضْدَادِ (لسان العرب: ج 12 ص 330 «شيم»).
- 6- اسْتَحْصَفَ الشَّيْءَ: أَي اسْتَحْكَمَ (الصحاح: ج 4 ص 1344 «حصف»).
- 7- الدَّبَا: الْجَرَادُ قَبْلَ أَنْ يَطِيرَ، وَقِيلَ: هُوَ نَوْعٌ يَشْبَهُ الْجَرَادَ (النهاية: ج 2 ص 100 «دبا»).
- 8- فِي الْمَصْدَرِ: «وَشَحَّتْ»، وَالتَّصْوِيبُ مِنْ بَعْضِ الْمَصَادِرِ الْآخَرَى.
- 9- تَأَزَّرَ النَّبْتُ: التَّفَتُّ وَاسْتَدَّتْ (الصحاح: ج 2 ص 578 «أزر»).
- 10- الشَّجَا: مَا اعْتَرَضَ فِي الْحَلْقِ مِنْ عَظْمٍ وَنَحْوِهِ (القاموس المحيط: ج 4 ص 347 «شجا»).
- 11- الْمَرَادِبَةُ عِبِيدُ اللّٰهِ بْنِ زِيَادِ الَّذِي نَسَبَهُ مَعَاوِيَةُ إِلَى «زِيَادٍ» عَلِيٍّ خِلَافَ الْمَقْرُرِ فِي الشَّرِيعَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ حَيْثُ أَنَّ أَبَاهُ مَجْهُولٌ، فَعَدَّهُ أَخَاهُ مِنْ أَبْنَاءِ أَبِي سَفْيَانَ.

12- الكَلْكَل : الصدر أو ما بين الترقوتين (القاموس المحيط : ج 4 ص 46 «كلّ»).

13- سَرِيًّا : أي نفيسا شريفا ، وقيل : سخيا ذا مروءة (النهاية : ج 2 ص 363 «سرى»).

14- لم يلبث إلّا ريثما : أي إلّا قدر ذلك (النهاية : ج 2 ص 287 «ريث»).

15- يونس : 71 .

16- هود : 56 .

17- الملهوف : ص 155 ، الإحتجاج : ج 2 ص 97 ح 167 عن مصعب بن عبد الله وليس فيه ذيله من «ثُمَّ قال : أما والله » ، تحف

العقول : ص 240 بزيادة «كتابه عليه السلام إلى أهل الكوفة لَمَّا ساروا رأى خذلانهم إيّاه» في صدره وليس فيه الأبيات ، مثير الأحران : ص

54 كلّها نحوه وراجع : إثبات الوصيّة : ص 177 .

المهلوف: یاران عمر بن سعد، بر مرکب هایشان، سوار شدند. حسین علیه السلام، بُریر بن حُصَین را روانه کرد تا آنان را اندرز دهد؛ اما گوش ندادند. او به آنها یادآوری کرد؛ اما سودی نبخشید. حسین علیه السلام، بر شترش (اسببش) سوار شد و از آنان خواست که ساکت شوند. ساکت شدند. پس از حمد و ثنای الهی و یاد خدا، آن گونه که شایسته او بود، و درود فرستادن بر محمد و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان، با گفتاری رسا، چنین فرمود: «مرگ و اندوهتان باد، ای جماعت! با شیدایی، ما را به فریادرسی خواندید و ما، به سرعت، به فریادتان رسیدیم؛ [اما] شما شمشیری را که برای ما بود، به روی خود ما برکشیدید و آتشی را که علیه دشمن مشترک ما و شما افروخته بودیم، بر ضد خود ما افروختید و همدست دشمنانتان، علیه دوستانتان شدید، بی آن که عدالت را میان شما بگسترند و امیدی به آنها داشته باشید. ای وای بر شما! ما را وانهادید، در حالی که شمشیرها، هنوز در نیام و ابتدای کار است، و رأی [به جنگ]، هنوز پا بر جا نگشته؛ اما شما همچون ملّخان، به سوی آن شتافته اید و همچون پرواز پشه ها [به سوی زرداب زخم و چرک]، همدیگر را به آن، فرا خوانده اید. نابودی، از آنتان باد، ای بردگان امت و بدترین دسته های آن، به کنار افکنان قرآن، و تحریفگران سخنان، و دار و دسته گنهکاران، و پذیرندگان وسوسه شیطان، و خاموش کنندگان سنت ها [ی جاویدان]! آیا اینان را یاری می دهید و ما را وای می نهد؟! آری. به خدا سوگند، خیانت میان شما، سابقه دارد. ریشه هایتان، به آن در آمیخته است و شاخه هایتان، بر آن پیچیده است. شما، پلیدترین استخوان گلوگیر برای بیننده و لقمه [ی آماده] غاصب گشته اید. بی نَسَب فرزند بی نَسَب، (1) مرا میان دو چیز، قرار داده است: شمشیر و خواری. خواری، از ما دور است و خداوند، آن را برای ما نمی پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن هایی پاک و پاکیزه، و جان هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه، مقدّم نمی دارند. بدانید که من با این خانواده و با وجود کمی نفرت و نبود یاور، به سوی جنگ می روم». آن گاه، حسین علیه السلام سخن خود را با تمثّل به شعر فرّوّة بن مُسیک مرادی، چنین ادامه داد: «اگر دشمن را فراری دهیم، که از دیرباز کار ما، فراری دادن دشمن بوده است. و اگر هم به ظاهر، مغلوب شویم [چون حق با ماست،] هیچ وقت، شکست خورده نیستیم. عادت و خوی ما ترس نیست؛ لیکن آنجا جَلّ های ما و روزگار دولت دیگران، رسیده است. هر گاه [شتر] مرگ، سینه اش را از در خانه گروهی بردارد بی گمان، آن را در کنار گروه دیگری می خواباند. همین مرگ اشراف، قوم ما را نابود کرده مان گونه که پیشینیان را هم نابود کرد. اگر پادشاهان عالم، در این دنیا جاودانه می ماندند، ما هم می ماندیمو اگر بزرگان باقی می ماندند، ما هم باقی می ماندیم. به شماتت کنندگان ما بگو که دست بردارند چرا که آنان نیز مانند ما، مرگ را ملاقات خواهند کرد». سپس فرمود: «بدانید که _ به خدا سوگند _، پس از آن، جز به مقدار سوار شدن بر اسبی درنگ نمی کنید تا آنکه شما را به سان سنگ آسیا بچرخاند و چون محور آسیا بی قرار سازد! عهدی است که پدرم از جدّم برای من نقل کرده است: «شما با شریکانی که قائلید، کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، و بی آن که پرده پوشی کنید، کار مرا یکسره کنید و به من مهلت ندهید». «من بر خداوند، پروردگار من و شما، توکل کرده ام. هیچ جنبنده ای نیست، مگر آن که زمام اختیارش به دست اوست. بی گمان، پروردگار من، بر راهی راست است». خدایا! باران آسمان را از ایشان، باز دار و سال های [قحطی] مانند سال های یوسف علیه السلام را برای آنان پیش آور و غلام ثقیف را بر آنان، مسلط ساز، تا جرعه های مرگ را بر آنان بچشاند، که آنان، مرا تکذیب کردند و وانهادند. تویی پروردگار ما، و تنها بر تو توکل می کنیم و به سوی تو باز می آییم، و بازگشت آخرین به سوی توست».

1- منظور، عیب الله بن زیاد است که معاویه، بر خلاف شریعت اسلام، پدر او (زیاد) را که پدرش معلوم نبود، برادر خود و فرزند ابوسفیان خواند. م.

تاريخ دمشق عن أبي بكر بن دريد: لَمَّا اسْتَكْفَى (1) النَّاسُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَكِبَ فَرَسَهُ، ثُمَّ اسْتَنْصَتَ النَّاسَ، فَأَنْصَتُوا لَهُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: تَبَا لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأْ! أَحِينِ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَلِهَيْنِ، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ، شَدَّحْتُمْ عَلَيْنَا سَدِيفًا كَانَ فِي أَيْمَانِنَا، وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا قَدَحْنَاهَا (2) عَلَى عَدُوِّكُمْ وَعَدُونَا، فَأَصْبَحْتُمْ إِبَاعًا عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ، وَبَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ، بِغَيْرِ عَدْلِ رَأْيَتُمُوهُ بَتُّهُ فِيكُمْ، وَلَا أَصْلَ (3) أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ، وَمِنْ غَيْرِ حَدِيثٍ كَانَ مِنَّا، وَلَا رَأْيٍ يُفَيْلُ (4) فِيْنَا. فَهَلَّا لَكُمْ الْوِيَلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُوهَا، تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيمٌ، وَالْجَأْشُ طَامِنٌ، وَالرَّأْيُ لَمْ يَسْتَخَفَّ، وَلَكِنْ اسْتَصْرَعْتُمْ إِلَيْنَا طَيْرَةَ الدَّبَا، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْنَا كِتْدَاعِي الْفَرَّاشِ فَيَحَا وَحَكَّةً وَهَلُوعًا، وَذَلَّةً لَطَوَاعِيَةِ الْأُمَّةِ، وَشُدَّاذِ الْأَحْزَابِ، وَنَبْدَةَ الْكِتَابِ، وَعَصَبَةَ (5) الْآثَامِ، وَبِقِيَّةِ الشَّيْطَانِ، وَمُحَرِّفِي الْكَلَامِ، وَمُطْفِئِي السُّنَنِ، وَمُلْحِقِي الْعَهْرَةَ بِالنَّسَبِ، وَأَسْفِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمُزَاحِ الْمُسْتَهْزِئِينَ «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (6)، «لَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» (7)، فَهَؤُلَاءِ تَعَصَّدُونَ، وَعَنَا تَتَخَذَلُونَ؟ أَجَلٌ وَاللَّهِ، الْخَذَلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَشَبَحَتْ (8) عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَاسْتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ أَصُولُكُمْ فَأَفْرَعَكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرَةَ شَجَرَةِ النَّاسِ، وَأَكَلَةَ لِغَاصِبِ (9)، أَلَا فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَقَدْ جَعَلُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ كَفِيلًا. أَلَا وَإِنَّ الْبَغِيَّ قَدْ رَكَنَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ الْمَسْأَلَةِ وَالذَّلَّةِ، وَهِيَهَاتَ مِنَّا الدَّيْنِيَّةُ، أَيْ اللَّهُ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَبُطُونَ طَهَّرَتْ، وَأُنُوفٌ حَمِيَّةٌ، وَنُفُوسٌ أَيْتَةٌ، أَنْ تُؤَثَّرَ مَصَارِعُ الْكِرَامِ عَلَى ظَنَارِ (10) اللَّئَامِ (11)، أَلَا وَإِنِّي زَاخِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قُلِّ الْعَدَدِ وَكَثْرَةِ الْعَدُوِّ وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ: فَإِنْ نَهَزَمَ فَهَزَامُونَ قَدَمَاوَانِ نُهُزَمَ فَعَيْرٌ مَهْرَمِينَا وَمَا إِنْ طُبْنَا جَبْنٌ وَلَكِنَّمَا يَانَا وَطُعْمَةٌ آخِرِينَا أَلَا ثُمَّ لَا يَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا مَا يُرَكَّبُ فَرَسٌ، حَتَّى تُتَدَارَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، وَيُفْلَقَ بِكُمْ فَلَاقَ الْمِحْوَرِ، عَهْدًا عَهْدَهُ النَّبِيُّ إِلَى أَبِي: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ» (12)، الْآيَةَ، وَالْآيَةَ الْأُخْرَى. (13)

- 1- استكفوا به: أي أحاطوا به واجتمعوا حوله (النهاية: ج 4 ص 190 «كف»).
- 2- في الطبعة المعتمدة: «فقد حناها»، والتصويب من الترجمة المطبوعة بتحقيق الشيخ المحمودي.
- 3- كذا في الطبعة المعتمدة، وفي الترجمة المطبوعة بتحقيق الشيخ المحمودي: «ولا أمل»؛ وهو الأنسب للسياق وكما في الرواية اللاحقة.
- 4- قَالَ الرَّجُلُ فِي رَأْيِهِ وَفَيْلٌ: إِذَا لَمْ يُصَبِّ فِيهِ (النهاية: ج 3 ص 486 «فيل»).
- 5- في الطبعة المعتمدة: «وعصبة»، والتصويب من الترجمة المطبوعة بتحقيق الشيخ المحمودي.
- 6- الجِبر: 91.
- 7- المائة: 80.
- 8- كذا في المصدر، والظاهر أَنَّ الصواب: «وشجت»، كما في نقل مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي الذي سوف يأتي لاحقا.
- 9- كذا في المصدر، وفي نقل مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي الذي سوف يأتي لاحقا: «وشجت عليه عروقكم، وتوارثته أصولكم وفروعكم، ونبتت عليه قلوبكم، وغشيت عليه صدوركم، فكنتم أخبث شيء سنخا للناصر وأكلة للغاصب»، وهو الأصح.
- 10- يَطَّارٌ: أَي يَعْطِفُهُمْ عَلَى الصَّلْحِ (القاموس المحيط: ج 2 ص 80 «ظئر»).
- 11- كذا في المصدر، وفيه تأخير وتقديم، والصواب: «أن تؤثر ظنار اللئام على مصارع الكرام (راجع: ترجمة الإمام الحسين المطبوعة بتحقيق المحمودي: ص 217 الهامش 8).

12- .يونس : 71 .

13- .تاريخ دمشق : ج 14 ص 218 ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج 6 ص 2587 نحوه وراجع : الفتوح : ج 5 ص 116 ومطالب

السؤال : ص 72 .

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو بکر بن دُرید: آن گاه که لشکر، حسین علیه السلام را احاطه کردند، بر اسبش سوار شد و از آنان خواست که ساکت شوند. آنان، ساکت شدند. آن گاه، پس از حمد و ثنای الهی و یاد خدا و درود فرستادن بر محمد، چنین فرمود: «مرگ و اندوهتان باد، ای جماعت! حیران و سرگردان، ما را به فریادرسی خواندید و ما، به سرعت، به فریادتان رسیدیم؛ [اما] شما، شمشیری را که در دستتان ما بود، به روی خود ما بر کشیدید و آتشی را که بر دشمن مشترک ما و شما افروخته بودیم، بر ضد خود ما افروختید و همدست دشمنانتان، علیه دوستانتان شدید، بی آن که عدالت را میان شما بگسترند و امیدی به آنها داشته باشید، و بدون آن که کاری از ما سر زده باشد و یا اندیشه ناصوابی داشته باشیم. ای وای بر شما! ما را خوش نداشتید و وا نهادید، در حالی که شمشیرها هنوز در نیام و ابتدای کار است، و رأی [به جنگ]، هنوز پا بر جا نگشته؛ اما شما همچون مَلَخان، به سوی آن شتافته اند و همچون پرواز [پشه ها به سوی زرداب و چرک زخم]، همدیگر را به آن فرا خوانده اید، به جهت حرص ورزیدن [بر دنیا] و ذلیل شدن در برابر طغیانگران امت و دسته های به بیراهه رفته آن، کنار افکنان قرآن و دار و دسته گنهکاران و بقایای شیطان و تحریفگران سخنان و خاموش کنندگان سنت های [جاویدان]! و ملحق کننده زنازادگان به پدران نامشروعشان و مایه تأسف مؤمنان و فکاهی مسخره گران. «انان که قرآن را پشت سر انداختند». «چه بد است آنچه از پیش [برای آخرت] فرستاده اند که خداوند، از آنان ناخشنود است و در عذاب جاویدان، خواهند ماند».

آیا اینان را یاری می دهید و ما را وا می نهد؟ آری. به خدا سوگند، خیانت، میان شما معروف است. ریشه هایتان، به آن در آمیخته و شاخه هایتان، بر آن پیچیده است. شما، پلیدترین میوه درخت برای مردم و لقمه [ی آماده] غاصب گشته اید. (1) بدانید لعنت خدا بر پیمان شکنانی است که سوگندهای خود را، با وجود تأکید فراوان می شکنند، در حالی که خدا را ضامن آن قرار داده بودند. بدانید که این ستمکار (ابن زیاد)، مرا میان دو چیز، قرار داده است: تسلیم و خواری. خواری، از ما دور است و خداوند، آن را برای ما نمی پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن هایی پاک و پاکیزه، و جان هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه، مقدم نمی دارند. بدانید که من با این خانواده و [با وجود] کمی نفرت و نبود یاور، به جانب نبرد می روم». آن گاه حسین علیه السلام، سخن خود را با تمثیل به این شعر، چنین ادامه داد: «اگر دشمن را فراری دهیم، که از دیرباز کار ما فراری دادن دشمن بوده است. و اگر هم به ظاهر، مغلوب شویم [چون حق با ماست]، هیچ وقت، شکست خورده نیستیم. عادت و خوی ما ترس نیست؛ لیکن آجل های ما و طعمه حکومت دیگران، رسیده است. [سپس فرمود:] آگاه باشید که پس از این، جز به مقدار سوار شدن بر اسبی، درنگ نمی کنید تا آنکه شما را به سان سنگ آسیا بچرخاند و چون محور آسیا، بی قرار سازد! عهدی است که پدرم از جدش برای من، نقل کرده است: «شما با شریکانی که قائلید، کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، و بی آن که پرده پوشی کنید، کار مرا یکسره کنید و مهلتم ندهید...» (2)

این آیه را تا آخر خواند و سپس آیه دیگری [را نیز خواند].

1- در مصدر اصلی چنین آمده است و در مقتل الحسین (علیه السلام) خوارزمی _ که بعدا می آید _، آمده: «رگ و ریشه های شما، به آن پیوند خورده است و تنه و شاخه تان، آن را به ارث برده است و دل هایتان، بر آن روئیده و سینه هایتان را فرا گرفته است. پس شما پلیدترین میوه گلوگیر برای مراقبان و ناپاک ترین لقمه برای رُبانندگان» که این، صحیح تر به نظر می رسد.

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي عن عبد الله بن الحسن: خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى النَّاسَ ، فَاسْتَنْصَتَهُمْ ، فَأَبَوْا أَنْ يُنصِتُوا . فَقَالَ لَهُمْ : وَيْلَكُمْ ! مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنصِتُوا إِلَيَّ ، فَتَسْمَعُوا قَوْلِي ، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرشِدِينَ ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ ، وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي ، غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي ، قَدِ انخَزَلَتْ عَطِيَّاتُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ ، وَمُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ ، وَيْلَكُمْ أَلَا تُنصِتُونَ ؟ أَلَا تَسْمَعُونَ ؟ فَلَاوَمَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، وَقَالُوا : أَنْصِتُوا لَهُ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَبَا لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحُّاً ! أَفَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَلِهَيْنَ مُتَحَيِّرِينَ ، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفَا فِي رِقَابِنَا ، وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَاهَا عَدُوُّكُمْ وَعَدُونَا ، فَأَصْبَحْتُمْ الْبَا عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ ، وَيَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ ، بِغَيْرِ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ ، وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ ، إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ ، وَحَسْبِ عَيْشٍ طَمِعْتُمْ فِيهِ ، مِنْ غَيْرِ حَدِيثٍ كَانَ مِنَّا ، وَلَا رَأْيٍ تَفَيَّلَ لَنَا . فَهَلَّا لَكُمْ الْوِيَلَاتُ _ إِذْ كَرِهْتُمُونَا تَرَكْتُمُونَا ، فَتَجَهَّزْتُمُوهَا وَالسَّيْفُ لَمْ يُشْهَرِ ، وَالجَأَشُ طَامِنٌ ، وَالرَّأْيُ لَمْ يَسْتَحْصِفِ ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدَّبَا ، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَدَاعِي الْفَرَّاشِ ، فَتُجَبِحَا لَكُمْ ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَةِ الْأُمَّةِ ، وَشَذَاذِ الْأَحْزَابِ ، وَتَبَدَّدَةِ الْكِتَابِ ، وَنَفْثَةِ الشَّيْطَانِ ، وَعَصَبَةِ الْآثَامِ ، وَمُحَرَّفِي الْكِتَابِ ، وَمُطْفِئِي السُّنَنِ ، وَقَتْلَةَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَمُبِيرِي عِمْرَةَ الْأَوْصِيَاءِ ، وَمُلْحِقِي الْعُهُارِ بِالنَّسَبِ ، وَمُؤَذِّي الْمُؤْمِنِينَ ، وَصَدْرَاخِ أُمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عَضِينَ ، وَأَنْتُمْ ابْنُ حَرْبٍ وَأَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ ، وَإِنَّا نَتَخَذُ لَوْلَا ؟! أَجَلٌ وَاللَّهِ ، الْخَذَلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ ، وَشَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوفُكُمْ ، وَتَوَارَتْهُ أَسْوَلُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ ، وَبَتَّتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ ، وَعُشِدَّتْ بِهِ صُدُورُكُمْ ، فَكُنْتُمْ أَحَبَّتْ شَيْءٌ ، سِي نَحْنَا (1) لِلنَّاصِبِ ، وَأُكَلَّةٌ لِلغَاصِبِ ؛ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ ، الَّذِينَ يَنْفُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا ، وَقَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ؛ فَأَنْتُمْ _ وَاللَّهِ _ هُمْ . أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدِ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ ، بَيْنَ الْقَتْلَةِ وَالذَّلَّةِ ، وَهِيَ هَاتِمَاتٌ مِمَّا أَخَذَ الدَّيْنِيَّةَ ، أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ ، وَجُدُودٌ طَابَتْ ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ ، وَأَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ ، وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ ، لَا تُؤَثِّرُ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ . أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْدَرْتُ وَأَنْدَرْتُ ، أَلَا إِنِّي زَاخِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ عَلَى قَلَّةِ الْعِتَادِ ، وَخَذَلَةِ الْأَصْحَابِ . ثُمَّ أَنْشَدَ : فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمَاوَانٍ نَهَزِمَ فَغَيْرُ مُهَزَّمِينَا وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنَّمَا يَانَا وَدَوْلَةٌ آخَرِينَا أَمَا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى ، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَن جَدِّي «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ» (2) «فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظَرُونَ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» . (3) اللَّهُمَّ احْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سَيِّدِينَ كَسَيِّدِي يَوْسُفَ ، وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا ثَقِيفًا يَسْقِيهِمْ ، كَأَسَا مُصْبِرَةً ، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا ، قَتَلَةَ بَقْتَلَةَ ، وَصَدْرَبَةَ بَصْرَبَةَ ، يَنْتَقِمُ لِي وَلِأَوْلِيَائِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأَشْيَاعِي مِنْهُمْ ، فَأَتَّهَمُ غَرُونَا وَكَذَبُونَا وَخَذَلُونَا ، وَأَنْتَ رَبُّنَا ، عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا ، وَإِلَيْكَ أَنْبَا ، وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (4) .

1- السُّنْخُ بِالْكَسْرِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ : أَصْلُهُ ، وَالْجَمْعُ أَسْنَاخٌ مِثْلُ حَمَلٍ أَحْمَالٍ (مجمع البحرين : ج 2 ص 435 «سنخ»).

2- يونس : 71 .

3- هود : 55 و 56 .

4- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 6 ؛ بحار الأنوار : ج 45 ص 8 .

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی_ به نقل از عبد الله بن حسن_: حسين عليه السلام، از میان یارانش بیرون آمد و به سوی لشکر [کوفه] رفت و از آنان خواست که ساکت شوند؛ اما آنان، ساکت نشدند. به آنان فرمود: «وای بر شما! چه می شود اگر ساکت شوید و به سخنان من، گوش فراد دهید، که من شما را به راه درست، فرا می خوانم. هر کس از من اطاعت کند، از راه یافتگان خواهد بود و هر کس سرپیچی کند، از هلاک شوندگان است و [می دانم] همه شما از فرمان من، سرپیچی کرده، به سخنانم گوش نخواهید داد. [آری!] همه بخشش و پاداش های شما، از حرام فراهم شده و شکم هایتان هم از حرام، پُر شده است و خداوند، بر دل هایتان مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا گوش نمی دهید؟». یاران عمر بن سعد، همدیگر را سرزنش کرده، گفتند: ساکت شوید! آن گاه حسین علیه السلام چنین فرمود: «مرگ و اندوهتان باد، ای جماعت! حیران و سرگردان، ما را به فریادرسی خواندید و ما به سرعت، به فریادتان رسیدیم؛ [اما] شما شمشیری را که بر دوش ما بود، به روی خود ما برکشیدید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک ما و شما افروخته است، بر ضد خود ما افروختید و همدست دشمنانتان، علیه دوستانتان شدید، بی آن که عدالت را میان شما بگسترند و امیدی به آنها داشته باشید، جز [مال] دنیای حرامی که به شما داده اند و زندگی بی مقداری که در دنیا خواهید داشت، و بدون آن که کاری از ما سر زده باشد یا اندیشه ناصوابی داشته باشیم. ای وای بر شما! ما را خوش نداشته و وا نهادید، و [برای نبرد] آماده و مجهز شدید، در حالی که شمشیرها، هنوز در نیام و ابتدای کار است، و رأی [به جنگ]، هنوز پا بر جا نگشته؛ اما شما همچون ملّخان، به سوی ما شتافته اید و همچون پرواز پشه ها [به سوی زرداب زخم و چرک]، همدیگر را به آن، فرا خوانده اید. زشتی، از آیتان باد، طغیانگران امت و دسته های جدا شده از آن، به کنار افکنان قرآن، و وسوسه کنندگان شیطان، و تحریفگران سخنان، و دار و دسته گنهکاران، و خاموش کنندگان سنت ها [ی جاویدان]، و قاتلان فرزندان پیامبران، و هلاک کنندگان خاندان اوصیا، و ملحق کنندگان پسران نامشروع به زناکاران، و آزاردهندگان مؤمنان، و صدای سران مسخره گران؛ آنان که قرآن را پشت سر انداختند! شما به فرزند حرب (یزید) و پیروانش تکیه کرده، ما را وا می نهید؟! آری. به خدا سوگند، خیانت، میان شما معروف است. ریشه هایتان، به آن، در آمیخته است و شاخ و برگ هایتان، از آن ارث بُرده و دل هایتان، بر آن روئیده و سینه هایتان، از آن پوشیده است. شما، پلیدترین ریشه برای نصب کننده و لقمه [ی آماده] غاصب گشته اید. لعنت خدا بر پیمان شکنان؛ آنان که سوگندهایشان را بعد از تأکیدهای فروان می شکنند! شما، همان پیمان شکنانی هستید که [با شکستن پیمان] خدا را عهده دار (کیفر دهنده) خودتان قرار دادید. بدانید که بی نَسب فرزند بی نَسب، مرا میان دو چیز، قرار داده است: مرگ و خواری. برگزیدن خواری از ما بسی دور است و خداوند و پیامبرش، و نیز نیاکان پاک و مادران پاک دامن ما، و جان های غیرتمند، به فرمان بُرداری از فرومایگان، گردن نمی نهند و آن را بر مرگ کریمانه، مقدم نمی کنند. بدانید که من، جای عذری باقی نگذاشتم و هشدار دادم. بدانید که با همین خانواده و [با وجود] کمی نفرت و نبود یاران، به سوی نبرد می شتابم». سپس سرود: «اگر دشمن را فراری دهیم، که از دیرباز کار ما فراری دادن دشمن بوده است. و اگر هم به ظاهر مغلوب شویم [چون حق با ماست]، هیچ وقت، شکست خورده نیستیم. عادت و خوی ما ترس نیست؛ لیکن آجل های ما و طعمه (حکومت) دیگران، رسیده است. [سپس فرمود:] آگاه باشید که پس از این، جز به اندازه سوار شدن بر اسبی نمی گذرد تا این که آسیای شما [اندکی] بچرخد! این، عهده ای است که پدرم از جدّم برایم نقل کرده است. (پس کار و شریکان خود را گرد آورید). (و همگی با من، نیرنگ کنید. سپس، مهلتم ندهید که من بر خداوند، پروردگار من و شما، توکل کرده ام؛ و هیچ جنبه ای نیست، جز آن که اختیارش به دست اوست. بی تردید، پروردگارم بر راهی راست است». خدایا! بارش آسمان را از آنان، باز دار و سال های [قحطی] مانند سال های یوسف علیه السلام را برای آنان، پیش آور و غلام ثقیف را بر آنان، مسلط ساز تا جرعه های مرگ را بر آنان بچشاند و هیچ کس از آنان را فرو نگذارد و برای هر کشته ای، کشته ای [بگیرد] و برای هر ضربتی، ضربتی [بزند] و برای من و دوستان و خاندان و پیروانم، از آنان انتقام گیرد، که آنان، ما را فریفتند و تکذیب کرده، وانهادند. تویی پروردگار ما. تنها بر تو توکل می کنیم و به سوی تو، باز می گردیم، و بازگشت آخرین هم به سوی

توست» .

.

تاريخ الطبري عن سعد بن عبيدة: أَقْبَلَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكَلِّمُ مَنْ بَعَثَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ، قَالَ: وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ بُرُودٍ، فَلَمَّا كَلَّمَهُمْ انصَدَرَفَ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - يُقَالُ لَهُ: عُمَرُ الطُّهَوِيُّ - بِسَهْمٍ، فَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى السَّهْمِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مُتَعَلِّقًا فِي جُبَّتِهِ، فَلَمَّا أَبَوَا عَلَيْهِ رَجَعَ إِلَى مَصَافِّهِ، وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَإِنَّهُمْ لَقَرِيبٌ مِنْ مِئَةِ رَجُلٍ، فِيهِمْ لِصَلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَةٌ، وَمِنْ بَنِي هَاشِمٍ سِتَّةٌ عَشَرَ، وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ حَلِيفٌ لَهُمْ، وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ حَلِيفٌ لَهُمْ، وَابْنُ عُمَرَ بْنِ زِيَادٍ. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 392، البداية والنهاية: ج 8 ص 171 عن هلال بن يساف، تاريخ دمشق: ج 45 ص 53 وفيه ذيله من «وإني لأنظر» نحوه وراجع: ج 14 ص 221 وسير أعلام النبلاء: ج 3 ص 311.

تاریخ الطبری_ به نقل از سعد بن عُبَیْدَه _: حسین علیه السلام آمد تا با کسانی که ابن زیاد به سوی او روانه کرده بود ، سخن بگوید. من به او می نگریستم. ردایی خط دار ، بر تن او بود و چون با آنان سخن گفت، باز گشت . مردی از بنی تمیم به نام عمر طُهَوی ، تیری به سوی او انداخت . من به تیر آویخته به ردایش، میان دو شانه اش ، می نگریستم . هنگامی که از او نپذیرفتند ، به صف [لشکر] خود باز گشت . می دیدم که آنان ، نزدیک به صد مرد بودند : پنج تن فرزندان علی بن ابی طالب، شانزده تن از بنی هاشم، یک نفر هم پیمانانشان از بنی سَلَمِیْم ، یک تن هم پیمانانشان از بنی کِنانه و نیز فرزند عمر بن زیاد .

2 / 6 كَلَامُ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْخَوَارِزْمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ: قَالَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؟ أَدْعُوا لِي عُمَرَ، فَادْعِي لَهُ، وَكَانَ كَارِهَا لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَقَالَ: يَا عُمَرُ، أَنْتَ تَقْتُلُنِي وَتَزْعُمُ أَنْ يُؤَلِّيكَ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ بِإِلَادِ الرَّيِّ وَجُرْجَانَ؟ وَاللَّهِ، لَا تَتَهَنَّأُ بِذَلِكَ أَبَدًا، عَهْدٌ مَعَهُودٌ، فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ؛ فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ، وَكَأَنِّي بِرَأْسِكَ عَلَى قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ، يَتْرَامَاهُ الصَّبِيَانُ، وَيَتَّخِذُونَهُ غَرَضًا (1) بَيْنَهُمْ. فَغَضِبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ كَلَامِهِ، ثُمَّ صَرَفَ وَجْهَهُ عَنْهُ، وَنَادَى بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ (2) بِهِ؟ إِحْمِلُوا بِأَجْمَعِكُمْ، إِنَّمَا هِيَ أَكَلَةٌ وَاحِدَةٌ. (3)

إثبات الوصية: أَمَرَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَصْحَابَهُ بِالْقِتَالِ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ لَعَنَهُ اللَّهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لِمَ لَا تَنْزِلُ عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؟ فَقَالَ لَهُ: يَا شَقِيًّا! إِنَّكَ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا، فَشَأْنُكَ وَمَا اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ. (4)

1- الغرض: هَدَفَ يُرْمَى فِيهِ (القاموس المحيط: ج 2 ص 338 «غرض»).

2- في المصدر: «تنتظرون»، وما في المتن أثبتناه من المصادر الأخرى.

3- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 8؛ الحدائق الوردية: ج 1 ص 119، بحار الأنوار: ج 45 ص 10.

4- إثبات الوصية: ص 177.

2 / سخن گفتن امام علیه السلام با عمر بن سعد

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی_ به نقل از عبد الله بن حسن_: سپس امام علیه السلام فرمود: «عمر بن سعد کجاست؟ او را برایم فرا بخوانید». عمر را فرا خواندند؛ ولی دوست نداشت که به دیدار حسین علیه السلام بیاید. حسین علیه السلام به عمر فرمود: «تو مرا می‌گوشی و می‌پنداری که بی‌نسب فرزند بی‌نسب، حکومت سرزمین‌های ری و گرگان را به تو خواهد داد؟! به خدا سوگند که هرگز به کام خود، نخواهی رسید و این، حتمی و تمام شده است! هر چه می‌خواهی، بکن که تو پس از من، نه در دنیا شادمان خواهی بود، نه در آخرت. گویی می‌بینم که سرت را بر نی، در کوفه نصب کرده اند و کودکان، آن را هدف سنگ پرانی خود نموده اند». عمر بن سعد، از سخن حسین علیه السلام خشمناک شد. از ایشان، روی گرداند و یارانش را ندا داد که: منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید که يك لقمه است!

إثبات الوصیة: حسین علیه السلام به یارانش فرمان جنگ داد و عمر بن سعد بن ابی وقاص_ که خدایش لعنت کند_ گفت: ای ابا عبد الله! چرا به حکم امیر عبید الله بن زیاد، گردن نمی‌نهی؟ حسین علیه السلام به او فرمود: «ای بدبخت! تو پس از من، جز اندکی از گندم عراق، نخواهی خورد. پس به فکر آنچه برای خود برگزیده ای، باش».

2 / 7 بدء القتال ودعوة الإمام عليه السلام أصحابه بالصبر والجهاد الإرشاد: ونادى عمر بن سعد: يا ذويد، أدين رأيتك، فأدناها، ثم وضع سهمه في كبد قوسيه، ثم رمى، وقال: إشهدوا أنني أول من رمى! ثم ارتمى الناس وتبارزوا. (1)

الملهوف: فتقدم عمر بن سعد، ورمى نحو عسكر الحسين عليه السلام بسهم، وقال: إشهدوا لي عند الأمير أنني أول من رمى، وأقبلت السهام من القوم كأنها القطر. فقال عليه السلام لأصحابه: قوموا رحمكم الله إلى الموت الذي لا بد منه؛ فإن هذه السهام رسل القوم إليكم. فاقتتلوا ساعة من النهار حملة وحملة، حتى قتل من أصحاب الحسين عليه السلام جماعة. (2)

مثير الأحزان: رمى عمر بن سعد إلى أصحاب الحسين عليه السلام، وقال: إشهدوا لي عند الأمير أنني أول من رمى! فقال عليه السلام: قوموا إلى الموت الذي لا بد منه، فنهضوا جميعاً، والتقى العسكران، وامتاز الرجال من الفرسان، واشتد الصراع، وخفي لإثارة العثير (3) الشعاع (4)، والسهمية (5) ترعف نجيعاً (6)، والمشرفية (7) يسمع لها في الهام رقيعاً. (8)

- 1- الإرشاد: ج 2 ص 101، إعلام الوري: ج 1 ص 461 وليس فيه صدره إلى «قوسه»؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 398، تاريخ الطبري: ج 5 ص 429 عن حميد بن مسلم. الكامل في التاريخ: ج 2 ص 564 نحوه.
- 2- الملهوف: ص 158، بحار الأنوار: ج 45 ص 12؛ الفتوح: ج 5 ص 100، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 8 و 9 كلاهما نحوه وراجع: كشف الغمة: ج 2 ص 262 ومطالب السؤل: ص 76.
- 3- العثير: التراب (القاموس المحيط: ج 2 ص 85 «عثر»).
- 4- الشعاع: ضوء الشمس (لسان العرب: ج 8 ص 181 «شع»).
- 5- السهمية: القناة الصلبة، يقال: رمح سمهري ورمح سمهريّة (الصحاح: ج 2 ص 689 «سمهر»).
- 6- النجيع: من الدم ما كان إلى السواد، أو دم الجوف (القاموس المحيط: ج 3 ص 87 «نجع»).
- 7- سيف مشرفي: قيل: منسوب إلى مشارف الشام (المصباح المنير: ص 310 «شرف»).
- 8- مثير الأحزان: ص 56.

2 / آغاز نبرد و فرا خواندن امام علیه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد

اشاره

الإرشاد: عمر بن سعد، ندا داد: ای دُؤید! پرچمت را نزدیک بیاور. او آن را نزدیک تر آورد. سپس عمر، تیرش را در چله کمانش نهاد و آن را انداخت و گفت: گواهی دهید که من، نخستین تیر را انداختم. سپس لشکر، تیر انداختند و درگیر شدند.

الملهوف: عمر بن سعد، پیش آمد و تیری به سوی لشکر حسین علیه السلام انداخت و گفت: نزد امیر، گواهی دهید که من، نخستین تیرانداز بودم. آن گاه، تیرها از سوی آنان، مانند قطره های باران، باریدن گرفت. امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «خدایتان رحمت کند! به سوی مرگی که چاره ای ندارد، برخیزید که این تیرها، پیک های این قوم به سوی شماست». آن دو گروه، ساعتی با هم جنگیدند و به یکدیگر حمله کردند تا این که گروهی از یاران حسین علیه السلام، کشته شدند.

مُثیر الأحزان: عمر بن سعد، به سوی یاران حسین علیه السلام، تیر انداخت و گفت: نزد امیر، شهادت دهید که من، نخستین تیرانداز بودم. حسین علیه السلام [به یارانش] فرمود: «به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست، برخیزید». یاران، همگی برخاستند و دو لشکر به هم در آویختند. پیادگان، از سواران متمایز شدند و درگیری، بالا گرفت و غبار برخاست تا آن جا که پرتو خورشید، پوشیده شد و از نيزه های سخت، خون چکید و صدای کوبیده شدن شمشیر بر کاسه سر، تا به آسمان رسید.

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: زَحَفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَنَادَى غُلامَهُ دُرَيْداً: قَدِّمِ رايَتَكَ يا دُرَيْدُ، ثُمَّ وَضَعَ سَهْمَهُ فِي كَبِدِ قَوْسِهِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ، وَقَالَ: إِشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى! فَرَمَى أَصْحَابُهُ كُلُّهُمْ بِأَجْمَعِهِمْ فِي أَثَرِهِ رَشَقَةً وَاحِدَةً، فَمَا بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَحَدٌ إِلَّا أَصَابَهُ مِنْ رَمِيَّتِهِمْ سَهْمٌ... فَلَمَّا رَمَوْهُمْ هَذِهِ الرَّمِيَّةَ قَلَّ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَبَقِيَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ يُذَكِّرُونَ فِي الْمُبَارَزَةِ، وَقَدْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْبِئُ عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا. (1)

الفتوح: تَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ حَتَّى وَقَفَ قُبَالَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، فَاسْتَخْرَجَ سَهْمًا، فَوَضَعَهُ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: فَوَقَعَ السَّهْمُ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَتَنَحَّى عَنْهُ رَاجِعًا إِلَى وَرَائِهِ، وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ كَأَنَّهَا الْمَطْرُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! هَذِهِ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ، فَاقْبَلُوا إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ. قَالَ: فَوَثَبَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَخَرَجُوا مِنْ بَابِ خَنْدَقِهِمْ، وَهُمْ يَوْمئِذٍ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا وَأَرْبَعُونَ رَاجِلًا، وَالْقَوْمُ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ أَلْفًا، لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ، فَحَمَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ، حَمَلَةً وَاحِدَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَيْفٌ وَخَمْسُونَ رَجُلًا، رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. (2)

1- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 8؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 12 نحوه.

2- الفتوح: ج 5 ص 100 وراجع: المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 100 وكشف الغمّة: ج 2 ص 261 ومطالب السؤل: ص 76

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: عمر بن سعد، لشکر را حرکت داد و غلامش دُرید را صدا زد و گفت: ای دُرید! پرچمت را جلو ببر». سپس تیرش را در چله کمانش گذاشت و آن را انداخت و گفت: نزد امیر، شهادت دهید که من، نخستین تیرانداز بودم. یارانش نیز همگی و به یکباره و دسته جمعی، تیر انداختند؛ و هیچ يك از یاران حسین علیه السلام نبود که تیری از تیراندازی آنان به او نرسیده باشد ... هنگامی که این گونه تیراندازی کردند، یاران حسین علیه السلام کاهش یافتند و از ایشان، کسانی ماندند که در جنگ تن به تن، یاد می شوند. [در این تیراندازی] بیش از پنجاه تن از آنان، کشته شدند.

الفتوح: عمر بن سعد، پیش آمد تا رو به روی حسین علیه السلام بر روی اسبش ایستاد. تیری بیرون کشید و بر چله کمان گذاشت و گفت: ای مردم! نزد امیر عبید الله بن زیاد، گواهی دهید که من، نخستین تیرانداز به سوی لشکر حسین بن علی بودم. تیر، پیش روی حسین علیه السلام افتاد و حسین علیه السلام، خود را از آن دور کرد و به عقب، باز گشت. سپس تیرها مانند باران آمدند. حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «ای مردم! این [تیرها]، پیک های این قوم به سوی شما هستند. به سوی مرگی که گریزی از آن نیست، برخیزید». یاران حسین علیه السلام، برجستند و از در خندقشان، بیرون آمدند. آنان، 32 سوار و چهل پیاده بودند و دشمن، 22 هزار تن، بی کم و کاست بودند. به یکدیگر، حمله بُردند و ساعتی از روز را در يك حمله، با هم جنگیدند تا آن که بیش از پنجاه تن از یاران حسین علیه السلام، کشته شدند. رحمت خدا بر ایشان باد!

تاريخ اليعقوبي: لَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ خَرَجَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَكَلَّمَ الْقَوْمَ، وَعَظَمَ عَلَيْهِمْ حَقَّهُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ، وَسَأَلَهُمْ أَنْ يُخَلُّوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الرَّجُوعِ، فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالَهُ، أَوْ أَخْذَهُ حَتَّى يَأْتُوا بِهِ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَجَعَلَ يُكَلِّمُ الْقَوْمَ بَعْدَ الرَّجُلِ وَالرَّجُلَ بَعْدَ الرَّجُلِ، فَيَقُولُونَ: مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ. فَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: إِنَّ الْقَوْمَ لَيْسُوا يَقْصِدُونَ غَيْرِي، وَقَدْ قَضَيْتُمْ مَا عَلَيْكُمْ، فَاغْتَبِرُوا، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ. فَقَالُوا: لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، حَتَّى تَكُونَ أَنْفُسُنَا قَبْلَ نَفْسِكَ، فَجَزَاهُمْ الْخَيْرَ. (1)

كامل الزيارات عن الحلبي: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ الْغَدَاةَ، ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ. (2)

كامل الزيارات عن الحسين بن أبي العلاء عن أبي عبد الله [الصادق] عليه السلام: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ يَوْمَ أُصَيْبُوا: أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ، فَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا. (3)

1- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 244.

2- كامل الزيارات: ص 152 ح 187، بحار الأنوار: ج 45 ص 86 ح 20.

3- كامل الزيارات: ص 152 ح 185 و ص 153 ح 189 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 86 ح 19 و ص 87 ح 22.

تاریخ الیعقوبی: فردا که رسید، حسین علیه السلام بیرون آمد و با مردم، سخن گفت و حَقّش را بر آنان، بزرگ شمرد و خدای عز و جلو پیامبرش را به آنان، یادآوری کرد و از آنان خواست که مانع بازگشتش نشوند؛ اما آنان، جز نبرد را نپذیرفتند و یا آن که او را دستگیر کرده، نزد عبید الله بن زیاد ببرند. حسین علیه السلام، یکی پس از دیگری، با دسته ها و حتّی افراد آنان، گفتگو کرد؛ ولی آنان می گفتند: ما نمی فهمیم چه می گویی! حسین علیه السلام به یارانش روی آورد و گفت: «اینان، جز مرا نمی خواهند و شما، آنچه را به عهده داشتید، به انجام رساندید. آزادید که بروید». آنان گفتند: به خدا سوگند که نمی رویم _ ای فرزند پیامبر خدا _ تا جانمان را سپر جان تو کنیم. جزایشان، نیکی باد!

کامل الزیارات _ به نقل از حَلَبی _: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «حسین علیه السلام، نماز صبح را با یارانش خواند و سپس به آنان، رو کرد و فرمود: خداوند، اجازه داده که شما کُشته شوید. پس شکیب ورزید».

کامل الزیارات _ به نقل از حسین بن ابی علا، از امام صادق علیه السلام _: حسین بن علی علیه السلام، در روز حادثه (عاشورا)، به یارانش فرمود: «گواهی می دهم که اجازه کشته شدن شما، داده شده است. پس، از خدا پروا کنید و شکیب ورزید».

إثبات الوصية: فلما صافه للحرب [أي ابن زيادٍ لحرب الحسين عليه السلام] صَلَّى الحسين عليه السلام بأصحابه الغداة، وروى: أنه كان ذلك من يوم العاشر من المحرم، سنة إحدى وستين، قام خطيباً، فحمد الله وأثنى عليه، وقال لأصحابه: إن الله عز وجل قد أذن في قتلكم اليوم وقتلي، وعليكم بالصبر والجهاد. (1)

إثبات الوصية: هنگامی که ابن زیاد برای جنگ با حسین علیه السلام، لشکر خود را روبه روی او آراست، حسین علیه السلام نماز صبح را با یارانش خواند_ و روایت شده که آن روز، دهم محرم سال 61 [هجری] بود_ . او به سخن گفتن ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی، به یارانش فرمود: «خداوند عز و جل، به کشته شدن شما و من در امروز، اجازه داده است. بر شما باد شکیب و ورزیدن و جهاد کردن!» .

سخنی در باره شهدای حمله نخست

معروف است که در حمله نخست سپاه کوفه به یاران امام حسین علیه السلام، شماری از اصحاب امام علیه السلام _ که تعداد آنها بیش از پنجاه نفر برآورد شده است _ به شهادت رسیده اند، تا آن جا که ابن شهر آشوب، در کتاب المناقب، شهدای حمله اول را «حدود چهل تن» می داند و از 28 نفر آنان نیز به نام، یاد می کند: یاران گشته شده حسین علیه السلام در حمله نخست، اینان بودند: نَعِیم بن عَبْجَلان، عِمْران بن کعب بن حارث اَشْجَعی، حَنْظَلَة بن عمرو شیبانی، قَاسِط بن زُهَیْر، کِنَانَة بن عتیق، عمرو بن مشیعَه، صُرْغامة بن مالک، عامر بن مُسَلَم، سیف بن مالک نُمَیری، عبد الرحمان اَرْحَبی، مُجَمَّع عائِذی، حَباب بن حارث، عمرو جَنْدَعی، حَلَّاس بن عمرو راسِبی، سَوَّار بن ابی عُمَیر فَهْمی، عَمَّار بن ابی سَلامه دالانی، نُعْمان بن عمرو راسِبی، زاهر بن عمرو، غلام ابن حَمِیق، جَبَلَة بن علی، مسعود بن حَجَّاج، عبد الله بن عُروه غِفاری، زُهَیْر بن بِشْر خَثَعَمی، عَمَّار بن حَسَّان، عبد الله بن عُمَیر، مُسَلَم بن کثیر، زُهَیْر بن سُلَیم، عبد الله و عبید الله، دو پسر زید بصری، همچنین ده تن از غلامان حسین علیه السلام و دو تن از غلامان امیر مؤمنان علیه السلام. (1)

1- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 113. نیز، ر. ک: بحار الأنوار: ج 45 ص 64 که این افزوده را هم دارد: «والجلاس بن عمرو الراسبی و سوار بن ابی حمیر الفهمی».

به نظر می رسد که نخستین منبعی که به شهادت حدود پنجاه تن از اصحاب امام حسین علیه السلام در حمله سپاه کوفه اشاره کرده، الفتوح ابن اعثم است که پس از اشاره به نخستین حمله (تیراندازی سپاه کوفه) به یاران امام علیه السلام می نویسد: فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ ، حَمَلَةً وَاحِدَةً ، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَيْفٌ وَخَمْسُونَ رَجُلًا . (1) سپس ساعتی از روز را در يك حمله ، با هم جنگیدند تا آن که بیش از پنجاه تن از یاران حسین علیه السلام کشته شدند . تأمل در گزارش ابن اعثم، نشان می دهد که مقصود، این است که کشته شدن حدود پنجاه تن از اصحاب امام علیه السلام ، در آثنای جنگ و در بخشی از روز عاشورا اتفاق افتاده است، نه آن که آنها در حمله اول، کشته شده باشند؛ اما خوارزمی، (2) بدون توجه به مفهوم دقیق کلام ابن اعثم، این ماجرا را به گونه ای دیگر برداشت کرده و پس از گزارش حمله اول در ادامه آورده است: فَلَمَّا رَمَوْهُمْ هَذِهِ الرَّمِيَةَ قَلَّ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَقِيَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ يُذَكَّرُونَ فِي الْمُبَارَزَةِ ، وَقَدْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفُ عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا . (3) هنگامی که این گونه تیراندازی کردند، یاران حسین علیه السلام کاهش یافتند و از ایشان، کسانی ماندند که در جنگ تن به تن ، یاد می شوند . [در این تیراندازی] بیش از پنجاه تن از آنان ، کشته شدند. و در ادامه این نوع گزارش ها ، همان طور که اشاره شد ، ابن شهر آشوب نیز نام 28 تن

1- ر.ك: ص 130 ح 1638 .

2- گفتنی است که بخش مهمی از مقتل الحسين (علیه السلام) خوارزمی، از کتاب الفتوح ابن اعثم، اخذ شده است .

3- ر.ك: ص 128 ح 1637 .

را به عنوان شهدای حمله اول، مطرح کرده است، که ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا: اولاً، در منابع کهن، سخنی از شهدای حمله اول، بدین گونه دیده نمی شود و سخن ابن اعثم، هیچ دلالتی بر این معنا ندارد؛ بلکه همان طور که اشاره شد، برخلاف آن، دلالت دارد. ثانياً، منابع قابل استناد، مانند الإرشاد مفید و تاریخ الطبری، تنها تیراندازی گروهی دشمن را به عنوان «حمله اول» گزارش کرده اند و اشاره به شهیدی در این حمله ندارند؛ بلکه در ادامه گزارش خود، پیروزی های یاران امام علیه السلام در حمله تن به تن را گزارش کرده اند که موجب می شود سپاه دشمن، این گونه مبارزه (تن به تن) را متوقف کند و به صورت جمعی بر سپاه امام علیه السلام حمله ور شوند. ثالثاً، نکته مهم، این که طبق برخی از همین گزارش ها، سپاهیان امام علیه السلام 72 نفر بوده اند. بنا بر این، اگر پنجاه تن آنها در اثر تیر باران حمله اول شهید شده باشند، افراد باقی مانده، آن اندازه نیستند که قابل آرایش نظامی باشند، و چگونه این گروه اندک می توانست تا عصر عاشورا مقاومت نماید؟ وانگهی، اگر سپاه دشمن می توانست در اثر تیر باران، در يك لحظه و در يك حمله پنجاه تن از یاران امام علیه السلام را از بین ببرد، قطعاً می توانست با ادامه تیر باران، در مدتی کوتاه، جنگ را به سرانجام برساند و دیگر نیاز به جنگ تن به تن یا حمله گروهی نبود. بر این اساس، آنچه درباره شهدای حمله اول، خصوصاً در المناقب ابن شهر آشوب آمده، ظاهراً قابل قبول نیست.

توضیحی در باره مقصود از اجازه دادن خدا برای کشته شدن امام حسین علیه السلام و یارانش

اشاره

در شماری از روایاتی که گذشت، به نقل از امام حسین علیه السلام آمده که ایشان، صبح عاشورا، ضمن دعوت کردن یاران خود به شکیبایی و مقاومت، فرمود: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَدْنَىٰ مِنْ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ الْيَوْمَ وَقَتْلِي . (1)** خداوند عز و جل امروز به کشتن شدن شما و من، اجازه داد. با ملاحظه این گونه روایات، این پرسش پیش می آید که: مقصود از اذن الهی در کشته شدن امام علیه السلام و یارانش چیست؟ پاسخ، این است که اذن الهی، بر دو گونه است:

1. اذن تشریحی

بدین معنا که در نظام قانون گذاری (تشریحی)، در مواردی، خداوند متعال، اجازه می دهد که انسان، کاری را انجام دهد، و در مواردی نیز اجازه نمی دهد. بی تردید، کشته شدن امام علیه السلام و یارانش، سرآمد محرمات تشریحی الهی است. بنا بر این، مقصود از «اذن» در روایاتی که ملاحظه شد، قطعاً اذن تشریحی نیست.

1- ر. ک: ص 132 ح 1642 و ص 130 ح 1640 و 1641.

2. اذن تکوینی

مقصود از اذن تکوینی، این است که تحقّق هر پدیده در جهان، منوط به اجازه تکوینی آفریدگار جهان است. توضیح مطلب، این که در نظام آفرینش، هر پدیده، علت خاصی دارد که تنها از مجرای آن، قابل تحقّق است؛ اما تأثیر اسباب در مُسبّبات، منوط به اذن الهی است؛ یعنی برای نمونه، تا خدا نخواهد، آتش نمی سوزاند، چنان که آتش نمرود، ابراهیم علیه السلام را نسوزاند. همچنین تا خدا نخواهد، کارد نمی بُرد، چنان که کارد ابراهیم علیه السلام، گلوی اسماعیل علیه السلام را نثرد، و این، معنای «توحید افعالی» است. بر این اساس، مقتضای آزادی انسان، امکان داشتن اجتماع اذن تکوینی الهی و نهی تشریحی اوست؛ زیرا در غیر این صورت، مخالفت با نهی تشریحی، امکان پذیر نخواهد بود، و این، به معنای آزادی نداشتن انسان در انتخاب یکی از دو راه سعادت و شقاوت است. بنا بر این، سخن امام حسین علیه السلام در مورد اذن خداوند متعال در گُشته شدن او و یارانش، اشاره به این آیه شریف است که «وَمَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ (1) هیچ ناگواری ای به شما نمی رسد، مگر به فرمان خداست»، مقصود از آن نیز اذن تکوینی الهی در حادثه خونین کربلاست. بدین سان، امام علیه السلام با این سخن، می خواهد به یاران خود بگوید که تقدیر حکیمانه خداوند، این است که ما همگی، امروز، در راه انجام وظیفه، شهید شویم. از این رو، باید در برابر این مصیبت، شکیبایی پیشه سازیم و تسلیم تقدیر الهی و راضی به قضای او باشیم.

2 / 8 شعارُ الإمامِ الحُسينِ عليه السلامِ في القتالِ للكافي عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله [الصادق] عليه السلام: شعارنا: «يا مُحَمَّدُ، يا مُحَمَّدُ»، وشعارنا يوم بدرٍ: «يا نصرَ اللهِ اقترِب اقترِب»، وشعارُ المسلمينَ يومَ أحدٍ: «يا نصرَ اللهِ اقترِب». . . . وشعارُ الحُسينِ عليه السلامِ: «يا مُحَمَّدُ» وشعارنا: «يا مُحَمَّدُ». (1)

2 / 9 التَّسَابُغُ إِلَى الْقِتَالِ وَالتَّنَافُسُ فِيهِتاريخ الطبري عن محمد بن قيس: لَمَّا رَأَى أَصْحَابُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَنَّهُمْ قَدْ كَثُرُوا، وَأَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْنَعُوا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامِ وَلَا أَنْفُسَهُمْ، تَنَافَسُوا فِي أَنْ يُقْتَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ. (2)

الملهوف: جَعَلَ أَصْحَابُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ (3) بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ فِيهِمْ: قَوْمٌ إِذَا نَادُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مُدْعَسٍ (4) وَمُكْرَدَسٍ (5) لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَايَتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ (6)

مثير الأحزان: كَانَ أَصْحَابُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَتَسَابِقُونَ إِلَى الْقِتَالِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قُلْتُ شِعْرِي هَذَا فِي قُوَّتِهِمْ عَلَى الْمِصَاعِ (7)، وَالذَّبَّ عَنِ السَّبْطِ وَالِدَّفَاعِ: إِذَا اعْتَلَفُوا سَهْمَ الرِّمَاحِ وَتَمَمُوا سُودَ الشَّرَى (8) فَزَتَ مِنَ الخَوْفِ وَالذَّعْرِ كَمَاةُ (9) رَحَى الحَرْبِ العَوَانِ (10) وَإِنْ سَطَّوْا فَأَقْرَأْتَهُمْ يَوْمَ الكَرِيهَةِ فِي خَسِرٍ إِذَا أَتَبَتُوا فِي مَازِقِ الحَرْبِ أَرْجُلًا فَمَوْعِدُهُمْ مِنْهُ إِلَى مُلْتَقَى الحَشْرِ قُلُوبُهُمْ فَوْقَ الدُّرُوعِ وَهُمْ هُمُ مَذْهَابُ الثُّغُوسِ السَّائِلَاتِ عَلَى البَثْرِ (11)

1- الكافي: ج 5 ص 47 ح 1، بحار الأنوار: ج 19 ص 163 ح 1.

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 442، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568، أنساب الأشراف: ج 3 ص 404 نحوه، البداية والنهاية: ج 8 ص 184.

3- وفي الطبعة المعتمدة: ص 166 «يقاتلون» بدل «يسارعون إلى القتل».

4- المدعس: الطعن بالرمح، مدعس: أي مطعون (تاج العروس: ج 8 ص 286 «دعس»).

5- المكردس: الذي جمعت يده ورجلاه وألقي إلى موضع (النهاية: ج 4 ص 162 «كردس»).

6- الملهوف (طبعة أنوار الهدى): ص 66، عمدة الطالب: ص 357 وفيه الأبيات فقط وفيه «فاقبلوا» بدل «كأنهم».

7- المصع: الضرب بالسيف (الصحاح: ج 3 ص 1285 «مصع»).

8- الشرى: موضع تُسَبَّ إليه الأسد. يقال للشُّجْعَان: مَا هُمْ إِلَّا أَسُودُ الشَّرَى (لسان العرب: ج 14 ص 431 «شرى»).

9- الكمي: الشجاع المتكفي في سلاحه؛ لأنه كمي نفسه أي سترها بالدرع والبيضة، والجمع: الكماة (لسان العرب: ج 15 ص 232 «كمي»).

10- حرب عوان: قوتل فيها مرة جبعداً أخرى ج، أي المترددة (لسان العرب: ج 13 ص 299 «عوان»).

11- مثير الأحزان: ص 67.

2 / 8 شعار امام حسین علیه السلام در نبرد

الکافی_ به نقل از معاویة بن عمّار ، از امام صادق علیه السلام_ : شعار ما: «یا محمّد! یا محمّد!» است ، شعارمان در جنگ بدر: «ای یاری خدا، نزدیک شو، نزدیک شو!» و شعار مسلمانان در جنگ أُحُد: «ای یاری خدا، نزدیک شو!» بود... و شعار حسین علیه السلام: «یا محمّد!» بود. شعار ما نیز: «یا محمّد!» است.

2 / 9 سبقت جستن برای مبارزه و رقابت در آن

تاریخ الطبری_ به نقل از محمّد بن قیس_ : هنگامی که یاران حسین علیه السلام ، فراوانی دشمن را دیدند و دانستند که نمی توانند آنان را از دست یافتن به حسین علیه السلام و خودشان باز بدارند ، در کشته شدن پیش روی او ، با هم مسابقه دادند .

الملهوف: یاران حسین علیه السلام ، برای کشته شدن پیش رویش ، شتاب می ورزیدند و آن گونه شدند که این شعر می گوید: گروهی که چون برای دفع پیشامدها ، فرا خوانده می شوند و لشکر ، یا نیزه خورده اند ، یا قامت شکسته اند آنان ، قلب هایشان را روی زره هایشان پوشیده اند و برای رفتن جان هایشان ، شتاب می کنند .

مثیر الأحزان: یاران حسین علیه السلام ، برای نبرد پیش روی او ، بر یکدیگر سبقت می جستند و چنان بودند که در شعرم در باره پایداری شان بر ضربه های شمشیر ، و نیز دفاع از نواده [ی پیامبر صلی الله علیه و آله] گفته ام : آن هنگام که آنان ، نیزه ها را به جان می خردند و کار را به پایان می برند شیران بیشه ها هم از ترس ، می گریزند . زره پوشانی که سنگ زیرین میدان جنگ اند ، و اگر حمله ببرند هم واردانشان ، روز سخت و زیانباری خواهند داشت . وقتی پا در میدان نبرد می نهند وعده گاهشان ، محلّ دیدار در روز حشر است . قلب هایشان ، روی زره هایشان است و همّتشان ریخته شدن خون هایشان بر زمین است .

10 / 2 شِدَّةٌ بَأْسِ أَصْحَابِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبَدَايَةِ وَالنَّهَايَةِ عَنْ أَبِي جَنَابٍ: وَكَثُرَتْ الْمُبَارَزَةُ يَوْمَئِذٍ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ ، وَالنَّصْرُ فِي ذَلِكَ لِأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقُوَّةِ بَأْسِهِمْ ، وَأَنَّهُمْ مُسْتَمِيتُونَ ، لَا عَاصِمَ لَهُمْ إِلَّا سُيُوفُهُمْ ، فَأَشَارَ بَعْضُ الْأَمْرَاءِ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِعَدَمِ الْمُبَارَزَةِ . (1)

تاريخ الطبري عن يحيى بن هاني بن عروة: صاح عمرو بن الحجاج بالناس [لَمَّا اسْتَحَرَّ الْقَتْلَ بِجَيْشِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ]: يَا حَمَقَى! أَتَدْرُونَ مَنْ تُقَاتِلُونَ؟ فُرْسَانَ الْمِصْرِ، قَوْمًا مُسْتَمِيتِينَ، لَا يَبْرُزَنَّ لَهُمْ مِنْكُمْ أَحَدٌ، فَإِنَّهُمْ قَلِيلٌ وَقَلَمَّا يَبْقُونَ، وَاللَّهِ، لَوْ لَمْ تَرْمُوهُمْ إِلَّا بِالْحِجَارَةِ لَقَتَلْتُمُوهُمْ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: صَدَقْتَ، الرَّأْيِيُّ مَا رَأَيْتَ. وَأَرْسَلَ إِلَى النَّاسِ يَعِزُّهُمْ عَلَيْهِمُ إِلَّا يُبَارِزَ رَجُلٌ مِنْكُمْ رَجُلًا مِنْهُمْ. (2)

1- البداية والنهاية: ج 8 ص 182 .

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 435، أنساب الأشراف: ج 3 ص 400 بزيادة «نقاوة» بعد «تقاتلون»، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 565 وليس فيه ذيله من «فقال عمر بن سعد»، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 15 نحوه وبزيادة «وأهل البصائر» بعد «المصر»؛ الإرشاد: ج 2 ص 103، إعلام الوری: ج 1 ص 462، بحار الأنوار: ج 45 ص 19 وراجع: المنتظم: ج 5 ص 339 .

2 / 10 قوت جنگی یاران امام علیه السلام

البدایة و النهایة_ به نقل از ابو جناب_: آن روز (عاشورا)، نبرد تن به تن میان دو دسته، فراوان شد و پیروزی، با یاران حسین علیه السلام بود؛ زیرا قوتشان بیشتر بود و دست از جان، سُسته بودند و هیچ نگه دارنده ای جز شمشیرهایشان نداشتند. از این رو، یکی از فرماندهان به عمر بن سعد پیشنهاد داد که دیگر نبرد تن به تن نکنند.

تاریخ الطبری_ به نقل از یحیی بن هانی بن عروه_: هنگامی که کشته های لشکر عمر بن سعد [در جنگ تن به تن] بسیار شد، عمرو بن حجاج، بانگ زد: ای احمق ها! آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟ سواران این دیار، قومی دست از جان سُسته اند. هیچ يك از شما به هموردی آنان، در نیاید که آنان، اندک اند و نمی پایند. به خدا سوگند، اگر تنها سنگ به آنان بزنید، آنها را از پای در می آورید. عمر بن سعد گفت: درست گفتم. نظر [درست]، نظر توست. آن گاه، به سوی لشکرش فرستاد و بر ایشان حکم کرد که هیچ کدامشان با هیچ يك از آنها، نبرد تن به تن نکنند.

مثير الأ-حزان: فَقَالَ عَمْرُ بْنُ الْحَجَّاجِ: يَا حَمَقِي! أَتَدْرُونَ مَنْ تُقَاتِلُونَ مُبَارَزَةً؟ فُرْسَانَ الْحَرِّ (1)، وَقَوْمًا مُسْتَمِيمِينَ، فَصَاحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَرَجَعُوا إِلَى مَوَاقِفِهِمْ. (2)

شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: قِيلَ لِرَجُلٍ شَهِدَ يَوْمَ الطَّفِّ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: وَيَحْكُ! أَقْتَلْتُمْ ذُرِّيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: عَضَّضْتُ بِالْجَنْدَلِ (3)؛ إِنَّكَ لَوْ شَهِدْتَ مَا شَهِدْنَا لَفَعَلْتَ مَا فَعَلْنَا، ثَارَتْ عَلَيْنَا عِصَابَةٌ، أَيْدِيهَا فِي مَقَابِضِ سُيُوفِهَا كَالْأَسْوَدِ الضَّارِيَةِ، تَحِطُّمُ الْفُرْسَانَ يَمِينًا وَشِمَالًا، وَتُلْقِي أَنْفُسَهَا عَلَى الْمَوْتِ؛ لَا تَقْبَلُ الْأَمَانَ، وَلَا تَرَعُبُ فِي الْمَالِ، وَلَا يَحُولُ حَائِلٌ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْوُرُودِ عَلَى حِيَاضِ الْمَنِيَّةِ، أَوْ الْإِسْتِيلَاءِ عَلَى الْمُلْكِ؛ فَلَوْ كَفَفْنَا عَنْهَا زُوَيْدًا لَأَتَتْ عَلَى نَفُوسِ الْعَسْكَرِ بِحِذَافِيرِهَا (4)؛ فَمَا كُنَّا فَاعِلِينَ لَا أُمَّ لَكَ؟! (5)

1- كذا في المصدر، والظاهر أنّ الصواب: «المصر» كما في المتن السابق.

2- مثير الأ-حزان: ص 60.

3- الجندل: الحجارة (لسان العرب: ج 11 ص 128 «جندل»).

4- حذافير الشيء: أعاليه ونواحيه، بحذافيره: أي بجميعة (لسان العرب: ج 4 ص 177 «حذفر»).

5- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 3 ص 263.

مثیر الأ-حزان: عمرو بن حجاج گفت: ای احمق ها! آیا می دانید با چه کسانی تن به تن می جنگید؟ سواران این دیار و گروهی دست از جان شُسته. آن گاه، عمر بن سعد، بانگ زد و آنان، به جایگاه هایشان، باز گشتند.

شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: به مردی که روز واقعه کربلا-، همراه عمر بن سعد، حضور داشته است، گفته شد: وای بر تو! آیا فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کُشتید؟ گفت: چاره ای نبود! اگر تو نیز آن جایی بودی که ما بودیم، همین کار ما را می کردی. گروهی بر ما تاختند که دستانشان، در قبضه شمشیرهایشان بود، به سان شیرهای دَرَنده؛ سواران را از چپ و راست، در هم می شکستند و خود را در دلِ مرگ می انداختند؛ امان را نمی پذیرفتند و به مال، رغبتی نداشتند و هیچ چیز، مانع آنان از ورود به دریاهاى مرگ یا تسلط بر تخت فرمان روایی نبود. اگر ما لحظه ای دست نگاه می داشتیم، همه لشکر را از دم تیغ می گذراندند. پس ما چه می توانستیم بکنیم، ای بی مادر!

2 / 11 اشتداد القتال في نصف النهار أنساب الأشراف: ركب الحسين عليه السلام دابة له، ووضع المصحف في حجره بين يديه، فما زادهم ذلك إلا إقداما عليه، ودعا عمر بن سعد الحُصَيْن بن تميم، فبعث معه المُجَفِّفَةَ (1) وخمس مئة من المرامية، فرشقوا الحسين عليه السلام وأصحابه بالنبل حتى عقروا خيولهم، فصاروا رجالة كلهم، واقتتلوا نصف النهار أشد قتال وأبرح، وجعلوا لا يقدرُونَ على إتيانهم إلا من وجه واحد؛ لاجتماع أبنيتهم وتقاربها، ولمكان النار التي أوقدوها خلفهم. وأمر عمر بتخريق أبنيتهم وبيوتهم، فأخذوا يخرقونها برماحهم وسيفهم، وحمل شمر في الميسرة حتى طعن فسطاط الحسين عليه السلام برمح، ونادى: علي بالنار حتى أحرقت هذا البيت على أهله، فصحن النساء وولولن، وخرجن من الفسطاط. فقال الحسين عليه السلام: ويحك، أَدْعُو بالنار لِتُحْرِقَ بيتي على أهلي؟ (2)

تاريخ الطبري عن غلام لعبد الرحمن بن عبد ربه الأنصاري: إنَّ الحُسَيْنَ عليه السلام ركب دابته، ودعا بمصحف، فوضعه أمامه، قال: فأقتتل أصحابه بين يديه قتالاً شديداً (3).

تاريخ الطبري عن الزبيدي: وقَاتَلَهُم أصحابُ الحُسَيْنِ عليه السلام قتالاً شديداً، وأخذت خيلهم تحمل وإنما هم اثنان وثلاثون فارساً، وأخذت لا تحمل على جانب من خيل أهل الكوفة إلا كسفته، فلما رأى ذلك عزرة بن قيس - وهو على خيل أهل الكوفة - أن خيله تنكشف من كل جانب، بعث إلى عمر بن سعد عبد الرحمن بن حصن، فقال: أما ترى ما تلقى خيلي منذ اليوم من هذه العدة اليسيرة؟ إبعث إليهم الرجال والرماة... ودعا عمر بن سعد الحُصَيْن بن تميم، فبعث معه المُجَفِّفَةَ وخمس مئة من المرامية، فأقبلوا حتى إذا دنوا من الحسين عليه السلام وأصحابه رشقوهم بالنبل، فلم يلبثوا أن عقروا خيولهم، وصاروا رجالة كلهم. (4)

- 1- التجاف، بالكسر: آلة للحرب يُلبسُ الفرس والإنسان ليقية في الحرب، وجفف الفرس: ألبسه إياه (القاموس المحيط: ج 3 ص 124 «جفف»).
- 2- أنساب الأشراف: ج 3 ص 401.
- 3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 423، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 561، المنتظم: ج 5 ص 339 وليس فيه ذيله.
- 4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 436، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 566 نحوه وفيه «الحصين بن نمير» وراجع: المنتظم: ج 5 ص 339.

2 / 11 شدت جنگ در نیمه روز

أنساب الأشراف: حسین علیه السلام، بر مرکبش سوار شد و قرآن را در دامان خود و پیش رویش گذاشت. اما این اقدام، جز بر هجوم و جسارت دشمنان به او نیفزود. و عمر بن سعد، حُصَین بن تمیم را فرا خواند و دسته زرهپوش و پانصد تیرانداز را با او همراه کرد. آنان، یاران حسین علیه السلام را تیرباران کردند تا اسب هایشان را از پای در آوردند و همه لشکر حسین علیه السلام، پیاده شدند و در نیمه روز، به شدت و بدون توقف جنگیدند و با نزدیک و یک جا قرار دادن خیمه ها و افروختن آتش در پشت خود، کاری کرده بودند که فقط از یک جبهه، امکان رویارویی با آنها بود. عمر سعد، به تخریب خیمه ها و سنگرهایشان فرمان داد که با نیزه ها و شمشیرهای خود، آنها را دریدند و شمر، از جناح چپ، یورش بُرد تا آن جا که با نیزه اش به خیمه حسین علیه السلام زد و فریاد کشید: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم! شیون و ولولہ، میان زنان برخاست و از خیمه، بیرون دویدند. حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو! آیا آتش می خواهی تا خیمه ام را با اهلش بسوزانی؟».

تاریخ الطبری_ به نقل از غلام عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری_: حسین علیه السلام بر مرکبش سوار شد و قرآنی خواست و آن را جلوی خود گذاشت. یارانش، به شدت، پیش روی او می جنگیدند.

تاریخ الطبری_ به نقل از زُبَیدی_: یاران حسین علیه السلام، به شدت با آنان جنگیدند و پیوسته، سواران آنها_ که تنها 32 تن بودند_ حمله می بردند، و به هیچ سو حمله نمی بردند، جز آن که سپاه کوفه را می شکافتند. هنگامی که عَزْرَة بن قیس، فرمانده سواران کوفه، دید که سواران از هر سو از هم باز و شکافته می شوند، عبد الرحمان بن حصن را به سوی عمر بن سعد فرستاد و گفت: آیا آنچه را سوارانم، امروز از این تعداد کم می کشند، می بینی؟! پیادگان و تیراندازان را به سوی ایشان، روانه کن... . عمر بن سعد، حُصَین بن تمیم (1) را فرا خواند و دسته زرهپوش و پانصد تیرانداز را با او روانه کرد. آنان، تا نزدیکی حسین علیه السلام و یارانش، جلو آمدند و آنان را تیرباران کردند. طولی نکشید که اسب هایشان را از پای در آوردند و همگی آنان، پیاده گشتند.

1- در الکامل فی التاریخ، «حُصَین بن نمیر» آمده است.

تاريخ الطبري عن أبي مخنف: حدثني نُمَيْرُ بْنُ وَعَلَةَ: حَمَلَ شِهْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ حَتَّى طَعَنَ فُسْطَاطَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرُمْحِهِ، وَنَادَى: عَلِيُّ النَّارِ حَتَّى أُحْرِقَ هَذَا الْبَيْتَ عَلَى أَهْلِهِ. قَالَ: فَصَاحَ النِّسَاءُ، وَخَرَجْنَ مِنَ الْفُسْطَاطِ. قَالَ: وَصَاحَ بِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ! أَنْتَ تَدْعُو بِالنَّارِ لِتُحْرَقَ بَيْتِي عَلَى أَهْلِي؟ حَرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ! قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي سَدِّ لَيْمَانُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِشِهْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ! إِنَّ هَذَا لَا يَصْلُحُ لَكَ، أَتُرِيدُ أَنْ تَجْمَعَ عَلَى نَفْسِكَ خَصَلَتَيْنِ، تُعَذِّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ، وَتَقْتُلُ الْوَالِدَانَ وَالنِّسَاءَ! وَاللَّهِ، إِنَّ فِي قَتْلِكَ الرَّجَالَ لَمَا تُرْضِي بِهِ أَمِيرَكَ. قَالَ: فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا أَخْبِرُكَ مِنْ أَنَا. قَالَ: وَخَشِيتُ وَاللَّهِ، أَنْ لَوْ عَرَفَنِي أَنْ يَضْرِبَنِي عِنْدَ السُّلْطَانِ. قَالَ: فَجَاءَهُ رَجُلٌ كَانَ أَطْوَعَ لَهُ مِنِّي، سَبَّتُ بِنُ رِبْعِي، فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ مَقَالًا أَسْوَأَ مِنْ قَوْلِكَ، وَلَا مَوْقِفًا أَقْبَحَ مِنْ مَوْقِفِكَ، أَمْرِعِبَا لِلنِّسَاءِ صِيْرَتَ؟ قَالَ: فَأَشْهَدُ أَنَّهُ اسْتَحْيَا، فَذَهَبَ لِيَنْصَرِفَ، وَحَمَلَ عَلَيْهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي رَجَالٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشْرَةَ، فَشَدَّ عَلَى شِهْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَأَصْحَابِهِ، فَكَشَفَهُمْ عَنِ الْبُيُوتِ حَتَّى ارْتَفَعُوا عَنْهَا، فَصَرَعُوا أَبَا عَزَّةَ الصُّبَايِيَّ فَقَتَلُوهُ، فَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ شِمْرِ، وَتَعَطَّفَ النَّاسُ عَلَيْهِمْ فَكَثَرُوا، فَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ، فَإِذَا قُتِلَ مِنْهُمْ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ تَبَيَّنَ فِيهِمْ، وَأَوْلَيْكَ كَثِيرٌ لَا يَتَبَيَّنُ فِيهِمْ مَا يُقْتَلُ مِنْهُمْ. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 438، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 567 نحوه، المنتظم: ج 5 ص 340 وفيه صدره إلى «بالنار» وراجع: الملهوف: ص 173 وبحار الأنوار: ج 45 ص 54.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف_ : نُمیر بن وَغله برایم نقل کرد که : شمر بن ذی الجوشن ، حمله بُرد تا آن جا که با نیزه اش به خیمه حسین علیه السلام زد و فریاد کشید : برایم آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم ! زنان ، صیحه کنان ، از چادر بیرون دویدند . حسین علیه السلام بر او بانگ زد : «ای پسر ذی الجوشن ! تو آتش می خواهی تا خانه مرا با اهلش بسوزانی ؟ خداوند ، تو را با آتش بسوزاند !» نیز سلیمان بن ابی راشد ، از حُمید بن مسلم برایم نقل کرد که او گفت : به شمر بن ذی الجوشن گفتم : سبحان الله ! این ، برای تو خوب نیست . آیا می خواهی دو چیز را برای خود ، گرد آوری ؟ به عذاب خدا (آتش) ، عذاب کنی و کودکان و زنان را نیز بکُشی ؟! به خدا سوگند ، تو با کشتن مردان ، امیرت را راضی می کنی ! شمر گفت : تو کیستی ؟ من گفتم : تو را از هویتیم باخبر نمی کنم . به خدا سوگند ، ترسیدم که اگر مرا بشناسد ، نزد سلطان به من زیان برساند . سپس ، مردی به نام شَبَث بن رَبِعی _ که شمر از او بیشتر می پذیرفت _ ، آمد و گفت : زشت تر از این سخنت نشنیده ام و بدتر از جایگاهت ندیده ام . آیا ترساننده زن ها شده ای ؟! [حُمید بن مسلم] گفت : گواهی می دهم که خجالت کشید و خواست تا باز گردد که زُهَیر بن قَین ، با ده تن از یارانش ، بر شمر و یارانش حمله کرد و آنان را از خیمه ها ، جدا ساخت و دور کرد و ابو عَزه ضَهَبایی ، از یاران شمر را بر زمین زدند و کُشتند . مردم (لشکر) ، به سوی آن ده تن ، روی آوردند و بر آنان ، غلبه کردند تا آن که یکایک یاران حسین علیه السلام را کُشتند . هنگامی که يك یا دو تن از یاران حسین علیه السلام کشته می شد ، در آنان معلوم می شد ؛ ولی آنها فراوان بودند و هر چه از ایشان کُشته می شد ، معلوم نمی شد .

الإرشاد: تَرَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَحَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْمَيْسِرَةِ ، فَثَبَّتُوا لَهُ فِطَاعَنُوهُ ، وَحَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، وَقَاتَلَهُمْ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا ، فَأَخَذَتْ خَيْلُهُمْ تَحْمِلُ ، وَإِنَّمَا هِيَ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا ، فَلَا تَحْمِلُ عَلَى جَانِبٍ مِنْ خَيْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَسَفْتَهُ . فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُرُوهُ بْنُ قَيْسٍ - وَهُوَ عَلَى خَيْلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ - بَعَثَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : أَمَا تَرَى مَا تَلْقَى خَيْلِي مُنْذُ الْيَوْمِ مِنْ هَذِهِ الْعِدَّةِ الْيَسِيرَةِ ؟ إِبْعَثْ إِلَيْهِمُ الرِّجَالَ وَالرُّمَاهُ ، فَبَعَثَ عَلَيْهِمُ بِالرُّمَاهُ ، فَعَقَرَ بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدَ فَرَسُهُ ، فَنَزَلَ عَنْهُ ، وَجَعَلَ يَقُولُ : إِنْ تَعَقَرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرَّاشَجِّعِ مِنْ ذِي لَيْدٍ (1) هَزْبِرٍ (2) وَيَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ ، فَاشْتَرَكَ فِي قَتْلِهِ أَيُّوبُ بْنُ مُسَرِّحٍ وَرَجُلٌ آخَرٌ مِنْ فُرْسَانَ أَهْلِ الْكُوفَةِ . وَقَاتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَوْمَ أَشَدَّ قِتَالٍ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ ، فَلَمَّا رَأَى الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ - وَكَانَ عَلَى الرُّمَاهُ - صَبَرَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، تَقَدَّمَ إِلَى أَصْحَابِهِ - وَكَانُوا خَمْسِمِئَةَ نَابِلٍ - أَنْ يَرُشِقُوا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّبْلِ ، فَرَشَدَ قَوْمُهُمْ ، فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ عَقَرُوا خَيْلَهُمْ ، وَجَرَحُوا الرِّجَالَ وَأَرْجَلَهُمْ ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ بَيْنَهُمْ سَاعَةً . وَجَاءَهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَصْحَابِهِ ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عَشْرَةِ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَشَدَ فُهُمْ عَنِ الْبُيُوتِ ، وَعَطَفَ عَلَيْهِمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ ، فَقَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ ، وَرَدَّ الْبَاقِينَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ ، وَأَنْشَأَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ يَقُولُ مُخَاطِبًا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْيَوْمَ تَلَقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا (3) وَكَانَ الْقَتْلُ بَيِّنٌ فِي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ لِقَلَّةِ عَدَدِهِمْ ، وَلَا بَيِّنٌ فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ؛ لِكَثْرَتِهِمْ ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ وَالتَّحَمُّ ، وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَالْجِرَاحُ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ ، فَصَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْخَوْفِ . (4)

- 1- يقال لزبرة الأسد : ليدة ؛ وهي الشعر المتراكب بين كتفيه . والأسد ذو لبدة (الصحيح : ج 2 ص 533 «لبد»).
- 2- الهزير : من أسماء الأسد (لسان العرب : ج 5 ص 263 «هزير»).
- 3- الكمي : الشجاع أو لابس السلاح (القاموس المحيط : ج 4 ص 383 «كمي»).
- 4- الإرشاد : ج 2 ص 104 ، إعلام الوري : ج 1 ص 463 وليس فيه «فثبتوا له فطاعنوه» ومن «وأنشأ» إلى «الكمي» .

الإرشاد: مردم (لشکر)، به سوی حسین علیه السلام باز گشتند و شمر بن ذی الجوشن _ که خدا لعنتش کند _ ، به جناح چپ [سپاه حسین علیه السلام] ، حمله برد و آنان ، در برابرش ایستادند و با او به زد و خورد پرداختند . از هر سو به حسین علیه السلام و یارانش حمله شد و یاران حسین علیه السلام ، به شدت با آنان جنگیدند و سواران آنها _ که تنها 32 تن بودند _ ، پیوسته حمله می کردند و به هر جا از سپاه کوفه که حمله می بُردند، آن را می شکافتند. هنگامی که عروة بن قیس _ که فرمانده سواران سپاه کوفه بود _ ، چنین دید ، به عمر بن سعد پیغام داد که : آیا آنچه را سوارانم امروز از این تعداد کم می کِشند، نمی بینی؟! پیادگان و تیراندازان را به سوی آنها بفرست . پس عمر ، تیراندازان را به سوی آنان فرستاد . اسب خُربن یزید ، از پای در آمد. او از اسب فرود آمد و این گونه می گفت : اگر اسبم را از پای در می آورید ، من ، فرزند مردی آزاده امشجاعم ، شجاع تر از شیرِ یال و کوپال دار . و با شمشیرش ، بر آنها می زد که بر سرش ریختند . ایوب بن مُسَرِّح و مرد دیگری از سواران کوفه ، در کشتن او شرکت جستند . یاران حسین بن علی علیه السلام ، به شدت با دشمن جنگیدند تا این که ظهر شد . هنگامی که حُصَین بن نُمَیر ، فرمانده تیراندازان ، مقاومت یاران حسین علیه السلام را دید، یارانش را _ که پانصد تیرانداز بودند _ ، جلو کشید و از آنان خواست تا یاران حسین علیه السلام را تیرباران کنند . آنان نیز طولی نکشید که مرکب های ایشان را با تیر ، از پای در آوردند و آن مردان را زخمی و پیاده کردند و مدتی ، جنگ میانشان بالا گرفت . شمر بن ذی الجوشن ، با یارانش [به پیش] آمد و زُهِیر بن قَین _ که خدا ، رحمتش کند _ با ده مرد از یاران حسین علیه السلام ، به او حمله بُردند و آنان را از خیمه ها ، عقب راندند . شمر بن ذی الجوشن نیز به آنان ، حمله آورد و برخی از آنان را کُشت و بقیه را به جایگاه هایشان ، باز گرداژد . در این هنگام ، زُهِیر بن قَین ، خطاب به حسین علیه السلام ، چنین سرود : امروز ، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنیمو نیز حسن و علی مرتضی را و [جعفر ،] جوانِ شجاع پرواز کننده [در بهشت] را . چون یاران حسین علیه السلام کم بودند، کشته شدنشان معلوم می شد ؛ اما یاران عمر بن سعد ، فراوان بودند و کشته شدنشان معلوم نمی شد . جنگ و کارزار ، سخت شد و کشته و زخمی در میان یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام ، فراوان شد تا آن که ظهر شد و حسین علیه السلام با یارانش ، نماز خوف خواند .

تاريخ الطبري عن نُمير بن وعلة: وقتلوهُم [أي الحُسينَ عليه السلام وأصحابه] حتَّى انتصفَ النَّهارُ، أشدَّ قتالٍ خَلَقَهُ اللهُ، وأخذوا لا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَأْتُوهُمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ؛ لِاجْتِمَاعِ أَيْمَانِهِمْ، وَتَقَارُبِ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ. قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، أَرْسَلَ رِجَالًا يُقَوِّضُونَهَا عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَانِلِهِمْ؛ لِيُحِيطُوا بِهِمْ، قَالَ: فَأَخَذَ الثَّلَاثَةَ وَالْأَرْبَعَةَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَحَلَّلُونَ الْبُيُوتَ، فَيَسُدُّونَ عَلَى الرَّجُلِ وَهُوَ يَقْوِضُ وَيَنْتَهَبُ، فَيَقْتُلُونَهُ وَيَرْمُونَهُ مِنْ قَرِيبٍ وَيَعْقِرُونَهُ، فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عِنْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَحْرِقُوهَا بِالنَّارِ، وَلَا تَدْخُلُوا بَيْتًا وَلَا تَقْوِضُوهُ، فَجَاءُوا بِالنَّارِ، فَأَخَذُوا يُحْرِقُونَ. فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعُوهُمْ فَلْيَحْرِقُوهَا، فَإِنَّهُمْ لَوْ قَدْ حَرَقُوهَا لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْهَا، وَكَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، وَأَخَذُوا لَا يُقَاتِلُونَهُمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 437، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 566 وراجع: المنتظم: ج 5 ص 339.

تاریخ الطبری به نقل از نُمیر بن وَعْله: تا فرارسیدن ظهر، با حسین علیه السلام و یارانش جنگیدند؛ شدیدترین جنگی که خدا آفریده بود. دشمن نمی توانست جز از يك جبهه بر آنان، وارد شود؛ زیرا سنگرها و خیمه هایشان گرد هم و به یکدیگر، نزدیک بود. هنگامی که عمر بن سعد، این را دید، مردانی را فرستاد تا آن خیمه ها را از چپ و راستشان، ویران کنند و آنها را به محاصره خود در آوردند. یاران حسین علیه السلام، در دسته های سه، چهار نفری، میان چادرها می ایستادند و به آن افرادی که به ویران کردن خیمه ها و غارت آنها مشغول بودند، حمله می کردند و هر يك از آنها را می کُشتند و یا از نزدیک به سوی او تیر می انداختند و وی را از پای در می آوردند. از این رو، عمر بن سعد، فرمان داد: خیمه ها را بسوزانید؛ اما داخل آنها نشوید و ویرانشان نکنید. آنان، آتش آوردند و اقدام به سوزاندن آنها کردند. حسین علیه السلام فرمود: «آنان را وا گذارید تا آنها را بسوزانند؛ چرا که اگر آنها را آتش بزنند، نمی توانند از آنها بگذرند و به شما برسند». همین گونه هم شد و [دشمنان] جز در يك جبهه، نتوانستند با آنها بجنگند.

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: حَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَثَبَّتُوا لَهُ، وَقَاتَلَ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قِتَالًا شَدِيدًا، وَإِنَّمَا هُمْ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، فَلَا يَحْمِلُونَ عَلَى جَانِبٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفُوهُ. فَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالْحَصَصِيِّ بْنِ نُمَيْرٍ فِي خَمْسَةِ مِائَةٍ مِنَ الرُّمَاهِ، فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَنَوْا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ، فَرَشَقُوهُمْ بِالنَّبْلِ، فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ عَقَرُوا خِيُولَهُمْ، وَقَاتَلُوهُمْ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ، وَلَمْ يَقْدِرْ أَصْحَابُ ابْنِ سَعْدٍ أَنْ يَأْتَوْهُمْ إِلَّا مِنْ جَانِبٍ وَاحِدٍ؛ لِاجْتِمَاعِ أُنْبِيَّتِهِمْ، وَتَقَارُبِ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ. فَأَرْسَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الرِّجَالَ لِيَقْوُضُوا الْأَبْنِيَّةَ مِنْ عَنِّ مَائِلِهِمْ وَأَيْمَانِهِمْ، لِيُحِيطُوا بِهَا، وَأَخَذَ الثَّلَاثَةَ وَالْأَرْبَعَةَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَتَخَلَّلُونَ بَيْنَهَا، فَيَشُدُّونَ عَلَى الرَّجْلِ وَهُوَ يَقْوُضُ، وَيَنْهَبُ فَيَرْمُوهُ عَنْ قَرِيبٍ، فَيَصْرَعُونَهُ وَيَقْتُلُونَهُ. فَأَمَرَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَنْ يُحْرِقَهَا بِالنَّارِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: دَعَوْهُمْ فَلْيُحْرِقُوهَا، فَإِنَّهُمْ لَوْ فَعَلُوا لَمْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْهَا، فَأَحْرِقُوهَا، وَكَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ. وَقِيلَ: قَالَ لَهُ شَبِثُ بْنُ رَبِيعٍ: أَفْرَعَتِ النَّسَاءُ نِكَلَتِكَ أُمَّكَ! فَاسْتَحْيَا مِنْ ذَلِكَ، وَانصَرَفَ عَنْهُ، وَجَعَلُوا لَا يُقَاتِلُونَهُمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ. وَشَدَّ أَصْحَابُ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ، فَقَاتَلُوا أَبَا عَذْرَةَ الضُّبَايِيَّ مِنْ أَصْحَابِ شِمْرِ. قَالَ: وَلَا يَزَالُ يُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْوَاحِدُ وَالْإِثْنَانِ، فَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِيهِمْ؛ لِقِلَّتِهِمْ، وَيُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ الْعَشْرَةَ وَالْعِشْرُونَ، فَلَا يَبَيِّنُ ذَلِكَ فِيهِمْ؛ لِكَثْرَتِهِمْ. (1)

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: شمر بن ذی الجوشن، حمله کرد؛ ولی در برابرش ایستادگی کردند. یاران حسین علیه السلام، با آن که تنها 32 سوار بودند، به شدت می جنگیدند و بر هیچ سویی از لشکر کوفه حمله نمی بردند، جز آن که آن را می شکافتند. پس عمر بن سعد، حُصَین بن نُمَیر را با پانصد تیر انداز، فرا خواند. آنان، جلو آمدند تا به نزدیک حسین علیه السلام و یارانش رسیدند و آنان را تیرباران کردند. اندکی نگذشت که مرکب هایشان را از پای در آوردند و با آنان جنگیدند تا ظهر، فرارسید و کار جنگ، بالا گرفت؛ اما یاران ابن سعد، نتوانستند جز از یک جبهه، بر آنان وارد شوند؛ زیرا خیمه هایشان، گرد هم و به یکدیگر، نزدیک بود. از این رو، عمر بن سعد، پیادگان را فرستاد تا خیمه ها را از چپ و راستشان ویران کرده، از هم جدا کنند و سپس به محاصره خود در آورند؛ اما یاران حسین علیه السلام، در دسته های سه، چهار نفری، میان خیمه ها پنهان می شدند و بر هر یک از آنها که مشغول ویران کردن خیمه ها و غارت آنها بود، یورش می بردند و از نزدیک، او را می زدند و می انداختند و می کُشتند. پس عمر بن سعد، فرمان داد که خیمه ها را با آتش بسوزانند. حسین علیه السلام نیز به یارانش فرمود: «بگذارید تا آنها را بسوزانند، که اگر چنین کنند، نمی توانند از آن بگذرند و به شما برسند». آنها خیمه ها را سوزاندند و همان گونه شد که حسین علیه السلام گفته بود. همچنین گفته شده است: شَبَث بن رِبِعی به او (ابن سعد) گفت: آیا زنان را می ترسانی، مادرت، به عزایت بنشیند؟! او نیز از کارش خجالت کشید و از آن، منصرف شد. لذا [دشمنان] جز از یک جبهه، نتوانستند با آنان بجنگند. یاران زُهَیر بن قَین هم حمله بردند و ابو عُدَره صَدَبایی از یاران شمر را کُشتند. و پیوسته، یاران حسین علیه السلام، یکی یکی کُشته می شدند و به دلیل کم بودنشان، در آنها معلوم می شد. از یاران عمر نیز، ده تن ده تن، کُشته می شدند؛ اما چون فراوان بودند، در آنها معلوم نبود.

تاريخ الطبري عن أبي جناب: حَمَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ - وَهُوَ عَلَى مَيْمَنَةِ النَّاسِ - فِي الْمَيْمَنَةِ، فَلَمَّا أَنْ دَنَا مِنْ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَثَا لَهُ عَلَى الرَّكْبِ، وَأَشْرَعُوا الرِّمَاحَ نَحْوَهُمْ، فَلَمْ تُقَدِّمِ خَيْلُهُمْ عَلَى الرِّمَاحِ، فَذَهَبَتِ الْخَيْلُ لِتَرْجِعَ، فَرَشَدَ قَوْمُهُم بِالنَّبْلِ، فَصَدَّ رَعْوَاهُمْ مِنْهُمْ رِجَالًا، وَجَرَحُوا مِنْهُمْ آخَرِينَ. (1)

البداية والنهاية عن أبي جناب: حَمَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَمِيرَ مَيْمَنَةِ جَيْشِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَعَلَ يَقُولُ: قَاتِلُوا مَنْ مَرَقَ مِنَ الدِّينِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْحَكَ يَا حَجَّاجُ! أَعَلَيْ تَحْرُصُ النَّاسَ! أَنْحُنْ مَرَقْنَا مِنَ الدِّينِ وَأَنْتَ تُقِيمُ عَلَيْهِ!؟ سَتَعَلِّمُونَ إِذَا فَارَقَتْ أَرْوَاحُنَا أَجْسَادَنَا مَنْ أَوْلَى بِصَلِيِّ النَّارِ. (2)

12 / 2 صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ بِإِمَامَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ظُهْرِ عَاشُورَاءَ تَارِيخِ الطَّبْرِيِّ عَنْ حَمِيدِ بْنِ مَسْلَمٍ: فَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ، فَإِذَا قُتِلَ مِنْهُمْ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ تَبَيَّنَ فِيهِمْ، وَأَوْلَيْكَ كَثِيرٌ لَا يَتَبَيَّنُ فِيهِمْ مَا يَقْتُلُ مِنْهُمْ. قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو ثَمَامَةَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيُّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ! إِنِّي أَرَى هُوَ لَا يَدْرِي قَدْ اقْتَرَبُوا مِنْكَ، وَلَا وَاللَّهِ، لَا تُقْتَلُ حَتَّى أَقْتَلَ دُونَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَأُحِبُّ أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَقَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ الَّتِي دَنَا وَقْتُهَا. قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَتْكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَدِّقِينَ الدَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا، ثُمَّ قَالَ: سَلِمُوهُمْ أَنْ يَكْفُفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ. فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ: إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ! فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: لَا تُقْبَلُ!؟ رَزَعِمَتِ الصَّلَاةَ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تُقْبَلُ، وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارُ (3)؟! ... وَقَتَلَ أَبُو ثَمَامَةَ الصَّائِدِيُّ ابْنَ عَمِّ لَهُ كَانَ عَدُوًّا لَهُ، ثُمَّ صَلُّوا الظُّهْرَ، صَلَّى بِهِمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةَ الْخَوْفِ، ثُمَّ اقْتَتَلُوا بَعْدَ الظُّهْرِ، فَاشْتَدَّ قِتَالُهُمْ. (4)

- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 430، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 564؛ الإرشاد: ج 2 ص 102، إعلام الوري: ج 1 ص 461، بحار الأنوار: ج 45 ص 13.
- 2- البداية والنهاية: ج 8 ص 182.
- 3- ويحتمل أن تكون بالخاء المعجمة، أي: «يا حِمَار»، بقرينة بعض النقول حيث جاء فيها: «... وتقبل منك وأنت شارب الخمر؟!». .
- 4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 439 - 441، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 567 بزيادة «ففعّلوا» بعد «حتى نصلي»، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 16 نحوه وليس فيه ذيله من «وقتل»؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 21.

تاریخ الطبری به نقل از ابو جناب: _ عمرو بن حجاج _ که فرمانده جناح راست [سپاه ابن سعد] بود _ حمله کرد . هنگامی که به حسین علیه السلام نزدیک شد، [یاران حسین علیه السلام] بر زانویشان نشستند و نیزه هایشان را به سوی آنها، نشانه گرفتند . سواران عمرو بن حجاج نیز به سوی نیزه ها نیامدند و خواستند که باز گردند؛ اما یاران حسین علیه السلام به سوی آنان، تیر انداختند و چند تن از آنان را به خاک افکندند و چند تن دیگر را هم زخمی کردند.

البدایة و النهایة _ به نقل از ابو جناب: _ عمرو بن حجاج، فرمانده جناح راست سپاه ابن زیاد، حمله کرد و می گفت: با بیرون رفتگان از دین و جدا شدگان از جماعت [مسلمانان]، بجنگید! حسین علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو، ای حجاج! آیا مردم را بر ضد من می شورانی؟! آیا ما از دین بیرون رفته ایم و تو در آن، مانده ای؟! به زودی، هنگامی که جان هایمان از پیکرهایمان بیرون رفت، خواهید دانست که چه کسی به وارد شدن در آتش، سزاوارتر است!». .

2 / 12 نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام

اشاره

تاریخ الطبری _ به نقل از حمید بن مسلم: _ یاران حسین علیه السلام، پیوسته کشته می شدند و چون یکی دو تن از آنان کشته می شد، معلوم می شد؛ اما هر چه از دشمن کشته می شد، معلوم نمی گشت؛ زیرا آنان، فراوان بودند . هنگامی که ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی چنین دید، به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! جانم به فدایت! می بینم که اینان، به تو نزدیک شده اند . نه . به خدا سوگند، کشته نمی شوی تا من _ اگر خدا بخواهد _، پیش از تو کشته شوم! دوست دارم که پروردگارم را در حالی ملاقات کنم که این نمازی را که وقتش فرا رسیده، بخوانم . حسین علیه السلام، سرش را بلند کرد و سپس فرمود: «از نماز، یاد کردی . خداوند، تو را از نماز گزاران ذکرگو قرار دهد! آری . اکنون، اول وقت آن است». . سپس فرمود: «از آنان بخواهید که از ما دست بکشند تا نماز بخوانیم». . حُصَین بن تمیم، به ایشان گفت: آن [نماز]، پذیرفته نمی شود! حبیب بن مظاهر به او گفت: پذیرفته نمی شود؟! پنداشته ای که نماز، از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبول نمی شود و از تو _ ای دراز گوش _، پذیرفته می شود؟! ... ابو ثمامه صاعدی، یکی از پسرعموهایش را که در لشکر دشمن بود، کُشت . سپس، نماز ظهر را خواندند. حسین علیه السلام با ایشان، نماز خوف گزارد و آن گاه، بعد از ظهر، دوباره جنگیدند و جنگ، بالا گرفت.

الملهوف: حَضَرَتْ صَلَاةَ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ، فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهْمًا، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ وَوَقَفَ يَمِينَهُ بِنَفْسِهِ، مَا زَالَ وَلَا تَخَطَّى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أبلغِ نبيك عني السلام، وأبلغه ما لقيت من ألم الجراح؛ فَأَيُّ أَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصْرِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ، ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ صَدْرِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرَّمَاحِ. (1)

1- الملهوف: ص 165؛ مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 17 نحوه وراجع: هذه الموسوعة ج 6 ص 302 (الفصل الثالث: مقتل أصحابه / سعيد بن عبد الله الحنفي).

الملهوف: هنگام نماز ظهر شد. حسین علیه السلام به زُهَیر بن قَین و سعید بن عبد الله، فرمان داد تا با حدود نیمی از یارانش، جلوی ایشان بایستند. سپس امام علیه السلام با آنان، نماز خوف گزارد. به سوی حسین علیه السلام، تیری پرتاب شد. سعید بن عبد الله حنفی، جلوی امام علیه السلام ایستاد و با جانش از او محافظت کرد، بی آن که به چپ و راست برود، تا آن که بر اثر تیرهایی که خورده بود، به زمین افتاد، در حالی که می گفت: خدایا! آنان را همچون عاد و ثمود، لعنت کن. خدایا! سلام مرا به پیامبرت برسان و از درد و رنج زخم هایم، به او خبر ده که هدفم از یاری فرزندان پیامبرت، [کسب] ثواب تو بوده است. سپس، شهید شد _ که خشنودی خدا بر او باد _ و افزون بر جای ضربه های شمشیر و زخم نیزه ها، سیزده تیر در [بدن] او یافتند.

مثير الأحزان: حَضَرَتْ صَلَاةَ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ [الحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُزْهِرَ بِنِ الْقَيْنِ وَسَدِّ عَيْدِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، وَصَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ بَعْدَ أَنْ طَلَبَ مِنْهُمْ الْفُتُورَ عَنِ الْقِتَالِ لِأَدَاءِ الْفَرَضِ. قَالَ ابْنُ حُصَيْنٍ: إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْكَ. قَالَ حَبِيبُ بِنِ مُطَاهِرٍ: لَا- يُقْبَلُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْصَارِهِمْ وَتُقْبَلُ مِنْكَ وَأَنْتَ شَارِبُ الْخَمْرِ؟! وَقِيلَ: صَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ فُرَادَى بِالْإِيمَاءِ، وَقَاتَلَ زُهَيْرٌ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ. (1)

الإرشاد: اشْتَدَّ الْقِتَالُ وَالتَّحَمَّ، وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَالْجِرَاحُ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْخَوْفِ. 2

مثیر الأ-حزان: [هنگام] نماز ظهر، فرارسید. حسین علیه السلام، به زُهَیر بن قَین و سعید بن عبد الله حنفی فرمان داد که با نیمی از بازماندگان، جلوی او بایستند و پس از آن که از دشمن خواست که اندکی جنگ را برای ادای نماز، متوقف کنند، با آنان، نماز خوف گزارد. ابن حُصَین گفت: آن [نماز]، از تو پذیرفته نمی شود! حیب بن مُظاہر گفت: از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یارانشان، پذیرفته نمی شود و از تو- ای شرابخوار-، پذیرفته می شود؟! نیز گفته شده است: حسین علیه السلام و یارانش، نماز را با اشاره و فرادا خواندند و زُهَیر، به شدت جنگید تا کشته شد.

الإرشاد: جنگ، بالا گرفت و شدید شد و کشتگان و زخمیان در یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام، فراوان شدند، تا آن که ظهر شد و حسین علیه السلام با یارانش، نماز خوف گزارد. (1)

1- در معالی السبطين آمده است: چون ظهر عاشورا شد، امام علیه السلام نماز ظهر را به هر گونه ای که بود، ادا کرد؛ ولی نماز عصر را نتوانست. پس نمازی گزارد که نه کسی پیش از او به جای آورده بود و نه پس از او به جا می آورد: وضوی آن نماز، از خون پیشانی اش، و رکوع آن، هنگامی بود که بر کوهه زین، خم شد و تیر را بیرون آورد، و سجده اش، آن دم بود که بر زمین افتاد، ولی نتوانست پیشانی اش را بر زمین بگذارد- چون سنگ بر آن خورده بود-، پس سمت راست صورتش را بر زمین نهاد، و تشهدش نیز آن هنگام بود که بر دو زانو نشست و تیر را از گلوی خویش بیرون کشید.

اشاره ای به چگونگی به جا آوردن نماز خوف

در بیشتر نقل ها ، آمده است که امام حسین علیه السلام ، نماز ظهر عاشورا را با جماعت ، به شکل نماز خوف خوانده اند . گفتنی است که نماز خوف ، مانند نماز مسافر ، چه به صورت فرادا و چه به جماعت ، شکسته (قصر) است و در صورتی که به جماعت خوانده شود ، بنا بر مشهور ، بدین گونه است که : مجاهدان ، دو دسته می شوند . دسته اول ، یک رکعت با امام می خوانند و امام ، پس از اتمام رکعت اول ، تأمل می کند تا مأمومان ، رکعت دوم را فرادا بخوانند و خود را به سنگرها و نقاطی که باید بروند ، می رسانند و آن گاه ، گروه دوم ، جای آنها را می گیرند و رکعت اول خود را با رکعت دوم امام ، به جا می آورند . نماز خوف ، به گونه های دیگری نیز بیان شده و جزئیات بیشتری دارد که در کتب تفسیری و فقهی ، آمده است .

2 / 13 كَلِمَةُ الإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِمْ عَنِ الأَخْبَارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [زَيْنِ الْعَابِدِينَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا اشْتَدَّ الأَمْرُ بِالحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ كُلُّمَا اشْتَدَّ الأَمْرُ، تَغَيَّرَتِ أَلْوَانُهُمْ، وَارْتَعَدَتِ فَرَائِصُهُمْ (1)، وَوَجَبَتْ (2) قُلُوبُهُمْ، وَكَانَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ حَصَائِصِهِ، تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ، وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ، وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَنْظَرُوا، لا- يُبَالِي بِالمَوْتِ! فَقَالَ لَهُمُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا بَنِي الكِرَامِ، فَمَا المَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ البُؤْسِ وَالصَّنَرَاءِ إِلَى الجِنَانِ الواسِعَةِ وَالتَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنِ رَسولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ المُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الكَافِرِ، وَالمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لاءِ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَجِسْرٌ هُوَ لاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ، مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ. (3)

تاريخ دمشق عن بشر بن طانحة عن رجل من همدان: حَظَبْنَا الحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَدَاةَ اليَوْمِ الَّذِي اسْتَشْهَدَ فِيهِ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: عِبَادَ اللَّهِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ وَبَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ كَانَتْ الأَنْبِيَاءُ أَحَقَّ بِالبَقَاءِ، وَأولى بِالرِّضَى، وَأَرْضَى بِالقَضَاءِ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَخَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِيدُهَا بَالٍ، وَنَعِيمُهَا مُضْمَجِلٌّ، وَسُرُورُهَا مُكْفَهَرٌ (4)، وَالمَنْزِلُ بُلْغَةٌ (5)، وَالدَّارُ قُلْعَةٌ (6) فَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى، وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (7). (8)

- 1- الفريضة: اللحمة التي بين جنب الدابة وكتفها لا تزال تُرْعَدُ. وجمع الفريضة فرائص، فاستعارها للرقبة. وترعد فرائصهم: أي ترجف من الخوف (النهاية: ج 3 ص 431 و 432 «فرص»).
- 2- وَجَبَ القلبُ: خفق واضطرب (لسان العرب: ج 1 ص 794 «وجب»).
- 3- معاني الأخبار: ص 288 ح 3، الاعتقادات: ص 52 من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 297 ح 2.
- 4- وجه مكفهَرٌ: أي عابس قطوب (النهاية: ج 4 ص 193 «كفهَر»).
- 5- البُلْغَةُ: ما يُتَبَلَّغُ به من العيش ولا يفضل. يقال: تَبَلَّغَ به: إذا اكتفى به وتجزأ. وفي هذا بُلْغَةٌ: أي كفاية (المصباح المنير: ص 61 «بلغ»).
- 6- قُلْعَةٌ: أي تحوُّل وارتحال. والقُلْعَةُ هو العارية؛ لأنه غير ثابت في المستعير ومنقلع إلى مالكة (النهاية: ج 4 ص 102 «قلع»).
- 7- اقتباس من الآيتين 197 و 189 من سورة البقرة.
- 8- تاريخ دمشق: ج 14 ص 218، كفاية الطالب: ص 429 وفيه «بشر بن طامحة».

2 / 13 سخن امام علیه السلام با یارانش

معانی الأخبار_ از امام زین العابدین علیه السلام_: چون کار [نبرد] بر حسین علیه السلام سخت شد، همراهانش به او نگریستند و او حالی متفاوت داشت. همراهانش هر چه کار سخت تر می شد، رنگشان دگرگون می شد و مضطرب می شدند و دل هایشان به تپش می افتاد، اما امام و برخی یاران ویژه اش رنگشان، گلگون می شد و اندامشان آرامش می یافت و جان هایشان، قرار می گرفت. برخی به برخی دیگر گفتند: بنگرید که او باکی از مرگ ندارد! حسین علیه السلام به آنان فرمود: «ای بزرگ زادگان! شکبیا باشید. مرگ، جز پلی نیست که شما را از سختی و ناخوشی، به سوی بهشت پُرگستره و نعمتِ جاویدان، عبور می دهد. کدامتان خوش ندارد که از زندان به قصر منتقل شود؟! و آن برای دشمنانتان، مانند انتقال از قصر به زندان و شکنجه شدن است. پدرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد: دنیا، زندانِ مؤمن و بوستانِ کافر است و مرگ، پل مؤمنان به سوی بهشت هایشان و پل کافران به دوزخشان است. نه دروغ می گویم و نه به من، دروغ گفته شده است».

تاریخ دمشق_ به نقل از بشر بن طانحه، از مردی از قبیله همدان_: حسین بن علی علیه السلام، صبحِ روزی که به شهادت رسید، برایمان سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «بندگان خدا! از خدا، پروا کنید و از دنیا، بر حذر باشید که اگر دنیا برای کسی می ماند و کسی در آن می ماند، پیامبران، سزاوارترین افراد به ماندن و سزامنندتر به خشنود شدن از قضای الهی و خشنودتر به آن بودند؛ اما خدای متعال، دنیا را برای آزمایش، و اهلش را برای نابودی آفریده است. نوی آن، کهنه و نعمتش زایل و شادی اش تلخ می شود. سرای آن، فقط برای رسیدن و خانه اش برای دل کُندن است. توشه بگیرید که بهترین توشه، پرهیزگاری است، و پروا کنید، شاید که رستگار شوید».

الخرائج والجرائح عن جابر عن أبي جعفر [الباقر] عليه السلام: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ، وَهِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ، وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى «عَمُورًا»، وَإِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا، وَيُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ، وَتَلَا: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (1) ، تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا. فَأَبْشِرُوا، فَوَاللَّهِ، لَنْ نَقْتُلُونَكَ فَإِنَّا نَرُدُّ عَلَى نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (2)

الأُمَالِي لِلشَّجَرِيِّ عَنِ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ يَوْمَ أُصَيْبٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْآخِرَةَ لِلْمُتَّقِينَ، وَالنَّارَ وَالْعِقَابَ عَلَى الْكَافِرِينَ، وَإِنَّا وَاللَّهِ مَا طَلَبْنَا فِي وَجْهِنَا هَذَا الدُّنْيَا، فَتَكُونَ الشَّاكِينَ (3) فِي رِضْوَانِ رَبِّنَا، فَاصْبِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا، وَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكُمْ. فَقَالُوا: بِأَنْفُسِنَا نَقْدِيكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ: فَكَانُوا وَاللَّهِ يُبَادِرُونَهُ إِلَى الْقِتَالِ، حَتَّى مَضَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَحْتَسِبُهُمْ وَيَسْتَغْفِرُ لَهُمْ. (4)

1- الأنبياء: 69.

2- الخرائج والجرائح: ج 2 ص 848 ح 63، مختصر بصائر الدرجات: ص 36 و ص 50، بحار الأنوار: ج 45 ص 80 ح 6.

3- في المصدر: «الساكين»، وهو تصحيف ظاهر، والظاهر أنّ الصواب ما أثبتناه.

4- الأُمَالِي لِلشَّجَرِيِّ: ج 1 ص 160.

الخراج و الجرائح_ به نقل از جابر ، از امام باقر علیه السلام_: امام حسین علیه السلام ، پیش از کشته شدن به یارانش فرمود : «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پسر عزیزم! تو به زودی ، به سوی عراق کشانده می شوی ، و آن، سرزمینی است که پیامبران و اوصیای پیامبران ، آن را دیدار کرده اند ، و آن ، همان سرزمین صعَموراص است و تو در آن جا شهید می شوی و گروهی از همراهانت ، با تو به شهادت می رسند که درد شمشیرها را حس نمی کنند . سپس تلاوت فرمود : «گفتیم : ای آتش! بر ابراهیم ، سرد و سلامت باش» . آتش جنگ ، بر تو و بر ایشان ، سرد و سلامت است . [سپس افزود :] پس مژده تان باد که _ به خدا سوگند _ ، اگر ما را بکشند ، بر پیامبران وارد خواهیم شد !» .

الأمالی ، شجری : حسین بن زید بن علی ، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده است که : امام حسین علیه السلام ، روز حادثه [ی عاشورا] ، سخن گفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «ستایش ، ویژه خدایی است که آخرت را برای پرهیزگاران ، قرار داد و آتش و کیفر را برای کافران . به خدا سوگند ، ما در این راه ، به طلب دنیا نیامده ایم تا درباره [ی بهشت] پروردگار خود ، به شك بیفتیم ! شکیب ورزید که خدا با پرهیزگاران است و سرای آخرت ، برایتان بهتر است» . گفتند : جان هایمان را فدایت می کنیم . حسین بن زید بن علی می گوید : به خدا سوگند ، آنان بر او (امام حسین علیه السلام) سبقت می جستند تا پیش روی او به شهادت برسند و امام علیه السلام ، در شهادت آنان ، پاداش ببرد و برایشان آموزش خواهی کند .

2 / 14 سلام الوداع المنقب لابن شهر آشوب: كان كل من أراد الخروج ودع الحسين عليه السلام، وقال: السلام عليك يا بن رسول الله، فيجيبه: وعليك السلام، ونحن خلفك، ويقرأ: «فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر» (1). (2)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: كان يأتي الحسين عليه السلام الرجل بعد الرجل، فيقول: السلام عليك يا بن رسول الله، فيجيبه الحسين عليه السلام: وعليك السلام، ونحن خلفك، ويقرأ: «فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر»، ثم يحمل فيقتل، حتى قتلوا عن آخرهم، رضوان الله عليهم، ولم يبق مع الحسين إلا أهل بيته. (3)

البداية والنهاية عن محمد بن قيس: أتاه أصحابه مثنى وفردى يقاتلون بين يديه، وهو يدعو لهم، ويقول: جزاكم الله أحسن جزاء المؤمنين! فجعلوا يسلمون على الحسين عليه السلام ويقاتلون، حتى يقتلوا. (4)

1- الأحراب: 23 .

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 100، بحار الأنوار: ج 45 ص 15 .

3- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 25 .

4- البداية والنهاية: ج 8 ص 185 .

المناقب، ابن شهر آشوب: هر کدام از یاران که می خواست به میدان برود، با حسین علیه السلام خداحافظی می کرد و می گفت: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! امام علیه السلام هم پاسخ می داد: «و بر تو سلام! و ما در پی تو هستیم». سپس، قرائت می کرد: «(و برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] و برخی، چشم به راه اند)».

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: مردان، یکی پس از دیگری، نزد حسین علیه السلام می آمدند و می گفتند: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! حسین علیه السلام هم پاسخ می داد: «و بر تو سلام! و ما در پی تو هستیم» سپس، قرائت می کرد: «(و برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] و برخی، چشم به راه اند)». آن گاه، [آن یار امام علیه السلام]، حمله می کرد تا کشته می شد تا آن که آخرین ایشان نیز کشته شد - که رضوان الهی بر آنان باد -؛ و جز اهل بیت حسین علیه السلام، کسی با او نمآند.

البدایة و النهایة - به نقل از محمد بن قیس - : یاران حسین علیه السلام، دوتا دوتا و یکی یکی، نزدش می آمدند و پیش رویش می جنگیدند و حسین علیه السلام هم برایشان، دعا می کرد و می گفت: «خداوند، بهترین جزای پرهیزگاران را به شما بدهد!». آنان هم بر حسین علیه السلام، سلام می دادند و می جنگیدند تا کشته شوند.

15/2 دعاءُ أشياخِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لِاتِّصَارِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبُكَائِهِمْ! تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ: إِنَّ أَشْيَاخًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوُتِفُوا عَلَى التَّلَّ يَبْكُونَ، وَيَقُولُونَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْ نَصْرَكَ. قَالَ: قُلْتُ: يَا أَعْدَاءَ اللَّهِ! أَلَا تَنْزِلُونَ فَتَنْصُرُونَهُ. (1)

16/2 آخِرُ دُعَاءٍ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مَصْبَاحِ الْمُتَهَجِّدِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سَفِيَانَ الْبَزُوفِيِّ: آخِرُ دُعَاءٍ دَعَا بِهِ [الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ كُوَيْثَرٍ (2): اللَّهُمَّ [أَنْتَ] (3) مُتَعَالِي الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ (4)، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النِّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَمُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَشَاكِرٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَأَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَأُبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا؛ أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرَّبُونَا وَخَدَعُونَا وَخَذَلُونَا، وَغَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا، وَنَحْنُ عِتْرَةُ نَبِيِّكَ، وَوُلْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ، وَاتَّمَنْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (5)

- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 392.
- 2- يوم كُوَيْثَرٍ: على بناء المجهول، أي صار مغلوبا بكثرة العدو. قال ابن الأثير: المكثور: المغلوب، وهو الذي تكاثر عليه الناس، فقهره (النهاية: ج 4 ص 153 «كثر»).
- 3- ما بين المعقوفين أثبتناه من الإقبال والمصباح للكفعمي.
- 4- المِحَالُ: الكيد، وقيل: المكْرُ، وقيل: القوَّة والشِدَّة (النهاية: ج 4 ص 303 «محل»).
- 5- مصباح المتهجد: ص 827، المزار الكبير: ص 399، الإقبال: ج 3 ص 304، المصباح للكفعمي: ص 720، البلد الأمين: ص 185، بحار الأنوار: ج 101 ص 348.

2 / 15 دعا و گریه برخی بزرگان کوفه برای امام علیه السلام

تاریخ الطبری_ به نقل از سعد بن عُبَیْدَه _: برخی بزرگان کوفه ، بر تپّه ای ایستاده بودند و می گریستند و می گفتند: خدایا ! نصرت را نازل کن . گفتم: ای دشمنان خدا! چرا پایین نمی آید و یاری اش نمی دهید؟!

2 / 16 آخرین دعای حسین علیه السلام در روز عاشورا

مصباح المتهجد_ به نقل از ابو عبد الله ، حسین بن علی بن سفیان بَرْوَفَری _: آخرین دعای امام حسین علیه السلام در روزی که او را در میان گرفتند و مغلوب شد ، [این بود] : « خداوندا ! تو والا مکان ، سِتْرگِ چیره ، چاره ساز و بی نیاز از آفریده هایی که بزرگی ات فراگیر است و بر هر چه بخواهی ، توانایی . رحمت نزدیک و وعده ات راست است . فروریزنده نعمت ، نیکوآزمون ، نزدیک چون خوانده شوی ، محیط بر هر چه آفریدی ، پذیرنده توبه آن که به سویت باز گردد ، توانا بر هر چه اراده کنی ، دریابنده هر چه بجویی ، سپاس گزاری ، چون سپاست بگزارند و یاد کننده ای ، چون یادت کنند ! از سر نیاز ، تو را می خوانم و از سر ناداری ، به تو رغبت می ورزم و از سر ترس ، به تو پناه می برم و از سر اندوه ، نزد تو می گریم و از سر ضعف ، یاری ات را می طلبم و برای کفایت کردن ، بر تو توکل می کنم . میان ما و قوم ما ، داوری کن که آنان ، ما را فریفتند و نیرنگ زدند و ما را وا نهادند و به ما خیانت کردند و ما را کُشتند ، در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزندان حبیب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله هستیم که او را به رسالت برگزیدی و بروحی ات امیثش کردی . پس برای ما فرجی و گشایشی قرار ده ، به رحمت ، ای مهربان ترین مهربانان ! » .

راجع : ج 14 ص 78 (القسم الخامس عشر / الفصل العاشر / أدعيته يوم عاشوراء).

ر.ك: ج 14 ص 79 (بخش پانزدهم / فصل دهم / دعاهاى امام عليه السلام در روز عاشورا).

الفصل الثالث : مَقْتَلُ أَصْحَابِهِ 3 / 1 خصائصُ الاصحابيتِّم في هذا الفصل عرضُ كَيْفِيَّةِ شَهَادَةِ عَدَدٍ مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّنْ وَرَدَتْ مَلاحِظَةٌ مُلْفِتَةٌ لِلنَّظَرِ فِي حَيَاتِهِمْ أَوْ اسْتِشْهَادِهِمْ، إِلَّا أَنَّهُ تَجِبُ الْإِشَارَةُ قَبْلَ ذَلِكَ إِلَى عِدَّةِ مَلاحِظَاتٍ فِي تَبْيِينِ شَخْصِيَّاتِهِمْ وَمَوَاصِفَاتِهِمْ .

1 . إنَّهم أفضلُ الأصحابِ استناداً إلى الروايات الواردة في عددٍ من المصادر التاريخية المعتمدة، فإنَّ الإمام الحسين عليه السلام أشاد بأصحابه عند غروب تاسوعاء ، وذلك في خطبة ملحمية ألقاها ، حيث قال : فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لِي أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي . (1) وجاء في رواية أخرى : فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي . (2) وورد في رواية ثالثة : أَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي (3) . (4) وتدلُّ هذه الأحاديث على أنَّ أصحاب الإمام الحسين عليه السلام كانوا أناساً كاملين في عصر ذلك الإمام العظيم (5) ، ولذا ورد في الزيارة الرجبية : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّائِيُونَ ، أَنْتُمْ خَيْرَةُ اللَّهِ ، اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (6) كما جاء في زيارة الناحية المقدسة : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ . (7)

1- .راجع : ص 26 ح 1582 .

2- .راجع : ص 20 ح 1579 .

3- .راجع : ص 28 ح 1583 .

4- .وقد وردت تعابير أخرى أيضا منها : اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ ... وَلَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي (الأمالي للصدوق : ص 220 ح 239) . فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْكُمْ (الملهوف : ص 151) . إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ (الفتوح : ج 5 ص 95) وراجع : هذه الموسوعة ج 6 ص 24 ح 1583 .

5- .يرى الأستاذ الشهيد العلامة المطهري أنَّ العبارات المذكورة تدلُّ على أنَّ أصحاب الإمام الحسين عليه السلام كانوا أفضل من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله في حرب بدر وأصحاب الإمام علي عليه السلام وأصحاب جميع الأنبياء ، إِلَّا أَنَّهُ وَنظراً للعبارات الواردة في ذيلها ، فَإِنَّهُ يَجِبُ التَّمَلُّقُ فِي هَذَا الرَّأْيِ (راجع : حماسه حسيني «بالفارسية» : ج 1 ص 135) .

6- .راجع : ج 12 ص 124 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أوَّل رجب) . .

7- .راجع : ج 12 ص 268 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) . .

فصل سوم : شهادت یاران امام حسین علیه السلام

3 / 1 ویژگی های یاران امام علیه السلام

اشاره

در این فصل ، چگونگی شهادت شماری از یاران امام حسین علیه السلام که نکته قابل توجهی در زندگی یا شهادت آنها گزارش شده ، ارائه می گردد ؛ اما پیش از آن ، اشاره به چند نکته در تبیین شخصیت و ویژگی های آنان ، قابل توجه است :

1 . بهترین یاران

برپایه گزارش شماری از منابع معتبر تاریخی ، امام حسین علیه السلام هنگام غروب تاسوعا ، ضمن خطابه ای حماسی ، در ستایش از یاران خود فرمود : من ، یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود ، سراغ ندارم . و در گزارش دیگری آمده که فرمود : من ، یارانی برتر و بهتر از یاران خود ، نمی شناسم . و در گزارش سومی آمده که فرمود : من ، یارانی بهتر از یاران خود ، سراغ ندارم . (1) این سخنان ، حاکی از آن است که یاران امام حسین علیه السلام ، انسان های کامل دوران امامت آن بزرگوار بوده اند . (2) لذا در «زیارت رجبیه» ، آمده است : سلام بر شما ، ای خدایی شدگان ! شما برگزیدگان خدایید که خداوند ، شما را برای ابا عبد الله علیه السلام ، انتخاب کرده است . همچنین در «زیارت ناحیه مقدسه» ، آمده است : سلام بر شما ، ای بهترین یاران !

1- .گفتنی است که این حدیث ، با تعبیر دیگری هم آمده است و از جمله آنهاست : «یارانی بهتر از یاران من ، وجود ندارند» و «همانا یارانی بهتر از شما (یاران خودم) نمی شناسم» و «همانا یارانی که از شما (یاران خودم) درست تر [و تمام تر در دوستی] باشند ، نمی شناسم» .

2- .استاد شهید مطهری رحمه الله ، جملات یاد شده را حاکی از آن می دانند که یاران امام حسین علیه السلام بهتر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و یاران امام علی علیه السلام و نیز یاران همه پیامبران بوده اند ؛ ولی با توجه به جملات ذیل آن ، این نظر ، محل تأمل است .

2 . بلوغهم قمة اليقينان كلام عدد من أصحاب الإمام في إبراز الحب والوفاء له ، يدل على أنهم بلغوا قمة اليقين التي تمثل ذروة الكمالات الإنسانية ، مثل كلام سعيد بن عبد الله الحنفي مخاطباً الإمام عليه السلام : **وَاللَّهِ ، لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ، ثُمَّ أَحْيَا ، ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا ، ثُمَّ أُذَرُّ ، يُفَعَّلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ ، فَكَيْفَ لَا أَفَعَلُ ذَلِكَ ! وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ، ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا !** (1) وكذلك كلام زهير بن القين ، حيث قال : **وَاللَّهِ ، لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ، ثُمَّ نُشِرْتُ ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ وَعَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِن أَهْلِ بَيْتِكَ .** (2) فهذه الكلمات التي صدرت عن أفراد غير مجبورين على اختيار طريق الشهادة ، ومن الممكن أن يسلكوا سبيل العافية بابتعادهم عن الإمام ، إن دلت على شيء فإنما تدل على استحكام إيمانهم وحركتهم في ظل نور اليقين .

1- .راجع : ص 22 ح 1580 .

2- .راجع : ص 24 ح 1580 .

2 . دستیابی به قلّه یقین

سخنانِ شماری از یاران امام علیه السلام در ابراز عشق و وفاداری به ایشان ، حاکی از آن است که آنان ، به قلّه یقین _ که نقطه اوج کمالات انسانی است _ ، دست یافته بودند ؛ مانند این سخن سعید بن عبد الله حنفی خطاب به امام علیه السلام که : به خدا سوگند ، اگر بدانم که کشته می شوم و بار دیگر ، زنده می شوم و آن گاه ، زنده زنده ، سوزانده و قطعه قطعه می شوم و هفتاد بار دیگر این کار با من تکرار می شود ، از تو جدا نمی شوم تا در راه تو بمیرم ! چرا چنین نکنم ؟ کشته شدن که تنها يك بار است و پس از آن ، کرامت بی پایانِ همیشگی است . و نیز سخن زُهَیر بن قَین که می گوید : به خدا سوگند ، آرزو دارم که کشته شوم و دوباره ، زنده شوم و باز ، کشته شوم و تا هزار بار ، این گونه کشته شوم و خداوند ، با این کارم ، کشته شدن را از تو و از این جوانانِ خاندانت ، دور کند ! این سخنان ، از کسانی که اجباری در انتخاب راه شهادت نداشتند و با کناره گرفتن از امام علیه السلام می توانستند راه عافیت جویی را بیمایند ، حاکی از استواری ایمان آنان و حرکت در پرتو نور یقین است .

3 . شهود الحقائق الغيبية استناداً إلى عدد من الروايات ، فإن أصحاب الإمام الحسين عليه السلام رأوا مواضعهم في الجنة ، لذا كانوا يذهبون لاستقبال الشهادة باشتياق كامل . يقول محمد بن عمار : سألت الإمام الصادق عليه السلام : كيف كان أصحاب الإمام الحسين عليه السلام يستقبلون الموت؟ فأجاب قائلاً : إِنَّهُمْ كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ . (1) وجاء في رواية أخرى عن الإمام زين العابدين عليه السلام أنه عندما أذن الإمام لأصحابه أن يتركوه وحيداً ، فلم يوافقوا على ذلك ، فأكد الإمام عليه السلام : إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ ، لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ . قالوا : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ . ثُمَّ دَعَا ، وَقَالَ لَهُمْ : اِرْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَاَنْظُرُوا . فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ ، وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ : هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فُلَانُ ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ ، وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ . فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَالسُّيُوفَ بِصَدْرِهِ وَوَجْهِهِ لِيَصِلَ إِلَى مَنَزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ . (2) فكان بلوغ أصحاب الإمام عليه السلام قمة اليقين يستوجب أن تزداد سكينتهم أكثر كلما ازدادت الأوضاع تأزماً وتوتراً ، خاصة الذين كانوا يتمتعون بكاملات أكثر ، كما روي عن الإمام زين العابدين عليه السلام : وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ ، تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ ، وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ ، وَتَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : اَنْظُرُوا ، لَا يُبَالِي بِالمَوْتِ ! . (3)

1- .راجع: ص 34 ح 1589 .

2- .راجع : ص 34 ح 1591 .

3- .راجع : ص 164 ح 1664 .

3 . شهود حقایق غیبی

بر پایه شماری از روایات ، یاران امام حسین علیه السلام ، جایگاه خود در بهشت را می دیدند و بدین جهت ، با اشتیاق کامل به استقبال شهادت می رفتند . محمد بن عماره می گوید که از امام صادق علیه السلام پرسیدم : یاران امام حسین علیه السلام ، چگونه از مرگ استقبال می کردند ؟ فرمود : پرده از برابر آنها کنار رفت تا این که جایگاهشان را در بهشت ، دیدند . در روایت دیگری از امام زین العابدین علیه السلام ، آمده است که شب عاشورا ، پس از آن که امام حسین علیه السلام اجازه داد تا یارانش او را تنها بگذارند و آنها نپذیرفتند ، امام علیه السلام تأکید کرد که : شما ، فردا چنان کشته می شوید که هیچ کس از شما ، نجات پیدا نمی کند . آنها گفتند : ستایش ، خدایی را که به ما با کشته شدن با تو ، شرافت بخشید ! سپس امام علیه السلام ، برای آنها دعا کرد و فرمود : سرتان را بالا بگیرید و نگاه کنید . آنان به جایگاه و منزلگاه هایشان در بهشت ، نگاه کردند ، در حالی که آن امام علیه السلام به ایشان می فرمود : فلانی ! این ، جای توست . فلانی ! این ، قصر توست . فلانی ! این درجه توست . پس هر کدام از آنها ، با سینه و صورت خود ، از تیرها و شمشیرها استقبال می کرد تا در بهشت به جایگاهش برسد . دستیابی یاران امام علیه السلام به قلّه یقین ، ایجاب می کرد که روز عاشورا ، هر چه اوضاع بحرانی تر می شد ، آرامش آنها ، بویژه کسانی که از کمالات بیشتری برخوردار بودند ، افزون تر گردد ، چنان که از امام زین العابدین علیه السلام ، روایت شده که فرمود : و حسین علیه السلام و کسانی از یاران ویژه او که همراهش بودند ، رنگ [چهره های] آنها می درخشید و تن و جانشان ، آرام بود و برخی به برخی دیگر می گفتند : ببینید ! هیچ باکی از مرگ ندارد .

4 . مثلهم مثل من استشهد مع الأنبياء عليهم السلام مروى عن الإمام الباقر عليه السلام أنّ الإمام الحسين عليه السلام حينما كان يجعل الشهداء من أصحابه إلى جانب بعضهم البعض يقول : قَتَلْنَا قَتْلَى النَّبِيِّينَ . (1) وهذا الكلام يعني ، أنّ شهداء كربلاء كانوا يتمتّعون بفضائل كفضائل من استشهد في ركاب الأنبياء الإلهيين .

5 . هم سادة الشهداء كما لُقّب الإمام الحسين عليه السلام بسيد الشهداء عليه السلام (2) ، فإنّ أصحابه أيضاً عدّوا من سادة الشهداء ، كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله في رواية في معرض إشارته لمستقبل الإمام الحسين عليه السلام وقضية كربلاء: تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، أَوْلِيكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (3) وقال الإمام السجّاد عليه السلام : إِنَّ لِّلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزَلَةً يَغِطُّهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (4) كما نقل الشيخ الصدوق رحمه الله عن ميثم التمار، مخاطباً امرأة تدعى جبلة: اعلمي أنّ الحسين بن عليّ عليه السلام سيّد الشهداء يوم القيامة ، ولأصحابه على سائر الشهداء دَرَجَةٌ . (5)

-
- 1- . الغيبة للنعماني : ص 211 ح 19 عن الفضل بن أبي قرة التفليسي عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 45 ص 80 ح 5.
 - 2- . راجع : ج 3 ص 166 (القسم السادس / الفصل الأول / سيد الشهداء من الأولين والآخرين) .
 - 3- . راجع: ج 3 ص 236 ح 869 .
 - 4- . راجع: ج 7 ص 86 ح 1808 .
 - 5- . راجع: ج 3 ص 314 ح 922 .

4. همانند شهیدان همراه پیامبران علیهم السلام

از امام باقر علیه السلام روایت شده که امام حسین علیه السلام هنگامی که یاران شهید خود را کنار هم می نهاد، می فرمود: کشتگان ما، [مانند] کشتگان [همراه] پیامبران اند. این سخن، بدین معناست که شهدای کربلا، از فضائلی مانند فضیلت های کسانی که در رکاب پیامبران الهی شهید شده اند، برخوردارند.

5. سروران شهیدان

همان سان که امام حسین علیه السلام، «سید الشهداء (سرور شهیدان)» لقب یافته است، یاران او نیز سروران شهیدان، شمرده شده اند، چنان که در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، _ که در آن به آینده امام حسین علیه السلام و ماجرای کربلا اشاره شده _ آمده است: گروهی از مسلمانان، او را یاری می دهند. آنها در روز قیامت، از بزرگان شهیدان اتم هستند. همچنین امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: عباس علیه السلام در پیشگاه خداوند _ تباک و تعالی _، جایگاهی دارد که همه شهیدان در روز قیامت، به آن، حسرت می خورند. شیخ صدوق رحمه الله نیز از میثم تمار نقل می کند که در پیشگویی ای، خطاب به زنی به نام جبّله، گفته است: بدان که حسین بن علی علیه السلام، سرور شهیدان در روز قیامت است و یارانش، درجه ای [برتر] از دیگر شهیدان دارند.

6 . يدخلون الجنة قبل أن يجف عرق خيولهم روى الشيخ الصدوق في الأمالي عن كعب الأحبار أنه قال جاء في كتابنا (أي التوراة) : إن رجلاً من أولاد محمد رسول الله صلى الله عليه وآله يقتل ، ولا يجف عرق دواب أصحابه حتى يدخلوا الجنة ، فيعاقبوا الحور العين . (1) كما روي في بعض مصادر أهل السنة عن عمّار الدهني ، أنه قال : مرّ عليّ عليه السلام على كعب ، فقال : يقتل من ولد هذا الرجل رجل في عصابة لا يجف عرق خيولهم حتى يردوا على محمد صلى الله عليه وآله ، فمرّ حسن عليه السلام فقالوا : هذا يا أبا إسحاق ؟ قال : لا ، فمرّ حسين عليه السلام فقالوا : هذا ؟ قال : نعم (2) . (3) وسنعرض الآن إشارات قصيرة لحياة عدد من أبرز أصحاب الإمام عليه السلام :

1- .راجع: ج 3 ص 314 ح 925 .

2- . جدير بالذكر أنه وردت في كتاب الدمعة الساكبة حكاية تقول بأن زينب عليها السلام مخاطبت الإمام الحسين عليه السلام في ليلة عاشوراء : «أخي ، هل استعلمت من أصحابك نياتهم فإني أخشى أن يسلموك عند الوثبة واصطكاك الأسنان! فبكي عليه السلام وقال : أما والله لقد نهرتهم وبلوتهم وليس فيهم جالاج الأشوس الأقعس ، يستأنسون بالمنية دوني استتناس الطفل بلبن أمه» ، إلا أنه كما اعترف مؤلف هذا الكتاب أنّ هذا الكلام لا يوجد في المصادر المعتمدة (الدمعة الساكبة : ج 4 ص 272 _ 273) .

3- .راجع: ج 3 ص 316 ح 926 .

6. پیش از خشک شدن عَرَقِ اسب هایشان ، به بهشت می روند

در الأمالی شیخ صدوق ، از کعب الأحبار نقل شده که گفته است : در کتاب ما (یعنی تورات) ، آمده : مردی از فرزندان محمّد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، کشته می شود که عَرَقِ مَرکبِ یارانش خشک نشده ، وارد بهشت می شوند و با حور العین ، هماغوش می گردند . همچنین در برخی از منابع اهل سنّت ، از عمّار دُهنی گزارش شده که گفته است : علی علیه السلام از کنار کعب گذشت . کعب گفت : از فرزندان این مرد ، کسی در میان گروهی (یارانش) کشته می شود که عَرَقِ اسبانشان خشک نشده ، به خدمت محمّد صلی الله علیه و آله وارد می شوند . پس حسن علیه السلام عبور کرد . گفتند : ای ابو اسحاق ! این است ؟ گفت : نه . پس حسین علیه السلام آمد . گفتند : این است ؟ گفت : آری . 1 و اینک ، اشاره ای کوتاه به زندگی نامه شماری از برجسته ترین یاران امام حسین علیه السلام .

3 / أبو ثمامة (عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ) أبو ثمامة كنية لأحد الوجوه البارزة من أصحاب الإمام الحسين عليه السلام ، وقد ورد ذكره في المصادر المختلفة بأسماء وكنى متعددة هي : عمرو بن عبد الله الصائدي (1) ، عمرو بن عبد الله الأنصاري (2) ، زياد بن عمرو بن عريب بن حنظلة بن دارم بن عبد الله بن كعب الصائد 3 ، أبو ثمامة الصائدي (3) ، أبو ثمامة الصيداوي (4) ، (5) وأبو ثمامة بن عمر الصائدي (6) . وقد كتب الطبري في هذا الصدد : كان من فرسان العرب ووجوه الشيعة . (7) واستناداً إلى بعض الروايات ، فإنه كان من أصحاب الإمام علي عليه السلام الأبطال الشجعان ، وقد شارك في الحروب التي وقعت في عصره ، وكان بعد ذلك من أصحاب الإمام المجتبي عليه السلام . كان أبو ثمامة يسكن الكوفة ، وهو أحد الأشخاص الذين أرسلوا الكتب بعد موت معاوية إلى الإمام الحسين عليه السلام يدعووه إلى الثورة . 9 وعندما جاء مسلم بن عقيل بوصفه سفيراً للإمام ، كان من أصحابه الموثوقين ، ونشط في خصوص إعداد الأسلحة والإمكانات المالية ، (8) وعيَّنه مسلم قائداً على ربع تميم همدان ، وقد حاصر جيشه ابن زياد في القصر (9) ، وعندما خذل أهل الكوفة مسلماً وتركوه وحيداً ، خرج أبو ثمامة من الكوفة والتحق بالإمام الحسين عليه السلام (10) ، وصار في صفوف عشاقه والمتفانين دونه . ونظرة خاطفة إلى حياة هذا الرجل العظيم المليئة بالفخر والاعتزاز ، تُظهر أنه كان يتمتع ببطنة وذكاء سياسيين ، ومعلومات أمنية وسريعة ، فضلاً عن ثباته في الإيمان وصلابته في ولاية أهل البيت وبطولته وشجاعته ، لذا عندما أراد كثير بن عبد الله _ الذي اقترح على ابن سعد اغتيال الإمام عليه السلام والكيد به _ أن يدخل على الإمام مسلحاً بوصفه حاملاً رسالة ابن سعد ، حال أبو ثمامة دون ذلك . (11) ومن النقاط البارزة والساطعة لهذا الرجل العظيم ، والتي سجّلت في تاريخ عاشوراء ، هي التذكير بإقامة الصلاة عند الظهر في بحبوحة الحرب في يوم عاشوراء ، حيث خاطب أبو ثمامة الإمام في تلك الغوغاء : يا أبا عبد الله ، نفسي لك الفداء ! إني أرى هؤلاء قد اقتربوا منك ، ولا والله ، لا تُقتل حتى أقتل دونك إن شاء الله ، وأحِبُّ أن ألقى ربي وقد صليت هذه الصلاة التي دنا وقتها . وعندما سمع الإمام الحسين عليه السلام كلام أبي ثمامة رفع رأسه وقال : ذكرت الصلاة ، جعلك الله من المصلين الدائرين ! نعم ، هذا أول وقتها . ثم قال : سألوهم أن يكفوا عنا حتى نصدمي . فتجاسر حصين بن نمير على الإمام وقال : إن صلاتكم غير مقبولة ! فأجابه حبيب بن مظاهر ، وقاتله واستشهد ، كما قتل ابن عم أبي ثمامة الذي كان في عسكر ابن سعد في هذا الاشتباك على يده (12) ، وأخيراً فقد أقيمت صلاة الظهر في ظهر عاشوراء وباقتراح أبي ثمامة جماعةً ، فكانت صلاةً تاريخيةً للإمام الحسين عليه السلام في ساحة الحرب . (13) وقد تجلّى مسرح صلاة الجماعة بإمامة الحسين عليه السلام ، ووجهه ملطخ بالدماء في ساحة القتال ، أمام النبال التي كانت تتقاطر عليهم . وبعد استشهاد عدد من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام ، دخل أبو ثمامة ساحة القتال وهجم على صفوف الأعداء ، وهو يرتجز بهذه الأبيات : عزاء لال المصطفى وبنات هعلى حبس خبير الناس سبط محمد عزاء لزهراء النبي وزوجها خزاة علم الله من بعد أحمد عزاء لأهل الشرق والغرب كلهم حزننا على حبس الحسين المسدد فمن مبلغ عني النبي وبنتهان ابنكم في مجهد (14) أي مجهد (15) وأخيراً التحق بموكب شهداء كربلاء في اشتباك مع قيس بن عبد الله ؛ وقد ورد اسمه في الزيارتين الرجبية (16) والناحية المقدسة : السلام على أبي ثمامة عمر بن عبد الله الصائدي . 19

1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 439 . وفي بعض النقول (عمر) بدل (عمرو) وراجع : ج 12 ص 266 زيارة الناحية وهذه الموسوعة : ج 6 ص 190 ح 1673 .

2- رجال الطوسي : ص 103 وفيه «ويكنى أبا ثمامة» ، كما عدّ شخصاً آخر يُدعى «عمرو بن ثمامة» من أصحاب الإمام الحسين عليه السلام .

3- تاريخ الطبري : ج 5 ص 364 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 568 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 46 و85 وراجع : الزيارة الرجبية وهذه

- الموسوعة: ج6 ص 190 ح 1674 .
- 4- الصائد: بطن من همدان . والصيذاء: بطن من أسد بن خزيمه (راجع: تاج العروس: ج 5 ص 71 و 73) . ويبدو أن «الصائد» هو الصواب (راجع: ص 190 ح 1674) .
- 5- الأخبار الطوال: ص 238 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 17 ، روضة الواعظين: ص 200 ، بحار الأنوار: ج 44 ص 384 .
- 6- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 206 .
- 7- راجع: ج 4 ص 180 ح 1134 .
- 8- راجع: ج 4 ص 178 (القسم السابع / الفصل الرابع / بثّ العيون والأموال لمعرفة مكان مسلم) .
- 9- راجع: ج 4 ص 208 (القسم السابع / الفصل الرابع / دعوة مسلم قواته والحركة نحو القصر) .
- 10- تنقيح المقال: ج 2 ص 333 ، إِبصار العين: ص 119 .
- 11- راجع: ج 5 ص 394 (الفصل الأوّل / وصول عمر بن سعد إلى كربلاء) .
- 12- راجع: ص 156 (الفصل الثاني / صلاة الجماعة في ظهر عاشوراء بإمامة الحسين عليه السلام) .
- 13- الجَهْدُ: المشقّة (النهاية: ج 1 ص 320 «جهد») .
- 14- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 104 .
- 15- وفيها «أبي ثمامة الصائدي» وفي رواية مصباح الزائر «أبو ثمامة» وفي نسخة «أبو ثمامة» راجع: ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أوّل رجب) .
- 16- راجع: ج 12 ص 266 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

3 / 2 ابو ثَمَامَه عمرو بن عبد الله صائِدِي

ابو ثَمَامَه ، كُنِيه يَكِي از ياران برجسته امام حسين عليه السلام است که با نام های : عمرو بن عبد الله صائِدِي ، (1) عمرو بن عبد الله انصاری ، (2) زياد بن عمرو بن عَرِيْب بن حنظله بن دارم بن عبد الله بن كعب صائِدِي ، 3 و ابو ثَمَامَه بن عمر صائِدِي ، در منابع مختلف ، از او ياد شده است . طبري ، در باره او مي گويد: وي از جنگاوران عرب و از بزرگان شيعه بود . بر اساس برخي از گزارش ها ، او از ياران شجاع و دلاور امام علي عليه السلام بود و در جنگ هايي که در دوران حکومت ايشان اتفاق افتاد ، حضور داشته است و پس از شهادت ايشان ، از ياران امام مجتبي عليه السلام بوده است . ابو ثَمَامَه ، ساکن کوفه بوده و يکي از افرادي است که پس از مرگ معاويه ، به امام حسين عليه السلام نامه نوشت و او را به قيام ، دعوت کرد . (3) هنگامي که مُسلم بن عقييل عليه السلام ، به نمايندگي از امام عليه السلام به کوفه آمد ، ابو ثَمَامَه ، در زمره ياران مورد اعتماد او قرار گرفت و در تهيه سلاح و امکانات مالي ، فعاليت داشت . (4) مسلم عليه السلام نيز او را به فرماندهي سپاهيان قبيله رُبْع تميم همدمان گماشت و سپاه او بود که ابن زياد را در قصر حکومتی ، محاصره کرد . (5) هنگامي که مردم کوفه ، مسلم عليه السلام را تنها گذاشتند ، ابو ثَمَامَه ، از کوفه خارج شد و خود را به امام حسين عليه السلام رسانيد (6) و در صف عاشقان و جان نثاران وي ، قرار گرفت . نگاهی گذرا به زندگي افتخارآمیز اين مرد بزرگ ، نشان مي دهد که او ، افزون بر استواري در ايمان ، صلابت در ولايت اهل بيت عليهم السلام ، دلاوري و شجاعت ، از هوش و ذکاوت سياسي و اطلاعات گسترده امنيتي برخوردار بوده است . لذا هنگامي که کثير بن عبد الله _ که پيشنهاد ترور امام حسين عليه السلام را به ابن سعد داده بود _ ، مي خواست تا به عنوان پيام آور وي ، مسلح بر امام عليه السلام وارد شود ، او ممانعت نمود . از کارهاي برجسته و درخشان اين مرد بزرگ _ که در تاريخ عاشورا ثبت شده است _ ، ياد آوري فرا رسيدن وقت ظهر براي اقامه نماز در بحبوحه نبرد در روز عاشورا است . در آن هنگامه ، ابو ثَمَامَه ، خطاب به امام گفت : اي ابا عبد الله ! جانم فدای تو باد ! من مي بينم که اينان ، به تو نزديک شده اند . نه . به خدا سوگند ، تو کشته نمي شوي تا اين که من _ به ياري خدا _ ، پيش روی تو کشته شوم و دوست دارم وقتی که پروردگارم را ملاقات مي کنم ، اين نمازي را که وقتش رسيده ، خوانده باشم . امام حسين عليه السلام ، با شنيدن سخن ابو ثَمَامَه ، سرش را بلند کرد و فرمود : نماز را ياد آوري کردی . خداوند ، تو را از نمازگزاران اهل ذکر ، قرار دهد! آری . اين ، اول وقت نماز است . سپس فرمود : از آنها بخواهيد که از ما دست بدارند ، تا نماز بگزاريم . حُصَيْن بن نُمَيْر ، به امام جسارت کرد و گفت : نماز شما ، پذيرفته نمي شود! حبيب بن مظاهر ، به او پاسخ داد و با او درگير شد و به شهادت رسيد . پسرعموي ابو ثَمَامَه نيز _ که در سپاه ابن سعد بود _ ، در اين درگيري ، به دست او کشته شد . در نهايت ، در ظهر عاشورا به پيشنهاد ابو ثَمَامَه ، نماز جماعت تاريخي امام حسين عليه السلام در ميدان نبرد ، برگزار شد ؛ (7) نماز جماعتي به امامت حسين عليه السلام ، که با پيکري خونين در ميدان جنگ و در برابر تيرهايي که از هر سو ، امام و يارانش را نشانه مي رفت ، برگزار شد (8) . ابو ثَمَامَه ، پس از شهادت شماری از ياران ابا عبد الله عليه السلام ، به ميدان آمد و در حالي که اين اشعار را زمزمه مي کرد ، به صف دشمن حمله کرد : تسليت به خاندان مصطفی و دختران او بر حسب بهترين مردم ، نواده محمد ! تسليت به زهراي پيامبر و همسرش خزانة دانش خدا ، پس از احمد ! تسليت به همه اهالي مشرق و مغرب و اندوه بر حسب حسين استوار ! چه کسی از سوي من به پيامبر و دخترش مي رساند که فرزندان ، در سختي شديدي است ؟ وي ، در نهايت ، در درگيري با قيس بن عبد الله ، به خيل شهداي کربلا پيوست . در «زيارت رجبیه» و «زيارت ناحیه مقدسه» ، آمده است : سلام بر ابو ثَمَامَه 10 ، عمر بن عبد الله صائِدِي !

- 2- در رجال الطوسی آمده که کنیه او «ابو ثمامه» است . همچنین فرد دیگری به نام «عمرو بن ثمامه» را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده است .
- 3- در منابع کهن، این گزارش ها نیامده است؛ ولی در الأمالی شجری و الحقائق الوردیة آمده که او از یاران امیر مؤمنان علیه السلام بود.
- 4- ر.ك: ج 4 ص 179 (بخش هفتم / فصل چهارم / فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم).
- 5- ر.ك: ج 4 ص 209 (بخش هفتم / فصل چهارم / دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر) .
- 6- إِبصار العین، از الإرشاد و الأخبار الطوال نقل می کنند که وی به همراه نافع آمد؛ ولی این مطلب، در این دو کتاب، یافت نشد .
- 7- ر.ك: ص 157 (فصل دوم / نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت امام حسین علیه السلام) .
- 8- در زیارت رجبیّه، «أبي ثمامة الصائدي» آمده است.

الحدائق الوردية: قُتِلَ مِنْ هَمْدَانَ أَبُو ثَمَامَةَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيُّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَتَلَهُ قَيْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ .
(1)

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: قَتَلَ أَبُو ثَمَامَةَ الصَّائِدِيُّ ابْنَ عَمِّ لَهُ، كَانَ عَدُوًّا لَهُ (2) .

أنساب الأشراف: قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زِيَادُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَرِيبِ الصَّائِدِيِّ مِنْ هَمْدَانَ، فَكَانَ يُكْتَبُ أَبُو ثَمَامَةَ . (3)

1- الحدائق الوردية: ج 1 ص 122 ، الأماي للشجري: ج 1 ص 173 وفيه «أبو همامة عمرو بن عبد الله الصائد» .

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 441 ، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568 .

3- أنساب الأشراف: ج 3 ص 405 .

الحدائق الوردية: از قبيله همدان، ابو ثمامه عمر بن عبد الله صائدي، كشته شد كه از ياران امير مؤمنان علي عليه السلام بود. قيس بن عبد الله، او را كشت.

تاريخ الطبري_ به نقل از محمد بن قيس_: ابو ثمامه صائدي، يكي از پسرعموهايش را كه در سپاه دشمن بود، كشت.

أنساب الأشراف: زياد بن عمرو بن عريب صائدي، از [قبيله] همدان_ كه كنيه اش ابو ثمامه بود_، همراه حسين عليه السلام كشته شد.

3 / أنس بن الحارث هو أنس بن الحارث بن نبيه بن كاهل بن عمرو بن صععب بن أسد بن خزيمة الأسدي الكاهلي (1)، الذي ذكر اسمه بأشكال مختلفة هي: أنس بن الحارث (2)، أنس بن الحارث الكاهلي (3)، أنس بن كاهل الأسدي (4)، أنس بن هزلة (5)، ومالك بن أنس الكاهلي (6). اعتبر أنس بن الحارث أحد أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله (7) و الإمام الحسين عليه السلام (8). روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله إذ قال: إن ابني هذا - يعني الحُسينَ عليه السلام - يُقتلُ بِأرضٍ يُقالُ لها: كَرْبلاءُ، فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ. وتستمّر الرواية قائله: فَخَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَقُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (9) إلا أنه ورد في رواية البلاذري، أنه خرج من الكوفة شأنه شأن عبيد الله بن الحرّ الجعفي، حيث لم يكن يرغب أن يكون مع الإمام ولا مع ابن زياد، وعندما التقى الإمام قال: وَاللَّهِ مَا أَخْرَجَنِي مِنَ الْكُوفَةِ إِلَّا مَا أَخْرَجَ هَذَا، مِنْ كَرَاهَةٍ قِتَالِكَ أَوْ الْقِتَالِ مَعَكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ قَدَفَ فِي قَلْبِي نُصْرَتَكَ وَشَدَّ جَعَنِي عَلَى الْمَسِيرِ مَعَكَ. (10) جدير بالذكر أنه مع الأخذ بنظر الاعتبار أن أنس بن الحارث هو راوي الرواية التي تتبأ فيها النبي صلى الله عليه وآله بشهادة الإمام عليه السلام (11)، وأن رواية البلاذري هذه لم ترد في سائر المصادر، فإنه من المستبعد أن تكون هذه الرواية صحيحة. بل يمكن القول: إن من المحتمل أن يكون هو ذلك الشخص الذي أقام في هذه المنطقة منذ سنوات قبل واقعة كربلاء، وذلك بدليل استماع التنبؤ المذكور كي ينال فيض الشهادة مع سيّد الشهداء عليه السلام (12). وقد ذكر في زيارتي الرجبية (13) والناحية المقدسة هكذا: السَّلَامُ عَلَى أَنَسِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ 14

- 1- تنقيح المقال: ج 1 ص 154.
- 2- التاريخ الكبير: ج 2 ص 30، أسد الغابة: ج 1 ص 288، الإصابة: ج 1 ص 270، تاريخ دمشق: ج 14 ص 223؛ رجال الطوسي: ص 21، المناقب لابن شهر آشوب: ج 1 ص 140، الأمالي للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 121.
- 3- رجال الطوسي: ص 99، مثير الأحزان: ص 63، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 78؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 384.
- 4- راجع: زيارة الناحية والزيارة الرجبية.
- 5- أسد الغابة: ج 1 ص 288 و 301، الإصابة: ج 1 ص 281.
- 6- راجع: ص 196 ح 1677 وهامش ح 1676.
- 7- رجال الطوسي: ص 21، الأمالي للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 121؛ الإصابة: ج 1 ص 270 وص 693، أسد الغابة: ج 1 ص 288 و 301.
- 8- رجال الطوسي: ص 99، رجال ابن داود: ص 52، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 78.
- 9- راجع: ج 3 ص 224 (القسم السادس / الفصل الثاني / دعوة النبي صلى الله عليه وآله أمته إلى نصرته).
- 10- أنساب الأشراف: ج 3 ص 384.
- 11- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 435 ح 424 وفيه «عن العريان بن الهيثم: كان أبي يتبدي، فينزل قريباً من الموضع الذي كان فيه معركة الحسين عليه السلام، فكنا لا نبدو إلا وجدنا رجلاً من بني أسد هناك، فقال له أبي: أراك ملازماً هذا المكان، قال: بلغني أنّ حسيناً عليه السلام يقتل هاهنا، فأنا أخرج لعلّي أصادفه فأقتل معه. فلما قتل الحسين عليه السلام، قال أبي: انطلقوا نظروا هل الأسدي فيمن قتل؟ فأتينا المعركة، فطوّفنا، فإذا الأسدي مقتول» (راجع: ج 3 ص 316 «القسم السادس / الفصل الرابع / إنباء رجل من بني أسد بشهادته»).

- 12- راجع : ج 12 ص 106 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
- 13- راجع : ج 12 ص 261 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال).

3 / 3 آنس بن حارث

او آنس بن حارث بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صدّعب بن اسد بن خزیمه اسدی کاهلی است که به صورت های گوناگون، از وی نام برده شده است: آنس بن حارث، آنس بن حارث کاهلی، آنس بن کاهل اسدی (1)، آنس بن هزله و مالک بن آنس کاهلی. آنس بن حارث، یکی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام به شمار می رفته است. وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که با اشاره به امام حسین علیه السلام فرمود: این پسر [حسین علیه السلام]، در سرزمینی به نام کربلا، کشته می شود. هر کس از شما آن جا بود، حتماً به او کمک کند. و در ادامه همین نقل، آمده است: آنس بن حارث، به سوی کربلا رفت و در کنار حسین علیه السلام، کشته شد. (2) لیکن در گزارش بلاذری، آمده است که او، مانند عبید الله بن حرّ جعفی، از کوفه خارج شد و قصدش این بود که نه با امام علیه السلام همراهی کند و نه با ابن زیاد. هنگام دیدار امام علیه السلام نیز به ایشان گفت: به خداوند سوگند، از کوفه بیرون نیامدم، جز این که جنگ با تو یا همراهی با تو را خوش نداشتم؛ ولی خداوند، در دلم انداخت که تو را یاری کنم و به من جرئت داد که با تو همراه شوم. گفتنی است که با توجه به این که آنس بن حارث، راوی حدیثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله، شهادت امام حسین علیه السلام را پیشگویی کرده (3) و این گزارش بلاذری در سایر منابع نیامده است، درستی این گزارش، بعید به نظر می رسد؛ بلکه می توان گفت: احتمالاً، وی همان کسی است که به دلیل شنیدن پیشگویی یاد شده، سال ها پیش از واقعه کربلا، در این منطقه اقامت گزید تا به فیض شهادت با سید الشهداء علیه السلام نائل آید. (4) در زیارت های «رجبیه» و «ناحیه مقدسه» از آنس، چنین یاد شده است: سلام بر آنس بن کاهل اسدی!

1- ر. ک: ج 12 ص 123 ح 3280 و ص 261 ح 3331.

2- ر. ک: ج 3 ص 225 (بخش ششم / فصل دوم / دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خویش برای یاری او)

3- ر. ک: ج 3 ص 225 (بخش ششم / فصل دوم / دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خویش برای یاری او).

4- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): که در آن، به نقل از عربان بن هیثم، آمده است: «پدرم به صحرا می رفت و در منطقه ای منزل می کرد که جنگ حسین علیه السلام در آن جا رخ داد. ما هر وقت وارد آن جا می شدیم، مردی اسدی را می دیدیم که در آن جا مقیم شده است. پدرم به او گفت: می بینم که این جا اقامت کرده ای؟ او گفت: به من خبر رسیده که حسین علیه السلام، در این جا کشته می شود. من آمده ام تا با او باشم و با او کشته شوم. وقتی حسین علیه السلام کشته شد، پدرم گفت: برویم و ببینیم آیا آن مرد اسدی، میان کشتگان هست یا نه؟ به آوردگاه آمدیم و گشتیم. دیدیم که او جزو کشته هاست».

مثير الأحزان: ثُمَّ خَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ الْكَاهِلِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: قَدِ عَلِمَتْ كَاهِلُنَا وَذُودَانُوا الْخَنْدَقِيِّونَ (1) وَقَيْسُ غِيلَانَ بِأَنَّ قَوْمِي آفَةٌ لِلْأَقْرَانِيَا قَوْمِ كُونُوا كَأَسْوَدِ خَفَّانٍ (2) وَاسْتَقْبِلُوا الْقَوْمَ بِضَرْبِ الْإِنْيَالِ عَلَيَّ شَيْعَةَ الرَّحْمَانِ وَأَلْ حَرْبِ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ (3)

-
- 1- . خَنْدِفٍ: فِي الْأَصْلِ لِقَبِ لَيْلَى بِنْتِ عِمْرَانَ بْنِ الْحَافِ بْنِ قِضَاعَةَ، سُمِّيَتْ بِهَا الْقَبِيلَةُ (النَّهَائِيَّةُ: ج 2 ص 82 «خندف»).
 - 2- . خَفَّانٍ: مَوْضِعٌ قَرِبَ الْكُوفَةِ يَسْلُكُهُ الْحَاجُّ أَحْيَانًا، وَهُوَ مَأْسِدَةٌ (مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ: ج 2 ص 379) وَرَاجِعُ: الْخَرِيْطَةُ رَقْمُ 3 فِي آخِرِ مَجْلَدِ 5.
 - 3- . مَثِيرُ الْأَحْزَانِ: ص 63، بَحَارُ الْأَنْوَارِ: ج 45 ص 24 نَحْوَهُ وَفِيهِ «مَالِكُ بْنُ أَنَسِ الْمَالِكِيِّ»؛ الْفَتْوحُ: ج 5 ص 107 وَفِيهِ «مَالِكُ بْنُ أَنَسِ الْبَاهِلِيِّ»، مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْخَوَارِزْمِيِّ: ج 2 ص 18 وَفِيهِ «مَالِكُ بْنُ أَنَسِ الْكَاهِلِيِّ» وَكِلَاهُمَا نَحْوَهُ.

مثیر الأحزان: سپس آنس بن حارث کاهلی (1) به میدان آمد، در حالی که می گفت: کاهل ما و ذودانو نیز قبیلہ خندف و قیس غیلان می دانند که قوم من، برای هموردان، آفت است. ای قوم من! به مانند شیران خفان (2) باشید. و اکنون، از دشمن با ضرب شمشیر، استقبال کنید. خاندان علی، پیرو خداوند [خداوند] رحمان اند و خاندان حرب (ابوسفیان)، پیرو شیطان اند.

1- برخی روایات تاریخی، ضمن نقل این اشعار، نام وی را «مالک بن انس کاهلی»، «مالک بن انس مالکی» و «مالک بن انس باهلی» آورده اند.

2- جایی در نزدیکی کوفه (ر. ک: نقشه شماره 3 در پایان جلد 5).

الأُمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: بَرَزَ ... مالِكُ بنُ أنسِ الكاهليّ، وهو يقولُ: قَد عَلِمْتَ كاهِلُها ودودانِوالخندقيونَ وقيسُ عيلانِ بأنَّ قومي قُصِمَ (1) الأفرانيا قومٌ كونوا كأُسودِ الجانِ آلِ عليّ شيعةَ الرّحمانِوال حربِ شيعةَ الشيطانِ فقتلَ مِنْهُم ثمانيةَ عَشَرَ رجُلًا، ثُمَّ قُتِلَ رضوانُ اللهِ عليه. (2)

1- قُصِمَ: يحطّم ما لقي (الصحاح: ج 5 ص 2013 «قصم»).

2- الأُمالي للصدوق: ص 224 ح 239، روضة الواعظين: ص 206 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 102 وليس فيه من «قد علمت» إلى «الجان» وفيه «أربعة عشر» بدل «ثمانية عشر»، بحار الأنوار: ج 44 ص 320 ح 1.

الأمالی، صدوق به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام: مالک بن انس کاهلی به میدان آمد، در حالی که می گفت: کاهل آنها و دودانو نیز قبیله خندف و قیس عیلان می دانند که قوم من، در هم شکننده هموردان است. ای قوم من! مانند شیران شرزه باشید خاندان علی، پیرو [خاندان] رحمان اندو خاندان حرب، پیرو شیطان هستند. آن گاه، هجده تن از آنان را کُشت و سپس به شهادت رسید. رضوان خدا بر او باد!

3/4 بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ ذَكَرَ اسْمَهُ فِي الْمَصَادِرِ الرَّوَائِيَّةِ وَالتَّارِيخِيَّةِ بِأَنْحَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ ، مِنْهَا : بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرُقِيِّ (1) ، بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرِ (2) ، بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ (3) ، بُرَيْرُ بْنُ حَضِيرِ (4) ، يَزِيدُ بْنُ خُضَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ (5) ، يَزِيدُ بْنُ حَصِينِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرُقِيِّ (6) ، يَزِيدُ بْنُ حَصِينِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرُقِيِّ (7) ، يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَشْرُقِيِّ (8) ، وَبُرَيْرُ بْنُ حَصِينِ الْهَمْدَانِيِّ . (9) إِذَا تَأَمَّلْنَا قَلِيلًا ، يَتَّضِحُ أَنَّ الْمُرَادَ مِنْ كَافَّةِ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ هُوَ شَخْصٌ وَاحِدٌ ، وَأَنَّ تَعَابِيرَ مِثْلِ : «يَزِيدٌ» ، «بُرَيْرٌ» هِيَ تَصْحِيفَاتٌ فِي الْكِتَابَةِ .

- 1- .زيارة الناحية برواية مصباح الزائر .
- 2- .الإرشاد : ج 2 ص 95 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 399 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 580 وراجع : الزيارة الرجبية وهذه الموسوعة : ج 6 ص 212 ح 1682 .
- 3- .راجع : ح 1678 و 1681 .
- 4- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 421 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 561 ، الفتوح : ج 5 ص 102 وزاد فيهما «الهمداني» ؛ الحدائق الوردية : ج 1 ص 122 وفيه «من همدان بريد بن حضير المشرقي» وراجع : هذه الموسوعة : ج 6 ص 204 ح 1680 .
- 5- .راجع : ص 242 ح 1687 (حبيب بن مظاهر) وبحار الأنوار : ج 44 ص 320 «بدير بن حفير الهمداني» .
- 6- .زيارة الناحية برواية الإقبال ، رجال الطوسي : ص 106 وليس فيه «الهمداني» ، روضة الواعظين : ص 204 ، كشف الغمة : ج 2 ص 259 ؛ مطالب السؤول : ص 76 ، الفصول المهمة : ص 189 وليس فيها «المشرقي» .
- 7- .زيارة الناحية برواية المزار الكبير .
- 8- .الأمالى للشجري : ج 1 ص 173 وفيه «من همدان» .
- 9- .الملهوف : ص 154 و 139 وليس فيه «الهمداني» ، وفي بعض النسخ «خضير» و«حضير» وراجع : هذه الموسوعة : ج 5 ص 244 (القسم السابع / الفصل السابع / خطبة الإمام عليه السلام في ذي حسم) .

اشاره

در منابع روایی و تاریخی، از وی با نام‌هایی چون: بُریر بن خُصَیر هَمْدانی مَشْرِقی، (1) بُریر بن خُصیر (2)، بُریر بن خُصیر هَمْدانی، بُریر بن خُصیر، (3) یزید بن خُصیر هَمْدانی، (4) یزید بن حُصَین هَمْدانی مَشْرِقی، (5) زید بن حُصین هَمْدانی مَشْرِقی، (6) یزید بن عبد الله مَشْرِقی (7) و بُریر بن حُصین هَمْدانی، (8) یاد شده است. با اندکی تأمل، روشن می‌گردد که مقصود از همه این نام‌ها، یکی است و تعبیرهایی، مانند: «یزید» و «زید»، تصحیف در نوشتار است.

-
- 1- در زیارت ناحیه، به نقل از مصباح الزائر، این گونه آمده است.
 - 2- در زیارت رجبیه، این گونه آمده است.
 - 3- الفتوح: که در آن، افزوده «هَمْدانی» آمده است؛ الحدائق الوردیة: که در آن آمده: «از همدان بُرید بن خُصیر مَشْرِقی».
 - 4- بحار الأنوار: که در آن، آمده: «بدیر بن خُصیر هَمْدانی».
 - 5- در زیارت ناحیه، به نقل از الإقبال اینگونه آمده است. رجال الطوسی: که در آن، «هَمْدانی» نیامده، الفصول المهمة: که در آن، «مَشْرِقی» نیامده است.
 - 6- در زیارت ناحیه، به نقل از المزار الکبیر، این گونه آمده است.
 - 7- الأمالی، شجرى: که در آن آمده «از هَمْدان».
 - 8- الملهوف: که در آن، افزوده «همدانی» و در بعضی نسخ، «خُصیر» یا «خُصیر» آمده است.

خصائص برير بن خضير 1 . معرفة القرآن كان برير من جملة أكبر العلماء المصطلعين بالقرآن في عصره بالكوفة ، بحيث عُدَّ «أقرأ أهل زمانه» (1) ، و«سيد القراء» . (2) ومما يجدر ذكره أن لقب «القارئ» (3) كان يطلق في ذلك العصر على من كانت له معرفة بمفاهيم القرآن وأحكامه، فضلاً عن اطلاعه على ألفاظ القرآن وقراءته .

2 . البصيرة الكاملة كان برير يعتقد بمبادئه الدينية اعتقاداً راسخاً ، وكانت له بصيرة كاملة بأحقيّة الطريق الذي سلكه، لذا فإنّه خلال المناظرة مع يزيد بن معقل في يوم عاشوراء ، دعاه للمباهلة وبتغلّبه عليه أثبت إجابة دعائه وأحقيّته . (4)

3 . الزهد ومن الخصائص الأخرى لبرير هي الزهد والعبادة والتهجّد في الليل والصيام (5) ، وقد روي في شأنه : كان من الزهّاد الذين يصومون النهار ويقومون الليل . (6)

4 . الخطابة كان من الخطباء المتمكّنين ، وإنّ كلامه في «ذي حسم» (7) وعندما حال جيش الكوفة بين الماء وبين آل بيت الإمام عليه السلام (8) ، وكذلك احتجاجه في يوم عاشوراء على الكوفيّين بأمر الإمام عليه السلام (9) ، دليل واضح على قدرته في الخطابة. كما تحدّث مع ابن سعد حول موضوع الماء ياذن الإمام عليه السلام . (10)

1- .راجع: ص 204 ح 1678 .

2- .راجع: ص 208 ح 1680 و ص 242 ح 1687 .

3- .راجع: زيارة الناحية وح 1680 .

4- .الملهوف : ص 160 .

5- .راجع : ص 204 ح 1679 .

6- .مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 1 ص 248 .

7- .راجع : ج 5 ص 244 (القسم السابع / الفصل السابع / خطبة الإمام عليه السلام في ذي حسم) .

8- .راجع : ص 92 (الفصل الثاني / كلمة بُرير بن خضير لجيش الكوفة) ج 5 ص 380 ح 1528 و ص 92 ح 1622 .

9- .راجع : ص 210 ح 1681 .

10- .راجع : ج 5 ص 382 ح 1529 .

ویژگی های بُریر بن خُصیر

1. قرآن شناسی

بُریر، از بزرگ ترین قرآن شناسان عصر خود در کوفه بوده است، به گونه ای که وی «أقرأ أهل زمانه (بهترین قاری عصر خود)» و «سید القراء (سرور قاریان)» شمرده شده است. گفتنی است که لقب «قاری»، در آن دوران، به کسی اطلاق می شده که علاوه بر آشنایی با الفاظ قرآن و قرائت آن، با مفاهیم قرآن و احکام آن نیز آشنایی داشته است.

2. بصیرت کامل

بُریر، به مبانی دینی خود، اعتقادی راسخ، و نسبت به حَقانیت راهی که در پیش گرفته بود، بصیرت کامل داشت و از این رو، در مناظره با یزید بن مَعقل در روز عاشورا، او را به مباحله دعوت کرد و با غلبه یافتن بر او، دعایش به اجابت رسید و حَقانیت خود را اثبات نمود.

3. پارسایی

یکی دیگر از ویژگی های بُریر، پارسایی، عبادت، شب زنده داری و روزه داری است. در باره او گزارش شده است که: بُریر، از پارسایانی بود که روزها را روزه می گرفتند و شب ها را به نماز می ایستادند.

4. سخنوری

وی از سخنوران توانا بود. سخنان وی در ذی حُسَم و هنگامی که سپاه کوفه، مانع از رسیدن آب به اهل بیت امام علیه السلام شده بود، و نیز احتجاج او در روز عاشورا بر کوفیان به فرمان امام علیه السلام، دلیل روشنی بر توانایی او در سخنوری است. همچنین، وی با اجازه امام علیه السلام، در موضوع آب با ابن سعد، گفتگو کرد.

5. البشاشة صباح يوم عاشوراء كان برير - وبسبب يقينه بالحياة بعد الموت - يتمتع بسكينة خاصة في يوم عاشوراء عندما كان الإمام عليه السلام وأصحابه في حلقة محاصرة الأعداء وفي مقربة من الشهادة (1)، وكان يتحدث مع صديقه عبدالرحمن بوجه بشوش، وعندما اعترض عليه صديقه على ذلك قائلاً: يا برير! أتضحك؟! ما هذه ساعة ضحك ولا باطل؟ أجابه بقوله: لقد علم قومي أنني ما أحببت الباطل كهلاً ولا شاباً، وإنما أفعل ذلك استبشاراً بما نصير إليه، فوالله، ما هو إلا أن نلقى هؤلاء القوم بأسيافنا نعالجهم بها ساعة، ثم نعانق الحور العين. (2) واستشهد في يوم عاشوراء - بعد أن خاض معركة بطولية - على يد كعب بن جابر. (3) وجاء في زيارة الناحية المقدسة: السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ الْقَارِي، الْمُجَدَّلِ بِالْمَشْرِقِيِّ. (4) وقد ورد اسمه في الزيارة الرجبية أيضا. (5)

1- راجع: ص 72 (الفصل الأول / الترحاب بالشهادة).

2- راجع: ص 74 ح 1611.

3- ويقال: قاتله بحير (بحير) بن أوسي الضبي؛ الفتوح: ج 5 ص 102، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 12 وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 204 ح 1680.

4- وفي رواية المزار الكبير «زيد» بدل «يزيد» وفي مصباح الزائر «برير بن خضير» وليس فيه «بالمشرفي» راجع: ج 12 ص 260 القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) . .

5- وفيها «برير بن خضير» راجع: ج 12 ص 118 القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) . .

5. خنده رویی در صبح عاشورا

بُریر، همان کسی است که به دلیل یقین به زندگی پس از مرگ، در صبح عاشورا، هنگامی که امام علیه السلام و یارانش در حلقه محاصره دشمن بودند و فاصله ای با شهادت نداشتند، از آرامش خاصی برخوردار بود و با دوست خود، عبد الرحمان، با چهره ای خندان، گفتگو می کرد. دوستش به وی ایراد گرفت و گفت: ای بُریر! می خندی؟! الآن، نه وقت خنده است، و نه کار بیهوده. بُریر، در پاسخ وی گفت: قوم من می دانند که من، نه در جوانی و نه در پیری به کار بیهوده علاقه مند نبوده ام. این کار را برای خجستگی آنچه برایمان اتفاق می افتد، می کنم. به خدا سوگند، جز این نیست که ما با این گروه، با شمشیرهایمان رویارو می شویم و ساعتی را با آنها می جنگیم و سپس با حور العین، هماغوش می گردیم. وی در روز عاشورا، پس از نبردی دلیرانه، به وسیله کعب بن جابر، به شهادت رسید. (1) در «زیارت ناحیه» آمده است: سلام بر یزید (2) بن حَصَّانِ هَمْدَانِی مَشْرِقی قاری که با [شمشیر] مَشْرِقی، زده شد! نام او در «زیارت رجبیه» هم آمده است. (3)

1- در برخی نقل ها آمده است: قاتل او بحیر (/ بحیر) بن اوس صَبَّی بود.

2- در زیارت ناحیه به روایت المزار الکبیر، «یزید» به جای «یزید» آمده و در روایت مصباح الزائر، «بریر بن خصیر» آمده و عبارت «با [شمشیر] مشرفی» نیامده است.

3- در زیارت رجبیه، نام وی «بریر بن خصیر» آمده است.

الأمامي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: برز ...
 برير بن حصير الهمداني، وكان أقرأ أهل زمانه، وهو يقول: أنا برير وأبي حصير لا خير فيمن ليس فيه خير فقتل منهم ثلاثين رجلاً، ثم قتل
 رضوان الله عليه. (1)

الملهوف: خرج برير بن حصير وكان زاهداً عبداً، فخرج إليه يزيد بن معقل، واتفقا على المباهلة إلى الله في أن يقتل المحق منهما المبطل
 ، فتلاقيا فقتله برير، ولم يزل يقاتل حتى قتل رضوان الله عليه. (2)

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن يوسف بن يزيد عن عفيف بن زهير بن أبي الأحنس - وكان قد شهد مقتل الحسين عليه السلام - : خرج
 يزيد بن معقل من بني عميرة بن ربيعة وهو حليف لبني سلمية من عبد القيس، فقال: يا برير بن حصير! كيف ترى الله صنع بك؟ قال:
 صنع الله - والله - بي خيراً، وصنع الله بك شراً. قال: كذبت، وقبل اليوم ما كنت كذاباً، هل تذكر وأنا أماشيك في بني لوزان وأنت تقول:
 إن عثمان بن عفان كان على نفسه مسرفاً، وإن معاوية بن أبي سفيان ضالٌّ مضلٌّ، وإن إمام الهدى والحق علي بن أبي طالب؟ فقال له برير:
 أشهد أن هذا رأيي وقولي، فقال له يزيد بن معقل: فإني أشهد أنك من الضالين. فقال له برير بن حصير: هل لك فلا باهلك؟ ولندع الله أن
 يلعن الكاذب وأن يقتل المبطل، ثم أخرج فلأبارك. قال: فخرجاً فرعاً أيديهما إلى الله يدعوانه أن يلعن الكاذب، وأن يقتل المحق
 المبطل، ثم برز كل واحد منهما لصاحبه، فاختلفا ضربتين، فضرب يزيد بن معقل برير بن حصير ضربة خفيفة لم تضره شيئاً، وضربه برير
 بن حصير ضربة قذت المغفر (3)، وبلغت الدماغ، فخر كاتما هوى من حالي، وإن سيف ابن حصير لثابت في رأسه، فكأنني أنظر إليه
 يُنصنضه (4) من رأسه. وحمل عليه رضي بن مُنقذ العبدِي فاعتق بريرا، فاعترك ساعة. ثم إن بريرا قعد على صدره، فقال رضي: أين أهل
 المصاع (5) والدفاع؟ قال: فذهب كعب بن جابر بن عمرو الأزدي ليحمل عليه، فقلت: إن هذا برير بن حصير القارئ الذي كان يقرئنا
 القرآن في المسجد، فحمل عليه بالرمح حتى وصدعه في ظهره، فلما وجد مس الرمح بك عليه فعص بوجهه، وقطع طرف أنفه، فطعنه
 كعب بن جابر حتى ألقاه عنه، وقد غيب السنان في ظهره، ثم أقبل عليه يضربه بسيفه حتى قتله. قال عفيف: كأنني أنظر إلى العبدِي الصريع
 قام يفض التراب عن قبائه، ويقول: أنعمت علي يا أخا الأزدي نعمةً لن أنساها أبداً. قال: فقلت: أنت رأيت هذا؟ قال: نعم، رأي عيني
 وسمع أذني. فلما رجع كعب بن جابر، قالت له امرأته - أو أخته - النواز بنت جابر: أعنت على ابن فاطمة وقتلت سيد القراء! لقد أتيت
 عظيماً من الأمر، والله لا أكلّمك من رأسي كلمة أبداً. وقال كعب بن جابر: سلي تخبري عني وأنت ذميمة عداة حسين والرماح شوارع ألم
 أت أقصى ما كرهت ولم يخلعي عداة الروع ما أنا صانع معي يزني (6) لم تخنه كعوبه أو يبض مخشوب (7) الغرايين (8) قاطع فجرده في
 عصبه ليس دينهم ديني وإني يابن حرب لقانع ولم تر عيني مثلهم في زمانهم ولا قبلهم في الناس إذ أنا يافع (9) أشد قراعا بالسيف لدى
 الوغياً كل من يحمي الذمار (10) مقارع وقد صبروا للطنع والضرب حسرا وقد نزلوا لو أن ذلك نافع فأبلغ عبداً الله إماماً لقيته باني مطيع
 للخليفة سامع فقلت بريرا ثم حملت نعمة أباً منقذ لما دعا من يماصع؟ قال أبو مخنف: حدثني عبد الرحمن بن جندب، قال: سمعته في
 إمارة مصعب بن الزبير وهو يقول: يا رب إنا قد وفينا فلا تجعلنا يا رب كمن قد غدر، فقال له أبي: صدق، ولقد وفي وكرم، وكسبت لنفسك
 شراً، قال: كلا! إني لم أكسب لنفسي شراً، ولكني كسبت لها خيراً. قال: ورعما أن رضي بن مُنقذ العبدِي رد بعد على كعب بن جابر
 جواب قوله فقال: لو شاء ربي ما شهد قتالهم ولا جعل النعماء عندي ابن جابر لقد كان ذلك اليوم عارا وسدبة (11) يعيره الأبناء بعد
 المعاشر فيا ليت آتي كنت من قبل قتله يوم حسين كنت في رمس (12) قاير (13)

- 1- .الأُمالي للصدوق : ص 224 ح 239 ، روضة الواعظين : ص 206 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 44 ص 320 وفيه «بدير بن حفير الهمداني» .
- 2- .الملهوف : ص 160 ، مثير الأحزان : ص 61 وفيه «يقال له سيّد القراء» بدل «عابدا» .
- 3- .المغفر : زرد ينسج من الدرّوع على قدر الرأس ، يُلبس تحت القلنسوة (الصحاح : ج 2 ص 771 «غفر») .
- 4- .يُنْضِنُضُهُ : أي يُحرّكه (النهاية : ج 5 ص 72 «نضنض») .
- 5- .المِصَاعُ : المجالدة والمضاربة (النهاية : ج 4 ص 337 «مصع») .
- 6- .رمح يزنيّ : أي منسوب إلى ذي يزن . قال الجوهري : ذو يزن ملك من ملوك حَمِير ، تنسب إليه الرماح اليزنيّة (الصحاح : ج 6 ص 2219 «يزن») .
- 7- .المنخشوب : الشحيذ (تاج العروس : ج 1 ص 460 «خشب») .
- 8- .الغراران : شفرتا السيف (الصحاح : ج 2 ص 768 «غرر») .
- 9- .أيفع الغلام فهو يافع : إذا شارف الاحتلام (النهاية : ج 5 ص 299 «يفع») .
- 10- .الدّمار : ما لزمك حفظه ممّا وراءك وتعلّق بك (النهاية : ج 2 ص 167 «ذمر») .
- 11- .السُّبَّةُ : العار . ويقال : صار هذا الأمر سُبَّةً عليهم : أي عارا يُسبُّ به (لسان العرب : ج 1 ص 456 «سبب») .
- 12- .الرَّمْسُ : التراب ، ثمّ سُمِّي القبر به (المصباح المنير : ص 238 «رمس») .
- 13- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 431 وراجع : الكامل في التاريخ : ج 2 ص 565 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 399 .

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام: بُریر بن خُصَّیر هَمْدانی_ که بهترین قاری روزگارش بود_، به میدان آمد، در حالی که می گفت: من، بُریرم و پدرم، خُصَّیر استخیری نیست در کسی که خیری ندارد. آن گاه، سی تن از آنان را کُشت و سپس، به شهادت رسید. رضوان خدا بر او باد!

الملهوف: بُریر بن خُصَّیر_ که زاهد و عابد (1) بود_، به میدان آمد. یزید بن مَعْقِل، به سوی او بیرون آمد و با هم، قرار مُباهله گذاشتند و از خدا خواستند که هر که بر حق است، آن را که بر باطل است، بکُشد. آن گاه، با هم جنگیدند و بُریر، او را کُشت. سپس، پیوسته جنگید تا به شهادت رسید. خداوند، از او خشنود باد!

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مَخَنَف: یوسف بن یزید، از عفیف بن زُهَیر بن ابی اَحْنَس_ که در هنگام شهادت حسین علیه السلام، حضور داشت_، برایم نقل کرد: یزید بن مَعْقِل از قبیله بنی عَمیرة بن ربیعہ_ که با تیره بنی سَلیمه از قبیله عبد قیس هم پیمان بودند_، بیرون آمد و گفت: ای بُریر بن خُصَّیر! می بینی که خدا، برای تو چه خواسته است؟ بُریر گفت: به خدا سوگند که برای من، خوبی خواسته است و برای تو، بدی! یزید گفت: دروغ می گویی، در حالی که پیش از این، دروغگو نبودی. آیا به یاد می آوری که در محله بنی لُوذان، با هم می رفتیم و تو می گفتی: عثمان بن عَفَّان، بر خود، ستم کرد و معاویة بن ابی سفیان، گم راه و گم راه کننده است و بی تردید، پیشوای هدایت و حقیقت، علی بن ابی طالب است؟ بُریر گفت: گواهی می دهم که این، نظر و گفته من است. یزید بن مَعْقِل به او گفت: من، گواهی می دهم که تو از گم راهان هستی. بُریر بن خُصَّیر به او گفت: اگر موافقی با همدیگر مُباهله کنیم و خدا را بخوانیم تا دروغگو را لعنت کند و هر کدام را که بر باطل هستیم، بکُشد. سپس بیرون بیا، تا با هم، تن به تن بجنگیم. هر دو بیرون آمدند و دستانشان را به سوی خدا، بلند کردند و از او خواستند که دروغگو را لعنت کند و آن که بر حق است، دیگری را که بر باطل است، بکُشد. سپس در برابر یکدیگر ایستادند و به نبرد با هم پرداختند و دو ضربه به هم زدند. یزید بن مَعْقِل، ضربه ای آرام به بُریر بن خُصَّیر زد که آسیبی به او نرساند و بُریر بن خُصَّیر نیز ضربه ای به او زد که کلاه خود او را شکافت و تا مغز سرش رسید و چنان [بر زمین] افتاد که گویی از بلندی، سقوط کرده است. شمشیر ابن خُصَّیر هم در سرش گیر کرد؛ و گویی او را می بینم که آن را تکان می دهد تا آن را از سرش بیرون بکشد. سپس، رضی بن مُنْقَد به بُریر حمله بُرد و با او گلاویز شد و لَحْتی درگیر بودند. سپس بُریر بر سینه اش نشست. رضی گفت: جنگاوران و مدافعان، کجایند؟ کعب بن جابر بن عمرو اَزْدی، رفت تا به بُریر، حمله ببرد. به او گفتم: این، بُریر بن خُصَّیر قاری است که در مسجد، به ما قرآن می آموخت. اما او با نیزه به او یورش بُرد و آن را در پشت بُریر، جای داد. بُریر، چون سوزش نیزه را احساس کرد، بر او جَست و صورتش را گاز گرفت و نوک بینی اش را کُتد؛ ولی کعب بن جابر، او را زد تا بر زمینش انداخت و نیزه را کاملاً در پشت او فرو کرد. سپس، به او روی آورد و چندان با شمشیرش بر او زد تا او را کُشت. عفیف [بن زُهَیر] می گفت: گویی مرد عبدی از پای افتاده را می بینم که برخاست و خاك از جامه اش تکاند و گفت: ای برادر اَزْدی! نعمتی به من دادی که هرگز، آن را فراموش نمی کنم. [یوسف بن یزید] می گفت: به عفیف گفتم: تو خود، اینها را دیدی؟ او گفت: آری. به چشم خود، دیدم و با گوش خود، شنیدم. هنگامی که کعب بن جابر باز گشت، همسرش (یا خواهرش) نَوَار دختر جابر، به او گفت: دشمنان فرزند فاطمه را یاری دادی و بزرگ قاریان را کُشتی! کار فجیعی انجام دادی. به خدا سوگند، دیگر هیچ گاه، حتّی يك کلمه هم با تو سخن نمی گویم! کعب بن جابر گفت: ای زن نکوهیده! از احوال من بپرس، تا به تو بگویند در آن روز، با حسین [چه کردم]، در حالی که نیزه ها آماده کارزار بودند. آیا ناپسندترین مطلوب تو را نیاوردمدر حالی که در آن روز ترسناک، آنچه کردم، بر من مُشْتَبَه نبود (کارم درست بود). با من نیزه ای بود که سرش خیانت نمود و شمشیر سپیدی که با دوله تیز و بُرّان آن را برهنه کرده، میان گروهی بر کشیدم که دینشان، دین من نبود؛ چرا که من به دین اُمویان، خشنودم. و از نوجوانی تا کنون،

چشمانم مانند آنها راچه در روزگار ایشان، و چه پیش از آن، ندیده بود با کوبنده ترین ضربه های شمشیر، به گاو نبرداری. هر حامی حریم خویش، چنین کوبنده است. بی زره و کلاه خود، در برابر زخم و ضرب نیزه و شمشیرشکیب ورزیدند و به نبرد تن به تن، روی آوردند؛ اما سودی نداشت. اگر عبید الله را دیدی، به او بگو که من، مطیع و گوش به فرمان خلیفه ام. بریر را گشتم و سپس، نعمت نجات دادن را بر ابو مُنَقِدِّبَار نمودم، هنگامی که جنگاوران را به یاری طلبید. عبد الرحمان بن جُنَدَب نیز برایم گفت: شنیدم که کعب بن جابر، در روزگار فرمان روایی مُصَعَب بن زُبَیر [بر عراق] می گفت: ای پروردگار من! ما به پیمان، وفا کردیم. پس - ای پروردگار - ما را مانند خیانتکاران، قرار مده. پدرم به او گفت: راست است. او وفا کرد و گرم ورزید و تو برای خود، شر اندوختی. او گفت: هرگز! من برای خودم شر نیندوختم؛ بلکه خیر اندوختم. و ادعا کرده اند که رضی بن مُنَقِدِّ عَبْدِی، بعدها در پاسخ این اشعار کعب، چنین سروده است: اگر پروردگارم می خواست، من در جنگ [با] آنان، شرکت نمی کردم و پسر جابر، بر من مَنَّت [نجات دادم] را [نمی گذاشت. [شرکت در] آن روز، چنان ننگ آور است که فرزندانم نیز مانند همنشینانم، بر من عیب می گیرند. ای کاش پیش از شهادت حسین، مُرده بودم به زیر خاک رفته بودم!

1- در مَثیر الأَحْزَان، به جای «عابد»، آمده است: «او را سَرور قاریان می خواندند».

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: أصبح الحسين عليه السلام فصلّى بأصحابه، ثم قرّب إليه فرسه فاستوى عليه، وتقدّم نحو القوم في نفرٍ من أصحابه، وبين يديه برير بن خضير الهمداني، فقال له الحسين عليه السلام: كَلِمَ القوم يا برير وانصَحهم. فتقدّم برير حتى وقف قريبا من القوم والقوم قد رَحفوا إليه عن بكرة أبيهم، فقال لهم برير: يا هؤلاء اتقوا الله؛ فإنّ ثقل محمد صلى الله عليه وآله قد أصبح بين أظهركم، هؤلاء ذريته وعترته وبناته وحرّمه، فهاتوا ما عندكم، وما الذي تريدون أن تصنعوا بهم؟ فقالوا: نريد أن نمكن منهم الأمير عبيد الله بن زياد فيرى رأيه فيهم. فقال برير: أفلا ترضون منهم أن يرجعوا إلى المكان الذي أقبلوا منه؟ ويلكم يا أهل الكوفة! أنسيتم كُتُبكم إليه وعهودكم التي أعطيتموها من أنفسكم وأشهدتم الله عليها وكفى بالله شهيدا؟ ويلكم! دعوتهم أهل بيت نبيكم وزعمتم أنكم تقتلون أنفسكم من دونهم، حتى إذا أتوكم أسلمتموهم لعبيد الله، وحلّتموهم (1) عن ماء الفرات الجاري وهو مبدول، يشرب منه اليهود والنصارى والمجوس، وترده الكلاب والخنازير! بسّ ما خلقتُم محمدا في ذريته! ما لكم؟! لا سا قاكم الله يوم القيامة! فبسّ القوم أنتم. فقال له نفرٌ منهم: يا هذا! ما تدري ما تقول. فقال برير: الحمد لله الذي زادني فيكم بصيرةً، اللهم إني أبرأ إليك من فعال هؤلاء القوم، اللهم ألق بأسهم بينهم حتى يلقوك وأنت عليهم غضبان. فجعل القوم يرمونه بالسّهام، فرجع برير إلى ورائه. (2)

1- يُحلاوت عنه: أي يصدّون عنه ويمنعون من وروده (النهاية: ج 1 ص 421 «حلا»).

2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 252، الفتح: ج 5 ص 100 وليس فيه ذيله من «يوم القيامة»؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 5 وراجع: الملهوف: ص 155.

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام، صبحگاهان، با یارانش نماز گزارد. سپس اسبش را برایش آوردند و بر آن نشست و با چند تن از یارانش به سوی لشکر دشمن، پیش آمد. بُریر بن خُصَیر هَمْدانی، جلوی ایشان بود. حسین علیه السلام به او فرمود: «ای بُریر! با اینان، سخن بگو و آنان را نصیحت کن». بُریر، پیش رفت و نزدیک لشکر دشمن _ که همگی به سوی حسین علیه السلام پیش آمده بودند _ ایستاد. سپس، بُریر به آنان گفت: ای مردم! از خدا پروا کنید، که باقی مانده گران قدر پیامبر صلی الله علیه و آله، به میان شما آمده است و اینان، فرزندان و خاندان و دختران و حرم (نزدیکان) او هستند. نظر و دلیلتان را بیاورید و بگویید که می خواهید با آنان، چه کنید؟ گفتند: می خواهیم که آنان را در اختیار امیر عبید الله بن زیاد بگذاریم تا در باره ایشان، نظر دهد. بُریر گفت: آیا راضی نمی شوید که ایشان، به همان جایی که از آن آمده اند، باز گردند؟ وای بر شما، ای کوفیان! نامه هایی را که برای آنان فرستادید و تعهدهایی را که از جانب خود به ایشان دادید و خدا را بر آن گواه گرفتید، فراموش کرده اید، و خدا برای گواهی دادن، کافی است. وای بر شما! خاندان پیامبرتان را دعوت کردید و ادعا کردید که جانتان را برای آنان، فدا می کنید؛ اما چون نزد شما آمدند، آنان را در اختیار عبید الله گذاشتید و آب جاری فرات را که در دسترس همه است و یهود و نصارا و مجوس از آن می نوشند، و سگ و خوک هم به آن در می آیند، از آنان، باز داشتید. پس از محمد صلی الله علیه و آله، با ذریه اش بد کردید. شما را چه می شود؟! خداوند، روز قیامت، شما را سیراب نکند! چه بد قومی هستید شما! برخی از آنها به او گفتند: ای مرد! ما نمی دانیم که چه می گویی. بُریر گفت: ستایش، ویژه خدایی است که بصیرتم را در باره شما افزون کرد. خدایا! من از کردار این گروه، به سوی تو بیزاری می جویم. خدایا! میانشان درگیری و هراس بینداز، تا تو را خشمگین بر خودشان، ملاقات کنند. آنان، به سوی او تیراندازی کردند و بُریر، به عقب باز گشت.

المناقب لابن شهر آشوب: بَرَزَ بُرَيْرٌ بْنُ خُصَّيْبٍ الْهَمْدَانِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُصَّيْبٌ لَيْثٌ يَرُوعُ الْأُسْدَ عِنْدَ الرَّثْرِ يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَيْرٍ (1) كَذَلِكَ فَعَلُ الْخَيْرِ مِنْ بُرَيْرٍ قَتَلَهُ بِحَيْرٍ مِنْ أَوْسِ الضَّيِّ (2).

راجع: ص 38 (الفصل الأول / من وقائع ليلة عاشورا) و ص 42 (حوار برير و شمر) و ص 94 (الفصل الثاني / احتجاجات الإمام عليه السلام على جيش الكوفة).

1- يضيره ضيرا: أي ضره، لغة فيه (النهاية: ج 3 ص 107 «ضير»).

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 100، بحار الأنوار: ج 45 ص 15.

المناقب، ابن شهر آشوب: بُریر بن خُصَّیر هَمَّ دانی به میدان آمد، در حالی که می گفت: من، بُریرم و پدرم، خُصَّیر بود؛ شیری که دیگر شیران را [نیز] با غُرَشَش می ترساند. نیکوکاران، کار خیر ما را می دانند شما را [باشمشیر] می زنم و در این کار، زیانی نمی بینم. این گونه است انجام دادن کار خیر از بُریر. بحیر بن اوس صَبَّی، او را کُشت.

ر. ک: ص 39 (فصل یکم / از وقایع شب عاشورا) و ص 43 (گفتگوی بریر و شمر) و ص 95 (فصل دوم / احتجاج های امام علیه السلام بر سپاه کوفه).

3 / 5 بشير بن عمرو الحَضْرَمِيُّ ذكر بشير بن عمرو الحَضْرَمِيُّ (1) في المصادر بأسماء مختلفة، منها: بشر بن عمر الحَضْرَمِيُّ (2)، بشير بن عمرو (3)، ومحمد بن بشير الحَضْرَمِيُّ (4). وهو من أصحاب الإمام عليه السلام الراسخين والأوفياء. سمع النبا الفادح لأسر ابنه وهو في كربلاء، وفي حين كان بإمكانه أن يترك ساحة الحرب بذريعة فكاك ابنه من الأسر، إلا أنه أثبت فتوته ولم يترك الإمام عليه السلام. وعندما قال له الإمام عليه السلام: أنت في حِلٍّ من بيعتي، فأعمد لي في فكاك ابنك. أجاب: أكلتني السباع حيا إن فارقتك. (5) وجاء في رواية أخرى أن الإمام عليه السلام قال إنه سيعطيه فدية فكاك أسر ابنه أيضا، لكنه لم يقبل ذلك، وقال: هيهات أن أفارقك، ثم أسأل الركبان عن خبرك! لا يكون - والله - هذا أبدا، ولا أفارقك. (6) واستناداً لرواية الطبري (7) فإن بشيرا وسويدا كانا آخر أصحاب الإمام الذين التحقوا بموكب شهداء كربلاء. خرج لقتال الأعداء وهو يرتجز بالآيات التالية حتى استشهد: اليوم يا نفس الأفي الرحمان واليوم تجزين بكل إحسان لا تجزعي فكل شيء فانوالصبر أحظى لك عند الديان (8) ورد اسمه في زيارة الناحية المقدسة هكذا: السلام على بشر بن عمر الحَضْرَمِيِّ، شكر الله لك قولك للحسين وقد أذن لك في الإنصاف: أكلتني إذن السباع حيا إن فارقتك وأسأل عنك الركبان، وأخذلك مع قلة الأعوان، لا يكون هذا أبدا. (9) كما جاء اسمه في الزيارة الرجبية أيضا. 10

- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 444، أنساب الأشراف: ج 3 ص 404؛ الزيارة الرجبية في رواية المزار للشهيد الأول: ص 152 ومصباح الزائر: ص 296.
- 2- الزيارة الرجبية وزيارة الناحية وفي زيارة الناحية برواية المزار الكبير: ص 493 «بشير بن عمر الحَضْرَمِيُّ».
- 3- الحدائق الوردية: ج 1 ص 122، الأمالي للشجري: ج 1 ص 173 وفيه «عمر» بدل «عمرو» وزاد فيهما «من حضرموت».
- 4- راجع: ص 216 ح 1683.
- 5- راجع: ص 218 ح 1684.
- 6- تاريخ الطبري: ج 5 ص 444 وفيه «لم يبق معه عليه السلام غير سويد بن عمرو بن أبي المطاع الخثعمي وبشير بن عمرو الحَضْرَمِيُّ».
- 7- أنساب الأشراف: ج 3 ص 404.
- 8- راجع: ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) ..
- 9- راجع: ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) ..

3 / 5 بشیر بن عمرو حَضْرَمِی

بشیر بن عمرو حَضْرَمِی (1)، که در منابع از وی با نام های بشر بن عمر حَضْرَمِی (2)، بشیر بن عمرو و محمّد بن بشیر حَضْرَمِی نیز یاد شده، از یاران استوارگام و باوفای سید الشهداء علیه السلام است. وی، خبر ناگوار اسارت فرزندش در ناحیه ای مرزی را در کربلا شنید و در حالی که می توانست به بهانه آزاد کردن فرزندش صحنه را ترک کند، جوان مردی کرد و از امام حسین علیه السلام جدا نشد. امام علیه السلام به وی فرمود: تو از بیعت من، آزادی. پس [برو و] برای رهایی پسرت، تلاش کن. اما وی پاسخ داد: اگر از تو جدا شوم، درندگان، زنده زنده، مرا بخورند! و در گزارشی دیگر، آمده که امام علیه السلام به وی فرمود که فدیه (جان فدای) آزاد کردن فرزندش را هم در اختیارش می گذارد؛ اما وی، نپذیرفت و گفت: هرگز! از تو جدا شوم و از مسافران، خبر تو را جو یا شوم؟ به خدا، هرگز این اتفاق نمی افتد و از تو جدا نمی شوم! بر پایه گزارش طبری، بشیر و سُویّد، آخرین یاران امام علیه السلام بودند که به خیل شهدای کربلا پیوستند. وی، در حالی که این اشعار را زمزمه می کرد، با سپاه دشمن درگیر شد و به شهادت رسید: امروز_ ای نُفس_، با [خدای] مهربان، دیدار می کنم امروز، با احسان تمام، پاداش داده می شوی. بی تابی مکن. همه چیز، فنا شدنی استو شکیبایی برای تو، پُر بهره ترین است، در پیشگاه داور روز جزا. از وی در «زیارت ناحیه مقدّسه»، چنین یاد شده است: سلام بر بشیر بن عمّر حَضْرَمِی! خداوند، سپاس گزار این گفته تو به حسین باشد، آن هنگام که او به تو اجازه داد که بروی [؛ اما گفتی]: اگر از تو جدا شوم، درندگان، زنده زنده، مرا بخورند! خبر تو را از مسافران، جو یا شوم و تو را با وجود کمی یاور، تنها بگذارم؟ هرگز، چنین اتفاقی نمی افتد! نام او در «زیارت رجبیه» نیز آمده است.

1- نام او، در زیارت رجبیه به روایت المزار شهید اول و بحار الانوار، چنین آمده است.

2- نام او، در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه، این گونه آمده است؛ ولی در زیارت ناحیه به روایت المزار الکبیر، «بشیر بن عمّر حَضْرَمِی» آمده است.

تهذيب الكمال عن الأسود بن قيس: قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرِ الْحَضْرَمِيِّ: قَدْ أُسِرَ ابْنُكَ بِتَغْرِ الرَّيِّ، قَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي، مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُوسَرَ، وَلَا أَنْ أَبْقَى بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ، فَقَالَ لَهُ: رَحِمَكَ اللَّهُ! أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ ابْنِكَ، قَالَ: أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ (1) يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ تَمَنُّهَا أَلْفُ دِينَارٍ. (2)

1- البُرْدُ: نوع من الثياب معروف، والبُرْدَةُ: الشملة المخططة، وقيل: كساء أسود مربّع فيه صغر تلبسه الأعراب (النهاية: ج 1 ص 116 «برد»).

2- تهذيب الكمال: ج 6 ص 407، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 468 ح 443، تاريخ دمشق: ج 14 ص 182؛ الملهوف: ص 153، مثير الأحزان: ص 53 نحوه، بحار الأنوار: ج 44 ص 394 وفيه «محمد بن بشر الحضرمي» وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 32 ح 1586.

تهذیب الکمال_ به نقل از اَسود بن قیس_: به مُحَمَّد بن بَشیر حَضَرَمی گفته شد: پسرَت در مرزری ، اسیر شده است . گفت : او و خودم را به حساب خدا می گذارم . نه دوست داشتم که اسیر شود، و نه این که پس از او بمانم . حسین علیه السلام ، سخن او را شنید و به او فرمود : «خدا ، رحمتت کند! بیعتم را از تو برداشتم . [برو و] برای آزاد کردن فرزندت تلاش کن» . او گفت: درندگان ، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم ! امام علیه السلام فرمود : «پس ، این جامه های گران بها را در اختیار فرزندت قرار ده تا با آنها ، فِدیهِ (جان فدا) برادرش را فراهم کند» . سپس ، پنج جامه به ارزش هزار دینار به او بخشید.

مقاتل الطالبين عن حميد بن مسلم: جاء رجلٌ حتى دخلَ عسكرَ الحسينِ عليه السلام، فَبَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ خَبَرَ ابْنِكَ فُلَانٍ وَافِي؛ إِنَّ الدَّيْلَمَ أُسِرُوهُ، فَتَنَصَّرَفُ مَعِي حَتَّى نَسْعَى فِي فِدَائِهِ، فَقَالَ: حَتَّى أَصْنَعُ مَاذَا؟ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: انصَرَفْ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَأَدَا أَعْطَيْكَ فِدَاءَ ابْنِكَ، فَقَالَ: هَيْهَاتَ أَنْ أَفَارِقَكَ، ثُمَّ أَسَأَلَ الرَّكْبَانَ عَنْ خَبْرِكَ! لَا يَكُونُ وَاللَّهِ هَذَا أَبَدًا وَلَا أَفَارِقُكَ. ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَرِضْوَانُهُ. (1)

3/ 6 الجابريّان (2) سيف بن الحارث بن سريع، ومالك بن عبد بن سريع، وهما ابنا عمّ، وأخوان لأمّ. (3) ذكر سيف بأسماء مختلفة منها: سيف بن الحارث بن سريع (4)، سيف بن الحارث (5)، شبيب بن الحارث بن سريع (6)، وسفيان بن سريع (7). كما ذكر مالك بأسماء مختلفة منها: مالك بن عبد بن سريع (8)، مالك بن عبد الله بن سريع (9)، مالك بن عبد الله الحائري (10)، ومالك بن سريع. (11) كانا من أصحاب الإمام الحسين عليه السلام (12) جاء إليه في اللحظات العسيرة من يوم عاشوراء وهما يبكيان، وعندما سألهما الإمام عن سبب بكائيهما، أجاباه بقولهما: جَعَلْنَا اللَّهَ فِدَاكَ! لَا وَاللَّهِ مَا عَلَي أَنْفُسِنَا نَبْكِي، وَلَكِنَّا نَبْكِي عَلَيْكَ، نَرَاكَ قَدْ أُحِيطَ بِكَ وَلَا نَقْدِرُ عَلَى أَنْ نَمْنَعَكَ. فدعا لهما الإمام عليه السلام. (13) ورد اسماهما في زيارتي الناحية والرجبية، (14) فنقرأ في زيارة الناحية: السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيحٍ. السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ سَرِيحٍ. (15)

- 1- مقاتل الطالبين: ص 116.
- 2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 24 وفيه «بطن من همدان يقال لهم: بنو جابر»؛ مشير الأحران: ص 66 وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 222 ح 1685.
- 3- يرجع نسبهما لأسرة فائش بن الجابر (جبير) بن عبد الله بن قادم بن يزيد (راجع: نسب معد: ج 2 ص 511، الاشتقاق: ص 420، أنساب الأشراف: ج 3 ص 405).
- 4- نسب معد: ج 2 ص 511، أنساب الأشراف: ج 3 ص 405 وزاد فيه «الهمداني»، الاشتقاق: ص 420؛ الأمالي للشجري: ج 1 ص 173، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122 وفيهما «من همدان»، مشير الأحران: ص 66 وفيه «أبي الحارث» بدل «الحارث» وفيه «بطن من همدان يقال لهم بنو جابر» وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 222 ح 1685.
- 5- راجع: الزيارة الرجبية.
- 6- راجع: زيارة الناحية.
- 7- رجال الطوسي: ص 101.
- 8- نسب معد: ج 2 ص 511، الاشتقاق: ص 420؛ الزيارة الناحية برواية الإقبال وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 222 ح 1685.
- 9- أنساب الأشراف: ج 3 ص 405؛ الأمالي للشجري: ج 1 ص 173، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122 وفيهما «من همدان» وراجع: ج 12 ص 218 (الزيارة الناحية برواية المزار الكبير و مصباح الزائر).
- 10- راجع: ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) ..
- 11- رجال الطوسي: ص 105.
- 12- رجال الطوسي: ص 101 وص 105 وفيه «سفيان بن سريع» و«مالك بن سريع».

13- راجع : ص 222 ح 1685 .

14- وفيها «السيف بن الحارث» و «مالك بن عبد الله الحائري» (راجع : ج 12 ص 120 القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب .).

15- راجع: ج 12 ص 266 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) . .

مقاتل الطالبیین_ به نقل از حَمید بن مسلم_: مردی آمد و به میان لشکر حسین علیه السلام در آمد و به نزد یکی از یاران ایشان رفت و به او گفت: از فلان پَسرت، خبر رسیده که جنگجویان دیلم، او را اسیر کرده اند. پس با من بیا تا در پرداختِ فدیه اش بکوشیم. او گفت: تا چه کنم؟ او و خودم را به حساب خدا، و اِمام حسین علیه السلام به او فرمود: «برو که بیعتم را از تو برداشتم و فدیه پَسرت را هم به تو می بخشم». او گفت: هرگز! از تو جدا شوم و سپس خبرت را از مسافران پیرسم؟ به خدا سوگند که این، هرگز اتفاق نمی افتد و از تو جدا نمی گردم! سپس، به آنان یورش بُرد و جنگید تا کشته شد. رحمت و رضایت خدا بر او باد!

3 / 6 دو جوان جابری

سیف بن حارث بن سَریع و مالک بن عبد بن سَریع، دو برادرِ مادری و نیز پسرعموی یکدیگر بودند. (1) از سیف، به صورت های گوناگون، نام برده اند: سیف بن حارث بن سَریع، سیف بن حارث، شَبیب بن حارث بن سَریع و سُفیان بن سَریع. از مالک نیز با نام های مختلفی یاد کرده اند: مالک بن عبد بن سَریع (2)، مالک بن عبد الله بن سَریع (3)، مالک بن عبد الله حائری و مالک بن سَریع. این دو، از یاران امام حسین علیه السلام بودند (4) و در لحظات سخت روز عاشورا، گریان، نزد امام علیه السلام آمدند. وقتی امام علیه السلام از علتِ گریه آنها پرسید، دلیل آن را نگرانی نسبت به حال امام علیه السلام و عدم توانایی جهت دفع دشمن، بیان کردند. امام علیه السلام نیز برای آنها، دعا کرد. نام این دو در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه» (5) آمده است. در «زیارت ناحیه» می خوانیم: سلام بر شَبیب بن حارث بن سَریع! سلام بر مالک بن عبد بن سَریع!

1- سب این دو، به خاندان فائش بن جابر (جَبیر) بن عبد الله بن قادم بن یزید بر می گردد.

2- ر. ک: زیارت ناحیه به روایت از «الإقبال».

3- ر. ک: زیارت ناحیه به روایت از المزار الکبیر و مصباح الزائر.

4- در رجال الطوسی، نام «سُفیان بن سَریع» و «مالک بن سَریع» آمده است.

5- در زیارت رجبیه آمده است: «سیف بن حارث و مالک بن عبد الله حائری».

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: جاء الفتيان الجابريان (1): سيف بن الحارث بن سريع، ومالك بن عبد بن سريع، وهما ابنا عم وأخوان لأم، فأتيا حسينا عليه السلام فمدنوا منه وهما يبكيان. فقال: أي ابني أخي، ما يبكيكما؟ فوالله إنني لأرجو أن تكونا عن ساعة قريبي عين. قالا: جعلنا الله فداك! لا والله ما على أنفسنا نبكي، ولكننا نبكي عليك، ذاك قد أحيط بك ولا تقدر على أن تمنعك. فقال: جزاكم الله يا بني أخي بوجدكم من ذلك ومواساتكم إياي بأنفسكم أحسن جزاء المتقين... ثم استقدم الفتيان الجابريان يلتفتان إلى حسين عليه السلام ويقولان: السلام عليك يا بن رسول الله، فقال: وعليكما السلام ورحمة الله، فقأتا حتى قتلا. (2)

1- خلطت بعض المصادر كالخوارزمي وتبعه بحار الأنوار على ذلك بين مقتل الجابريين والغفاريين.

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 442، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 23 وفيه «عبد الله وعبد الرحمن الغفاريان» و ص 24؛ مشر الأ-حزان: ص 66 وفيه «سيف بن أبي الحارث بن سريع» وليس فيهما من «وهما» إلى «المتقين»، بحار الأنوار: ج 45 ص 29 وفيه «عبد الله وعبد الرحمن الغفاريان» وكلها نحوه.

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن قیس_: دو جوان جابری (1): سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع_ که پسرعمو و برادرِ مادری یکدیگر بودند_، نزد حسین علیه السلام آمدند و در حالی که می گریستند، به او نزدیک شدند. امام علیه السلام فرمود: ای پسران برادرم! چرا گریه می کنید؟ به خدا سوگند، من امیدوارم که به زودی، چشمتان روشن شود!». آن دو گفتند: خداوند، ما را فدایت کند! به خدا سوگند که برای خود، گریه نمی کنیم؛ بلکه بر تو می گرییم! می بینیم که محاصره شده ای و کاری از ما بر نمی آید. امام علیه السلام فرمود: «ای پسران برادرم! خداوند، شما را بر این غمخواری و همدردی و جانبازی تان برای ما، بهترین پاداش پروا پیشگان را عطا فرماید»... سپس، آن دو جوان پیش رفتند و در همان حال، به سوی حسین علیه السلام رو کرده، گفتند: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! امام علیه السلام نیز پاسخ داد: «و بر شما باد سلام و رحمت خدا!». سپس جنگیدند تا به شهادت رسیدند.

1- بعضی از منابع، مثل مقتل الحسین خوارزمی و به دنبال او بحار الأنوار، بین جریان شهادت دو جوان جابری و دو جوان غفاری، خلط کرده اند.

7 / 3 جُنَادَةُ بْنُ الْحَارِثِ وَابْنُهُ عَمْرُو ذَكَرَ جُنَادَةَ بْنَ الْحَارِثِ السَّلْمَانِي (1) أَوْ الْأَنْصَارِي (2) بِأَسْمَاءٍ مُخْتَلَفَةٍ : جَابِرُ بْنُ الْحَارِثِ السَّلْمَانِي (3) ، جَبَّارُ بْنُ الْحَارِثِ السَّلْمَانِي (4) ، جِيَادُ بْنُ الْحَارِثِ السَّلْمَانِي الْمُرَادِي (5) ، حَيَّانُ بْنُ الْحَارِثِ السَّلْمَانِي الْأَزْدِي (6) ، حَيَّانُ بْنُ الْحَارِثِ (7) ، حَسَّانُ بْنُ الْحَارِثِ (8) ، وَحَبَابُ بْنُ الْحَارِثِ . ذَكَرَهُ الطَّبْرِيُّ بِاسْمِ «جَابِرِ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِي» . وَعَدَّهُ مَعَ أَشْخَاصٍ آخَرِينَ مِنْ أَوَائِلِ الْمُقَاتِلِينَ ، وَمِنْ أَوَائِلِ الشَّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا جَمِيعًا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ . (9) وَذَكَرَهُ ابْنُ شَهْرَآشُوبَ بِاسْمِ «حَبَابِ بْنِ الْحَارِثِ» وَعَدَّهُ ضَمَّنَ شَهَدَاءَ الْحَمَلَةِ الْأُولَى . وَاعْتَبَرَ ابْنَ الْكَلْبِيِّ حَيَّانُ بْنُ الْحَارِثِ مِنْ شَهَدَاءِ كَرْبَلَاءَ . وَعَدَّتْ بَعْضُ الْمَصَادِرِ جُنَادَةَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِي وَابْنَ عَمْرُو ضَمَّنَ شَهَدَاءَ كَرْبَلَاءَ . وَنَحْنُ نَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ جُنَادَةُ بْنُ الْحَارِثِ السَّلْمَانِي نَفْسَهُ . هَجَمَ عَلَى صَفُوفِ الْأَعْدَاءِ وَهُوَ يَرْتَجِزُ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ ، وَقَاتَلَ حَتَّى اسْتَشْهَدَ : أَنَا جُنَادَةُ أَنَا ابْنُ الْحَارِثِ تَلَسَّتْ بِخَوَارِ (10) وَلَا بِنَاكِثٍ عَنِّي حَتَّى يَقُومَ وَارِثِي مِّنْ فَوْقِ شِلْوٍ (11) فِي الصَّعِيدِ مَا كَثُرَ فَحَمَلٌ وَلَمْ يَزَلْ يِقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ . ثُمَّ خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ عَمْرُو بْنُ جُنَادَةَ ، وَهُوَ يُشِيدُ وَيَقُولُ : أَضِيقِ الْخِنَاقَ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ وَارْمِهْنِي عَقْرَهُ بِفُؤَارِسِ الْأَنْصَارِ وَمُهَاجِرِينَ مُخَضَّبِينَ رِمَاحَهُمْ تَحْتَ الْعِجَابَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ خُضِبَتْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا فَيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ وَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دِمَاءِ مَعَاشِرِ رَفُضْنَا الْقُرَانَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ طَلَبُوا بِئَارَهُمْ بِبَدْرِ وَأَنْشَوْنَا بِالْمُرْهَفَاتِ (12) وَبِالْقَنَا (13) الْخَطَّارَ وَاللَّهَ رَبِّي لَا أزالُ مُضَارِبًا لِلْفَاسِقِينَ بِمُرْهَفٍ بَتَّارٍ هَذَا عَلَيَّ الْيَوْمَ حَقٌّ وَاجِبٌ كُلُّ يَوْمٍ تَعَانَقَ وَحِوَارٍ (14) . (15) وَجَاءَ فِي زِيَارَةِ النَّاحِيَةِ: السَّلَامُ عَلَى حَيَّانَ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيِّ الْأَزْدِيِّ . (16) وَذَكَرَ اسْمَهُ فِي الزِّيَارَةِ الرَّجَبِيَّةِ أَيْضًا . 17

- 1- رجال الطوسي : ص 99 ، الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحقائق الوردية : ج 1 ص 122 وفيهما «من مراد» .
- 2- الفتوح : ج 5 ص 110 .
- 3- راجع : ص 352 ح 1736 .
- 4- الكامل في التاريخ : ج 2 ص 569 .
- 5- أنساب الأشراف : ج 3 ص 405 .
- 6- راجع : زيارة الناحية .
- 7- نسب معد : ج 1 ص 334 وراجع : الزيارة الرجبية برواية مصباح الزائر والمزار للشهيد الأول .
- 8- الزيارة الرجبية برواية الإقبال .
- 9- الخَوَارِ : الضعيف كالخائر (القاموس المحيط : ج 2 ص 25 «خور») .
- 10- الشَّلْوُ : العضو ، وقيل : شَلْوُ الْإِنْسَانِ جَسَدُهُ بَعْدَ بِلَاةِ (المصباح المنير : ص 322 «شلو») .
- 11- رَهْفَتِ السِّيفُ فَهُوَ مُرْهَفٌ : أَي رَفَّقَتْ حَوَاشِيهِ (النهاية : ج 2 ص 283 «رهف») .
- 12- الْقَنَا : جَمْعُ قَنَاةٍ وَهِيَ الرَّمْحُ (الصحيح : ج 6 ص 2468 «قنا») .
- 13- الْحِوَارُ : الرَّجُوعُ . يُقَالُ : حَارَ بَعْدَمَا كَارَ (لسان العرب : ج 4 ص 217 «حور») . وَفِي الْفَتْوحِ وَبِحَارِ الْأَنْوَارِ : «وكرار» .
- 14- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 21 ، الفتوح : ج 5 ص 110 نحوه ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 104 وليس فيه اشعار لابنه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 28 .
- 15- راجع : ج 12 ص 264 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .
- 16- وفيها (حَيَّانُ / حَسَّانُ بْنُ الْحَارِثِ) راجع : ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / زيارته في أول رجب) .

3 / 7 جُنَادَةُ بِنِ حَارِثٍ وَ فِرْزَنْدِشِ عَمْرُو

جُنَادَةُ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِي يَآ اَنْصَارِي ، كِه بَا نَامِ هَايِ مَخْتَلْفِي ، مَانَنْد: جَابِرِ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِي ، جَبَّارِ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِي ، جَيَّادِ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِي مِرَادِي ، حَيَّانِ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِي اَزْدِي ، حَيَّانِ بِنِ حَارِثِ ، حَسَّانِ بِنِ حَارِثِ وَ حَبَّابِ بِنِ حَارِثِ ، اَز اَو يَادِ شُدِه اَسْت . طَبْرِي ، اَز اَو بَا نَامِ جَابِرِ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِي ، يَادِ مِي نَمَايِدِ وَ اَو وَ چَنْدِ تَنِ دِيْگَرِ رَا اَز اَوَّلِيْنَ جَنْگَاوَرَانِ وَ اَز نَخْسْتِيْنَ شَهِيْدَانِي ذِكْرِ مِي كَنْدِ كِه هَمْگِي دَر يَكِ مَكَانِ ، بِه شَهَادَتِ رَسِيْدَنْد. (1) اِبْنِ شَهْرَآشُوبِ نِيْزِ اَو رَا بَا نَامِ «حَبَّابِ بِنِ حَارِثِ» ، جَزُو شَهِيْدَايِ حَمَلِه اَوَّلِ دَشْمَنْ بَرِ مِي شَمْرَدِ . (2) اِبْنِ كَلْبِي ، حَيَّانِ بِنِ حَارِثِ رَا جَزُو شَهِيْدَايِ كَرْبَلَا مِي دَانْدِ . بَرِخِي مَنَابِعِ ، جُنَادَةُ بِنِ حَارِثِ اَنْصَارِي وَ پَسْرَشِ عَمْرُو رَا اَز شَهِيْدَايِ كَرْبَلَا شَمْرْدِه اَنْدِ كِه ظَاهِرَا ، هَمَانِ جُنَادَةُ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِي بَاشْدِ . وِي دَر رُوزِ عَاشُورَا ، بَا خَوَانْدَنِ اَيْنِ اَشْعَارِ ، بِه صَفِ دَشْمَنْ حَمَلِه وَرِ شُدِ وَ جَنْگِيْدِ تَا بِه خِيْلِ شَهِيْدَانِ پِيُوَسْتِ : مَن ، جُنَادِه ، پَسْرِ حَارِثْمَنْه نَاتُوَانِمِ ، وَ نِه شَكَنْنَدِه بِيَعْتَمِ تَا اَنِ زَمَانِ كِه وَارِثْمِبْرِ بَالَايِ جَسْدِ مِتَلَاشِي شُدِه اَمِ بَرِ رُويِ خَاكِ ، بَايَسْتَنْدِ . سِپَسِ ، بِه دَشْمَنْ هَجُومِ بُرْدِ وَ اَنِ قَدْرِ بِه نَبْرِدِ اِدَامِه دَادِ تَا كَشْتِه شُدِ . اَنِ گَاهِ ، پَسِ اَز اَو ، [پَسْرَشِ] عَمْرُو بِنِ جُنَادِه ، بِه سُوِيِ مِيْدَانِ رَفْتِ ، دَرِ حَالِيِ كِه مِي خَوَانْدِ : گَلُوِيِ پَسْرِ هَنْدِ رَا بَفْشَارِ وَ تِيْرَبَارَانِشِ كَنْبَا سُوَارِگَانِ اَنْصَارِ ، دَرِ دَرُوْنِ خَاْنِه اشِ ، بَا مَهَاجْرَانِيِ كِه تِيْرَهَايِشَانِ ، رَنْگِيْنَ اَسْتَازِ خُوْنِ كَافْرَانِ ، دَرِ زِيْرِ گَرْدِ وَ غَبَارِ؛ تِيْرَهَايِيِ كِه دَرِ رُوزِگَارِ مَحْمَدِ صَلِيِ اللّٰهِ عَلِيْهِ وَ آلِهِ ، رَنْگِيْنَ شُدَنْدُو اَمْرُوزِ ، اَزِ خُوْنِ فَاجِرَانِ ، رَنْگِيْنَ مِي شُوْنْدِ وَ اَمْرُوزِ ، رَنْگِيْنَ مِي شُوْنْدِ ، بَا خُوْنِ هَايِ گَرْوَهِيِ كَهْقِرَّآنِ رَا بِه مَنْظُورِ يَارِيِ اَشْرَارِ ، كَنْنَارِ گِذَاشْتَنْدِ . دَرِ طَلْبِ خُوْنِ هَايِشَانِ دَرِ بَدْرِ ، بَرِ اَمْدَنْدِ وَ رُو بَرِگَرْدَانْدَنْدِ بَا تِيْزِيِ شَمَشِيْرَهَا وَ نِيْزِه هَايِ خَطْرَنَاكِ . بِه خَدَاوَنْدِ _ كِه پَرُوْرْدِگَارِ مَنِ اَسْتِ _ ، سُوْگَنْدِ كِه هَمُوَارِه مِي زَنْمَفَاسَقَانِ رَا بَا شَمَشِيْرِ تِيْزِ بُرْنَدِه ! اَيْنِ ، اَمْرُوزِ بَرِ مَنِ ، حَقِّ وَاجِبِيِ اَسْتُو [گَر نِه] دَرِ هَمِه رُوزْهَا ، [وَقْتِ] دَرِ اَغُوْشِ گَرْفْتَنْ وَ گَفْتِگُوسْتِ . دَرِ «زِيَارَتِ نَاحِيَه» ، اَمْدِه اَسْتِ : سَلَامِ بَرِ حَيَّانِ بِنِ حَارِثِ سَلْمَانِيِ اَزْدِيِ ! نَامِ وِي ، دَرِ «زِيَارَتِ رَجَبِيَّه» هَمِ اَمْدِه اَسْتِ .

1- ر. ك: ص 353 ح 1736 .

2- ر. ك: ص 135 (سَخْنِيِ دَرْبَارِه شَهِيْدَايِ حَمَلِه نَخْسْتِ) .

3 / 8 جُونِ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ (1) ذكر جون في المصادر بالأسماء التالية: جوين (2)، جون بن حويي (3)، جون بن حريي (4)، جوين أبي مالك (5)، وحويي (6). وكان عبداً أسوداً من أصحاب الإمام الحسين عليه السلام (7)، أراد أن يذهب للقتال في يوم عاشوراء، إلا أن الإمام طلب منه أن ينصرف عن ذلك، لكنّه قال للإمام مصرّاً على الذهاب: وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتَرِنٌ، وَإِنَّ حَسَبِي لَلنَّيْمِ، وَلَوْنِي لِأَسْوَدُ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي، وَيَشْرَفَ حَسَبِي، وَيَبَيِّضَ وَجْهِي. لا وَاللَّهِ لا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. (8) ثم دخل ساحة المعركة وهجم على العدو وهو ينشد هذه الأشعار: كَيْفَ تَرَى الْفُجَارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ الْمَشْرِفِيِّ (9) الْقَاطِعِ الْمُهَنْدِ (10) بِالسَّيْفِ صَلَّتَا (11) عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ أذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ 12 أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ مِنَ الْإِلَهِ الْوَاحِدِ الْمُوَحِّدِ إِذْ لَا شَفِيعَ عِنْدَهُ كَأَحْمَدٍ. (12) وقاتل هذا الموالي الصادق لأهل البيت عليه السلام حتى استشهد. وجاء في رواية أن الإمام عليه السلام وقف على جنازته ودعا له بما يلي: اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ. (13) وروي عن الإمام زين العابدين عليه السلام أنه عندما جاء الناس لدفن الشهداء بعد عشرة أيام، كان عطر المسك يستشّم من جنازته. (14) وجاء في زيارة الناحية المقدسة: السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ حَرِيٍّ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ. (15) كما ذكر اسمه في الزيارة الرجبية أيضا. (16)

- 1- رجال الطوسي: ص 99، مقاتل الطالبين: ص 113، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 19 و ج 1 ص 237 و راجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 232 ح 1686.
- 2- الإرشاد: ج 2 ص 93، إعلام الوری: ج 1 ص 456.
- 3- زيارة الناحية برواية بحار الأنوار: ج 45 ص 71 نقلاً عن الإقبال.
- 4- زيارة الناحية برواية الإقبال: ج 3 ص 78 وفي نسخة «عون».
- 5- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 103.
- 6- تاريخ الطبري: ج 5 ص 420، أنساب الأشراف: ج 3 ص 393 و 403، الفتوح: ج 5 ص 108؛ الأمالي للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 121.
- 7- رجال الطوسي: ص 99.
- 8- راجع: ص 232 ح 1686.
- 9- المشرفية: سيوف نسبت إلى مشارف؛ وهي قرى من أرض العرب تدنو من الريف (الصحاح: ج 4 ص 1380 «شرف»).
- 10- المهتد: السيف المطبوع من حديد الهند (الصحاح: ج 2 ص 557 «هند»).
- 11- صلّتا: أي مجرّدا، يقال: أصلّت السيف؛ إذا جرّده من غمده. وضرّبه بالسيف صلّتا (النهاية: ج 1 ص 45 «صلت»).
- 12- الفتوح: ج 5 ص 108، أنساب الأشراف: ج 3 ص 403، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 19 وفيه «جون مولى أبيذر الغفاري»؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 103 وفيه «جوين بن أبيمالك مولى أبيذر» وكلّها نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 23.
- 13- تسليمة المجالس: ج 2 ص 293، بحار الأنوار: ج 45 ص 23.
- 14- نفس المصدر.
- 15- ليس في رواية مصباح الزائر و المزار الكبير «بن حريي» راجع: ج 12 ص 262 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة

الثانية برواية الإقبال).

16- وفيها «جون مولى أبي ذر» راجع: ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب).

جُون، که با نام های: جوین، جون بن حوی (1)، جُون بن حری (2)، جَوین بن ابی مالک و حوی، در منابع از او یاد شده است. وی، برده سیاهی بود از یاران امام حسین علیه السلام. وی، روز عاشورا خواست تا به میدان برود؛ ولی امام علیه السلام از وی خواست که از این کار، منصرف شود؛ اما جُون، ضمن پافشاری برای رفتن به میدان، به امام علیه السلام گفت: به خدا سوگند، بویی بد، تباری پست و رنگی سیاه دارم پس بهشت را از من دریغ مدار تا بویم، خوش و تبارم، نیکو و رویم سپید شود! نه! به خدا سوگند، از شما جدا نمی شوم تا این که خون سیاهم با خون شما، در آمیزد. سپس به میدان آمد و با خواندن این اشعار، به صف دشمن، حمله ور شد: فاجران، چگونه می بینند شمشیر زدن سیاهی را که با شمشیر مشرفی بُرنده تیز می زند؟ با شمشیری آخته، از فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله دفاع می کنم. (3) دفاع می کنم از آنان، با زبان و دستم. با این کارها، رستگاری روز وارد شدن (قیامت) را از معبود یگانه تنها، امید دارم؛ زمانی که شفاعت کننده ای همانند احمد، در پیشگاه او نیست. این خدمت گزار راستین آل محمّد صلی الله علیه و آله نیز جنگید تا به خیل شهیدان پیوست. در گزارشی آمده که امام علیه السلام، بر سر جنازه او ایستاد و برای او، این چنین دعا کرد: خداوندا! صورت او را نورانی و بویش را خوش گردان و او را با نیکان، محشور کن و میان او و محمّد و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، آشنایی برقرار نما. از امام زین العابدین علیه السلام، روایت شده که پس از ده روز که مردم، برای دفن شهدا آمدند، از جنازه او بوی مُشک، استشمام می شد. در «زیارت ناحیه مقدّسه»، آمده است: سلام بر جون بن حری (4)، غلام ابوذر غفاری! در «زیارت رجبیه» (5) هم نام وی آمده است.

1- در زیارت ناحیه به روایت الاقبال، این گونه آمده است.

2- در زیارت ناحیه به روایت بحار الأنوار از الإقبال، این گونه آمده است.

3- این بیت، در مصدر، اشکالاتی داشت و ما صحیح آن را از متن های دیگر، در این جا آورده ایم.

4- در روایت مصباح الزائر و المزار الکبیر، «بن حری» نیامده است.

5- در زیارت رجبیه، «جون مولی ابي ذر» آمده است.

الملهوف_ في ذِكْرِ مَقْتَلِ أَصْحَابِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَرَزَ جَوْنٌ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ فِي إِذْنِ مَنِيٍّ؛ فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَاقِبَةِ، فَلَا تَبْتَلِ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا فِي الرَّخَاءِ الْحَسِّ قِصَاعَكُمْ، وَفِي الشَّدَّةِ أَخَذْلُكُمْ؟! وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُمْتِنٌ، وَإِنَّ حَسْبِي لِلنَّيْمِ، وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ، فَتَنَفَسُ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي، وَيَشْرَفَ حَسْبِي، وَيَبِيضَ وَجْهِي، لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (1)

9/3 حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ كَانَ حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ (2)، وَالَّذِي ذَكَرَ فِي الْمَصَادِرِ الرَّجَالِيَّةِ وَالتَّارِيخِيَّةِ بِاسْمِ حَبِيبِ بْنِ مَظَهَّرٍ (3) الْفَقْعَسِيِّ (4) أَيْضًا، مِنْ خَاصَّةِ أَصْحَابِ الْإِمَامِ عَلِيِّ وَالْإِمَامِ الْحَسَنِ وَالْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (5)، بَلِ اسْتِنَادًا إِلَى قَوْلِ ابْنِ حَجْرٍ، فَإِنَّهُ أَدْرَكَ عَصْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضًا. (6) كَانَ فِي عَصْرِ حُكْمِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَحَدَ أَعْضَاءِ جَيْشِهِ الْخَاصِّ وَالَّذِي كَانَ يُسَمَّى بـ «شُرْطَةُ الْخَمِيسِ». (7) إِنَّ حَدِيثَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ مَعَ مِيثَمِ التَّمَارِ وَرَشِيدِ الْهَجْرِيِّ حَوْلَ أَحْدَاثِ الْمُسْتَقْبَلِ، تَدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أَصْحَابِ سِرِّ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمَمَّنْ يَتِمَّتَعُونَ بِكَمَالَاتٍ مَعْنَوِيَّةٍ رَفِيعَةٍ، وَكَانُوا عَلَى مَعْرِفَةِ الْمَنَائِي وَالْبَلَايَا. (8) كَانَ مِنْ أَوَائِلِ الَّذِينَ دَعَا الْإِمَامَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمَجِيءِ إِلَى الْكُوفَةِ (9)، وَبَعْدَ دُخُولِ مُسْلِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكُوفَةَ وَقِرَاءَةِ كِتَابِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِهَا، قَامَ عَابِسُ فَأَظْهَرَ نَوْعًا مِنَ الشُّكِّ بِشَأْنِ صِدْقِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَأَقْسَمَ بِأَنَّهُ يَلْبِي دَعْوَةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَفِيرِهِ، وَيُحَارِبُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَعْدَاءَهُمَا حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ، وَقَامَ بَعْدَهُ حَبِيبٌ وَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ! قَدْ قَضَيْتَ مَا فِي نَفْسِكَ بِوَأَجْزٍ مِنْ قَوْلِكَ. ثُمَّ قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَى مِثْلِ مَا هَذَا عَلَيْهِ. (10) وَبَدَأَتْ بَيْعَةُ النَّاسِ لِمُسْلِمٍ بَعْدَ كَلَامِ هَذَيْنِ الشَّخْصَيْنِ (11). وَكَانَ لِحَبِيبِ دَوْرٌ فَعَّالٌ فِي أَخْذِ الْبَيْعَةِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. (12) وَبَعْدَ التَّحَاقُّهِ بِالْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَلِكَ جَهْدًا كَثِيرًا مِنْ أَجْلِ اسْتِقْطَابِ الْأَفْرَادِ وَالْمُقَاتَلِينَ مِنْ قَبِيلَةِ بَنِي أَسَدٍ (13) إِلَى عَسْكَرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُجَابَهَةِ الْأَعْدَاءِ. (14) تَوَلَّى حَبِيبٌ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ قِيَادَةَ مَيْسِرَةِ عَسْكَرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (15)، وَكَانَ يَتِمَّتَعُ بِالسُّكِينَةِ بِشَكْلِ عَالٍ، وَكَانَ مَسْرُورًا عِنْدَ اقْتِرَابِهِ مِنَ الشَّهَادَةِ، وَفِي نَقْلِ أَنَّهُ كَانَ يَدَاعِبُ أَصْحَابَهُ (16)، وَحِينَمَا قَالَ لَهُ بَرِيرٌ: يَا أَخِي! لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةِ ضَيْحِكٍ! أَجَابَ: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ، وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِسَبِّ يَوْفِهِمْ، فَتُعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنَ. (17) وَحَمَلَ عَلَى جَيْشِ الْعَدُوِّ وَهُوَ يَرْتَجِزُ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ: أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ فَرَسٌ هَيْجَاءٌ وَحَرْبٌ تُسَعَّرُ أَنْتُمْ أَعْدُ عُدَّةً وَأَكْثَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَظْهَرُ حَقًّا وَأَتَقَى مِنْكُمْ وَأَعْدَرُ (18) وَهَكَذَا قَاتَلَ حَتَّى التَّحَقُّ بِمُوكَبِ شُهَدَاءِ كَرْبَلَاءَ. كَانَتْ شَهَادَةُ حَبِيبِ أَيْمَةً جَدًّا عَلَى الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِذَا فَإِنَّهُ قَالَ عِنْدَ شَهَادَتِهِ: أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي. (19) وَجَاءَ فِي زِيَارَةِ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ: (20) السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ. كَمَا ذَكَرَ اسْمَهُ فِي الزِّيَارَةِ الرَّجِيَّةِ أَيْضًا (21).

1- الملهوف: ص 163، مثير الأحران: ص 63، بحار الأنوار: ج 45 ص 22.

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 416، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 18؛ الإرشاد: ج 2 ص 95، رجال الطوسي: ص 100 وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 240 ح 1687 وص 242 ح 1689 وص 244 ح 1690.

3- جمهرة النسب: ص 170، أنساب الأشراف: ج 3 ص 402، الأخبار الطوال: ص 256، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 567، البداية والنهاية: ج 8 ص 182 وفيهما «مطهر»؛ الاختصاص: ص 7، بحار الأنوار: ج 101 ص 340 وراجع: هذه الموسوعة: ج 6 ص 242 ح 1688.

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 355، الإصابة: ج 2 ص 142، الفتوح: ج 5 ص 34 وراجع: جمهرة النسب: ص 170.

- 5- رجال الطوسي : ص 60 و 93 و 100 ، الاختصاص : ص 3 و 7 و 8 ، ورجال البرقي : ص 4 و 7 ، رجال ابن داوود : ص 70.
- 6- الإصابة : ج 2 ص 142 وفيه «حتيت بن مظهر بن رناب بن الأشر بن جحوان بن فقفس الكندي ثم الفقعسي ، له إدراك ، وعمّر حتى قتل مع الحسين بن علي عليه السلام» .
- 7- راجع : رجال البرقي : ص 4.
- 8- راجع : ص 240 ح 1687 .
- 9- راجع : ج 4 ص 12 (القسم السابع/الفصل الثالث/كتب أهل الكوفة إلى الإمام عليه السلام يدعونه إلى القيام).
- 10- راجع : ج 4 ص 72 (القسم السابع / الفصل الرابع / قدوم مسلم الكوفة وبيعة أهلها له) .
- 11- وراجع : ج 4 ص 72 (القسم السابع / الفصل الرابع / قدوم مسلم الكوفة وبيعة أهلها له) .
- 12- الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 121.
- 13- راجع : ج 5 ص 416 (الفصل الأول / جهود حبيب بن مظاهر لنصرة الإمام عليه السلام في السادس من المحرم).
- 14- راجع : ص 6 (الفصل الأول / استمهال ليلة للصلاة والدعاء والاستغفار) و ص 94 (الفصل الثاني / احتجاجات الإمام عليه السلام على جيش الكوفة) و ص 156 (صلاة الجماعة في ظهر عاشوراء بإمامة الحسين عليه السلام).
- 15- راجع : ص 78 (الفصل الثاني / المواجهة بين جيش الهدى وجيش الضلالة).
- 16- راجع : ص 72 (الفصل الأول / الترحاب بالشهادة).
- 17- راجع : ص 242 ح 1687 .
- 18- راجع : ص 244 ح 1690 .
- 19- راجع : ص 248 ح 1690 .
- 20- راجع : ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .
- 21- راجع : ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / زيارته في أول رجب) .

الملهوف_ در یادکرد کشته شدن یاران امام علی علیه السلام: جُون، غلام ابو ذر، به میدان آمد. او برده ای سیاه بود. حسین علیه السلام به او فرمود: «تو مُجازی [که نجنگی]؛ زیرا تو برای عافیت، در پی ما آمده ای. پس خود را درگیر گرفتاری ما مکن». جُون گفت: ای فرزند پیامبر خدا! من به گاه راحتی، از شما بهره ببرم و به هنگام سختی، رهایتان کنم؟! به خدا سوگند، بوی من، بد و تبارم، پست و رنگ پوستم، سیاه است. آیا بهشت را از من دریغ می داری تا بویم، خوش و تبارم، نیکو و رویم سپید شود؟ به خدا سوگند، از شما جدا نمی شوم تا این خون سیاه با خون های شما، در آمیزد! سپس جنگید تا به شهادت رسید. خُشودی خدا بر او باد!

3 / 9 حبيب بن مظاهر

حبيب بن مظاهر اسدی که در منابع رجالی و تاریخی، از وی با نام حبيب بن مُظَهَّر قَعَسِي نیز یاد شده، از یاران خاصّ امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام بوده است؛ بلکه به گفته ابن حجر، دوران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نیز درك کرده است. وی در دوران حکومت امام علی علیه السلام، یکی از اعضای «سپاه ویژه» ایشان - که «شُرطَةُ الحَمِيس» نامیده می شد -، بوده است. مذاکرات حبيب بن مظاهر با میثم تمار و رُشید هَجَرِي در باره آینده، نشانه آن است که آنان، از اصحاب سیر امام علی علیه السلام، و برخوردار از کمالات بلند معنوی و علم منایا و بلايا (مرگ ها و حادثه ها) بوده اند. وی، در زمره نخستین کسانی بود که از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه، دعوت کردند (1) و پس از ورود مسلم علیه السلام به کوفه و قرائت نامه امام علیه السلام برای مردم کوفه، پس از عابَس - که ضمن اظهار تردید در صداقت مردم کوفه، سوگند یاد کرد که شخصا دعوت امام علیه السلام و نماینده ایشان را می پذیرد و برای رضای خدا با دشمنان آنان می جنگد تا خدا را ملاقات کند -، از جا برخاست و گفت: خداوند، تو را بیامرزد! آنچه را در نظر داشتی، با سخنی کوتاه، بیان کردی. سپس گفت: به خداوندی که جز او خدایی نیست، سوگند، من هم نظری همچون نظر او دارم. پس از سخنان این دو نفر، بیعت مردم با مُسلم بن عقیل، آغاز شد. (2) همچنین حبيب، در بیعت گرفتن از مردم کوفه، نقشی فعال داشت. وی پس از حضور در کربلا نیز برای جذب نیرو برای سپاه امام علیه السلام از طایفه بنی اسد (3) و برخورد با دشمنان، تلاش های فراوانی داشت. (4) حبيب، در روز عاشورا، فرماندهی جناح چپ سپاه امام علیه السلام را به عهده داشت (5) و از آرامش و روحیه بسیار بالایی برخوردار بود. چنان که در آستانه شهادت، شاد بود و بر اساس نقلی، با همزمان خود، شوخی می کرد. (6) بُریر به او گفت: برادر! الآن وقت خنده نیست. حبيب، پاسخ داد: کجا برای شادمانی، بهتر از این جا؟ به خدا سوگند، جز این نیست که این گروه اُباش، با شمشیرهایشان به ما هجوم می آورند و ما با حور العین، هماغوش می شویم. وی، در حالی که این اشعار را زمزمه می کرد، به سپاه دشمن، حمله ور شد: من، حبيبم و پدرم، مُظاهر استیگه سوار پیکار جو، میان شعله های جنگ. شما، آماده تر و پُر شمارتريدو ما، وفادارتر و شکیباتر از شماييم. ما، حجتی برتر و حقی روشن تر داریم از شما، پرهیزگارتریم و دلیل بهتری داریم. او همچنان رزمید تا به خیل شهدای کربلا پیوست. شهادت حبيب، برای امام حسین علیه السلام، بسیار ناگوار بود. لذا هنگامی که وی شهید شد، فرمود: من، شهادت خود و یارانِ حمایتگرم را به حساب خدا می گذارم. در «زیارت ناحیه مقدّسه»، آمده است: سلام بر حبيب بن مظاهر اسدی! نام وی در «زیارت رجبیه» هم آمده است.

1- ر. ک: ج 4 ص 13 (بخش هفتم / فصل سوم / نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام).

2- ر. ک: ج 4 ص 73 (بخش هفتم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او).

- 3- ر. ك: ج 5 ص 417 (فصل يكم / كوشش های حبيب بن مظاهر برای ياری امام عليه السلام در ششم محرم).
- 4- ر. ك: ص 7 (فصل يكم / شب را مهلت گرفتن برای نماز و دعا و استغفار) و ص 95 (فصل دوم / احتجاج های امام عليه السلام بر سپاه كوفه) و ص 157 (نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت امام حسين عليه السلام).
- 5- ر. ك: ص 79 (فصل دوم / رویارویی لشكر هدايت و لشكر گم راهی).
- 6- ر. ك: ص 73 (فصل يكم / استقبال از شهادت با روی باز).

راجع: ص 362 (الفصل الثالث / مسلم بن عوسجة).

ملاحظة جدير بالذكر روى الفاضل الدربندي في كتاب أسرار الشهادة (1) حكاية مفصلة حول لقاء حبيب بن مظاهر بمسلم بن عوسجة عند عطار في سوق الكوفة لشراء الصبغ ، وكذلك ذكر أموراً أخرى من قبيل : كتاب الإمام الحسين إلى حبيب ودعوته لنصرته، حوار حبيب مع زوجته حول الذهاب إلى كربلاء، حوار غلام حبيب مع فرسه في خارج الكوفة، كيفية وصول حبيب إلى كربلاء وإبلاغه سلام زينب عليه السلام عند وصوله كربلاء، وغيرها من الحوادث التي ليس لها ذكر في المصادر المعتمدة، ومن المؤسف أن الكثير من الخطباء والرواديد يستندون إليها .

ر. ك: ص 363 (فصل سوم / مُسلم بن عَوْسَجَه).

نکته‌گفتنی است که فاضل دربندی، در کتاب أسرار الشهادة، داستان مفصّلی را (1) در باره ملاقات حیب بن مُظاہر با مُسلم بن عَوْسَجَه در مغازه عطّاری در بازار کوفه برای خرید رنگ، همچنین نامه امام حسین علیه السلام به حیب و دعوت از او برای یاری خود، گفتگوی حیب با همسرش در باره رفتن به کربلا، سخن گفتن غلام حیب با اسب وی در خارج از کوفه، چگونگی رسیدن حیب به کربلا و ابلاغ سلام زینب علیها السلام به وی هنگام ورود به کربلا، نقل کرده است که مانند بسیاری از مطالب دیگر این کتاب، در منابع معتبر، اثری از آنها دیده نمی‌شود و متأسّفانه، بسیاری از اهل منبر و مرثیه سرایان، آنها را نقل می‌کنند.

1- ر. ك: ج 1 ص 101 (درآمد / کتاب شناسی تاریخ عاشورا و عزاداری امام حسین علیه السلام).

رجال الكشي عن فضيل بن الزبير: مرَّ ميثمُ التَّمَارُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، فَاسْتَقْبَلَ حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيَّ عِنْدَ مَجْلِسِ بَنِي أَسَدٍ، فَتَحَدَّثَا حَتَّى اخْتَلَفَ أَعْنَاقُ فَرَسَيْهِمَا. ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ: لَكَأَنِّي بِشَيْخٍ أَصْلَعٍ صَخِمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبَطِيخَ عِنْدَ دَارِ الرَّزْقِ، قَدْ صُلِبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيُقَرُّ بَطْنُهُ عَلَى الْحَسَبِ. فَقَالَ مَيْثَمٌ: وَإِنِّي لِأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَ لَهُ صَدْفِيرَتَانِ (1) يَخْرُجُ لِيَنْصُرَ ابْنَ بَنَاتِ نَبِيِّهِ، فَيَقْتُلُ وَيُجَالُ بِرَأْسِهِ بِالْكَوْفَةِ. ثُمَّ افْتَرَقَا، فَقَالَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَكْذَبَ مِنْ هَذَيْنِ! قَالَ: فَلَمْ يَفْتَرِقْ أَهْلُ الْمَجْلِسِ حَتَّى أَقْبَلَ رُشَيْدُ الْهَجْرِيِّ، فَطَلَبَهُمَا فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَجْلِسِ عَنْهُمَا، فَقَالُوا: افْتَرَقَا، وَسَمِعْنَاهُمَا يَقُولَانِ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رُشَيْدٌ: رَحِمَ اللَّهُ مَيْثَمًا! نَسِيَ: وَيُزَادُ فِي عَطَاءِ الَّذِي يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مِئَةَ دِرْهَمٍ، ثُمَّ أَدْبَرَ، فَقَالَ الْقَوْمُ: هَذَا وَاللَّهِ أَكْذَبُهُمْ!! فَقَالَ الْقَوْمُ: وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى رَأَيْنَاهُ مَصْلُوبًا عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ، وَجِيءَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَرَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا. وَكَانَ حَبِيبٌ مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَقُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ، وَاسْتَقْبَلُوا الرَّمَاحَ بِصُدُورِهِمْ وَالسُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ، وَهُمْ يُعْرَضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَالْأَمْوَالُ فِيَابُونَ، وَيَقُولُونَ: لَا عُذْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنَّا عَيْنٌ تَطْرَفُ، حَتَّى قُتِلُوا حَوْلَهُ. وَلَقَدْ مَرَّ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيُّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ خُصَّيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ، وَكَانَ يُقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَاءِ: يَا أَخِي لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةِ ضِحْكَ! قَالَ: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ، وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ (2) بِسُيُوفِهِمْ، فَنُعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنِ (3).

1- في المصدر: «صفيدتان»، وهو تصحيف.

2- الطَّغَامُ: أوغاد الناس (الصحاح: ج 5 ص 1975 «طغم»).

3- رجال الكشي: ج 1 ص 292 الرقم 133، بحار الأنوار: ج 45 ص 92 ح 33.

رجال الکشی_ به نقل از فضیل بن زبیر_: میثم تمّار، سوار بر اسبش می رفت که حبیب بن مُظاهر اسدی را در مجلس قبیله بنی اسد، دید . آنها با هم سخن گفتند تا آن جا که گردن اسب هایشان، در هم فرورفت. سپس حبیب گفت: گویی پیرمردی شکم بزرگ را می بینم که در دار الرزق، خربزه می فروشد و به خاطر محبّت نسبت به خاندان پیامبرش، به دار آویخته شده و بر همان چوبه دار، شکمش را شکافته اند. میثم گفت: من نیز مردی سرخ رو، با دو گیسوی بافته را می شناسم که بیرون می آید تا فرزند دختر پیامبرش را یاری دهد و کشته می شود و سرش را به کوفه می بزند. آن گاه، آن دو از هم جدا شدند و اهل مجلس گفتند: دروغگوتر از این دو، ندیده بودیم! اهل مجلس، هنوز متفرّق نشده بودند که رشید هَجَری آمد و از اهل مجلس، در باره آن دو پرسید. گفتند: از هم جدا شدند و شنیدیم که این گونه می گویند. رشید گفت: خداوند، میثم را رحمت کند! فراموش کرد که [بگوید]: و صد درهم، بر جایزه آورنده سر [حبیب] می افزایند. سپس، رشید رفت و اهل مجلس گفتند: به خدا سوگند، این، دروغگوترین آنان بود! همان مردم می گویند: به خدا سوگند، روزگاری نگذشت که میثم را بر درِ خانه عمرو بن حُرَیث، به دار آویخته، دیدیم. نیز شاهد بودیم که سر حبیب بن مُظاهر را_ که همراه با حسین علیه السلام کشته شده بود_، آوردند و همه آنچه را گفته بودند، به چشم دیدیم. حبیب، از هفتاد تن یارانِ یاری دهنده حسین علیه السلام بود که کوه هایی از آهن [و شمشیر] را پیش روی خود دیدند و با سینه و صورت، به استقبال نیزه و شمشیر رفتند، در حالی که امان و مال، به آنها پیشنهاد شده بود؛ ولی آنان، پاسخ رد دادند و گفتند: ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عذری نداریم، اگر حسین علیه السلام کشته شود و ما جانی در بدن داشته و نگاره گر باشیم. سپس، گرد او چرخیدند تا به شهادت رسیدند. حبیب [در واپسین ساعات عمرش] شوخی می کرد و یزید بن خُصَیر هَمَدانی_ که او را سَرورِ قاریان می خواندند_، به او گفت: برادر من! اکنون، وقت خنده نیست. حبیب گفت: کجا بهتر از این جا، برای شادمانی است؟ به خدا سوگند، جز این نیست که این اُوباش، با شمشیرهایشان به سوی ما می آیند [و ما را شهید می کنند] و با حور العین، هماغوش می شویم.

الأمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: ثُمَّ بَرَزَ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرِ الْأَسَدِيِّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ لَنَحْنُ أَزْكَى مِنْكُمْ وَأَطْهَرُ نَصْدَرُ خَيْرِ النَّاسِ حِينَ يَذْكَرُ فُقِّتَلَ مِنْهُمْ أَحَدًا وَثَلَاثِينَ رَجُلًا، ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (1)

الفتوح: وَخَرَجَ ... حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ، وَهُوَ يَرْتَجِزُ وَيَقُولُ: أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ فَارِسٌ هَيَجَاءَ (2) وَحَرْبٍ تُسْعَرُ أَنْتُمْ أَعْدُ عِدَّةً وَأَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَفْهَرُ وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَعْدَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ ثُمَّ حَمَلَ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ. (3)

-
- 1- .الأمالي للصدوق : ص 224 ح 239 ، روضة الواعظين : ص 206 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ أهل البيت عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 44 ص 319 .
 - 2- .الهيجاء : الحرب ، بالمد والقصر ، لأنها موطن غضب (لسان العرب : ج 2 ص 395 «هوج»).
 - 3- .الفتوح : ج 5 ص 107 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 103 نحوه وفيه «فقتل اثنين وستين رجلاً ، فقتله الحصين بن نمير ، وعلق رأسه في عنق فرسه» بدل «ثم حمل ...» ، بحار الأنوار : ج 45 ص 26 .

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام: سِپس حَبیب بن مُظَاهِر اسدی_ که رضوان خدا بر او باد_، به میدان مبارزه آمد، در حالی که چنین رَجَز می خواند: من، حَبیبم و پدرم، مُظَهَّر استما، از شما پاك تر و پاکیزه تریم و بهترین مردم به گاه یادآوری را یاری می دهیم. آن گاه، 31 تن از آنان را کُشت و سِپس به شهادت رسید. رضوان خدا بر او باد!

الفتوح: حَبیب بن مُظَاهِر اسدی، به میدان آمد، در حالی که رَجَز می خواند و می گفت: من، حَبیبم و پدرم، مُظَاهِر اسْتِیکَه سوارِ پیکار جو، میان شعله های جنگ. شما، آماده تر و پُرشمارترید و ما، با حَجَّت برتر و چیره تر. و شما، خیانتکار در پیمانید و ما از شما، وفادارتر و شکیباتریم. سِپس یورش بُرد و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید. خدایش بیامرزد!

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن سليمان بن أبي راشد عن حميد بن مسلم: قال [الحُصَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ظَهْرِ عَاشُورَاءِ] : سَدِّ لَوْهُمُ أَنْ يَكْفُؤُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ ، فَقَالَ لَهُمُ الْحُصَيْنُ بْنُ بَنِي تَمِيمٍ : إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ ، فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ : لَا تُقْبَلُ ! زَعَمَتِ الصَّلَاةُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تُقْبَلُ ، وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارُ ؟ قَالَ : فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ ، وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ ، فَضَرَبَ وَجْهَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ ، فَسَبَّ وَوَقَعَ عَنْهُ ، وَحَمَلَهُ أَصْحَابُهُ فَاسْتَنْقَذُوهُ ، وَأَخَذَ حَبِيبٌ يَقُولُ : أَقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَيْتُمْ أَكْتَادًا (1) يَا شَرَّ قَوْمِ حَسَبًا وَأَدَا (2) قَالَ : وَجَعَلَ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ : أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ فَارِسٌ هَيَجَاءُ وَحَرْبٌ تُسَعَّرُ أَنْتُمْ أَعْدَاءُ وَعَدَّةٌ وَأَكْثَرُونَ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرٌ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَظْهَرُ حَقًّا وَأَتَمَّى مِنْكُمْ وَأَعْدَزُ وَقَاتِلٌ قِتَالًا شَدِيدًا ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ فَقَتَلَهُ _ وَكَانَ يُقَالُ لَهُ : بُدَيْلُ بْنُ صَدْرِيمٍ مِنْ بَنِي عَقْفَانَ _ وَحَمَلَ عَلَيْهِ آخَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَطَعَنَهُ فَوْقَ ، فَذَهَبَ لِيَقُومَ ، فَضَرَبَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ فَوَقَعَ ، وَنَزَلَ إِلَيْهِ التَّمِيمِيُّ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ . فَقَالَ لَهُ الْحُصَيْنُ : إِنِّي لَشَدِيدُكَ فِي قِتْلِهِ ، فَقَالَ الْآخَرُ : وَاللَّهِ مَا قَتَلَهُ غَيْرِي ، فَقَالَ الْحُصَيْنُ : أَعْطِيهِ أَعْلَقَهُ فِي عُنُقِ فَرَسِي كَيْمَا يَرَى النَّاسُ وَيَعْلَمُوا أَنِّي شَدِيدُكَ فِي قِتْلِهِ ، ثُمَّ خَذَهُ أَنْتَ بَعْدَ فَا مَضَى بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَلَا حَاجَةَ لِي فِيهَا تُعْطَاةً عَلَى قِتْلِكَ إِيَّاهُ . قَالَ : فَأَبَى عَلَيْهِ ، فَأَصْلَحَ قَوْمُهُ فِيمَا بَيْنَهُمَا عَلَى هَذَا ، فَدَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ ، فَجَالَ بِهِ فِي الْعَسْكَرِ قَدْ عَلَّقَهُ فِي عُنُقِ فَرَسِهِ ، ثُمَّ دَفَعَهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ . فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى الْكُوفَةِ أَخَذَ الْآخِرُ رَأْسَ حَبِيبٍ فَعَلَّقَهُ فِي لَبَانِ (3) فَرَسِهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فِي الْقَصْرِ فَبَصُرَ بِهِ ابْنُ الْقَاسِمِ بْنُ حَبِيبٍ ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَدْ رَاهَقَ ، فَأَقْبَلَ مَعَ الْفَارِسِ لَا يُفَارِقُهُ ، كُلَّمَا دَخَلَ الْقَصْرَ دَخَلَ مَعَهُ ، وَإِذَا خَرَجَ خَرَجَ مَعَهُ ، فَارْتَابَ بِهِ ، فَقَالَ : مَا لَكَ يَا بَنِيَّ تَبَعْنِي ؟ قَالَ : لَا شَيْءَ ، قَالَ : بَلَى ، يَا بَنِيَّ أَخْبِرْنِي ، قَالَ لَهُ : إِنَّ هَذَا الرَّأْسَ الَّذِي مَعَكَ رَأْسُ أَبِي ، أَفْتَعْطِينِيهِ حَتَّى أَدْفِنَهُ ؟ قَالَ : يَا بَنِيَّ ، لَا يَرْضَى الْأَمِيرُ أَنْ يُدْفَنَ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ يُثَبِّتَنِي الْأَمِيرُ عَلَى قِتْلِهِ ثَوَابًا حَسَنًا ، قَالَ لَهُ الْغُلَامُ : لَكِنَّ اللَّهَ لَا يُثَبِّتُكَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا أَسْوَأَ الثَّوَابِ ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ قَتَلْتَ خَيْرًا مِنْكَ ، وَبِكِي ، فَمَكَثَ الْغُلَامُ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا اتِّبَاعُ أَثَرِ قَاتِلِ أَبِيهِ لِيَجِدَ مِنْهُ غَرَّةً (4) فَيَقْتُلُهُ بِأَبِيهِ . فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَغَزَا مُصْعَبٌ بِاجْمِيرِي (5) ، دَخَلَ عَسْكَرَ مُصْعَبٍ فَإِذَا قَاتِلُ أَبِيهِ فِي فُسْطَاطِهِ (6) ، فَأَقْبَلَ يَخْتَلِفُ فِي طَلَبِهِ وَالتَّمَاسِ غَرَّتِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ قَاتِلٌ نِصْفَ النَّهَارِ ، فَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى بَرَدَ . قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ ، قَالَ : لَمَّا قَتَلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ هَذَا ذَلِكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ : أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي . (7)

- 1- أكتاد : أي جماعات (القاموس المحيط : ج 1 ص 332 «كتد»).
- 2- الآد : الصُّلب (القاموس المحيط : ج 1 ص 275 «آد»). كائنه أراد أن أصلاب آبائهم التي خرجت منها نطفهم خبيثة .
- 3- اللبان : الصدر من ذي الحافر خاصة (لسان العرب : ج 13 ص 377 «لبن»).
- 4- الغرّة : الغفلة (المصباح المنير : ص 444 «غرّة»).
- 5- باجميري : موضع دون تكريت (معجم البلدان : ج 1 ص 314) وراجع : الخريطة رقم 5 في آخر مجلد 8.
- 6- الفُسطاط : بيت من الشعر (الصحاح : ج 3 ص 115 «فسطط»).
- 7- تاريخ الطبري : ج 5 ص 439 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 567 نحوه وليس فيه من «أقسم» إلى «أعذر» وراجع : أنساب الأشراف : ج 3 ص 402 ومقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 17 _ 19 ومثير الأحران : ص 62 و ص 65 .

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف_ : سلیمان بن ابی راشد ، از حمید بن مسلم برایم نقل کرد : حسین علیه السلام ، در ظهر عاشورا فرمود : «از آنان بخواهید که دست نگه دارند تا نماز بخوانیم» . حصّین بن تمیم گفت: این [نماز] پذیرفته نمی شود ! حبیب بن مظاهر گفت: پذیرفته نمی شود؟! گمان برده ای که نماز از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی شود و از تو_ ای درازگوش_ ، پذیرفته می شود؟! حصّین بن تمیم ، به آنان یورش بُرد . حبیب بن مظاهر نیز به سوی او بیرون آمد و با شمشیر به صورت اسبش زد . اسب ، دست هایش را بلند کرد و حصّین ، از آن [بر زمین] افتاد و یارانش ، او را با خود بردند و نجاتش دادند . حبیب ، شروع به رَجَز خوانی کرد : سوگند یاد می کنم که اگر به شمارِ شما بودیمیا حتی نصف شما ، گروه گروه ، فرار می کردید ای بدتباران و پلیدان ! و آن روز ، چنین رَجَز خواند : من ، حبیب هستم و پدرم ، مظاهر استیگه سوار پیکارجو ، میان شعله های جنگ . شما ، آماده تر و پُرشمارتریدو ما ، وفادارتر و شکیباتر . و ما با حجت برتر و حق آشکارتریمو از شما ، پرهیزگارتریم و دلیل بهتری داریم . سپس ، سخت جنگید . مردی از قبیله بنی تمیم به او حمله بُرد و با شمشیر ، به سرش زد و خون او را ریخت . نام آن مرد ، بُدیل بن صُریم و از قبیله بنی عُقْفان بود . مردی دیگر از بنی تمیم نیز به او حمله بُرد و او را با نیزه به زمین انداخت . حبیب ، خواست برخیزد که حصّین بن تمیم ، با شمشیر بر سرش زد و او را دوباره [بر زمین] انداخت . مرد تمیمی ، فرود آمد و سرش را [از تن] جدا کرد . حصّین به او گفت : من ، شریک تو در کُشتنِ او بودم . اما او گفت: به خدا سوگند ، کسی جز من ، او را نکُشت . حصّین گفت: سر را به من بده تا به گردن اسبم بیاویزم و مردم ببینند و شرکت جستنِ مرا در کُشتن او بدانند . سپس ، آن را بگیر و به نزد عبید الله بن زیاد ببر که من ، نیازی به جایزه کُشتن او ندارم . مرد تمیمی پذیرفت ؛ ولی قومشان ، آن دورا بر همین گونه ای که گفته شد ، صلح دادند و او ، سر حبیب بن مظاهر را به حصّین داد تا به گردن اسبش بیاویزد و میان لشکر بچرخاند . سپس ، آن را به او بدهد . هنگامی که به کوفه بازگشتند ، آن دیگری ، سر حبیب را گرفت و به سینه اسبش آویخت و با همان به دیدار ابن زیاد در کاخش رفت . قاسم پسر حبیب _ که آن زمان ، نوجوان بود _ ، او را دید و همراه سوار رفت و بی آن که از او جدا شود ، با وی به درون کاخ رفت و چون خارج شد ، با او بیرون آمد . سوار ، به او بدگمان شد و گفت: پسرکم ! چرا دنبال من می آیی ؟ گفت: چیزی نیست . گفت: چرا، پسرکم ! به من بگو . گفت: این سری که همراه توست ، سر پدر من است . آیا آن را به من می دهی تا آن را به خاک بسپارم ؟ گفت: پسرکم ! امیر (ابن زیاد) به دفن او رضایت نمی دهد و من می خواهم که امیر ، پاداش نیکویی در برابر کُشتن او به من بدهد . جوان به او گفت: اما خداوند ، بر این کار ، چیزی جز بدترین سزا به تو نمی دهد . بدان که به خدا سوگند ، بهتر از خودت را کُشته ای . آن جوان ، گریست و آن گاه ، صبر کرد تا بزرگ شد و هم و غمّش جز این نبود تا قاتل پدرش را تعقیب کند و در نخستین فرصت ، او را به انتقام پدرش بکُشد . به روزگار فرمان روایی مُصعب بن زبیر بر عراق و نبردش در باجُمیرا ، آن پسر به اردوگاه مُصعب ، وارد شد و قاتل پدرش را در خیمه اش دید . با استفاده از غفلت او ، به آن جا رفت و آمد کرد تا نیم روزی که به خواب رفته بود ، بر وی وارد شد و او را با شمشیر زد تا جان داد . محمّد بن قیس ، برای من (ابو مخنف) گفت : هنگامی که حبیب بن مظاهر ، کشته شد ، حسین علیه السلام آشفته گشت و فرمود : «خود و یارانِ یاری کننده ام را به حساب خدا می گذارم [و شکیبایی می کنم] » .

10/3 الحَجَّاجُ بْنُ مَسْرُوقٍ الحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الجَعْفِيِّ (1) والذي سُمِّيَ في بعض المصادر بالحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُورٍ ، (2) هو أحد الأصحاب الأوفياء لسَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، والذي نال شرف الشهادة في عاشوراء. وهو الذي بعثه الإمام الحسين عليه السلام إلى عبيد الله بن الحرّ الجعفي كي يأتي لنصرته (3). وهو الذي أذن الظهر بإذن الإمام عند تصدّي جيش الحرّ بن يزيد له عليه السلام (4). وقد ذكرته بعض المصادر بوصفه مؤذناً للإمام الحسين عليه السلام . (5) حمل على صفوف العدو وهو ينشد هذه الأشعار حتّى التحق برّبّه : أقدم هُديتَ هادياً مهدياً فاليوم تلقى جدك النّبيا ثمّ أباك ذا الندى (6) عَلَيَّا ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصَبِيًّا وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ النَّبِيَّ الْوَفِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا (7) وأسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيًّا (8) ورد اسمه في زيارة الناحية : السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الْجَعْفِيِّ . (9) كما ذكر اسمه في الزيارة الرجبية . (10)

- 1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 401 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 405 ، نسب معد : ج 1 ص 316 ، الاشتقاق : ص 409 ، الفتوح : ج 5 ص 109 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 103 وراجع: زيارة الناحية والزيارة الرجبية وهذه الموسوعة : ج 6 ص 250 ح 1691 .
- 2- الإرشاد : ج 2 ص 78.
- 3- راجع : ج 5 ص 268 (القسم السابع / الفصل السابع / استنصاره من عبيد الله بن الحرّ).
- 4- تاريخ الطبري : ج 5 ص 400 .
- 5- راجع : ج 5 ص 218 (القسم السابع / الفصل السابع / إغلاق الحرّ الطريق على الإمام عليه السلام) .
- 6- فلان ندي الكفّ : إذا كان سخيّاً (الصحاح : ج 6 ص 2506 «ندا»).
- 7- الكميّ : الشجاع (الصحاح : ج 6 ص 2477 «كمي»).
- 8- الفتوح : ج 5 ص 109 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 103 وليس فيه من «والحسن» إلى «الحيّا» وفيه «فقتل خمسا وعشرين رجلاً» بدل «ثم حمل...» .
- 9- راجع : ج 12 ص 264 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال).
- 10- راجع : ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب).

حجاج بن مسروق جعفی، که برخی از منابع، وی را حجاج بن مسرور نامیده اند، یکی دیگر از یاران باوفای سید الشهداء علیه السلام است که در عاشورا، به شرف شهادت، نائل آمد. وی، همان کسی است که امام حسین علیه السلام، او را نزد عبید الله بن حُرّ جعفی فرستاد تا از او بخواهد که به یاری امام علیه السلام بیاید، (1) و در جریان برخورد سپاه حُرّ بن یزید با امام علیه السلام، به دستور امام علیه السلام، اذان ظهر را گفت و منابع، او را به عنوان مؤذن حسین علیه السلام معرفی کرده اند. (2) وی، روز عاشورا، با خواندن این اشعار، به صف دشمن حمله کرد تا به لقاء الله پیوست: به پیش، که تو، هم هدایت شده ای و هم هدایت کننده امروز، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنی آن گاه، پدر سخاوتمندت، علی علیه السلام را همان که ما، او را وصی [پیامبر] می شناسیم. و حسن نیکوکار پرهیزگار وفادار راو [جعفر] دارای دو بال [در بهشت]، جوان مرد دلیر را و [حمزه] شیر خدا، شهید جاویدان را. در «زیارت ناحیه»، آمده است: سلام بر حجاج بن مسروق جعفی! نام وی در «زیارت رجبیه» هم آمده است.

1- ر. ک: ج 5 ص 269 (بخش هفتم / فصل هفتم / یاری خواستن از عبید الله بن حُرّ).

2- ر. ک: ج 5 ص 219 (بخش هفتم / فصل هفتم / بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُرّ).

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: خَرَجَ ... الْحَجَّاجُ بْنُ مَسْرُوقٍ - وَهُوَ مُؤَدِّنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَجَعَلَ يَقُولُ: أَقْدِمِ حُسَيْنٌ هَادِيَا
مَهْدِيَا الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ ثُمَّ أَبَاكَ ذَا الْعُلَا عَلِيًّا وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرَّضَى الْوَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحِينَ الْفَتَى الْكَمِيًّا وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيَّا ثُمَّ حَمَلَ
فَقَاتَلَ، حَتَّى قُتِلَ. (1)

1- .مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 20 ؛ بحار الأنوار : ج 45 ص 25 نحوه .

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: حجاج بن مسروق _ که اذانگوی حسین علیه السلام بود _ ، به میدان آمد و این گونه رَجَز می خواند : ای حسین! به پیش که هدایت شده ای و هم هدایت کنندهامروز، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنی سپس، پدر والایت، علی علیه السلام را و حسن علیه السلام، نیکوکار پسندیده ولی را و [جعفر،] دارنده دو بال [در بهشت] ، جوان مرد دلیر را و [حمزه] شیر خدا، شهید جاویدان را . سپس یورش برد و جنگید تا به شهادت رسید .

11 / 3 الحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيِّ كانَ الحَرَّ بنَ يَزِيدِ الرِّياحِيِّ (1) أحدَ وجْهائِ قبيلةِ بني تميم (2)، ولا تُوفِّرُ معلومَاتُ أُخرى عنه، إلا أنَّ مصيره بين أصحابِ الإمامِ الحسينِ عليه السلامِ متميِّزٌ وباعثٌ للاعتبارِ كثيراً. كانَ الحرُّ، الشخصُ الوحيدُ الذي اجتازَ في يومِ عاشوراءِ المسافةَ بين الجَنَّةِ والنارِ خلالَ ساعاتٍ قصيرةٍ، وصعدَ بنفسه من حضيضِ الشقاوةِ إلى قَمَّةِ السعادةِ، لذا فإنَّ مصيرَ الحرِّ دليلٌ واضحٌ على اختيارِ الإنسانِ الطريقَ الصحيحَ للحياة. كانَ الحرُّ أوَّلَ من أغلقَ الطريقَ على الإمامِ الحسينِ وأصحابه (3)، وإنَّ انتخابه بوصفه قائداً للجيشِ حيثُ قامَ بأوَّلِ مواجهةٍ للإمامِ (4)، يدلُّ على الاعتمادِ الكاملِ للحكمِ الأمويِّ عليه. لم يكنِ الذنبُ الذي اقترفه الحرُّ ذنباً صغيراً، إلا أنَّه عندما شاهدَ نفسه بين الجَنَّةِ والنارِ، لم يعزَّه الظاهرُ الخادعُ للعالمِ والذي كانت جهنَّمُ تكمنُ في باطنه، فاخترَ مع شهداءِ كربلاءِ الآخرينَ طريقَ الجَنَّةِ، وقالَ بشأنِ هذا الاختيارِ: إِنِّي وَاللَّهِ أَحْيَيْتُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَوَاللَّهِ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَلَوْ قُطِّعَتْ وَحُرِّقَتْ. (5) وهذه رسالةٌ تعليميةٌ لجميعِ الذين تتباهمُ الحيرةُ عندَ مفترقِ طريقِ الجَنَّةِ والنارِ، وخاصَّةً الشبابِ. وبعدَ اختياره طريقَ الجَنَّةِ، ضربَ فرسه وتوجَّهَ نحوَ خيامِ سيِّدِ الشهداءِ ويده على رأسه، وكانَ يكرِّرُ مع نفسه هذه العباراتِ أثناءَ الطريقِ: اللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ فَتُبَّ عَلَيَّ، فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيائِكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَيْبِكَ. وبسببِ الخطأِ الكبيرِ الذي ارتكبه الحرُّ كانَ يحتملُ ألاَّ تُقبلَ توبته. لذا فإنَّه عندما وصلَ إلى الإمامِ عليه السلامِ قالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا أَرَى، وَأَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فأجابَه الإمامُ الحسينُ عليه السلامُ: نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ، فَانزِلْ. فقالَ الحرُّ: أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلاً، وَإِلَى التَّزْوِيلِ يَوْوُلُ آخِرُ أَمْرِي. ثمَّ أضافَ قائلاً: إِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَنْذَن لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَدَا فِي الْقِيَامَةِ. (6) ويدلُّ كلامُ الحرِّ هذا على اعتقاده الراسخِ بالمبدأِ والمعادِ، وهذا هو الذي أدَّى إلى فلاحه. ثمَّ تقدَّمَ نحوَ جيشِ الكوفةِ، ووعظهم في خطبة ألقاها فيهم، ثمَّ هجمَ عليهم وقاتلَ حتَّى استشهد. فحملَه أصحابُ الإمامِ من ساحةِ القتالِ وفيه رمقٌ من الحياةِ وجعلوه مقابلَ الإمامِ عليه السلامِ. فتكلَّمَ الإمامُ وهو جالسٌ عنده بكلماتٍ جديدةٍ بالتأملِ جدًّا. فقالَ عليه السلامُ وهو يمسحُ الترابَ عن وجهِ الحرِّ: أَنْتَ الْحَرُّ كَمَا سَدَّ مَتْنُكَ أُمَّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَحُرٌّ فِي الآخِرَةِ. (7) وجاءَ في زيارةِ الناحيةِ المقدَّسةِ: السَّلَامُ عَلَى الْحَرِّ بْنِ يَزِيدِ الرَّيَّاحِيِّ. (8) كما ذكرَ اسمه في الزيارةِ الرجبيةِ أيضاً. (9)

- 1- جمهرة أنساب العرب: ص 227، جمهرة النسب: ص 216، تاريخ الطبري: ج 5 ص 392 وفيه «الحر بن يزيد الحنظلي ثم النهشلي»، أنساب الأشراف: ج 3 ص 383 وفيه «الحر بن يزيد الحنظلي»؛ رجال الطوسي: ص 100 وراجع: زيارة الناحية و الزيارة الرجبية و هذه الموسوعة: ج 6 ص 260 ح 1693.
- 2- الأُمالي للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 121؛ تذكرة الخواص: ص 251.
- 3- راجع: ج 5 ص 218 (القسم السابع / الفصل السابع / إغلاق الحر الطريق على الإمام عليه السلام).
- 4- مقالات الطالبين: ص 111 وراجع: هذه الموسوعة: ج 5 ص 216 (القسم السابع / الفصل السابع / إشخاص الحر للإتيان بالإمام عليه السلام إلى الكوفة) و ص 286 (الفصل السابع / كتاب ابن زياد إلى الحر يأمره بتضييق الأمر على الإمام عليه السلام).
- 5- راجع: ص 258 ح 1692.
- 6- راجع: ص 276 ح 1699.
- 7- راجع: ص 276 ح 1699.
- 8- راجع: ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال).

9- راجع: ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب).

3 / 11 حُر بن یزید ریاحی

حُر بن یزید ریاحی، یکی از بزرگان قبیله بنی تمیم بوده است. اطلاع دیگری از وی در دست نیست؛ لیکن سرنوشت او در میان یاران امام حسین علیه السلام، استثنایی و بسیار آموزنده است. حُر، تنها کسی است که در روز عاشورا، فاصله میان دوزخ و بهشت را طی ساعاتی کوتاه، در نوردید و خود را از حَضِیض شقاوت، به قَلَّه سعادت رساند. از این رو، سرنوشت حُر، دلیل روشنی بر آزادی انسان در انتخاب راه صحیح در زندگی است. حُر، نخستین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست. (1) انتخاب وی به فرماندهی سپاهی که نخستین برخورد را با امام علیه السلام داشت، (2) حاکی از اعتماد کامل حکومت اُموی به اوست. گناهی که حُر مرتکب شد، گناه کوچکی نبود؛ ولی هنگامی که خود را میان بهشت و دوزخ دید، ظاهر فریبنده دنیا - که در باطن آن، دوزخ نهفته بود - او را نفریفت و او، راه بهشت را به همراه دیگر شهدای کربلا، انتخاب کرد و در باره این انتخاب، گفت: به خدا سوگند، من خودم را میان بهشت و جهنم، مخیر می بینم و - به خدا سوگند - بهشت را با هیچ چیزی عوض نمی کنم، هر چند، تگّه تگّه و سوزانده شوم. این، پیام آموزنده ای است برای همه کسانی که در زندگی خود، در دوراهی دوزخ و بهشت، قرار می گیرند، بویژه برای جوانان. حُر، پس از انتخاب راه بهشت، نهیبی بر اسب خود زد و در حالی که دست هایش را روی سرش گذاشته بود، خود را به خیمه های سید الشهداء علیه السلام رساند و در بین راه، این جملات را زمزمه می کرد: خداوندا! به سوی تو، توبه کردم. توبه ام را بپذیر، که دل دوستانت و فرزندان دختر پیامبرت را لرزاند. حُر، به دلیل خطای بزرگی که مرتکب شده بود، احتمال می داد که توبه او پذیرفته نشود. از این رو، هنگامی که به محضر امام علیه السلام رسید، گفت: فدایت کردم! من همانی هستم که مانع بازگشت تو شدم و تو را وادار کردم که در این سرزمین، فرود بیایی. به خداوند سوگند، گمان نمی کردم که این گروه، تو را به این حالی که می بینم، برسانند. من به درگاه خدا، توبه می کنم. آیا راه توبه ای برای من هست؟ امام حسین علیه السلام پاسخ داد: آری. خداوند، توبه تو را می پذیرد. فرود بیا! حُر گفت: من سواره باشم، برایت بهتر از این است که پیاده باشم و سرانجام کارم به فرود آمدن (شهادت)، منجر می شود. سپس افزود: از آن جا که من، نخستین کسی بودم که در برابر تو در آمدم، پس اجازه بده که نخستین کُشته در برابر تو باشم، شاید از کسانی باشم که در فردای قیامت، از مصافحه کنندگان با جدّت محمد صلی الله علیه و آله باشم. این سخن حُر، حاکی از عقیده راسخ وی به مبدأ و معاد است که همین معنا، اساس رستگاری وی گردید. حُر، پس از ایراد سخنانی هشیارکننده و هشداربخش برای سپاه کوفه، به صف دشمن حمله کرد تا به شرف شهادت، نائل آمد. یاران امام علیه السلام، او را در حالی که هنوز رمقی در تن داشت، از صحنه نبرد، بیرون آوردند و در برابر امام علیه السلام نهادند. سخنان امام علیه السلام بر بالین وی نیز، بسیار قابل تأمل است. ایشان، در حالی که غبار از چهره او پاک می کرد، فرمود: تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت تو را نامیده است؛ آزاده در دنیا و آخرت. در «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است: سلام بر حُر بن یزید ریاحی! در «زیارت رجبیه» هم نام وی، آمده است.

1- ر. ک: ج 5 ص 219 (بخش هفتم / فصل هفتم / بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر).

2- ر. ک: ج 5 ص 217 (بخش هفتم / فصل هفتم / فرستاده شدن حُر برای آوردن امام علیه السلام به کوفه) و ص 287 (فصل هفتم / نامه ابن زیاد به حُر جهت سختگیری بر امام علیه السلام).

تاريخ الطبري عن عدي بن حرملة: إِنَّ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ لَمَّا رَحَفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! مُقَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ، قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَسْفُطَ الرُّؤُوسَ وَتَطِيحَ الأَيْدِي. قَالَ: أَمَا لَكُمْ فِي وَاحِدَةٍ مِنَ الْخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ عَلَيْكُمْ رَضِي؟ قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنَّ أَمِيرَكَ قَدِ ابَى ذَلِكَ. قَالَ: فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ مِنَ النَّاسِ مَوْفِقًا، وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ: قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ. فَقَالَ: يَا قُرَّةُ! هَلْ سَدَقْتِ فَرَسَكَ الْيَوْمَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَهُ؟ قَالَ: فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْتَحِيَ فَلَا يَشْهَدَ الْقِتَالَ، وَكَرِهَ أَنْ أَرَاهُ حِينَ يَصْنَعُ ذَلِكَ، فَيَخَافُ أَنْ أُرْفَعُهُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: لَمْ أَسْقِهِ، وَأَنَا مُنْطَلِقٌ فَسَاقِيهِ. قَالَ: فَأَعْتَرَلْتُ ذَلِكَ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ فِيهِ. قَالَ: فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُ أَطْلَعَنِي عَلَى الَّذِي يُرِيدُ، لَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَأَخَذَ يَدُونَ مِنْ حُسَيْنٍ قَلِيلًا قَلِيلًا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ: مَا تُرِيدُ يَا بَنَ يَزِيدَ؟ أَتُرِيدُ أَنْ تَحْمِلَ؟ فَسَكَتَ وَأَخَذَهُ مِثْلَ الْعُرْوَاءِ. (1) فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ يَزِيدَ! وَاللَّهِ إِنْ أَمَرَكَ لَمُرِيبٌ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِنْكَ فِي مَوْقِفٍ قَطُّ مِثْلَ شَيْءٍ أَرَاهُ الْآنَ، وَلَوْ قِيلَ لِي: مَنْ أَشْجَعُ أَهْلَ الْكُوفَةِ رَجُلًا مَا عَدَوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ؟ قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ أَخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَاللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَحُرِّقَتْ، ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ فَلَحِقَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتِكَ عَنِ الرَّجُوعِ، وَسَايَرْتُكَ فِي الطَّرِيقِ، وَجَعَجَعْتُ (2) بِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَا ظَنَنْتُ أَنْ الْقَوْمَ يَرُدُّونَ عَلَيْكَ مَا عَرَضْتَ عَلَيْهِمْ أَبَدًا، وَلَا يَلْعَوْنَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَا أَبَالِي أَنْ أُطِيعَ الْقَوْمَ فِي بَعْضِ أَمْرِهِمْ، وَلَا يَرُونَ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ طَاعَتِهِمْ، وَأَمَا هُمْ فَسَدَّ يَقْبَلُونَ مِنْ حُسَيْنٍ هَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي يَعْرِضُ عَلَيْهِمْ، وَوَاللَّهِ لَوْ ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَهَا مِنْكَ مَا رَكِبْتُهَا مِنْكَ، وَإِنِّي قَدِ جِئْتُكَ تَائِبًا مِمَّا كَانَ مِنِّي إِلَى رَبِّي، وَمُوَاسِيًا لَكَ بِنَفْسِي حَتَّى أَمُوتَ بَيْنَ يَدَيْكَ، أَفَتَرَى ذَلِكَ لِي تَوْبَةً؟ قَالَ: نَعَمْ تَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ، مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ. قَالَ: أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ، أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَنْزِلْ. قَالَ: أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، أَقَاتِلُهُمْ عَلَى فَرَسِي سَاعَةً، وَإِلَى التُّزُولِ مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي، قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاصْنَعْ يَرْحَمَكَ اللَّهُ مَا بَدَأَ لَكَ. فَاسْتَقَدَّمَ أَمَامَ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الْقَوْمُ! أَلَا تَقْبَلُونَ مِنْ حُسَيْنٍ خَصْلَةً مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ عَلَيْكُمْ فَيَعَايِكُمُ اللَّهُ مِنْ حَرْبِهِ وَقِتَالِهِ؟ قَالُوا: هَذَا الْأَمِيرُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَكَلَّمَهُ، فَكَلَّمَهُ بِمِثْلِ مَا كَلَّمَهُ بِهِ قَبْلُ، وَبِمِثْلِ مَا كَلَّمَهُ بِهِ أَصْحَابُهُ. قَالَ عُمَرُ: قَدِ حَرَصْتُ لَوْ وَجَدْتُ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا فَعَلْتُ. فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! لِأُمَّكُمْ الْهَبْلُ (3) وَالْعَبْرُ (4)، إِذْ دَعَوْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا أَتَاكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُ، وَرَعَمْتُمْ أَنْكُمْ قَاتِلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَهُ، ثُمَّ عَدَوْتُمْ عَلَيْهِ لِتَقْتُلُوهُ، أَمَسَدَ كَتْمَ بِنَفْسِهِ، وَأَخَذْتُمْ بِكَظْمِهِ، وَأَحَطْتُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَمَنْعْتُمُوهُ التَّوَجُّهَ فِي بِلَادِ اللَّهِ الْعَرِيضَةِ حَتَّى يَأْمَنَ وَيَأْمَنَ أَهْلُ بَيْتِهِ، وَأَصْبَحَ فِي أَيْدِيكُمْ كَالْأَسِيرِ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا يَدْفَعُ ضَرًّا، وَحَلَّاتُمُوهُ وَنِسَاءَهُ وَأَصْدَ بَيْتِهِ وَأَصْحَابَهُ عَنِ مَاءِ الْفُرَاتِ الْجَارِي، الَّذِي يَشْرَبُهُ الْيَهُودِيُّ وَالْمَجُوسِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ، وَتَمَرَّغُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهُ، وَهَاهُمْ أَوْلَاءٌ قَدِ صَرَعَهُمُ الْعَطَشُ، بِسَسْمَا حَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي ذُرِّيَّتِهِ، لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الظَّمِّ إِنْ لَمْ تَتُوبُوا وَتَتَزَعَّوْا عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي سَاعَتِكُمْ هَذِهِ. فَحَمَلَتْ عَلَيْهِ رَجَالَةٌ لَهُمْ تَرْمِيهِ بِالنَّبْلِ، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

(5)

- 1- العُرْوَاءُ: الرُّعْدَةُ، وَهُوَ فِي الْأَصْلِ بَرْدُ الْحُمَّى (النهاية: ج 3 ص 226 «عرا»).
- 2- جَعَجَعَ بِحُسَيْنٍ وَأَصْحَابِهِ: أَي ضَيَّقَ عَلَيْهِمُ الْمَكَانَ (النهاية: ج 1 ص 275 «جعجع»).
- 3- الْهَبْلُ: التُّكُلُ؛ وَهُوَ الْمَوْتُ، وَالْهَلَاكُ، وَفَقْدَانُ الْحَبِيبِ (راجع: لسان العرب: ج 11 ص 686 «هبل» و ص 88 «تكل»).
- 4- الْعَبْرُ: الْبُكَاءُ بِالْحُزْنِ؛ يُقَالُ: لَأُمَّهُ الْعَبْرُ وَالْعَبْرُ (لسان العرب: ج 4 ص 532 «عبر»).
- 5- تاريخ الطبري: ج 5 ص 427، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 563 وليس فيه من «فأقبل حتى وقف» إلى «لخرجت معه إلى الحسين

عليه السلام»؛ الإرشاد: ج 2 ص 99، إعلام الوري: ج 1 ص 460، مثير الأحزان: ص 58 كلّها نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 10
وراجع: أنساب الأشراف: ج 3 ص 397 والأخبار الطوال: ص 256 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 99 وروضه الواعظين: ص
.204

تاریخ الطبری_ به نقل از عدی بن حرمه _: چون عمر بن سعد ، لشکر را آماده حمله کرد، حُر بن یزید به او گفت: خدا، تو را اصلاح کند ! آیا می خواهی با این مرد (حسین علیه السلام) بجنگی ؟ عمر گفت : به خدا سوگند ، آری ؛ چنان جنگی که آسان ترین بخش آن، افتاده شدن سرها و قطع دست ها باشد ! حُر گفت: آیا هیچ يك از پیشنهادهای او، شما را راضی نمی کند ؟ عمر بن سعد گفت: به خدا سوگند ، اگر کار با من بود، [صلح] می کردم ؛ اما فرمان روایت [ابن زیاد] نپذیرفته است . راوی می گوید : حُر ، آمد تا در جایی میان مردم ایستاد . مردی از قبیله اش به نام قُره بن قیس ، همراهش بود. به او گفت: ای قُره ! آیا امروز ، اسبت را آب داده ای ؟ گفت: نه. گفت: می خواهی که آن را آب دهی ؟ قُره می گوید: به خدا سوگند ، گمان بُردم که او می خواهد کناره بگیرد و در جنگ ، حضور نیابد و خوش ندارد که من ، او را به هنگام این کار ببینم و خبر آن را به فرمانده برسانم . لذا به او گفتم: آبش نداده ام . می روم تا به آن ، آب بدهم . از جایی که حُر بود، دور شدم . به خدا سوگند، اگر مرا از قصد خود ، آگاه می کرد، همراه او به سوی حسین علیه السلام می رفتم . او کم کم به حسین علیه السلام نزدیک شد . مردی از قبیله اش به نام مهاجر بن اوس ، به او گفت: ای ابن یزید ! چه می کنی ؟ می خواهی حمله کنی ؟ حُر ، خاموش ماند و لرزه ، اندامش را گرفته بود. آن مرد به او گفت: ای ابن یزید ! به خدا سوگند ، کار تو، مشکوک است ! به خدا سوگند، هرگز در هیچ جنگی، آنچه اکنون از تو می بینم، ندیده بودم . اگر از من می پرسیدند که شجاع ترین مرد کوفه کیست ، از [کنار نام] تو نمی گذشتم . پس این چه کاری است که از تو می بینم ؟ حُر گفت: به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می بینم و _ به خدا سوگند _ ، هیچ چیز را بر بهشت بر نمی گزینم، حتی اگر تکه تکه و سوزانده شوم . سپس ، بر اسبش هی زد و به حسین علیه السلام پیوست . حُر به حسین علیه السلام گفت: خدا ، مرا فدایت کند ، ای فرزند پیامبر خدا ! من ، همان کسی هستم که تو را از برگشتن ، باز داشتم و چشم از تو برنگرفتم و همراهت آمدم تا تو را مجبور به نزول در این جا کردم . به خدا سوگند _ آن خدایی که جز او خدایی نیست _ ، هرگز گمان نداشتم که این گروه، پیشنهادهای تو را نپذیرند و کار را به این جا برسانند . به خود می گفتم : چه اشکالی دارد که در برخی امور ، از آنان ، اطاعت کنم تا آنان ، مرا بیرون رفته از اطاعتشان نبینند ؟ آنها نیز این پیشنهادهای حسین را می پذیرند [و کار به خوشی خاتمه می یابد] . به خدا سوگند ، اگر گمان هم می کردم که آنان ، پیشنهادهای تو را نمی پذیرند، این کارها را با تو نمی کردم . اکنون ، پیش تو آمده ام و پشیمان از آنچه کرده ام ، به درگاه خدا توبه می کنم و با جانم ، تو را یاری می دهم تا پیش رویت بمیرم . آیا برای من ، توبه ای هست ؟ حسین علیه السلام فرمود: « آری . خداوند ، توبه ات را می پذیرد و تو را می آمرزد. نام تو چیست ؟ گفت: من حُر ، پسر یزید هستم . حسین علیه السلام فرمود : « تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت ، تو را نامیده است . تو ، إن شاء الله ، در دنیا و آخرت ، آزاده ای . فرود بیا . حُر گفت: من سواره باشم ، برای سودمندترم تا پیاده شوم. سوار بر اسبم، ساعتی با آنان می جنگم . کارم به فرود آمدن (شهادت) ، خواهد انجامید . حسین علیه السلام فرمود : « رحمت خدا بر تو باد ! هر چه به نظرت می رسد ، همان گونه عمل کن . حُر ، جلوی یارانش آمد و گفت : ای مردمان ! چرا یکی از این پیشنهادهای حسین علیه السلام را نمی پذیرید تا خداوند ، شما را از جنگ و ستیز با او ، آسوده کند ؟ گفتند: این فرمانده، عمر بن سعد است . با او سخن بگو . حُر ، همان سخن را با او باز گفت. عمر گفت: من نیز بسیار دوست داشتم که اگر راهی بیابم، چنین کنم . حُر گفت: ای مردم کوفه! مادران به عزایتان بنشینند و گریان شود ! او را دعوت کردید و چون آمد، تسلیمش کردید . ادعای جان دادن در راهش را نمودید و سپس ، بر او تاخته اید تا او را بکشید . او را باز داشته اید و اختیار را از کفش رُبوده و از همه سو ، محاصره اش کرده اید و از روی آوردن به این همه سرزمین های پهناور خدا برای در امان ماندن خود و خانواده اش ، باز داشته اید . اینک ، اسیر دست شماس و اختیارِ سود و زیانی برای خود ندارد . او و همسران و کودکان و یارانش را از آب جاری فرات ، محروم نموده اید ؛ آبی که یهود و مجوس و مسیحی ، از آن می نوشند ، و خوک و سگ صحرا در آن می غلتند . آن گاه ، ایشان از تشنگی ، در حال جان کُندن هستند. چه بد رفتاری با فرزندان محمد صلی الله علیه و آله داشتید ! خداوند ، شما را روز تشنگی (قیامت) سیراب نکند، اگر هم اکنون ، توبه نکنید و از آنچه اکنون می کنید، دست نکشید ! پیادگان لشکر ، به او حمله بُردند و به او تیراندازی کردند . حُر نیز

آمد و پیش روی حسین علیه السلام ایستاد .

.

تاريخ الطبري عن هلال بن يساف: كان فيمن بُعث إليه [إلى الحسين عليه السلام] الحرُّ بنُ يزيدَ الحنظليُّ ثمَّ النهشليُّ على خيلٍ، فلَمَّا سَمِعَ ما يَقولُ الحُسَيْنُ عليه السلام، قالَ لَهُم: أَلَا تَقْبَلُونَ مِن هؤُلاءِ ما يَعْرِضُونَ عَلَيْكُمْ؟ وَاللَّهِ لَوْ سَأَلْتُكُمْ هَذَا التُّرْكَ وَالذَّيْلِمَ ما حَلَّ لَكُمْ أَنْ تَرُدُّوهُ، فَأَبَوْا إِلَّا عَلَى حُكْمِ ابْنِ زِيَادٍ. فَصَدَرَفَ الحُرُّ وَجَهَ فَرَسَهُ وَاَنْطَلَقَ إِلَى الحُسَيْنِ عليه السلام وَأَصْحَابِهِ، فَظَنُّوا أَنَّهُ إِنَّمَا جَاءَ لِيُقَاتِلَهُمْ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُمْ قَلَبَ تُرْسَهُ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ كَرَّ عَلَى أَصْحَابِ ابْنِ زِيَادٍ فَقَاتَلَهُمْ، فَقَتَلَ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ، ثُمَّ قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 392، أنساب الأشراف: ج 3 ص 383 نحوه وراجع: شرح الأخبار: ج 3 ص 151.

تاریخ الطبری_ به نقل از هلال بن یساف_: میان کسانی که به سوی حسین علیه السلام روانه شدند، حُر بن یزید حنظلی نَهشَلی بود که فرماندهی سوارانی را به عهده داشت. او هنگامی که پیشنهاد حسین علیه السلام را شنید، به سپاه ابن زیاد گفت: چرا آنچه را به شما پیشنهاد می دهند، نمی پذیرید؟ به خدا سوگند، اگر ترك و دیلم هم چنین چیزی را از شما می خواستند، برایتان روا نبود که آن را رد کنید. اما آنان، جز به تن در دادن حسین علیه السلام به حکم ابن زیاد، راضی نشدند. حُر نیز روی اسبش را چرخاند و به سوی حسین علیه السلام و یارانش رفت، به گونه ای که آنان (یاران امام علیه السلام)، گمان بُردند که او به جنگ با ایشان آمده است؛ اما چون به آنان نزدیک شد، سپرش را واژگون کرد و بر آنان، سلام داد و سپس به یاران ابن زیاد، حمله کرد و با آنان جنگید و دو تن از آنان را کُشت و سپس به شهادت رسید. رحمت خدا بر او باد!

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ هَدَّ ذَلِكَ حَسَدَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ : أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي ، قَالَ : فَأَخَذَ الْحُرُّ يَرْتَجِرُ وَيَقُولُ : آلَيْتُ لَا أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلَاوَلَنْ أَصَابَ الْيَوْمَ إِلَّا مُقْبِلًا أَضْرِبُهُم بِالسَّيْفِ ضَرْبًا مِقْصَدًا (1) لَا نَاكِلًا عَنْهُمْ وَلَا مُهَلَّلًا وَأَخَذَ يَقُولُ أَيْضًا : أَضْرِبُ فِي أَعْرَاضِهِمْ (2) بِالسَّيْفِ خَيْرٌ مِنْ حَلِّ مَنِيٍّ وَالْخَيْفِ فَقَاتَلَ هُوَ وَزُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ قِتَالًا شَدِيدًا ، فَكَانَ إِذَا شَدَّ أَحَدُهُمَا فَإِنْ اسْتُلِحِمَ (3) شَدَّ الْآخَرَ حَتَّى يُخْلَصَهُ ، فَفَعَلَا ذَلِكَ سَاعَةً ، ثُمَّ إِنَّ رَجَالَ شَدَّتْ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ ، فَقُتِلَ . (4)

تاريخ الطبري عن النضر بن صالح أبي زهير العبسي: إِنَّ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ لَمَّا لَحِقَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ مِنْ بَنِي شَقِرَةَ ، وَهُمْ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ تَمِيمٍ ، يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ بْنُ سَفْيَانَ : أَمَا وَاللَّهِ ، لَوْ أَنِّي رَأَيْتُ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ حِينَ خَرَجَ لَا تَبَعْتُهُ السَّنَانَ . قَالَ : فَبَيْنَا النَّاسُ يَتَجَاوَلُونَ وَيَتَتَلَوْنَ ، وَالْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ يَحْمِلُ عَلَى الْقَوْمِ مُقَدِّمًا ، وَيَتَمَثَّلُ قَوْلَ عَنْتَرَةَ : مَا زِلْتُ أَرْمِيهِمْ بِثُغْرَةَ (5) نَحْرِهِوَلْبَانِهِ حَتَّى تَسْرِبَ بِالدَّمِ قَالَ : وَإِنَّ فَرَسَهُ لَمَضْرُوبٌ عَلَى أُذُنِيهِ وَحَاجِبِهِ ، وَإِنَّ دِمَاءَهُ لَتَسِيلُ ، فَقَالَ الْحَصَدُ بْنُ بِنِ تَمِيمٍ _ وَكَانَ عَلَى شُرْطَةِ عَبِيدِ اللَّهِ فَبَعَثَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَوَلَّاهُ عُمَرُ مَعَ الشُّرْطَةِ الْمُجَفَّفَةِ (6) _ لِيَزِيدَ بْنِ سَفْيَانَ : هَذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الَّذِي كُنْتَ تَتَمَنَّى ، قَالَ : نَعَمْ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ : هَلْ لَكَ يَا حُرُّ بْنُ يَزِيدَ فِي الْمُبَارَزَةِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَدْ شِدْتُ . فَبَرَزَ لَهُ ، قَالَ : فَأَنَا سَجِعْتُ الْحَصَدُ بْنُ بِنِ تَمِيمٍ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَأَبْرُؤُ لَهُ فَكَأَنَّمَا كَانَتْ نَفْسُهُ فِي يَدِهِ ، فَمَا لَبِثَهُ الْحُرُّ حِينَ خَرَجَ إِلَيْهِ أَنْ قَتَلَهُ . (7)

- 1- .فصله : قطعه ، وسيف مقصل : قطاع (القاموس المحيط : ج 4 ص 37 «فصل»).
- 2- .العرض : الجانب من كل شيء . يقال : خرجوا يضربون الناس عن عرض : أي من أي شق وناحية لا يبالون من ضربوا (راجع : لسان العرب : ج 7 ص 176 و 177 «عرض»).
- 3- .استلحِمَ الرجلُ : احتوشه العدو في القتال (الصحاح : ج 5 ص 2027 «لحم»).
- 4- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 440 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 567 نحوه وليس فيه من «قال : فأخذ» إلى «والخيف» وراجع : أنساب الأشراف : ج 3 ص 403 .
- 5- .الثُّغْرَةُ : وهي نقرة النحر فوق الصدر (النهاية : ج 1 ص 213 «ثغر»).
- 6- .فرس مُجَفَّفٌ : أي عليه تجفاف ؛ وهو شيء من سلاح يترك على الفرس يقيه الأذى ، وقد يلبسه الإنسان أيضا (النهاية : ج 1 ص 279 «جفف»).
- 7- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 434 وراجع : أنساب الأشراف : ج 3 ص 400 والكامل في التاريخ : ج 2 ص 565 .

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن قیس_: هنگامی که حبیب بن مظاهر کشته شد، این اتفاق، حسین علیه السلام را آزرده خاطر کرد و فرمود: «خودم و یاران حمایت کننده ام را به حساب خدا می گذارم». حُر نیز شروع به رَجَز خوانی کرد و گفت: سوگند یاد کرده ام که کشته نشوم تا بکشمو امروز، تنها از رو به رو، ضربت می خورم [و نمی گریزم]. آنان را با شمشیر، ضربتی قاطع و بُرّان می زمنه از آنان دست می کشم، و نه بازپس می نشینم. و نیز می گفت: با شمشیر، بر سپاهشان، ضربه می زنم در دفاع از بهترین ساکن منا و خیف. او و زُهَیر بن قَین، به شدت جنگیدند. هنگامی که یکی از آن دو، حمله می برد و دشمن، گردش را می گرفتند، دیگری حمله می بُرد و او را می رهاند. مدّتی به این کار پرداختند تا آن که پیادگان [لشکر ابن زیاد]، بر حُرّ بن یزید، حمله بُردند و او به شهادت رسید.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو زُهَیر نَصْر بن صالح عَبّسی_: هنگامی که حُرّ بن یزید ریاحی به حسین علیه السلام پیوست، مردی به نام یزید بن سفیان از قبیله بنی تمیم و از تیره بنی شَدَقْرَه_ که از فرزندان حارث بن تمیم بودند_، گفت: بدانید که_ به خدا سوگند_، اگر حُرّ بن یزید را به هنگام بیرون آمدن ببینم، با نیزه به او حمله می برم. در بحبوحه رفت و آمد و درگیری سپاهیان، حُرّ بن یزید به پیشروی و حمله به دشمن، مشغول بود و این شعر عَنتره را می خواند: هماره، به گودی زیر گلویش، تیر می زنی نیزه به سینه اش، تا این که با خون، رنگین شود. اسب او هم از ناحیه گوش و ابرو، زخم خورده بود و خونس روان بود. در این هنگام، حُصَین بن تمیم_ که فرمانده نگاهبانان عبید الله بن زیاد بود و عبید الله، او را به سوی حسین علیه السلام روانه کرده و همراه عمر بن سعد بود و از سوی او، فرمانده سواران تکاور زرهپوش شده بود_، به یزید بن سفیان گفت: این، حُرّ بن یزید است که آرزوی [دیدن] او را داشتی. او گفت: آری. سپس به سوی او حرکت کرد و به او گفت: ای حُرّ بن یزید! آیا خواهان جنگ تن به تن هستی؟ حُرّ گفت: آری. می خواهم. حُرّ به مبارزه آمد. شنیدم که حُصَین بن تمیم می گوید: به خدا سوگند، من به او (یزید بن سفیان) می نگریم. گویی که جانش را در دستش گرفته بود. حُرّ، مهلتش نداد و پس از بیرون آمدن، بلافاصله، او را کُشت.

تاريخ الطبري عن نمير بن وعله: إنَّ أَيُّوبَ بْنَ مِشْرَحِ الْخَيْوَانِيِّ كَانَ يَقُولُ: أَنَا وَاللَّهِ عَقَرْتُ بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدَ فَرَسَهُ، حَشَاتُهُ (1) سَهْمَا فَمَا لَبِثَ أَنْ أُرْعِدَ الْفَرَسَ وَاضْطَرَبَ وَكَبَا، فَوَثَبَ عَنْهُ الْحَرُّ كَأَنَّهُ لَيْثٌ وَالسَّيْفُ فِي يَدِهِ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ تَعْقِرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرَّاشِجِ مِنْ ذِي لَيْدٍ هَزَبِرٍ قَالَ: فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ يُغْرِي فَرِيَهُ (2). قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَشِيَاخُ مِنَ الْحَيِّ: أَنْتَ قَتَلْتَهُ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ، وَلَكِنْ قَتَلَهُ غَيْرِي، وَمَا أَحَبُّ أَيُّ قَتَلْتُهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْوَدَّائِكِ: وَلِمَ؟ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ زَعَمُوا مِنَ الصَّالِحِينَ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ إِثْمًا، لَأَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِإِثْمِ الْجِرَاحَةِ وَالْمَوْقِفِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَاهُ بِإِثْمِ قَتْلِ أَحَدٍ مِنْهُمْ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْوَدَّائِكِ: مَا أَرَاكَ إِلَّا سَدَّتَلَقَى اللَّهَ بِإِثْمِ قَتْلِهِمْ أَجْمَعِينَ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّكَ رَمَيْتَ ذَا فَعَقَرْتَ ذَا، وَرَمَيْتَ آخَرَ وَوَقَفْتَ مَوْقِفًا، وَكَرَّرْتَ عَلَيْهِمْ، وَحَرَضْتَ أَصْحَابَكَ، وَكَثَّرْتَ أَصْحَابَكَ، وَحَمِلَ عَلَيْكَ فَكَرِهْتَ أَنْ تَفْرَّ، وَفَعَلَ آخَرٌ مِنْ أَصْحَابِكَ كَفِعْلِكَ وَآخَرٌ وَآخَرٌ، كَانَ هَذَا وَأَصْحَابُهُ يَقْتُلُونَ؟ أَنْتُمْ شُرَكَاءُ كُلُّكُمْ فِي دِمَائِهِمْ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْوَدَّائِكِ، إِنَّكَ لَتَقْتُنُنَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ! إِنْ كُنْتَ وَلِيَّ حِسَابِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ إِنْ غَفَرْتَ لَنَا! قَالَ: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ. (3)

1- حَشَاتُ الرَّجُلِ: إِذَا أَصَبَتْ جَوْفَهُ (الصَّحَاحُ: ج 1 ص 43 «حشأ»).

2- أَفْرِيْتُ الْأَوْدَاجَ: قَطَعْتُهَا، وَأَفْرَيْتُ الشَّيْءَ شَقَقْتَهُ (الصَّحَاحُ: ج 6 ص 2454 «فرا»).

3- تاريخ الطبري: ج 4 ص 437.

تاریخ الطبری_ به نقل از نَمیر بن وَعَله_: ایوب بن مِشَرَح خِیوانی می گفت: به خدا سوگند، من اسب حُر بن یزید را پی کردم. تیری به قلبش زدم و طولی نکشید که اسب، با لرزه و اضطراب، افتاد و حُر، مانند شیری از روی آن برجست و شمشیر در دست، چنین رَجَز می خواند: اگر اسبم را پی می کنید، من فرزندی آزاده امشجاع تر از شیرِ شرزه. او می گفت: تا کنون، کسی مانند او ندیده ام که [سپاه را] چنان بشکافد. برخی بزرگان قبیله به او (ایوب) گفتند: تو او (حُر) را کُشتی؟ گفت: نه. به خدا، من او را نکُشتم! دیگری او را کُشت و دوست نداشتم که او را بکُشم. ابو وَدَّاک به او گفت: چرا؟ [ایوب] گفت: او را از شایستگان، به شمار می آوردند و_ به خدا سوگند_، اگر چنین بود و کُشتن او گناه، این که خدا را با گناه زخم زدن و حضور در نبرد با او دیدار کنم، برایم دوست داشتنی تر است از این که او را با گناه کُشتن یکی از آنان، دیدار کنم. ابو وَدَّاک به او گفت: من جز این نمی بینم که تو، خدا را با گناه کُشتن همه آنان، دیدار می کنی. چنین نمی بینی که اگر تو، این را با تیر نمی زدی و آن را پی نمی کردی و دیگری را با تیر از پا نمی انداختی و در جنگ، حضور نمی یافتی و به آنان، حمله نمی کردی و یارانت را تحریک و آنها را افزون نمی نکردی و به گاه حمله آنان، از پیش رویشان می گریختی و ایستادگی نمی کردی و آن دیگری و بقیّه همراهانت نیز چنین نمی کردند، حُر و همراهانش، کشته می شدند؟ شما، همگی در خون آنها شریک هستید. [ایوب] به او گفت: ای ابو وَدَّاک! تو ما را از رحمت خدا، ناامید می کنی. اگر تو روز قیامت، حسابرس ما شدی، خدا تو را نیامرزد، اگر ما را بیامرزی! ابو وَدَّاک گفت: سخن، همان است که به تو گفتم.

الأُمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: ضَرَبَ الحُرُّ بنُ يزيدَ فرسه، وجازَ عسكرَ عمَرَ بنِ سعدٍ لعنه الله إلى عسكرِ الحسينِ عليه السلام، واضمعا يده على رأسه، وهو يقول: اللهم إنيك أنيبُ فتب عليّ؛ فقد أربعتُ قلوبَ أوليائك وأولادِ نبيك. يابن رسول الله، هل لي من توبة؟ قال: نعم، تاب الله عليك. قال: يابن رسول الله! أتأذن لي فأقاتلَ عنك؟ فأذن له، فبرزَ وهو يقول: أضربُ في أعناقكم بالسيفِ خيرٌ من حلِّ بلادِ الخيفِ (1) فقتلَ منهم ثمانيةَ عشرَ رجلاً ثم قتل، فأتاه الحسينُ عليه السلام ودمه يشخبُ (2)، فقال: بخِ بخِ يا حرُّ، أنت حرٌّ كما سميتَ في الدنيا والآخرة، ثم أنشأ الحسينُ عليه السلام يقول: لنعم الحرُّ حرُّ بني رباحٍ ونعم الحرُّ مختلفُ الرماحِ ونعم الحرُّ إذ نادى حسينا فجادَ بنفسه عند الصّباحِ (3).

1- الخيف: بطحاء مكة (معجم البلدان: ج 2 ص 412).

2- الشخب: السيلان (النهاية: ج 2 ص 450 «شخب»).

3- الأُمالي للصدوق: ص 223 ح 239، روضة الواعظين: ص 205 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام وليس فيه صدره إلى «تاب الله عليك»، بحار الأنوار: ج 44 ص 319 ح 1.

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیهم السلام_: حُر بن یزید، اسبش را هبی کرد و از لشکر عمر بن سعد_ که خدا، لعنتش کند_، عبور کرد و به لشکر حسین علیه السلام رسید، در حالی که دستش را بر سرش نهاده بود و می گفت: خدایا! به سوی توباز می گردم. تو هم توبه ام را بپذیر که من، دل های دوستان تو و فرزندان پیامبرت را لرزاند. ام. ای فرزند پیامبر خدا! آیا من می توانم توبه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: «آری. خداوند، توبه ات را پذیرفت». حُر گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا اجازه می دهی برایت بجنگم؟ امام علیه السلام، اجازه فرمود. او به میدان آمد، در حالی که چنین رَجَز خواند: من ، گردن هایتان را با شمشیر می زنمدر راه بهترین ساکن سرزمین خَیْف (صحرای مکه). آن گاه، هجده تن از آنان را کُشت و سپس، کشته شد. امام حسین علیه السلام نزد او_ که خون از بدنش جاری بود_ آمد و فرمود: «به به! ای حُر! تو در دنیا و آخرت، حُرّی (آزاده ای)، همان گونه که چنین نامیده شده ای». سپس امام حسین علیه السلام، چنین سرود: بهترین آزاده، حُرّ ریاحی استو چه آزاده ای، که جایگاه آمد و شد نیزه ها! و چه خوب آزاده ای که چون حسین، نداد داددر نخستین ساعات صبح، جان خود را فدا کرد!

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي عن أبي مخنف: صاح [الحسن بن عليه السلام]: أما من مُغيثٍ يُغيثنا لوجهِ الله تعالى . أما من ذابَّ يذُبُّ عن حرمِ رسولِ الله! فلمَّا سمعَ الحُرُّ بنُ يزيدَ هذا الكلامَ، اضطربَ قلبُهُ، ودَمَعَت عَيْنَاهُ فَخَرَجَ بِأَكْبَا مُتَضَرِّعًا مَعَ غُلامٍ لَهُ تُرْكِيٌّ . وكانَ كَيْفِيَّةُ انْتِقَالِهِ إِلَى الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمَّا سَمِعَ هَذَا الكَلَامَ مِنَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أتى إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَقَالَ لَهُ : أُمُقَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلُ ؟ قَالَ : إِي وَاللَّهِ ! قِتَالًا شَدِيدًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَسْقُطَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحَ الأَيْدِي ، فَقَالَ : أَمَا لَكُمْ فِي وَاحِدَةٍ مِنَ الخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ عَلَيْكُمْ رِضْيٌ ؟ فَقَالَ : وَاللَّهِ لَوْ كَانَ الأَمْرُ إِلَيَّ لَفَعَلْتُ ، وَلَكِنَّ أَمِيرَكَ قَدْ أبى ذَلِكَ . فَأَقْبَلَ الحُرُّ حَتَّى وَقَفَ عَنِ النَّاسِ جَانِبًا وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنَ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ : قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ ، فَقَالَ لَهُ : يَا قُرَّةُ ! هَلْ سَمِعْتَ فَرَسَكَ اليَوْمَ ماءً ؟ قَالَ : لا ! قَالَ : أَمَا تُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَهُ ؟ قَالَ قُرَّةُ : فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتَنَحَّى فَلَا يَشْهَدُ القِتَالَ ، وَيَكْرَهُ أَنْ أَرَاهُ يَصْنَعُ ذَلِكَ مَخَافَةَ أَنْ أُرْفَعَ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : لِمَ أَسْقِيهِ ، وَأَنَا مُنْطَلِقٌ فَأَسْقِيهِ . قَالَ : فَأَعْتَرَلْتُ ذَلِكَ المَكَانَ الَّذِي كَانَ فِيهِ ، وَاللَّهِ لَوْ أَطْلَعَنِي عَلَى الَّذِي يُرِيدُ لَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَأَخَذَ يَدْنُو قَلِيلًا قَلِيلًا ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ قَوْمِهِ : يَا أَبَا يَزِيدَ ! إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ ، فَمَا الَّذِي تُرِيدُ ؟ قَالَ : وَاللَّهِ إِنِّي أَخْيِرُ نَفْسِي بَيْنَ الجَنَّةِ وَالتَّارِ ، وَوَاللَّهِ لا أَخْتَارُ عَلَى الجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَحُرِّقَتْ . ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ ، وَلَحِقَ بِالحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ غلامِهِ التُّرْكِيِّ ، فَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ ، جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ ! إِنِّي صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتِكَ عَنِ الرَّجُوعِ ، وَسَايَرْتِكَ فِي الطَّرِيقِ ، وَجَعَجَعْتُ بِكَ فِي هَذَا المَكَانِ ، وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ ، مَا ظَنَنْتُ القَوْمَ يَرُدُّونَ عَلَيْكَ مَا عَرَضَتْ عَلَيْهِمْ ، وَلا يَبْلُغُونَ بِكَ هَذِهِ المَنْزِلَةَ ، وَإِنِّي لَوْ سَوَّلْتُ (1) لِي نَفْسِي أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَكَ مَا رَكِبْتُ هَذَا مِنْكَ ، وَإِنِّي قَدْ جِئْتُكَ تَانِيًا إِلَى رَبِّي مِمَّا كَانَ مِنِّي ، وَمُؤاسِيكَ بِنَفْسِي حَتَّى أَمُوتَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، أَفْتَرَى ذَلِكَ لِي تَوْبَةً ؟ قَالَ : نَعَمْ ! يَتُوبُ اللهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ ، مَا أَسْمُكَ ؟ قَالَ : أَنَا الحُرُّ ، قَالَ : أَنْتَ الحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ ، أَنْتَ الحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالأخِرَةِ ؛ انزِلْ ، فَقَالَ : أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي لَكَ راجِلًا ، أَقَاتِلْهُمْ عَلَى فَرَسِي سَاعَةً ، وَإِلَى التُّزُولِ مَا يَصِيرُ أَمْرِي . ثُمَّ قَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ ! كُنْتُ أَوَّلَ خَارِجٍ عَلَيْكَ ، فَأَنْذَنَ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَلَعَلِّي أَنْ أَكُونَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَدَاً فِي القِيَامَةِ . فَقَالَ لَهُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ شِئْتَ فَأَنْتَ مِمَّنْ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ وَهُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ تَقَدَّمَ إِلَى بَرَازِ القَوْمِ الحُرُّ بنُ يَزِيدَ الرِّياحِيُّ ، فَأَنْشَدَ فِي بَرَازِهِ : إِنِّي أَنَا الحُرُّ وَمَأْوَى الصَّيْفِاضِرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَن خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِوَادِي الخِيفِاضِرِبُكُمْ وَلا أَرى مِنْ حَيْفٍ (2) وَرُوي أَنَّ الحُرَّ لَمَّا لَحِقَ بِالحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَجُلٌ مِنَ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ بْنُ سَفْيَانَ : أَمَا وَاللَّهِ لَوْ لَقِيتُ الحُرَّ حِينَ خَرَجَ لَأَتَّبَعْتُهُ السَّنَانَ . فَبَيْنَا هُوَ يُقَاتِلُ ، وَإِنَّ فَرَسَهُ لَمَضْرُوبٌ عَلَى أُذُنَيْهِ وَحَاجِحِهِ ، وَإِنَّ الدَّمَاءَ لَتَسِيلُ ، إِذْ قَالَ الحُصَيْنُ بْنُ بَنِي نَمِيرٍ : يَا يَزِيدُ ، هَذَا الحُرُّ الَّذِي كُنْتَ تَتَمَتَّاهُ ، فَهَلْ لَكَ بِهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، وَخَرَجَ إِلَيْهِ ، فَمَا لَبِثَ الحُرُّ أَنْ قَتَلَهُ وَقَتَلَ أَرْبَعِينَ فَارِسًا وَرَاجِلًا ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى عُرِقَ (3) فَرَسُهُ ، وَبَقِيَ رَاجِلًا ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ وَهُوَ يَقُولُ : إِنْ تَعَقَرُوا (4) بِي فَأَنَا ابْنُ الحُرِّاشْجَعِ مِنْ ذِي لِبْدَةَ هَزْبِ (5) وَلَسْتُ بِالحَوَارِ عِنْدَ الكَرِّلَكْنِيِّ الثَّابِتِ عِنْدَ الفَرِّ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ ، فَاحْتَمَلَهُ أَصْحَابُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيْ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِهِ رَمَقٌ ، فَجَعَلَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمَسُّحُ التُّرابَ عَن وَجْهِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ لَهُ : أَنْتَ الحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ بِهِ أُمَّكَ ، أَنْتَ الحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ الحُرُّ فِي الآخِرَةِ . ثُمَّ رَثَاهُ بَعْضُ أَصْحَابِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ وَقَالَ الحَاكِمُ الجُسَمِيُّ : بَلْ رَثَاهُ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ بِقَوْلِهِ : لِنَعَمِ الحُرِّ حُرُّ بَنِي رِياحِصَةَ بُوْرٍ عِنْدَ مُشْتَبِكِ الرِّماحِ وَنَعَمِ الحُرِّ إِذْ نادَى حُسَيْنٌ يَنْفِجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّياحِ وَرُوي أَنَّهُ كَانَ يُنْشِدُ عِنْدَ مُكَافَحَتِهِ : آيْتُ لا أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلُوا أَصَابَ اليَوْمِ إِلاَّ مُقْبِلًا أَضْرِبُهُم بِالسَّيْفِ ضَرْبًا مُعْضِلًا لا نَكايلًا (6) فِيهِمْ وَلا مُهْلًا (7)

1- التوسيل : تحسين الشيء وتزيينه وتحبيبه إلى الإنسان ليفعله أو يقوله (النهاية : ج 2 ص 425 «سول»).

2- الحيف : الجور والظلم (النهاية : ج 1 ص 469 «حيف»).

3- عرقبت الدابة : قطعت عرقوبها . والعرقوب : عقب موتر خلف الكعبين (العين : ص 534 «عرقب»).

- 4- عَقَر البعير بالسيف : ضرب قوائمه به (المصباح المنير : ص 421 «عقر»).
- 5- الهزبر : الأسد (الصحاح : ج 2 ص 854 «هزبر»).
- 6- الناكلُ : الجبان الضعيف (الصحاح : ج 5 ص 1835 «نكل»).
- 7- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 9 ، الفتوح : ج 5 ص 101 ؛ بحار الأنوار : ج 45 ص 13 وراجع : مطالب السؤل : ص 76 و كشف الغمّة : ج 2 ص 262 .

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی_ به نقل از ابو مِخَنَفَ: حسین علیه السلام بانگ زد: «آیا یآوری نیست که ما را به خاطر رضای خدای متعال، یاری دهد. آیا مدافعی نیست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفاع کند؟!». هنگامی که حُر بن یزید، این سخن را شنید، دلش مضطرب و چشمانش اشکبار شد و گریان و نالان، با غلام تُرکش، بیرون آمد. چگونگی رفتش به سوی حسین علیه السلام، این گونه بود که چون این سخن را از حسین علیه السلام شنید، نزد عمر بن سعد آمد و به او گفت: آیا تو می خواهی با این مرد، بجنگی؟! عمر گفت: به خدا سوگند، آری؛ چنان جنگی که آسان ترین بخش آن، انداختن سرها و افتادن دست ها باشد. حُر گفت: آیا هیچ يك از پیشنهادهای ایشان، شما را راضی نمی کند؟ عمر سعد گفت: به خدا سوگند، اگر کار به دست من بود، [صلح] می کردم؛ اما فرمانده ات [عبید الله] از آن، خودداری می کند. سپس حُر جلورفت و از مردم، کناره گرفت و به مردی از قبیله اش به نام قُره بن قیس _ که همراه او بود _، گفت: ای قُره! آیا امروز، اسبت را آب داده ای؟ گفت: نه. گفت: آیا نمی خواهی که به او آب بنوشانی؟ قُره می گوید: به خدا سوگند، گمان بردم که او می خواهد کنار بکشد و در جنگ، حاضر نشود و خوش ندارد که من، او را در حال چنین کاری بینم، مبادا که گزارش دهم. به او گفتم: به اسبم آب نداده ام. می روم تا به او آب بدهم. از آن جا که حُر بود، دور شدم. به خدا سوگند، اگر مرا از قصد خود آگاه می کرد، همراه او به سوی حسین علیه السلام می رفتم. حُر، کم کم خود را [به حسین علیه السلام] نزدیک می کرد. مردی از قبیله اش به او گفت: ای ابا یزید! کارت مشکوک است. چه می خواهی بکنی؟ حُر گفت: به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می بینم و _ به خدا سوگند _، هیچ چیز را بر بهشت ترجیح نمی دهم، حتی اگر تگه تگه و سوزانده شوم. آن گاه اسبش را هی زد و با غلام ترکش به حسین علیه السلام پیوست و گفت: خدا، مرا فدایت کند، ای فرزند پیامبر خدا! من، همانم که تو را از برگشتن، باز داشتم و همراهت در راه آمدم و تو را وادار به فرود آمدن در این جا کردم. به خدایی که جز او خدایی نیست، گمان نمی کردم که اینان، پیشنهادات را نپذیرند و کارت را به این جا برسانند. اگر پی می بردم که آنان می خواهند تو را بکشند، این کار را با تو نمی کردم. من اکنون با توبه از گذشته ام به درگاه خدا، نزد تو آمده ام و تو را با جانم یاری می دهم تا پیش روی تو بمیرم. آیا در این برای من، توبه ای هست؟ حسین علیه السلام فرمود: «آری. خدا، توبه ات را می پذیرد و تو را می آمرزد. نامت چیست؟». گفت: من، حُر هستم. فرمود: تو «حُر (آزاده) هستی، همان گونه ای که مادرت تو را نامیده است. تو در دنیا و آخرت، آزاده هستی. فرود بیا». حُر گفت: من، سواره باشم، برایت بهتر است تا پیاده باشم. لختی سوار بر اسبم، با آنان می جنگم و در پایان کارم، به فرود (شهادت)، خواهد انجامید. سپس گفت: ای فرزند پیامبر خدا! من نخستین کسی هستم که بر تو بیرون آمد. پس اجازه بده تا نخستین کشته پیش روی تو باشم تا شاید از مصافحه کنندگان با جدت محمد صلی الله علیه و آله در فردای قیامت باشم. حسین علیه السلام به او فرمود: «اگر بخواهی، سخنی نیست، که تو از کسانی هستی که خداوند، توبه شان را می پذیرد؛ چرا که او توبه پذیر مهربان است». نخستین کسی که پا به میدان نهاد و به نبرد تن به تن با دشمن پرداخت، حُر بن یزید ریاحی بود که به گاه بیرون آمدنش برای هموردی، چنین خواند: من، بی گمان، آزاده ام و پناه میهمانان [اما گردن] شما را با شمشیر می زنم. به دفاع از بهترین ساکنان خیف (1) شما را می زنم و در آن، هیچ ستمی نمی بینم. همچنین روایت شده که چون حُر به حسین علیه السلام پیوست، مردی از بنی تمیم به نام یزید بن سفیان گفت: به خدا سوگند، اگر حُر را به هنگام بیرون آمدن بینم، با نیزه در پی او می روم. هنگامی که حُر می جنگید و بر گوش و ابروی اسبش زده بودند و خون از آنها سرازیر بود، حُصَین بن نُمَیر گفت: ای یزید! این، همان حُر است که آرزو داشتی او را ببینی. آیا می خواهی با او روبه رو شوی؟ گفت: آری. سپس، به سوی او بیرون آمد. طولی نکشید که حُر، او را کشت و چهل سوار و پیاده را نیز کشت و همچنان می جنگید تا آن که اسبش را پی کردند و پیاده ماند؛ اما همچنان می جنگید و می گفت: اگر اسبم را پی می کنید، من فرزندی آزاده امشجاع تر از شیر شرزهِ . و به گاه حمله، ناتوان نیستم بلکه هنگام فرار دیگران، استوار می ایستم. آن گاه، جنگید تا کشته شد. یاران حسین علیه السلام او را بُردند و در حالی که هنوز رمقی داشت، پیش روی حسین علیه السلام نهادند. امام علیه السلام، غبار از چهره اش پاک کرد و فرمود: «تو آزاده

ای ، همان گونه که مادرت تو را نامیده است . تو در دنیا و آخرت ، آزاده ای» . سپس یکی از یاران حسین علیه السلام (حاکم جُشمی گفته است : بلکه زین العابدین علیه السلام) ، در سوگ او سرود : چه آزاده نیکویی بود ، خُرّریا حیاپیدار ، به گاه بارش تیرها ! چه آزاده نیکویی ، که به گاه ندای حسینبا یک بانگ ، جان خود را ندا کرد! و روایت شده که خُرّبه هنگام نبرد می خواند : سوگند یاد کرده ام که کشته نشوم تا بکُشمو امروز ، جز از روبه رو ، زخمی نخورم. آنان را سختُ با شمشیر می زنمنه از آنان دست می کشم ، و نه بازُ پس می نشینم .

1- . خَیْف : مکانی است در کنار مِنا و مَکّه .

الملهوف: صاح الحُسينُ عليه السلام: أما من مُغيثٍ يُغيثنا لوجهِ اللهِ! أما من ذابَّ يذُتُّ عن حَرَمِ رَسولِ اللهِ؟ فإذا الحُرُّ بنُ يزيدَ الرِّياحِيّ قد أُقبِلَ إلى عُمَرَ بنِ سَعدٍ فقالَ لَهُ: أُمفَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ فقالَ: إي وَاللَّهِ! قِتالاً أيسرُهُ أن تَطيرَ الرُّؤوسَ وتَطيحَ الأيدي. قالَ: فَمَضَى الحُرُّ ووَقَّفَ موقفاً من أصحابِهِ، وأخذَهُ مِثْلَ الأَفْكَلِ (1). فقالَ لَهُ المَهاجرُ بنُ أوسٍ: وَاللَّهِ إنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ! ولو قِيلَ من أشجعِ أهلِ الكوفةِ لَمَّا عَدَوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي أراهُ مِنْكَ؟ فقالَ: إني وَاللَّهِ أخيرُ نَفْسِي بَيْنَ الجَنَّةِ وَالنَّارِ، فواللَّهِ لا أختارُ عَلَيَّ الجَنَّةَ شَيْئاً ولو قُطِّعَتْ وأُحرِقَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قاصِداً إلى الحُسَيْنِ عليه السلامَ وَيَدُهُ عَلَيَّ رَأْسِهِ، وَهُوَ يَقولُ: اللَّهُمَّ إني تُبْتُ إِلَيْكَ فَتُبَّ عَلَيَّ، فَقَدَّ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أوليائِكَ وأولادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ. وقالَ لِلحُسَيْنِ عليه السلامَ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! أنا صاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، وَاللَّهِ ما ظَنَنْتُ أَنَّ القَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ ما أرى، وَأنا تائبٌ إلى اللهِ، فَهَلْ تَرى لي مِن تَوْبَةٍ؟ فقالَ الحُسَيْنُ عليه السلامَ: نَعَمْ، يَتوبُ اللهُ عَلَيَّكَ، فَانزِلْ، فقالَ: أنا لَكَ فارساً خَيْرٌ مِنِّي راجِلاً، وإلى التُّزولِ يَؤولُ آخرُ أَمْرِي. ثُمَّ قالَ: فإذا كُنْتُ أوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيَّكَ، فأذنْ لي أن أكونَ أوَّلَ قَتيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، (2) لَعَلِّي أكونُ مِمَّنْ يُصافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غداً فِي القِيامَةِ. فأذنَ لَهُ فَجَعَلَ يُقاتِلُ أَحسَنَ قِتالٍ، حَتَّى قَتَلَ جَماعَةً من شُجعانٍ وأبطالٍ، ثُمَّ اسْتَشْهِدَ، فَحَمِلَ إلى الحُسَيْنِ عليه السلامَ، فَجَعَلَ يَمسَحُ التُّرابَ عَن وَجْهِهِ، وَيَقولُ: أَنْتَ الحُرُّ كما سَمَّيْتُكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنيا وَحُرٌّ [في] (3) الآخِرَةِ. (4)

1- الأَفْكَلُ: الرُّعدة (الصَّحاح: ج 5 ص 1792 «فكل»).

2- وفي الملهوف: «قالَ جامعُ الكِتابِ: إنَّما أَرادَ أوَّلَ قَتيلٍ مِنَ الآنِ؛ لِأَنَّ جَماعَةً قَتَلوا قَبْلَهُ كما وَرَدَ».

3- ما بين المعقوفين سقط من المصدر ولا يصحَّ السياقُ بدونه.

4- الملهوف: ص 159.

المهلوف: حسین علیه السلام بانگ زد: «آیا فریادرسی نیست که ما را به خاطر خدا، یاری کند؟ آیا مدافعی نیست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ در این هنگام، حُر بن یزید ریاحی به سوی عمر بن سعد آمد و به او گفت: آیا تو می خواهی با این مرد، بجنگی؟! گفت: آری. به خدا سوگند، آری؛ چنان جنگی که پُراندن سرها و قطع دست ها، آسان ترین بخش آن باشد. حُر، گذشت و جایی کنار یارانش ایستاد و لرزه بر اندامش افتاده بود. مهاجر بن اوس به او گفت: به خدا سوگند، کارت مشکوک است. اگر از من می پرسیدند که شجاع ترین کوفیان، چه کسی است، از [کنار نام] تو نمی گذشتم. پس این چه چیزی است که از تو می بینم؟ حُر گفت: به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می بینم و به خدا سوگند، حتی اگر تگه تگه و سوزانده شوم، هیچ چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم. سپس بر اسبش هی زد و در حالی که دست بر سر نهاده بود، به سوی حسین علیه السلام رفت و می گفت: خدایا! به سوی تو باز گشته ام. توبه ام را بپذیر که من، دل دوستان و فرزندان دختر پیامبرت را لرزنده ام. آن گاه به حسین علیه السلام گفت: فدایت شوم! من همان کسی هستم که تو را از برگشتن، باز داشتم و تو را وادار کردم که در این جا فرود بیایی. به خدا سوگند، گمان نمی کردم که اینان، تو را تا به این جایی که می بینم، بکشانند. من از این کار، به سوی خدا توبه می کنم. آیا برای من، راه توبه ای هست؟ حسین علیه السلام فرمود: «آری. خداوند، توبه ات را می پذیرد. فرود بیا». حُر گفت: من سواره باشم، برای تو بهتر است از آن که پیاده باشم و سرانجام کار، به فرود آمدن (شهادت) می انجامد. سپس گفت: چون نخستین فردی بودم که در برابر تو بیرون آمدم، به من اجازه بده که نخستین کشته پیش روی تو باشم، [\(1\)](#) تا شاید از کسانی باشم که با جدت محمد صلی الله علیه و آله، در فردای قیامت، مصافحه می کنند. امام علیه السلام به او اجازه داد و او به بهترین صورتی که امکان داشت، جنگید تا آن که گروهی از شجاعان و قهرمانان دشمن را کُشت و سپس، شهید شد. پیکرش را نزد حسین علیه السلام بُردند. امام علیه السلام، غبار از چهره اش پاک می کرد و می فرمود: «تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت، تو را نامیده است؛ آزاده در دنیا و آخرت».

1- سیّد ابن طاووس، در این جا اضافه کرده است: مقصود حُر، نخستین کشته از هنگام پیوستن او به حسین علیه السلام بوده است؛ و گر نه، همان گونه که روایت شده، گروهی پیش از او به شهادت رسیده بودند.

الإرشاد: نَسِبَ الْقِتَالُ فَقْتِلَ مِنَ الْجَمِيعِ جَمَاعَةً. وَحَمَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ عَلَى أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، وَهُوَ يَتَمَثَّلُ بِقَوْلِ عَنْتَرَةَ: مَا زِلْتُ أُرْمِيهِمْ بِغُرَّةٍ (1) وَجَهْهُوَلْبَانِهِ حَتَّى تَسْرِبَلُ بِالِدَّمِ فَبَرَزَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَلْحَارِثٍ يُقَالُ لَهُ: يَزِيدُ بْنُ سَمِيَانَ، فَمَا لَبِثَهُ الْحُرُّ حَتَّى قَتَلَهُ... فَاتَلَّهُمْ أَصْحَابُ الْحَسَنِ قِتَالًا شَدِيدًا، فَأَخَذَتْ خَيْلُهُمْ تَحْمِلُ وَإِنَّمَا هِيَ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، فَلَا تَحْمِلُ عَلَى جَانِبٍ مِنْ خَيْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَسَدَ فَمْتَهُ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ - وَهُوَ عَلَى خَيْلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ - بَعَثَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: أَمَا تَرَى مَا تَلْقَى خَيْلِي مُنْذُ الْيَوْمِ مِنْ هَذِهِ الْعِدَّةِ الْيَسِيرَةِ؟ ابْعَثْ إِلَيْهِمُ الرِّجَالَ وَالرُّمَاهُ فَبَعَثَ عَلَيْهِمُ بِالرُّمَاهِ فَعُقِرَ بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فَرَسُهُ فَنَزَلَ عَنْهُ وَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ تَعَقَرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدٍ هَزْبِرٍ وَيَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ، فَاشْتَرَكَ فِي قَتْلِهِ أُيُوبُ بْنُ مُسَرِّحٍ وَرَجُلٌ آخَرٌ مِنْ فُرْسَانَ أَهْلِ الْكُوفَةِ. (2)

1- غُرَّةٌ كُلُّ شَيْءٍ: أَوَّلُهُ وَأَكْرَمُهُ (الصَّحاح: ج 2 ص 768 «غر»).

2- الإرشاد: ج 2 ص 102 - 104، إعلام الوری: ج 1 ص 462 - 463 نحوه وراجع: مشير الأ-حزان: ص 59 - 60 والکامل في التاريخ: ج 2 ص 565 - 566.

الإرشاد: جنگ، بالا گرفت و گروهی از هر دو گروه، کشته شدند و حُرّ بن یزید، به یاران عمر بن سعد، یورش بُرد، در حالی که شعر عَنتره را می خواند: پیوسته، بر پیشانی و صورت و سینه شانمی زخم، تا جامه خون به تن کنند. و مردی از قبیله بلحارث، به نام یزید بن سفیان، به سوی او بیرون آمد؛ ولی اندکی نکشید که حُرّ، او را کُشت... و یاران حسین علیه السلام، با آنان به شدت جنگیدند و سواره نظامشان که 32 تن سوارکار بودند، بر هیچ سویی از سواره نظام کوفه یورش نمی بُرد، مگر آن که آن را می شکافت. عروة بن قیس، فرمانده سواره نظام کوفیان، چون چنین دید، به سوی عمر بن سعد فرستاد که: آیا نمی بینی که امروز، گروه من از دست این تعداد اندک، چه می کشد؟ پیادگان و تیراندازان را به سوی آنان، گسیل دار. عمر نیز تیراندازانی را به سوی آنها فرستاد و اسب حُرّ بن یزید را پی کردند. حُرّ، از اسبش فرود آمد و چنین رَجَز خواند: اگر اسبم را پی می کنید، من فرزندی آزاده امشجاع تر از شیر شَرزه. و با شمشیرش، آنان را می زد تا این که تعدادشان، فزونی گرفت و بر او، غلبه کردند. ایوب بن مُسَرِّح و مردی دیگر از سواران لشکر کوفه، با هم، او را به شهادت رساندند.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): أَقْبَلَ الْحُرُّ بْنُ زَيْدٍ - أَحَدُ بَنِي رِيَّاحِ بْنِ يَرْبُوعٍ - عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ: أُمُقَاتِلْ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا لَكُمْ فِي وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ رَضِيَ؟ قَالَ: لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ فَعَلْتُ. فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَعْظَمَ هَذَا أَنْ يَعْرِضَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْكُمْ مَا يَعْرِضُ فَتَأْبُونَهُ!! ثُمَّ مَالَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتَلَ مَعَهُ حَتَّى قُتِلَ. فَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ الْمُتَوَكِّلُ اللَّيْثِيُّ: لِنَعْمِ الْحُرِّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ حُرٌّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرَّمَاحِ وَنَعْمَ الْحُرُّ نَادَاهُ حُسَّيْنُ فَيَنْفَجِدُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ يَا عُمَرُ، لَيَكُونَنَّ لِمَا تَرَى يَوْمًا يَسْوُوكَ. (1)

تذكرة الخواص: إِنَّهُ [أَيُّ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] نَادَى: يَا شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ، وَيَا حَجَّازَ بْنَ أَبَجَرَ (2)، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا زَيْدَ بْنَ الْحَرِثِ، وَيَا فُلَانُ، وَيَا فُلَانُ! أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ؟ فَقَالُوا: مَا تَدْرِي مَا تَقُولُ. وَكَانَ الْحُرُّ بْنُ زَيْدِ الْيَرْبُوعِيِّ مِنْ سَادَاتِهِمْ، فَقَالَ لَهُ: بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ كَاتَبْنَاكَ (3)، وَنَحْنُ الَّذِينَ أَقْدَمْنَاكَ، فَأَبَعَدَ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ، وَاللَّهِ لَا أُخْتَارُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، ثُمَّ صَدَّ رَبُّ رَأْسِ فَرَسِهِ وَدَخَلَ فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْلًا بِكَ وَسَهْلًا، أَنْتَ وَاللَّهِ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. ثُمَّ نَادَاهُمْ الْحُرُّ: وَيَحْكُمُ لَا أُمَّ لَكُمْ! أَنْتُمْ الَّذِينَ أَقْدَمْتُمُوهُ، فَلَمَّا أَتَاكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُ، فَصَارَ كَالْأَسِيرِ، وَمَنْعْتُمُوهُ وَأَهْلَهُ الْمَاءَ الْجَارِيَّ، الَّذِي تَشْرَبُ مِنْهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسُ، وَيَتَمَرَّغُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ، بِسَسِّ مَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي أَهْلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، وَإِذَا لَمْ تَنْصُرُوهُ وَتَقُوا لَهُ بِمَا حَلَفْتُمْ عَلَيْهِ، فَادْعُوهُ يَمْضِي حَيْثُ شَاءَ مِنْ بِلَادِ اللَّهِ، أَمَا أَنْتُمْ يَا اللَّهُ مُؤْمِنُونَ؟ وَبِئْسَ مَحَمَدٌ جَدُّهُ مُصَدِّقُونَ؟ وَبِالْمَعَادِ مَوْفُونَ؟ ثُمَّ حَمَلَ وَقَالَ: أَضْرِبْ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسِّيفِ عَن خَيْرٍ مَن حَلَّ مِنِّي وَالْخَيْفِ وَقَتْلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، ثُمَّ تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ. (4)

1- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 469 وراجع: الأمايلي للشجري: ج 1 ص 167.

2- في المصدر: «الحرّ»، وهو تصحيف ظاهر.

3- ويفهم ممّا نُقِلَ حول تلك المحاورات التي جرت بين الإمام عليه السلام والحرّ بعد التقاء الجيشين، أنّ الحرّ لم يكن ممّن دعى الإمام عليه السلام إلى القدوم، فالحرّ بحسب الظاهر من أعوان النظام آنذاك، ولم يكن من المخطّطين لمصير الإمام عليه السلام و قدومه. ولو قبلنا ما جاء في المتن من جواب الحرّ للإمام عليه السلام بالإيجاب، فإنّما قال ذلك بعدما رأى إجحام القوم عن جواب الإمام عليه السلام، فكان لسان حالهم.

4- تذكرة الخواص: ص 251.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): حُرّ بن یزید، از قبیلہ ریاح بن یربوع، به سوی عمر بن سعد آمد و گفت: آیا می خواهی با این مرد بجنگی؟ گفت: آری. گفت: آیا هیچ يك از پیشنهادهای او، شما را راضی نمی کند؟ عمر گفت: اگر کار به دست من بود، می پذیرفتم. حُرّ گفت: سبحان الله! چه قدر گران است که فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پیشنهادی به شما بدهد و شما آن را نپذیرید! سپس به سوی حسین علیه السلام تمایل یافت و همراه او جنگید تا کشته شد. متوکل لیثی، در این باره، سروده است: چه خوب آزاده ای است، حُرّ ریاحی آزاده، به گاه رفت و آمد نیزه ها! چه خوب آزاده ای که حسین، ندایش دادو او در نخستین ساعات روز، جانش را ندا کرد! حسین علیه السلام نیز فرمود: «به خدا سوگند _ ای عمر _، به خاطر این روزی که می بینی، روزی سخت بر تو خواهد آمد.

تذكرة الخواص: حسین علیه السلام، ندا داد: «ای شَبَث بن رَبِعی، ای حَجَّار بن أَبَجْر، ای قیس بن اشعث، ای زید بن حرث و ای فلان و فلان! آیا به من نامه نوشتید؟». آنان گفتند: ما نمی دانیم چه می گویی! حُرّ بن یزید یربوعی، از بزرگان آنان بود که به حسین علیه السلام گفت: چرا. به خدا سوگند، با تو مکاتبه کردیم، (1) و ما بودیم که تو را پیش انداختیم. خداوند، باطل و اهلش را دور گرداند! به خدا سوگند، دنیا را به آخرت، ترجیح نمی دهم. سپس، بر سر اسبش زد و به درون لشکر حسین علیه السلام آمد. حسین علیه السلام به او خوشامد گفت و فرمود: «به خدا سوگند، تو در دنیا و آخرت، آزاده (حُرّ) هستی!». سپس حُرّ، لشکر ابن سعد را چنین ندا داد: وای بر شما، ای بی مادران! شما بودید که او را پیش انداختید و چون نزدتان آمد، او را تسلیم کردید و همچون اسیران شد. آب جاری را از او و خاندانش، باز داشتید؛ آبی را که یهود و نصارا و مجوس، از آن می نوشند و خوکان بیابان، در آن می غلتند. پس از محمد صلی الله علیه و آله، با خاندان و فرزندانش، بد کردید. اکنون که یاری اش نمی دهید و به پیمانی که با او بسته اید، وفا نمی کنید، پس بگذارید به هر سرزمینی از خدا که خواست، برود. آیا شما به خدا، ایمان ندارید؟ به پیامبری جدش محمد باور ندارید؟ به معاد و بازگشت، یقین ندارید؟ سپس، یورش بُرد و چنین خواند: گردن هایتان را با شمشیر می زنبه جانبداری از بهترین ساکن منا و خیف. آن گاه، گروهی از آنان را کُشت. سپس تعدادشان فزونی گرفت تا این که بر او غلبه کردند و او را کُشتند.

1- از گفتگوی حُرّ با امام حسین علیه السلام، روشن می شود که حُرّ، جزو نامه نگاران به امام علیه السلام نبوده است؛ زیرا او از کارگزاران حکومت آن روزگار بوده و جزو هواداران و دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه نبوده است. از این رو، اگر ادعای متن را بپذیریم، باید گفت: پاسخ حُرّ، به اعتبار مجموع مخاطبان امام علیه السلام و پس از خودداری آنان از دادن پاسخ است.

المناقب لابن شهر آشوب: بَرَزَ الْحُرُّ وَهُوَ يَرْتَجِزُ: إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمَأْوَى الضَّيْفِاضِرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَن خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلَادَ الْخَيْفِاضِرِبِكُمْ
ولا أرى من حَيْفٍ فَتَقَتَلَ نَيْفًا (1) وأربعين رجلاً. (2)

مشير الأحران: رَوَيْتُ بِإِسْنَادِي أَنَّهُ [أَيُّ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيِّ] قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا وَجَّهَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ إِلَيْكَ، خَرَجْتُ مِنَ الْقَصْرِ
فَنُودِيْتُ مِنْ خَلْفِي: أَبَشِّرْ يَا حُرُّ بِخَيْرٍ، فَالْتَفَتُّ فَلَمْ أَرَ أَحَدًا. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا هَذِهِ بَشَارَةٌ وَأَنَا أُسِيرُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ! وَمَا أُحَدِّثُ
نَفْسِي بِاتِّبَاعِكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْرًا وَخَيْرًا. (3)

1- النَيْفُ: من واحدٍ إلى ثلاثٍ (المصباح المنير: ص 631 «نيف»).

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 100، بحار الأنوار: ج 45 ص 14 _ 15.

3- مشير الأحران: ص 59، بحار الأنوار: ج 45 ص 15.

المناقب، ابن شهر آشوب: حُر، به میدان مبارزه آمد و چنین رَجَز می خواند: من، بی گمان آزاده ام و پناه میهمانان [اَمّا] گردن شما را با شمشیر می زنم. به جانبداری از بهترین ساکن سرزمین خَیْفِیر شما ضربه می زنم و در این کار، هیچ ستمی نمی بینم. آن گاه، چهل و دو سه تن از آنان را کُشت.

مثیر الأحزان: با سَنَدَم نقل می کنم که حُرّ بن یزید ریاحی به حسین علیه السلام گفت: هنگامی که عبید الله، مرا به سوی تو روانه کرد و از کاخ [حکومتی] بیرون آمدم، از پشتِ سرم ندا رسید: «ای حُرّ! تو را به نیکی، بشارت باد». من [به سوی صدا] رو کردم؛ اَمّا کسی را ندیدم و گفتم: خدایا! این، چه بشارتی است، در حالی که من [برای جنگ] به سوی حسین علیه السلام می روم؟! و پیروی از تو، به فکرم نمی رسد. امام علیه السلام فرمود: «به پاداش و نیکی رسیدی».

3 / 12 حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدِ الشَّامِيِّ حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدِ الشَّامِيِّ (1) ، أو «الشامي» (2) ، بَطَلٌ آخِرٌ مِنْ أَبْطَالِ مَلْحَمَةِ كَرْبَلَاءِ الْعِظَامِ (3) . فبينما جعل نفسه درعاً للإمام مقابل سيوف الأعداء ونبالهم ورماحهم ، كان يحذّره كمؤمن آل فرعون بتلاوته هذه الآيات بصوت رفيع : «يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِدِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (4) ، يَا قَوْمِ [لا] تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتِكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) (5) . ثم نظر إلى الإمام وقال : أَفَلَا نَرَوْحُ إِلَى رَبِّنَا وَنَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا ؟ فَأَجَابَهُ الْإِمَامُ قَائِلًا : بَلْ رُحِ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَلِي . (6) وبعد الاستئذان من الإمام ودّعه بهذه العبارات : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ ، وَعَرَفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ . وقال الإمام : آمِينَ آمِينَ . (7) وبذلك دخل حنظلة ساحة الحرب وذاق شهد الشهادة. وقد ورد في زيارتي الناحية (8) والرجبية : السَّلَامُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدِ الشَّامِيِّ . (9)

- 1- راجع : ص 284 ح 1705 وص 288 ح 1707 و الزيارة الرجبية وزيارة الناحية . وفي بعض النقول «سعد» بدل «أسعد» راجع : ص 286 ح 1706 ، معجم البلدان : ج 3 ص 318 وفيه «حنظلة بن عبدالله الشامي» ، رجال الطوسي : ص 100 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 122 وفيه «من همدان» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 113 وفيه «حنظلة بن عمرو الشيباني» .
- 2- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 203 ح 5 ، الزيارة الرجبية وزيارة الناحية برواية مصباح الزائر : ص 295 وص 285 ، الأمالي للشجري : ج 2 ص 173 وفيه «من همدان» .
- 3- هو ذلك الشخص الذي كانت فرقة من الغلاة تعتقد بأنه في يوم عاشوراء صار شبيهاً بالحسين واستشهد بدلاً عنه ، وأن الإمام الحسين عليه السلام لم يستشهد بل صعد إلى السماء كعيسى عليه السلام . وفي حديث للإمام الرضا عليه السلام كذب فيه هذه القضية وكفر من يعتقد بها (راجع : عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 203 ح 5) .
- 4- غافر : 30_ 33 .
- 5- طه : 61 .
- 6- راجع : ص 288 ح 1706 و 1707 .
- 7- راجع : ص 286 ح 1705 .
- 8- راجع : ج 12 ص 266 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .
- 9- راجع : ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .

حنظلة بن اسعد شبامی یا شامی ، (1) یکی دیگر از حماسه سازان بزرگ عاشورا است. (2) وی در حالی که خود را سپر امام علیه السلام در برابر شمشیرها، تیرها و نیزه های دشمن قرار داده بود، همانند مؤمن آل فرعون ، با قرائت آیاتی از قرآن ، با صدای بلند ، به آنان هشدار داد : «ای قوم من ! من بر شما، از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام پیشین می هراسم ؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها بودند ؛ و خداوند ، در حقّ بندگان ، ستمی نمی خواهد . و ای قوم من ! من بر شما ، از روز فریادخواهی می هراسم ؛ روزی که روی می گردانید ، اما هیچ پناهگاهی در برابر خداوند ندارید ؛ و هر کس را خداوند [به خاطر اعمالش] گم راه کند ، راه نمایی ندارد» (3) .

ای مردم ! حسین را مکشید که خدا ، شما را در عذاب ، هلاک می کند . «و بی گمان ، آن که افترا زد ، ناکام شد» . (4) سپس نگاهی به امام علیه السلام کرد و گفت : آیا به سوی پروردگاران نرویم تا به یارانمان پیوندیم ؟ امام علیه السلام ، در پاسخ به او فرمود : [چرا ؛] بلکه به سوی آنچه که از دنیا و داشته هایش بهتر است ، برو ؛ به مُلکی زائل ناشدنی . وی پس از کسب اجازه امام علیه السلام با این جملات ، با ایشان خداحافظی کرد : سلام بر تو ، ای ابا عبد الله ! درود خدا بر تو و خاندانت باد ! و خداوند ، در بهشتش ، میان ما و تو آشنایی برقرار کند . حسین علیه السلام نیز «آمین» گفت . سپس ، حنظله به میدان آمد و شربت شهادت نوشید . در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه» آمده است : سلام بر حنظلة بن اسعد شبامی !

-
- 1- نام وی، حنظلة بن عبد الله شبامی و حنظلة بن عمرو شبامی و حنظله شامی نیز آمده است.
 - 2- وی، همان کسی است که فرقه ای از غلات، معتقد بودند که روز عاشورا، شبیه امام حسین علیه السلام شد و شهید گردید و امام حسین علیه السلام به شهادت نرسید؛ بلکه مانند عیسی علیه السلام به آسمان برده شد. در حدیثی، امام رضا علیه السلام به شدت این مسئله را تکذیب و معتقدان به آن را تکفیر نموده است.
 - 3- غافر: آیه 30 _ 33 .
 - 4- طه: آیه 60 .

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: جاء حنظلة بن أسعد الشبامي، فقام بين يدي حُسين عليه السلام فأخذ يُنادي: «يَ قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَ قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (1)، يا قَوْمِ [لا] (2) تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتَكُمْ (3) اللَّهُ بِعَذَابٍ (وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) (4). فَقَالَ لَهُ حُسينٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ اسْعَدَ! رَحِمَكَ اللَّهُ! إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ، وَنَهَضُوا إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابَكَ، فَكَيْفَ بِهِمْ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ؟! قَالَ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَنْتَ أَفْقَهُ مِنِّي وَأَحَقُّ بِذَلِكَ، أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى الْآخِرَةِ وَنَلْحَقُ بِإِخْوَانِنَا؟ فَقَالَ: رُحْ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلَى. فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا عَبْدِ اللَّهِ! صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ، وَعَرَفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ. فَقَالَ: آمِينَ آمِينَ! فَاسْتَفَدَمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. (5)

1- غافر: 30_33.

2- ما بين المعقوفين سقط من المصدر، وأثبتناه من المصادر الأخرى.

3- يسحتمكم: يستأصلكمم (لسان العرب: ج 2 ص 41 «سحت»).

4- طه: 61.

5- تاريخ الطبري: ج 5 ص 443، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 24 بزيادة «يقية السهام والرماح والسيوف بوجهه ونحره» بعد «فقام بين يدي حسين عليه السلام» وكلاهما نحوه بحار الأنوار: ج 45 ص 23.

تاریخ الطبری به نقل از محمد بن قیس: حنظله بن اسعد شبامی آمد و جلوی حسین علیه السلام ایستاد و [رو به دشمن،] فریاد برآورد: «ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام پیشین می هراسم؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها بودند؛ و خداوند، در حقّ بندگان، ستمی نمی خواهد. و ای قوم من! من بر شما از روز فریادخواهی می هراسم؛ روزی که روی می گردانید، اما هیچ پناهگاهی در برابر خداوند ندارید؛ و هر کس را خداوند [به خاطر اعمالش] گم راه کند، راه نمایی ندارد». ای مردم! حسین را مکشید که خدا، شما را در عذاب، هلاک می کند. «و بی گمان، آن که افترا زد، ناکام شد». حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسر اسعد! خدایت بیامزد. آنان، همان هنگامی سزاوار عذاب شدند که دعوت تو به سوی حق را رد کردند و به سوی تو و یارانت برخاستند تا خونت را حلال بشمارند. پس اکنون که برادران شایسته ات را کشته اند، چگونه [سزاوار عذاب] نباشند؟!». حنظله گفت: فدایت شوم! تو از من، آگاه تری و بدان نیز سزاوارتری. آیا به سوی آخرت نرویم و به برادرانمان، نپیوندیم؟ فرمود: «[چرا؛] بلکه به سوی آنچه از دنیا و داشته هایش بهتر است، برو؛ به سوی مُلکی زائل نشدنی!». حنظله گفت: سلام بر تو، ای ابا عبد الله! درود خدا بر تو و خاندانت باد! خدا، در بهشت، میان ما و تو آشنایی برقرار کند! حسین علیه السلام فرمود: «آمین، آمین!». سپس، حنظله به پیش تاخت و جنگید تا کشته شد.

الملهوف: جاء حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّامِيِّ ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهَامَ وَالسَّيْفَ وَالرَّمَاحَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ ، وَأَخَذَ يُنَادِي : «يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ* يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ» ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيُسْحِتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) . ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى رَبَّنَا وَنَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا ؟ فَقَالَ لَهُ : بَلْ رُحْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى . فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَبْطَالِ ، وَصَبَرَ عَلَى احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ ، حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . (1)

1- . الملهوف : ص 164 ، الإرشاد : ج 2 ص 105 ، إعلام الوری : ج 1 ص 464 نحوه وليس فيهما من «ثم التفّت» إلى «الأهوال» .

الملهوف: حنظلة بن سعد شبامی آمد و پیش روی حسین علیه السلام ایستاد تا او را با صورت و گلوی خود، از نیزه ها و تیرها و شمشیرها، نگاه دارد. آن گاه، [رو به دشمن،] فریاد برآورد: «ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام پیشین می هراسم؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها بودند؛ و خداوند، در حقّ بندگان، ستمی نمی خواهد. و ای قوم من! من بر شما از روز فریادخواهی می هراسم؛ روزی که روی می گردانید، اما هیچ پناهگاهی در برابر خداوند ندارید؛ و هر کس را خداوند [به خاطر اعمالش] گم راه کند، راه نمایی ندارد». ای مردم! حسین را مکشید که خدا، شما را در عذاب، هلاک می کند «و بی گمان، آن که افترازد، ناکام شد». سپس به سوی حسین علیه السلام رو کرد و به او گفت: آیا به سوی پروردگارمان نرویم و به یارانمان نپیوندیم؟ امام علیه السلام به او فرمود: «[چرا؛] بلکه به سوی چیزی برو که از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است، و به سوی مُلکی که زائل نمی گردد». او پیش رفت و قهرمانانه جنگید و بر بیم و هراس میدان، شکیب ورزید تا آن که کشته شد. رضوان خداوند بر او باد!

مثير الأحران: جاء حنظلة بن أسعد الشامي فوقف بين يدي الحسن بن علي السلام، يقيه الرماح والسهام والسيوف بوجهه ونحوه، ثم التفت إلى الحسين عليه السلام، فقال: أفلا نروح إلى ربنا ونلحق؟ فقال: روح إلى ما هو خير لك من الدنيا وما فيها. فقاتل قتال الشجعان، وصبر على مَضَض (1) الطعان، حتى قُتِلَ وألحقه الله بدار الرضوان. (2)

3 / 13 زهير بن القين كان زهير بن القين البجلي (3)، أحد أبرز أصحاب سيّد الشهداء عليه السلام، وكان يتولّى قيادة جناح الميمنة في عسكر الإمام عليه السلام، وكان له دور مؤثّر في التصدي لجيش الكوفة. (4) يعتبره البلاذريّ عثمانّي الهوى، (5) وقد ناداه الأعداء في عصر تاسوعاء بذلك أيضا، ومما يؤيد ذلك أيضا اشتراكه في حرب بلنجر بقيادة سلمان الباهلي في عهد حكم عثمان، (6) وعدم وجود روايات بخصوص تواجده في الحروب التي حدثت في فترة حكم الإمام عليّ عليه السلام، وكذلك عدم رغبة زهير للالتقاء بالإمام الحسين عليه السلام في مسيره إلى الكوفة. وأما في منزل زرود، فعندما دعاه رسول الإمام عليه السلام للالتقاء به، حضر عند الإمام الحسين عليه السلام بتحريض من زوجته، ولم يمض طويل وقت حتى رجع إلى خيمته بوجه مستبشر، يدلّ على تغييرٍ أساسي في معنوياته، وأمر أن تنقل خيمته إلى مقربة من خيام الإمام الحسين عليه السلام. (7) وقد أشار إلى هذا التغيير الذي طرأ عليه عندما وعظ جيش ابن زياد في عصر اليوم التاسع من محرّم، فقالوا له: يا زهير، ما كنت عندنا من شيعة أهل هذا البيت، إنما كنت عثمانيا فأجابهم زهير قائلا: أفلست تستدلّ بموقفي هذا أنّي منهم! أما والله، ما كتبت إليه كتابا قط، ولا أرسلت إليه رسولا قط، ولا وعدته نصرتي قط، ولكنّ الطريق جمع بيني وبينه، فلما رأيته ذكرت به رسول الله صلى الله عليه وآله ومكانه منه، وعرفت ما يقدم عليه من عدوّه وحزبكم، فرأيت أن أنصّره، وأن أكون في حزبه، وأن أجعل نفسي دون نفسي، حفظا لما صيغتم من حقّ الله وحقّ رسوله صلى الله عليه وآله. (8) ولا نعلم ما قاله الإمام عليه السلام لزهير في هذا اللقاء القصير، إلا أنّه يبدو من الكلام الذي أدلى به إلى أصحابه عند الوداع، بأن إحدى المسائل التي أبداها الإمام الحسين عليه السلام له، هي التذكير بذكرى مهمّة وسارة من ذكريات حرب بلنجر. وبعد رجوعه من لدن الإمام عليه السلام حكى زهير هذه الذكرى لرفاقه لعله يستجذبهم معه، فخطبهم قائلا: من أحبّ منكم أن يتبعني، وإلا فإنه آخر العهد، إني سأحدّثكم حديثا: غزونا بلنجر، ففتح الله علينا، وأصّبنا غنائم، فقال لنا سلمان الباهلي: أفرحتم بما فتح الله عليكم، وأصبت من الغنائم؟! قلنا: نعم، فقال لنا: إذا أدركتم شهاب آل محمد فكونوا أشدّ فرحا بقتالكم معهم منكم بما أصّبتم من الغنائم، فأما أنا، فإني أستودعكم الله. (9) واستمرّ قائلا: من أحبّ منكم الشهادة فليقم، ومن كرهها فليتهّم. فلم يبق معه منهم أحد. (10) وبعد هذه اللحظة المصيرية التحق زهير بصنفوف أصحاب الإمام الراسخين، بحيث أنّه حينما خاطب الإمام عليه السلام أصحابه: ألا وإني لأظنّ أنّه آخر يوم لنا من هؤلاء. ألا وإني قد أدنّت لكم، فانطلقوا جميعا في حلّ، ليس عليكم مني ذمام، هذا الليل قد غشّ يكم، فاتخذوه جملا. (11) فوقف زهير وأبدى وفاء للإمام بهذه العبارات الجميلة والعجيبة: والله، لو ددت أنّي قُتِلت، ثمّ نشرت، ثمّ قُتِلت حتى أقتل كذا ألف قتلة، وأنّ الله يدفع بذلك القتل عن نفسك وعن أنفس هؤلاء الفتيّة من أهل بيتك. (12) وفي ظهر عاشوراء وقف زهير إلى جانب سعد بن عبد الله الحنفي مع النصف الباقي من أصحاب الإمام ليشكلوا ساترا دفاعيا للإمام، فإتهم وقفوا أمام الإمام وصلى الإمام خلفهم (13)، وعندما هجم العدو على خيام أهل البيت عليهم السلام، قاومهم زهير مع عشرة أفراد من أصحاب الإمام عليه السلام وأجبروهم على التراجع (14)، وأنشأ زهير هذه الأشعار مخاطبا بها الإمام الحسين عليه السلام: اليوم نلقى جدك النيبا وحسنا والمرضى عليا وذا الجناحين الفتى الكميّا (15) وبعد حربٍ ضروس وبطوليّة، استشهد زهير على أيدي كثير بن عبد الله والمهاجر بن أوس، وعندما خرّ صريعا على الأرض، قال الإمام عليه السلام مخاطبا هذا المجاهد العظيم: لا يبعدنك الله يا زهير، ولعن الله قاتلك، لعن الذين مسّحهم قرده وخنازير! (16) ونقرأ في زيارة الناحية المقدّسة: السّلام على زهير بن القين البجليّ، القائل للحسن بن عليّ: «لا والله لا يكون ذلك أبدا، أترك ابن رسول الله أسيرا في يد الأعداء وأنجو! لا أراني الله ذلك اليوم». (17) كما ذكر اسمه في الزيارة الرجبية. (18) لم تذكر المصادر

المعتبرة ما جاء في كتاب مجالس المواعظ، من أنّ زهيراً كان يلعب ذات يوم في طفولته مع الإمام الحسين عليه السلام، وأنّه كان يقبّل التراب تحت قدميه، ولذلك فقد حظي بملاطفة النبيّ صلى الله عليه وآله. كما أنّ تاريخ حياة زهير يدلّ على عدم صحّة هذه الرواية. (19) الجدير بالذكر أنّ هذه الحادثة جاءت بتفصيل أكثر في كتاب المنتخب للطريحي، ولكن لم يذكر اسم الطفل 20، ويدور على الألسنة اسم حبيب بن مظاهر عادة؛ إلّا أنّ أصل الحادثة واسم الطفل يفتقدان على أيّ حالٍ إلى سندٍ معتبر.

1- المَصْنُوعُ : وَجَعُ المصيبة (الصحاح : ج 3 ص 1106 «مضض»).

2- مثير الأحران : ص 65 .

3- تاريخ الطبري : ج 5 ص 392 و 404 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 378 ، نسب معد : ج 1 ص 345 ، جمهرة أنساب العرب : ص 388 وفيهما «زهير بن القين بن الحارث بن عامر بن سعد بن مالك بن ذهل بن عمرو بن يشكر ، قتل مع الحسين بن علي بالطفّ» ، الفتوح : ج 5 ص 109 الإرشاد : ج 2 ص 72 ، رجال الطوسي : ص 101 ، الأمالي للصدوق : ص 220 و 224 .

4- راجع : ص 78 (الفصل الثاني / المواجهة بين جيش الهدى وجيش الضلالة) .

5- راجع : ج 5 ص 174 (القسم السابع / الفصل السابع / دعوة الإمام عليه السلام زهير بن القين لنصرته في زرود) .

6- نفس المصدر .

7- راجع : ص 8 ح 1573 .

8- راجع : ج 5 ص 178 ح 1451 .

9- راجع : ج 5 ص 174 ح 1449 .

10- الإرشاد : ج 2 ص 91 و راجع : هذه الموسوعة : ج 6 ص 18 (الفصل الأوّل / خطاب الإمام عليه السلام بأهل بيته وأصحابه وعرضه عليهم الانصراف عنه جميعاً) .

11- راجع : ص 24 ح 1580 .

12- راجع : ص 156 (الفصل الثاني / صلاة الجماعة في ظهر عاشوراء بإمامة الحسين عليه السلام) .

13- راجع : ص 146 (الفصل الثاني / اشتداد القتال في نصف النهار) .

14- راجع : ص 152 ح 1655 .

15- راجع : ص 300 ح 1712 .

16- راجع : ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

17- راجع : ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أوّل رجب) .

18- هذا هو نصّ الرواية المذكورة: «قيل : إنّ النبيّ صلى الله عليه وآله رأى زهيراً وهو طفل في طريقه، فاحتضنه النبيّ صلى الله عليه وآله و آله و قبّله ولاطفه. فقال له أصحابه: من يكون؟ فقال صلى الله عليه وآله و آله : إنّ هذا الطفل يحبّ الحسين كثيراً. وقد رأيت ذات يوم وهو يلعب مع الحسين ويأخذ التراب من تحت قدميه ويقبّله. ولقد أخبرني جبرائيل أنّه ينصر الحسين في كربلاء» (مجالس المواعظ: ص 59).

19- المنتخب للطريحي : ص 196 .

مثیر الأحران: حنظلة بن أسعد شیبامی، آمد و پیش روی حسین علیه السلام ایستاد تا با صورت و گلوی خود، او را از نیزه ها و تیرها و شمشیرها، نگاه دارد. سپس به سوی حسین علیه السلام، رو کرد و گفت: آیا به سوی پروردگاران نرویم و نپویندیم؟ امام علیه السلام فرمود: «[چرا] به سوی چیزی برو که از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است». او نیز شجاعانه جنگید و بر سوزش نیزه ها، شکیب ورزید تا آن که کشته شد و خداوند، او را به سرای خشنودی خویش، ملحق ساخت.

3 / 13 زُهیر بن قین

زُهیر بن قین بن حارث بَجَلی، یکی از برجسته ترین یاران امام حسین علیه السلام بود که در روز عاشورا، فرماندهی جناح راست سپاه امام علیه السلام بر عهده او بود و نقش مؤثری در برخورد با سپاه کوفه داشت. (1) بلاذری، وی را از هواداران عثمان می داند. دشمن نیز در عصر تاسوعا، او را عثمانی خواند. شرکت او در جنگ بَلَنْجَر_ که به فرماندهی سلمان باهلی، در دوران حکومت عثمان در گرفت، در دست نبودن گزارشی دال بر حضور وی در جنگ های دوران زمامداری امام علی علیه السلام و همچنین، مایل نبودن زهیر به ملاقات با امام حسین علیه السلام در مسیر مکه به کوفه، مؤید این نکته است. با این همه، هنگامی که در منزل زُرود فرستاده امام علیه السلام، او را برای دیدار با ایشان دعوت کرد، با تشویق همسرش، به حضور امام حسین علیه السلام رسید و طولی نکشید که با چهره ای گشاده_ که حاکی از تحوّل اساسی در روحیه او بود، به خیمه اش بازگشت و دستور داد که آن را به نزدیکی خیمه های امام حسین علیه السلام منتقل کنند. (2) او خود نیز عصر تاسوعا، در سخنان اندرزگونه اش در مقابل دشمن، به تحوّل خود، اشاره ای کوتاه کرد. یکی از سپاهیان کوفه به او گفت: ای زهیر! تو در نگاه ما، از شیعیان این خانواده نبودی؛ [بلکه] عثمانی بودی؟ زهیر، پاسخ داد: چرا به موقعیت فعلی من، استدلال نمی کنی که از آنهایم؟! بدان_ که به خدا سوگند، من هرگز نامه ای برای حسین نوشتم، پیکری به سوش نفرستادم و قول کمکی نیز به او ندادم؛ ولی راه، مرا با او در يك جا گرد آورد و همین که او را دیدم، به یاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و منزلتی افتادم که او در پیش ایشان داشت، و پی بردم که از سوی دشمنانش و گروه شما، چه بر سر او خواهد آمد، دیدم که برای حفظ حق خدا و پیامبرش که شما آن را ضایع کرده اید، باید به کمک او بشتابم، در زمره گروه او باشم و جانم را فدای او کنم. ما نمی دانیم که در آن ملاقات کوتاه، امام حسین علیه السلام به زهیر چه فرمود؛ اما از سخنانی که هنگام خداحافظی به یارانش گفت، بعید نیست که یکی از سخنان امام حسین علیه السلام به او، یادآوری خاطره ای مهم و شیرین از جنگ بَلَنْجَر بوده باشد. زهیر، پس از بازگشت از محضر امام علیه السلام، این خاطره را برای همراهانش تعریف کرد تا شاید بتواند آنان را با خود همراه کند. وی خطاب به آنان گفت: هر کس علاقه مند است، از من پیروی کند، وگر نه این آخرین فرصت است. من برایتان ماجرابی را نقل می کنم: در بَلَنْجَر که می جنگیدیم، خداوند، ما را پیروز کرد و به غنایمی دست یافتیم. سلمان باهلی به ما گفت: آیا از پیروزی و غنیمت هایی که خدا نصیبتان کرد، خوش حالید؟ گفتیم: آری. به ما گفت: هر گاه جوانان خاندان محمد صلی الله علیه و آله را یافتید، شادمانی تان از این که در کنار آنان می جنگید، بیش از شادی به دست آوردن غنیمت باشد. اینک من، شما را به خدا می سپارم. او در ادامه سخنان خود افزود: هر يك از شما که به شهادت علاقه مند است، برخیزد و هر کس که آن را خوش ندارد، بماند. از آن جمعیتی که با او بودند، کسی برنخاست. پس از این لحظه سرنوشت ساز، زهیر درصاف یاران استوار امام حسین علیه السلام قرار گرفت. شب عاشورا نیز امام حسین علیه السلام، خطاب به یاران خود فرمود: بدانید که به گمانم، امروز، آخرین روزی است که با آنهایم. من به شما، اجازه دادم و همه شما آزادید که بروید. هیچ عهدی از من برعهده شما نیست. شب، تاریکی اش را گسترده است. پس آن را مرکب خود قرار دهید [و بروید]. زُهیر، ایستاد و با این جملات زیبا و شگفت انگیز، نسبت به آن امام علیه السلام، اظهار ارادت و وفاداری کرد: به خدا سوگند، دوست دارم که کشته شوم، آن گاه، دوباره زنده گردم و باز، کشته شوم و تا هزار بار، کشته شدنم تکرار شود؛ و خداوند، با این کشته شدنم، از تو و از این جوانان

خاندانت، کشته شدن را برطرف کند. ظهر عاشورا، زُهِیر، در کنار سعد بن عبد الله حنفی، همراه با نیمی از یاران باقی مانده امام علیه السلام، خود را سپر دفاعی ایشان قرار دادند. آنان، جلوی امام علیه السلام ایستادند و امام علیه السلام در پشت آنها نماز خواند. (3) هنگامی که دشمن به خیمه های خانواده امام علیه السلام حمله کرد، زهیر، همراه با ده تن از یاران امام علیه السلام، در مقابل آنها مقاومت کردند و آنها را به مواضع خود، باز گرداندند (4) و او، این اشعار را خطاب به امام حسین علیه السلام خواند: امروز، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنیمو حسن و علی مرتضی را و جعفر، دارنده دو بال [در بهشت]، جوان مرد دلیر را. زُهِیر، پس از نبردی سنگین و قهرمانانه، به دست کثیر بن عبد الله و مهاجر بن اوس، شهید شد. لحظه ای که او به زمین افتاد، امام علیه السلام خطاب به این مجاهد بزرگ، چنین فرمود: خداوند، تو را از [رحمتش] دور نکند_ ای زُهِیر_ و کُشنده ات را لعنت نماید؛ همانند لعن کسانی که آنها را به بوزینه و خوک، تبدیل کرد!». در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم: سلام بر زُهِیر بن قَین بَجَلی که وقتی حسین علیه السلام به او اجازه داد که برود، گفت: نه. به خدا سوگند، چنین چیزی، هرگز اتفاق نمی افتد که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دست دشمنان، رها کنم و خودم را نجات دهم. خدا، چنین روزی را نیاورد! نام او در «زیارت رجبیه» نیز آمده است. گفتمی است آنچه در کتاب مجالس الموعظ آمده که زُهِیر، در کودکی با امام حسین علیه السلام بازی می کرده است و خاکی جای پای او را بوسیده و بدین جهت، مورد ملاحظت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است، در منابع معتبر نیامده و بررسی زندگی زُهِیر نیز قرینه عدم صحّت این گزارش است. (5) این ماجرا، در کتاب المنتخب طریحی، مفصل تر آمده؛ ولی نام کودک، بیان نشده است و در افواه نیز، معمولاً نام آن کودک، حبیب بن مظاهر گفته می شود؛ ولی به هر حال، اصل ماجرا و نام کودک، مدرک معتبری ندارد.

1- ر. ک: ص 79 (فصل دوم / رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم راهی).

2- ر. ک: ج 5 ص 175 (بخش هفتم / فصل هفتم / دعوت امام علیه السلام از زهیر بن قین برای یاری کردن او در منزل زرود).

3- ر. ک: ص 157 (فصل دوم / نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام).

4- ر. ک: ص 147 (فصل دوم / شدت گرفتن جنگ در نیمروز).

5- متن گزارش یاد شده، چنین است: «می گویند: این زُهِیر، آن طفلی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به راهی می گذشت. او را دید [که] بازی می کند. حضرت، او را گرفت و بوسید و ملاحظت کرد. اصحاب، عرض کردند: این کیست؟ حضرت فرمودند: این طفل، حسین را خیلی دوست می دارد. يك روز دیدم با حسین، بازی می کرد و خاکی زیر قدم او را بر می داشت و می بوسید. جبرائیل علیه السلام به من خبر داده است که در کربلا، او را یاری می کند».

الأمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: بَرَزَ ...
 زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ، وَهُوَ يَقُولُ مُخَاطِبًا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا فَكُتِلَ مِنْهُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا،
 ثُمَّ صُرِعَ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُبُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ (1)

1- الأمالي للصدوق: ص 224 ح 239، روضة الواعظين: ص 206 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام، بحار الأنوار
 ج 44 ص 319.

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام_: زُهَیر بن قَین بَجَلی به میدان آمد، در حالی که به حسین علیه السلام، چنین خطاب می کرد: امروز، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را می بینیمو نیز حسن و علی مرتضی را. آن گاه، نوزده تن از آنان را کُشت و سپس به زمین افتاد، در حالی که می گفت: من، زُهَیر هستم، پسر قَینشما را با شمشیر، از حسین، می رانم.

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: قاتل زهير بن القين قتالاً شديداً، وأخذ يقول: أنا زهير وأنا ابن القينأذودهم بالسيف عن حسين قال: وأخذ يضرب على منكب حسد بن عليه السلام ويقول: أقدم هديت هادياً مهدياً فاليوم تلقى جدك النبي وحسنا والمرضى علياً وذا الجناحين الفتى الكمياً وأسد الله الشهيد الحياً قال: فشد عليه كثير بن عبد الله الشعبي ومهاجر بن أوس فقتلاه. (1)

الإرشاد: جاءهم شه مر بن ذي الجوشن في أصحابه، فحمل عليهم زهير بن القين رحمه الله في عشرة رجال من أصحاب الحسين عليه السلام، فكشفهم عن البيوت، وعطف عليهم شه مر بن ذي الجوشن فقتل من القوم ورد الباقي إلى مواضعهم، وأنشأ زهير بن القين يقول مخاطباً للحسين عليه السلام: اليوم تلقى جدك النبي وحسنا والمرضى علياً وذا الجناحين الفتى الكمياً (2)

مشير الأحران: تقدم زهير بن القين فقاتل بين يدي الحسين عليه السلام وهو يقول: أنا زهير وأنا ابن القينأذودهم بالسيف عن حسد بن قال: وحضرت صلاة الظهر، فأمر عليه السلام لزهير بن القين وسعيد بن عبد الله الحنفي أن يتقدما أمامه ينصف من تخلف معه، وصلى بهم صلاة الخوف... وقاتل زهير قتالاً شديداً حتى قتل. (3)

-
- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 441، أنساب الأشراف: ج 3 ص 403، تذكرة الخواص: ص 253 نحوه وليس فيها من «وذا الجناحين» إلى «الحيا»، البداية والنهاية: ج 8 ص 184.
 - 2- الإرشاد: ج 2 ص 105، إعلام الوری: ج 1 ص 463 وفيه إلى «وأنشأ».
 - 3- مشير الأحران: ص 65، الملهوف: ص 165 وفيه من «وحضرت» إلى «الخوف».

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن قیس_ : زُهَیر بن قَین ، به سختی جنگید و این گونه می گفت: من ، زُهَیر هستم ، پسر قَینانان را با شمشیر ، از حسین ، می رانم . و بر شانه حسین علیه السلام می زد و می گفت : به پیش ، که تو ، هم هدایت شده ای و هم هدایت کننده ! امروز ، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنی ، و نیز حسن و علی مرتضی را و جعفر ، دارنده دو بال [در بهشت] ، آن جوان مرد دلیر را و شیر خدا [، حمزه] ، شهید جاویدان را . کثیر بن عبد الله شَعْبی و مهاجر بن اوس ، به او یورش بُردند و او را کُشتند .

الإرشاد : شمر بن ذی الجوشن ، با یارانش ، به [خیمه های] آنان نزدیک شدند . زُهَیر بن قَین _ که خدایش رحمت کند _ ، با ده تن از یاران حسین علیه السلام ، بر آنان یورش بُردند و آنان را از [اطراف] خیمه ها دور کردند . شمر بن ذی الجوشن ، دوباره بر آنان حمله بُرد و برخی را کُشت و بقیّه را به جایشان باز گرداند . زُهَیر بن قَین ، خطاب به حسین علیه السلام خواند : امروز ، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنیمو نیز حسن و علی مرتضی را و [جعفر] ، دارنده دو بال [در بهشت] ، جوان مرد دلیر را .

مُثیر الأحزان : زُهَیر بن قَین ، پیش آمد و پیش روی حسین علیه السلام جنگید ، در حالی که می گفت : من زُهَیرم ، پسر قَینانان را با شمشیر ، از حسین علیه السلام می رانم . وقت نماز ظهر ، فرا رسید . حسین علیه السلام به زُهَیر بن قَین و سعید بن عبد الله حنفی ، فرمان داد تا با نیمی از یاران باقی مانده اش ، جلوی او بایستند . سپس حسین علیه السلام با یارانش نماز خوف خواند... و زُهَیر ، به سختی جنگید تا به شهادت رسید .

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: خَرَجَ ... زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ ، وَهُوَ يَقُولُ : أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُوكُمْ بِالسَّيْفِ عَنِ حُسَيْنِ إِنَّ حُسَيْنًا أَحَدُ السَّبْطَيْنِ مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّيِّبِ الرَّزِينِ ذَاكَ رَسُولَ اللَّهِ غَيْرِ الْمَمِينِ (1) أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ شَيْئٍ وَرُوِيَ أَنَّ زُهَيْرًا لَمَّا أَرَادَ الْحَمَلَةَ وَقَفَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَرَبَ عَلَى كَتِفِهِ ، وَقَالَ : أَقْدِمِ حُسَيْنُ هَادِيًا مَهْدِيًّا (2) . ثُمَّ قَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا ، فَشَدَّ عَلَيْهِ كَثِيرٌ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ ، وَمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسِ التَّمِيمِيِّ فَقَتَلَهُ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ صَرَّحَ زُهَيْرٌ : لَا يُبْعِدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ ، وَلَعَنَّ اللَّهُ قَاتِلَكَ ، لَعَنَّ الَّذِينَ مَسَّخَهُمْ قِرْدَةً وَخَنَازِيرًا ! (3)

راجع : ص 20 (الفصل الأول / جواب أهل بيته وأصحابه) و ص 88 (الفصل الثاني / كلمة زهير بن القين لجيش الكوفة) . و ج 5 ص 218 (القسم السابع / الفصل السابع / اغلاق الحرّ الطريق على الإمام عليه السلام) و ص 244 (القسم السابع / الفصل السابع / خطبه الإمام عليه السلام في ذي حُسم) و ص 250 (الفصل السابع / خطاب الإمام عليه السلام لإصحابه وأصحاب الحرّ في بيضه) و ص 286 (الفصل السابع / كتاب ابن زياد إلى الحرّ يأمره بتضييق الأمر على الإمام عليه السلام) و ص 358 (القسم الثامن / الفصل الأول / إنَّها أرض كرب و بلاء)

1- المَمِينُ : الكِذْبُ (الصحيح : ج 6 ص 2210 «مين»).

2- الأشعار التي تقدّمت للحجاج بن مسروق (راجع : ص 50 ح 1691) .

3- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 20 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 568 وفيه من «ثمّ قاتل» إلى «فقتلاه» ، الفتوح : ج 5 ص 109 وفيه صدره إلى «شين» ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 103 وفيه «فقتل مئة وعشرين رجلاً» بدل «قتالاً شديداً» وكلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 45 ص 25 .

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: زُهَیْر بن قَیْن بَجَلِی به میدان آمد، در حالی که می گفت: من زُهَیْر هستم، پسر قَیْنشما را با شمشیر، از حسین علیه السلام می رانم. بی گمان، حسین علیه السلام یکی از دو سَبِط [پیامبر صلی الله علیه و آله] استاز خاندانی نیک و پرهیزگار و آراسته. همان پیامبر خدا، بی هیچ دروغیشما را [با شمشیر] می زنم و در این کار، هیچ اشکالی نمی بینم. همچنین، نقل شده که چون زُهَیْر خواست که حمله کند، رو به روی حسین علیه السلام ایستاد و بر شانه اش زد و گفت: حسین، ای راه نمای ره یافته! به پیش! (1) سپس، به سختی جنگید. کثیر بن عبد الله شَعْبِی و مهاجر بن اوس تمیمی، به او حمله کردند و او را کُشتند. حسین علیه السلام، هنگامی که زُهَیْر به زمین افتاد، فرمود: «خداوند، تو را [از رحمتش] دور نکند _ ای زُهَیْر _، و قاتلت را لعنت کند؛ مانند لعن کسانی که آنها را به بوزینه و خوک، تبدیل کرد!».

ر. ک: ص 21 (فصل یکم / پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام و ص 89 (فصل دوم / سخن گفتن زهیر بن قین با لشکر کوفه). و ج 5 ص 219 (بخش هفتم / فصل هفتم / بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر) و ص 245 (فصل هفتم / سخنرانی امام علیه السلام در ذی حسم) و ص 251 (فصل هفتم / سخنرانی امام علیه السلام برای یاران خود و یاران حر در بیضه) و ص 287 (فصل هفتم / نامه ابن زیاد به حر، جهت سختگیری بر امام علیه السلام) و ص 359 (بخش هشتم / فصل یکم / سرزمین اندوه و بلا).

1- این، همان اشعاری است که از حَجَّاج بن مَسْرُوق نیز نقل شد.

3 / 14 سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ (1) الذي ذكر أيضا باسم : سعد بن عبد الله الحنفي (2) وسعيد بن عبد الله الخثعمي ، (3) هو أحد الأصحاب الراسخين ، (4) والوجه المعروفة في كربلاء . واستناداً إلى رواية البلاذري ، فإن سعيد بن عبد الله كان في عهد إمامة الإمام الحسن عليه السلام من مخالفي الصلح مع معاوية ، لكن وافق عليه بعد التشاور مع الإمام الحسين عليه السلام . (5) كان سعيد بن عبد الله أحد الذين دعوا الإمام الحسين عليه السلام إلى الكوفة (6) والتقى الإمام برفقة المجموعة الثانية التي حملت كتب الكوفيين إليه ، كما كان عاملاً إيصال جواب الإمام عليه السلام لأهل الكوفة . (7) جاء سعيداً إلى دار المختار بعد مجيء مسلم عليه السلام إلى الكوفة وأعلن عن نصرته ووفائه للنهضة الحسينية ، من خلال كلمة ألقاها وحرّض فيها الناس على البيعة لمسلم والطاعة له . (8) وعندما أذن الإمام الحسين عليه السلام ليلة عاشوراء لأصحابه أن يتركوه ويخرجوا من أرض المعركة ، أظهر محبته ووفاءه في خطبة ملحمية ، حيث قال : وَاللَّهِ ، لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ، ثُمَّ أَحْيَا ، ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا ، ثُمَّ أُذَرُّ ، يُفَعَّلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً ؛ مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ . (9) واستناداً إلى بعض الروايات ، كان سعيد بن عبد الله أحد الذين وقفوا ظهر عاشوراء ليشكلوا حصناً إزاء الإمام الحسين عليه السلام ، كي يستطيع الإمام أداء صلاته . (10) واستناداً إلى رواية الخوارزمي فإنه عندما سقط سعيد بن عبد الله الحنفي على الأرض كان يتمم بهذه الكلمات : اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ ، اللَّهُمَّ أَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ ، وَأَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الْجِرَاحِ ؛ فَإِنِّي أَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصْرِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ . (11) وقد جاء في الزيارة الرجبية . (12) وكذلك في زيارة الناحية المقدسة : السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أذِنَ لَهُ فِي الْإِنصِرَافِ : « لا وَاللَّهِ لا تُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ ، وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذْرَى ، وَيُفَعَّلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ ، حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ ، وَكَيْفَ لا أَفَعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَداً » . فَقَدَ لَقِيتَ حِمَامَكَ ، وَوَسَّيْتَ إِمَامَكَ ، وَلَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ ، حَسْرَتًا لِلَّهِ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ ، وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ . (13)

1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 419 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 393 الإرشاد : ج 2 ص 38 ، رجال الطوسي : ص 101 وليس فيه «الحنفي» ، الملهوف : ص 153 ، الحقائق الوردية : ج 1 ص 122 وفيه «عبيد الله» بدل «عبد الله» ، الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 وفيهما «من بني حنيفة» ، الزيارة الرجبية وزيارة الناحية برواية المزار الكبير : ص 492 وراجع هذه الموسوعة : ج 6 ص 306 ح 1714 و 1716 .

2- راجع: زيارة الناحية.

3- تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 242 ؛ الأخبار الطوال : ص 229 وذكره أيضا مرة أخرى في نفس الصفحة بعد سطرين بلقب «الثقفي» بدل «الختعمي» راجع هذه الموسوعة : ج 4 ص 12 (القسم السابع / الفصل الثالث / كتب أهل الكوفة إلى الإمام عليه السلام يدعونه إلى القيام) .

4- رجال الطوسي : ص 101 .

5- أنساب الأشراف : ج 3 ص 363 .

6- راجع : ج 4 ص 12 (القسم السابع / الفصل الثالث / كُتِبَ أهل الكوفة إلى الإمام عليه السلام يدعونه إلى القيام) .

7- راجع : ج 4 ص 28 (القسم السابع / الفصل الثالث / إشخاص الإمام عليه السلام مندوبه الخاص إلى الكوفة وكتابه إلى أهلها) .

8- تاريخ الطبري : ج 5 ص 355 وفيه الحنفي ، راجع : هذه الموسوعة : ج 4 ص 72 (القسم السابع / الفصل الرابع / قدوم مسلم الكوفة

وبيعة أهلها له).

9- راجع: ص 22 ح 1580 .

10- راجع: ص 156 (الفصل الثاني / صلاة الجماعة في ظهر عاشوراء بإمامة الحسين عليه السلام).

11- راجع: ص 158 ح 1661.

12- راجع: ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب).

13- راجع: ج 12 ص 258 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال).

سعید بن عبد الله حنفی، که از وی با نام های: سعد بن عبد الله حنفی و سعید بن عبد الله خثعمی یاد شده، از یاران استوارگام امام حسین علیه السلام و از افراد نامدار حاضر در واقعه کربلاست. بر پایه گزارش بلاذری، وی در دوران امامت امام حسن علیه السلام، جزو مخالفان صلح با معاویه بود که پس از مشورت با امام حسین علیه السلام، صلح را پذیرفت. سعید بن عبد الله، یکی از دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه بود (1) و همراه دومین گروهی که نامه کوفیان را برای امام علیه السلام آوردند، به حضور ایشان آمد و نیز سبب پاسخگویی امام علیه السلام به اهل کوفه گردید. (2) همچنین، پس از ورود مسلم علیه السلام به کوفه، وی در خانه مختار، حضور یافت و ضمن سخنرانی ای، یاری کردن امام حسین علیه السلام و وفاداری خود را به نهضت حسینی، اعلام کرد و مردم را به بیعت با مسلم و پیروی از او، تشویق نمود. (3) وی، هنگامی که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، به همراهانش اجازه داد که از ایشان جدا شوند و از منطقه درگیری خارج گردند، با این سخنان حماسی، نسبت به ایشان، اظهار ارادت و وفاداری کرد و گفت: اگر می دانستم که کشته می شوم و بار دیگر زنده می شوم و زنده زنده، سوزانده و تگه تگه می شوم و هفتاد بار با من، چنین می کنند، باز از تو جدا نمی شدم تا در راه تو بمیرم. بر پایه شماری از گزارش ها، سعید بن عبد الله، یکی از کسانی بود که ظهر عاشورا، خود را در برابر امام حسین علیه السلام، سپر قرار دادند و امام علیه السلام با کمک آنها، نماز گزارد. (4) به گزارش خوارزمی، هنگامی که سعید بن عبد الله حنفی بر زمین افتاد، این جملات را زمزمه می کرد: خداوندا! آنان را همانند عاد و ثمود، لعنت کن. خداوندا! از من به پیامبرت، سلام برسان و درد زخم هایم را به او برسان. من با این کار، قصد یاری ذریه پیامبرت را دارم. در «زیارت رجبیه» و «زیارت ناحیه مقدسه» آمده است: سلام بر سعد بن عبد الله حنفی؛ آن که وقتی حسین علیه السلام به او اجازه داد که برود، گفت: نه. به خدا سوگند، تو را رها نمی کنم، تا خدا بداند که در نبود پیامبر خدا، از تو پاسداری کردیم. به خدا سوگند، اگر بدانم که کشته می شوم و بار دیگر، زنده می شوم و سوزانده و قطعه قطعه می شوم و با من، هفتاد بار چنین می کنند، از تو جدا نمی شوم تا در راه تو بمیرم. چرا چنین نکنم، در حالی که مُردن یا کشته شدن، یک بار بیش نیست و پس از آن، غوطه ور شدن در کرامتی پایان ناپذیر است. تو مرگ را دیدار کردی و امام خود را یاری نمودی و از خداوند، در سرای اقامت، کرامت دریافت کردی. خداوند، ما را با شما در میان شهید شدگان، محشور کند و در برترین جایگاه، همراهی با شما را روزی مان نماید.

1- ر. ک: ج 4 ص 13 (بخش هفتم / فصل سوم / نامه کوفیان به او و دعوت به قیام).

2- ر. ک: ج 4 ص 29 (بخش هفتم / فصل سوم / فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه).

3- ر. ک: ج 4 ص 73 (بخش هفتم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او).

4- ر. ک: ص 157 (فصل دوم / نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام).

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: صَلُّوا الظُّهْرَ [أي في يوم عاشوراء]، صَلَّى بِهِمُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةَ الخَوْفِ، ثُمَّ اقْتَتَلُوا بَعْدَ الظُّهْرِ، فَاشْتَدَّ قِتَالُهُمْ وَوَصَلَ إِلَى الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَقَدَّمَ الحَنْفِيَّ أَمَامَهُ، فَاسْتَهْدَفَ لَهُمْ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ يَمِينًا وَشِمَالًا فَاتِمًا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَا زَالَ يُرْمِي حَتَّى سَقَطَ. (1)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: قَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِزُهَيْرِ بْنِ القَيْنِ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: تَقَدَّمَا أَمَامِي، فَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ فِي نَحْوٍ مِنْ نِصْفِ أَصْحَابِهِ، حَتَّى صَدَّ لِي بِهِمْ صَدَاةَ الخَوْفِ. وَرُوِيَ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الحَنْفِيَّ تَقَدَّمَ أَمَامَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَهْدَفَ لَهُ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ، فَمَا أَخَذَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمِينًا وَشِمَالًا إِلَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَا زَالَ يُرْمِي حَتَّى سَقَطَ إِلَى الأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ العَنَّهُمْ لَعَنَ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أبلغ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَأبلغهُ مَا لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الجِرَاحِ، فَإِنِّي أَرَدْتُ بِذَلِكَ نُصْرَةَ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ. ثُمَّ مَاتَ فُوجِدُ بِهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعَنِ الرَّمَاحِ. (2)

مثير الأحران: لَمَّا وَصَلَ القِتَالُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ أَمَامَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ يَدَيْ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ الحَنْفِيَّ: اللَّهُمَّ لَا يُعْجِزُكَ شَيْءٌ تُرِيدُهُ، فَأَبْلَغَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُصْرَتِي وَدَفَعِي عَنِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَارزُقني مُرَافَقَتَهُ فِي دَارِ الخُلُودِ. (3)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: خَرَجَ ... سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الحَنْفِيَّ وَهُوَ يَقُولُ: أَقْدِمْ حُسَيْنُ اليَوْمَ نَلْقَى أَحْمَدًا وَشَيْخَكَ الحَيْرَ عَلِيًّا ذَا النَّدَى وَحَسَنًا كَالْبَدْرِ وَفِي الأَسْعَادِ وَعَمَّكَ القَرَمُ (4) الهِجَانُ (5) الأَصِيدَا (6) وَحَمَزَةٌ لَيْثُ الإِلَهِ الأَسْدَافِي جَنَّةِ الفِرْدَوْسِ نَعْلُو صُعْدَا فَحَمَلَّ وَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. وَرُوِيَ أَنَّ هَذِهِ الأَبْيَاتَ لِسُوَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَبِي المُطَاعِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ. (7)

- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 441، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568، أنساب الأشراف: ج 3 ص 403 نحوه وبيزادة «يقال إنه استهدف دونه رجل من بني حنيفة غير سعيد بن عبد الله» في آخره.
- 2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 17؛ الملهوف: ص 165 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 21.
- 3- مثير الأحران: ص 66.
- 4- القرم: أي المقدم في الرأي (النهاية: ج 4 ص 49 «قرم»).
- 5- الهيجان: الرجل الحسيب (القاموس المحيط: ج 4 ص 277 «هجن»).
- 6- الأصيد: الذي يرفع رأسه كبرا، ومنه قيل للملك: أصيد (الصحاح: ج 2 ص 499 «صيد»).
- 7- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 20، الفتوح: ج 5 ص 109 نحوه؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 103 وليس فيه ذيله من «وعمك».

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن قیس: در ظهر عاشورا، حسین علیه السلام نماز ظهر را با آنان به صورت نماز خوف خواند. بعد از ظهر، دوباره به نبرد پرداختند و جنگ بالا گرفت و به حسین علیه السلام نزدیک شد. حنفی، جلوی حسین علیه السلام آمد و خود را هدف تیرهای آنان کرد و آن قدر در برابر تیرهایشان_ که از چپ و راست می آمد_، ایستاد تا از پای در آمد.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام به زُهِیر بن قَین و سعید بن عبد الله فرمود: «جلوی من بایستید». آن دو، با نیمی از یاران حسین علیه السلام پیش روی ایشان [در برابر لشکر دشمن] ایستادند و حسین علیه السلام با بقیه یارانش نماز خوف گزاردند. همچنین نقل شده که سعید بن عبد الله حنفی، جلوی حسین علیه السلام ایستاد و خود را هدف تیرهایی که پرتاب می کردند، قرار داد و هر چه حسین علیه السلام به چپ و راست می رفت، او هم جلوی حسین علیه السلام می ایستاد تا آن که بر اثر تیرهایی که خورده بود، به زمین افتاد، در حالی که می گفت: خدایا! آنان را همچون عاد و ثمود، لعنت کن. خدایا! سلام مرا به پیامبرت برسان و از درد و رنج زخم هایم، به او خبر ده که من هدفم از آن، یاری فرزندان پیامبرت بود. سپس شهید شد و افزون بر جای ضربه های شمشیر و زخم نیزه ها، سیزده تیر در [بدن] او یافتند.

مثیر الاحزان: هنگامی که جنگ به حسین علیه السلام رسید، مردی از بنی حنیفه، جلوی امام علیه السلام آمد و از او با جانش محافظت می کرد تا پیش روی او به زمین افتاد و این گونه گفت: خدایا! در ایجاد هر چه که بخواهی، ناتوان نیستی. پس یاری و دفاع مرا از حسین علیه السلام، به محمد صلی الله علیه و آله برسان و همراه شدن با او در سرای جاودان را روزی من بگردان.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: سعید بن عبد الله حنفی، ... به میدان آمد، در حالی که می گفت: ای حسین! امروز، پیش برو که احمد را دیدار می کنیم نیز پدر نیکوکار تو، علی بخشنده را و حسن را که به سان ماه تمام و ستاره خوش بختی استو عمویت [جعفر]، روشن بین نیکوتبار بزرگ را و حمزه، شیر شرزه خدا را در باغ بهشت، بر بلندی ها، بالا می رویم آن گاه، حمله بُرد و جنگید تا به شهادت رسید. همچنین، نقل شده که این اشعار، از آن سُوَید بن عمرو بن ابی مُطاع است. و البته خدا بهتر می داند!

3 / 15 سُوَيْدُ بْنُ عَمْرٍو وسويد بن عمرو بن أبي المطاع الخثعمي ، (1) الذي ورد أيضا باسم : سويد بن عمر بن أبي المطاع ، (2) وسويد بن أبي المطاع الخثعمي ، (3) هو آخر شهيد (4) من أصحاب الإمام الحسين عليه السلام . (5) يقول السيد ابن طاووس حول كيفية شهادته : فقاتل قتال الأسد الباسل ، وبالغ في الصبر على الخطب النازل ، حتى سقط بين القتلى وقد أثنى بالجراح ، ولم يزل كذلك وليس به حراك حتى ساء معهم يقولون : قتل الحسين ، فتحامل وأخرج من خفه سكيننا ، وجعل يقاتلهم بها حتى قتل رضوان الله عليه . (6) وجاء في بعض الكتب الأخرى : ثم خرج... عمرو بن مطاع الجعفي ، وهو يقول : أنا ابن جعفي وأبي مطاعوفي يميني مرهف قطع وأسمر سنانه لعمري له من صوته شجاع قد طاب لي في يومي القراء دون حسد بين وله الدفاع ثم حمل فقاتل حتى قتل . 7 والظاهر أن هذا الشخص هو سويد بن عمرو بن أبي المطاع نفسه. جدير بالذكر أن اسمه لم يرد في الزيارة الرجبية وزيارة الناحية المقدسة .

-
- 1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 446 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 409 ؛ رجال الطوسي : ص 101 وليس فيهما «الخثعمي» ، الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 وفيه «المطاع» بدل «أبي المطاع» ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 122 وفيه «أبي مطوع» بدل «أبي المطاع» وفيهما «من بني خثعم» وراجع : هذه الموسوعة : ج 6 ص 312 ح 1719 _ 1720 .
 - 2- راجع : ح 1717 .
 - 3- الكامل في التاريخ : ج 2 ص 569 وفي ص 573 «سويد بن المطاع» ؛ مثير الأحزان : ص 67 وليس فيه «الخثعمي» .
 - 4- راجع : ص 312 ح 1719 .
 - 5- رجال الطوسي : ص 101 .
 - 6- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 18 ، الفتوح : ج 5 ص 107 نحوه وفيه «عمرو بن مطاع الجعفي» وراجع : المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 102 .

3 / 15 سُوید بن عمرو

سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع خَثَعَمی، که با نام های: سُوید بن عمر بن ابی مُطاع و سُوید بن ابی مُطاع خَثَعَمی نیز به او اشاره شده، آخرین شهید از یاران امام حسین علیه السلام است. سَید بن طاووس، در باره چگونگی شهادت او می گوید: او همانند شیری دلیر جنگید و برناگوارای های سخت، شکیبایی ورزید، تا در میان کشته ها افتاد. او زخم های بسیاری برداشت و همچنان، بی حرکت افتاده بود تا این که شنید: «حسین، کشته شد!». جنبید و از کفشش، کاردی را بیرون کشید و [دوباره] با دشمنان نبرد کرد، تا کشته شد. رضوان خدا بر او باد! و در برخی منابع دیگر، آمده است: آن گاه، عمر بن مُطاع جُعفی، به میدان آمد، در حالی که می گفت: من، پسر جُعفی ام و پدرم، مُطاع است و در دست راستم، شمشیری بُرنده است و نیزه ای که تیغه اش برق می زند و از پرتوش، شعاعی دیده می شود. برایم امروز، کوبیدن [دشمن]، به خاطر حسین علیه السلام گواراست و دفاع از او، واجب. آن گاه، حمله کرد و جنگید تا کشته شد. ظاهراً این شخص، همان سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع باشد. گفتنی است که نام وی در زیارت های «ناحیه مقدّسه» و «رجبیه»، نیامده است.

الملهوف: تَقَدَّمَ سُؤِيدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ أَثْنَى بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حَرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سَكِينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (1)

1- الملهوف: ص 165، مثير الأحزان: ص 67 نحوه وفيه «سويد بن أبي مطاع»، بحار الأنوار: ج 45 ص 24.

الملهوف: سُوید بن عمر بن ابی مُطاع، پیش آمد. او که [مردی] ارجمند و پُرنماز بود، به سانِ شیری شَرزه می جنگید و بر حوادث سهمگین، نهایتِ شکیبایی را ورزید تا میان کشتگان، به زمین افتاد و از فراوانی زخم، سنگین شد و [بر زمین] ابی حرکت ماند، تا شنید که می گویند: حسین، کشته شد! پس با زحمت برخاست و از چکمه اش چاقویی بیرون آورد و با آن، به جنگ با دشمنان پرداخت تا به شهادت رسید. رضوان خداوند بر او باد!

تاريخ الطبري عن زهير بن عبد الرحمن الخثعمي: إِنَّ سُؤَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنَ أَبِي الْمُطَاعِ كَانَ صَّرَعَ فَأُثِنَ ، فَوَقَعَ بَيْنَ الْقَتْلَى مُشَخَّنَا ، فَسَدَّ مَعَهُمْ يَقُولُونَ : قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَجَدَ إِفَاقَةً ، فَإِذَا مَعَهُ سَيِّدَيْنِ وَقَدْ أُخِذَ سَيْفُهُ ، فَقَاتَلَهُمْ بِسَيْكِينِهِ سَاعَةً ، ثُمَّ إِنَّهُ قُتِلَ ، فَتَلَّهُ عُرْوَةُ بْنُ بَطَارِ التَّغْلِبِيِّ وَزَيْدُ بْنُ رُقَادٍ الْجَنْبِيِّ ، وَكَانَ آخِرَ قَتِيلٍ . (1)

تاريخ الطبري عن زهير بن عبد الرحمن بن زهير الخثعمي: كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِهِ سُؤَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنَ أَبِي الْمُطَاعِ الْخَثْعَمِيِّ . قَالَ : وَكَانَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ بَنِي أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ نَدِيٍّ عَلِيِّ الْأَكْبَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (2)

نَسَبُ مَعَدٍّ : سُؤَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنَ أَبِي الْمُطَاعِ ، قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالطَّفِّ ، وَهُوَ الَّذِي يَقُولُ : أَنَا سُؤَيْدُ وَأَبِي الْمُطَاعُ . (3)

-
- 1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 453 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 409 وفيه «عرزة بن بطان التغلبي» ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 573 وفيه «سويد بن المطاع» وكلاهما نحوه .
 - 2- تاريخ الطبري : ج 5 ص 446 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 569 وفيه «سويد بن أبي المطاع الخثعمي» .
 - 3- نسب معد : ج 1 ص 357 .

تاریخ الطبری_ به نقل از زُهَیر بن عبد الرحمان خَثَعَمی_: سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع ، زخم خورده ، میان کشتگان افتاد و نای حرکت نداشت . چون شنید که می گویند: «حسین ، کشته شد» و حالش هم اندکی بهتر شده بود ، با چاقوی همراهش ، به جای شمشیری که از او گرفته بودند، ساعتی با دشمنان به جنگ پرداخت و سپس ، کشته شد. او آخرین کشته [ی کربلا] بود که عُروة بن بَطَّار تَغَلِبی و زید بن رُقَاد جَنَبی ، او را کُشتند .

تاریخ الطبری_ به نقل از زُهَیر بن عبد الرحمان بن زُهَیر خَثَعَمی: آخرین فرد از یاران حسین علیه السلام که با او مانده بود، سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع خَثَعَمی بود . در آن روز، نخستین کُشته آل ابو طالب نیز ، علی اکبر علیه السلام فرزند حسین علیه السلام بود .

نسب مَعَد: سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع ، همراه حسین بن علی علیه السلام در کربلا ، کُشته شد. او بود که می گفت : من ، سُویدم و پدرم ، مُطاع است.

3 / 16 شاب قُتل أبوه لا تتوفر معلومات دقيقة عن اسم هذا الشاب ونسبه، ويعتقد بعض المتأخرين أنه عمرو بن جنادة بن كعب الأنصاري، (1) واحتمل المحدث القمي رحمة الله عليه أنه نجل مسلم بن عوسجة. (2) وعلى أي حال، فقد ذكرت المقاتل شاباً استشهد أبوه، وطلبت أمه منه أن يذهب لنصرة ابن رسول الله صلى الله عليه وآله. فذهب إلى ساحة القتال واستشهد، فرمى عسكر العدو رأسه نحو معسكر الإمام عليه السلام، إلا أن هذه الأم المؤمنة البطلة، أخذت رأس ولدها العزيز وهي تشيد بقرة عينها ورمته نحو العدو، وهجمت عليهم بعمود الخيمة ودعا لها الإمام الحسين عليه السلام وأمرها أن ترجع إلى الخيام.

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَي بَعْدَ جُنَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ] عَمْرُو بْنُ جُنَادَةَ؛ شَابٌ قُتِلَ أَبُوهُ فِي الْمَعْرَكَةِ، وَكَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَهُ، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ اخْرُجْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُقْتَلَ، فَقَالَ: أَفْعَلُ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا شَابٌ قُتِلَ أَبُوهُ، وَلَعَلَّ أُمَّهُ تَكْرَهُ خُرُوجَهُ، فَقَالَ الشَّابُّ: أُمِّي أَمَرْتَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنَعَمَ الْأَمِيرُ رُوْرٌ فُوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ عَلَيَّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ (3)؟ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ، وَحَزَّ رَأْسُهُ وَرُمِيَ بِهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَتْ أُمُّهُ رَأْسَهُ وَقَالَتْ: أَحْسَنْتَ يَا بُنَيَّ! يَا قَرَّةَ عَيْنِي وَسُرُورَ قَلْبِي! ثُمَّ رَمَتْ بِرَأْسِ ابْنِهَا رَجُلًا فَقَتَلَتْهُ، وَأَخَذَتْ عَمُودَ خَيْمَةٍ وَحَمَلَتْ عَلَى الْقَوْمِ، وَهِيَ تَقُولُ: أَنَا عَجُوزٌ فِي النَّسَاءِ عَيْفَةٌ بِالْيَيْتِ خَاوِيَةٌ نَحِيفَةٌ أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ فَضَرَبْتَ رَجُلَيْنِ فَقَتَلْتَهُمَا، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَرْفِهَا وَدَعَا لَهَا (4).

1- قاموس الرجال: ج 8 ص 73، ذخيرة الدارين: ص 431، أنصار الحسين عليه السلام: ص 101.

2- نفس المهموم: ص 266، روضة الشهداء: ص 298.

3- النَّظِيرُ: الْمِثْلُ فِي كُلِّ شَيْءٍ (النهاية: ج 5 ص 78 «نظر»).

4- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 21؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 104 نحوه.

3 / 16 جوانی که پدرش شهید شده بود

از نام و نسب این جوان، اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی از متأخران، او را عمرو بن جُناده بن کعب انصاری دانسته اند. محدث قمی رحمه الله، احتمال داده که وی، فرزند مُسلم بن عَوْسَجَه باشد. به هر حال، مقتل نگاران، از جوانی یاد کرده اند که پدرش شهید شده بود و مادرش، از وی خواست که به یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله برود. وی نیز به میدان رفت و شهید شد. سپاهیان دشمن، سر او را به سوی لشکرگاه امام علیه السلام پرتاب کردند؛ اما این مادر باایمان و دلاور، سر عزیز خود را برداشت و ضمن آفرین گفتن بر نور چشم خود، آن را به سوی دشمن، پرتاب کرد و با عمود خیمه، به آنان حمله ور شد که امام حسین علیه السلام، برای او دعا کرد و دستور داد تا از میدان، باز گردد.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: پس از او (جُناده انصاری)، عمرو بن جُناده، بیرون آمد. پدر او در نبرد، شهید شده بود؛ ولی مادرش نزدش بود. مادر به او گفت: فرزند عزیزم! به میدان برو و پیش روی فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگ تا کشته شوی. او گفت: چنین می کنم! حسین علیه السلام فرمود: «این، جوانی است که پدرش شهید شده است. شاید مادرش از به میدان آمدنش [برای نبرد]، خشنود نباشد». آن جوان گفت: ای فرزند پیامبر خدا! مادرم به من فرمان [به میدان رفتن] داده است. آن گاه، به میدان رفت، در حالی که می خواند: فرمانده من، حسین علیه السلام است و خوب فرماندهی است! همان دل خوشی پیامبر مژده رسان و هشداردهنده! علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، پدر و مادر اویند. آیا برایش همانندی سراغ دارید؟ سپس جنگید تا به شهادت رسید. سرش را جدا کردند و به سوی لشکر حسین علیه السلام، پرتاب کردند. مادرش، سر را گرفت و گفت: آفرین، ای پسر عزیزم! ای روشنی چشم و دل خوشی من! سپس، سر پسرش را به سوی مردی [از دشمن] پرتاب کرد و او را کُشت. سپس عمود خیمه ای را بر گرفت و به دشمن، یورش بُرد، در حالی که می گفت: من، پیرزنی ضعیف و ناتوانم فرسوده و سست و نزارم؛ اما به شما ضربتی کاری می زنم به دفاع از فرزندان فاطمه شریف. آن گاه، به دو مرد، ضربه زد و آن دو را کُشت. حسین علیه السلام، فرمان داد تا او را [از میدان] بازگردانند و آن گاه، برایش دعا کرد.

راجع: ص 224 (جنادة بن الحارث وابنه عمرو) و ص 380 (وهب بن وهب).

3 / 17 شَيْبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (أَبُو عُمَرَ) النَّهْشَلِيُّ شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ ، (1) الذي ذَكَرَ بِاسْمِ شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (2) وَحَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ (3) أَيْضاً ، كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، (4) وَمِنْ قَبِيلَةِ بَنِي نَعِيلِ بْنِ دَارِمٍ . (5) وَيَدْوُ أَنَّهُ ذَلِكَ الشَّخْصُ نَفْسَهُ الَّذِي سَمَّاهُ ابْنُ نَمَاهُ أَبُو عَمْرِ النَّهْشَلِيُّ . (6) وَذَكَرَ فِي الزِّيَارَةِ الرَّجَبِيَّةِ (7) وَزِيَارَةِ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ : السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ (8) .

-
- 1- رجال الطوسي : ص 101 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 78 وراجع: الزيارة الرجبية وزيارة الناحية.
 - 2- الأُمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 121 .
 - 3- الزيارة الرجبية برواية الإقبال : ج 3 ص 346.
 - 4- رجال الطوسي : ص 101 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 78 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 199.
 - 5- الأُمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 121.
 - 6- راجع: ح 1722.
 - 7- راجع: ج 12 ص 122 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
 - 8- راجع: ج 12 ص 262 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

ر. ك: ص 225 (جنادة بن حارث و فرزندش عمرو) و ص 381 (وَهَب بن وهب).

3 / 17 ابو عمر شیب بن عبد الله نَهْشَلِي

شیب بن عبد الله نَهْشَلِي ، که از وی با نام های شیب بن عبد الله و حیب بن عبد الله نَهْشَلِي نیز یاد شده ، از یاران امام حسین علیه السلام و از طایفه بنی نَفیل بن دارِم بوده است . به نظر می رسد که وی ، همان کسی است که ابن نَمّا ، وی را ابو عمرو نَهْشَلِي نامیده است . (1) از وی در زیارت های «رجبیه» و «ناحیه مقدّسه» ، چنین یاد شده است : سلام بر شیب بن عبد الله نَهْشَلِي !

1- مؤلف أنصار الحسين عليه السلام ، او را با شیب ، یکی دانسته و مؤلف إِبصار العین ، ابو عمر را با زیاد بن عریب ، یکی می داند .

مثير الأحران عن مهران مولى بني كاهل: شَهِدْتُ كَرَبْلَاءَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا يُقَاتِلُ قِتَالًا شَدِيدًا، لَا يَحْمِلُ عَلَيَّ قَوْمٌ إِلَّا كَشَفَهُمْ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَرْتَجِرُ وَيَقُولُ: أَبَشِّرُ هُدَيْتَ الرَّشِدَ تَلْقَى أَحْمَدَ فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعْدًا فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: أَبُو عُمَرَ (1) النَّهْشَلِيُّ - وَقِيلَ: الْحَنْعَمِيُّ - فَاعْتَرَضَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ أَحَدُ بَنِي اللَّاتِ مِنَ ثَعْلَبَةَ، فَقَتَلَهُ وَاجْتَرَّ رَأْسَهُ، وَكَانَ أَبُو عُمَرَ هَذَا مُتَهَجِّدًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ. (2)

3/ 18 شَوذِبٌ مَوْلَى شَاكِرٍ (3) كَانَ شَوذِبٌ - وَالَّذِي يَسْمَى سُوَيْدٌ (4) أَيْضًا - مِنْ مَحَدَّثِي الشَّيْعَةِ وَرَجَالِهَا اسْتِنَادًا إِلَى بَعْضِ الرِّوَايَاتِ. (5) قِيلَ بِشَأْنِ شَخْصِيَّتِهِ: كَانَ شَوذِبٌ يَجْلِسُ لِلشَّيْعَةِ فَيَأْتُونَهُ لِلْحَدِيثِ، وَكَانَ مُتَقَدِّمًا فِي الشَّيْعَةِ. (6) وَوَصَفَهُ بَعْضُ الْمَتَأَخِّرِينَ بِمَا يَلِي: قَدْ ذَكَرَ أَهْلُ السِّيَرِ أَنَّهُ كَانَ مِنْ رَجَالِ الشَّيْعَةِ وَوَجُوهَهَا وَمِنَ الْفَرَسَانِ الْمَعْدُودِينَ، وَكَانَ حَافِظًا لِلْحَدِيثِ حَامِلًا لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَكَانَ يَجْلِسُ لِلشَّيْعَةِ فَيَأْتُونَهُ لِلْحَدِيثِ. (7) فَإِذَا ثَبَتَتْ هَذِهِ الرِّوَايَاتُ فَالظَّاهِرُ أَنَّهَا لَا تَنْسَجِمُ مَعَ الرِّوَايَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى كَوْنِهِ غَلَامَ عَبَسٍ، لِذَا يَقُولُ الْمَحَدِّثُ الْقَمِي: شَاكِرٌ قَبِيلَةٌ فِي الْيَمَنِ مِنْ هَمْدَانَ يَنْتَهِي نَسَبُهُمْ إِلَى شَاكِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ مَالِكٍ، (8) وَعَابَسٌ كَانَ مِنْ هَذِهِ الْقَبِيلَةِ، وَشَوذِبٌ كَانَ مَوْلَاهُمْ أَيْ نَزِيلَهُمْ، أَوْ حَلِيفَهُمْ، لِأَنَّهُ كَانَ غَلَامًا لِعَابَسٍ، أَوْ مَعْتَقَهُ، أَوْ عَبْدَهُ كَمَا رَسَخَ فِي الْأَذْهَانِ، بَلْ قَالَ شَيْخُنَا الْأَجَلُّ الْمَحَدِّثُ النُّورِيُّ صَاحِبُ الْمُسْتَدْرَكِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ: (9) وَلَعَلَّ كَانَ مَقَامَهُ أَعْلَى مِنْ مَقَامِ عَبَسٍ، لِمَا قَالُوا فِي حَقِّهِ: وَكَانَ - أَيْ شَوذِبٌ - مُتَقَدِّمًا فِي الشَّيْعَةِ. (10) وَجَاءَ فِي زِيَارَةِ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ: السَّلَامُ عَلَى شَوذِبٍ مَوْلَى شَاكِرٍ. (11) وَوَرَدَ فِي الزِّيَارَةِ الرَّجَبِيَّةِ: السَّلَامُ عَلَى سُوَيْدٍ مَوْلَى شَاكِرٍ. (12)

- 1- انفرد بهذا الاسم مثير الأحران، والظاهر أنه نفس شبيب بن عبد الله النهشلي، واعتبره بعض متحدا مع زياد بن عريب. راجع: أنصار الحسين عليه السلام: ص 116 وإبصار العين: ص 134.
- 2- مثير الأحران: ص 57، بحار الأنوار: ج 45 ص 30.
- 3- رجال الطوسي: ص 101، الأمالي للشجري: ج 1 ص 173، الحقائق الوردية: ج 1 ص 122 وفيهما «من همدان». وراجع: زيارة الناحية وهذه الموسوعة: ج 6 ص 322 ح 1723 و 1724 ..
- 4- راجع: الزيارة الرجبية
- 5- رجال الطوسي: ص 101.
- 6- الأمالي للشجري: ج 1 ص 173، الحقائق الوردية: ج 1 ص 122.
- 7- تنقيح المقال: ج 2 ص 88 الرقم 5616.
- 8- راجع: جمهرة أنساب العرب: ص 397، وكتاب النسب: ص 338 والجوهرة: ص 25.
- 9- راجع: لؤلؤ ومرجان: ص 165.
- 10- نفس المهموم: ص 254.
- 11- راجع: ج 12 ص 266 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال).
- 12- راجع: ج 12 ص 124 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب).

مثیر الأحران۔ به نقل از مهران، هم پیمان بنی کاهل۔: در کربلا با حسین علیه السلام بودم که دیدم مردی، به شدت می جنگد، و به گروهی حمله نمی برد، جز آن که آنها را از هم می شکافد و سپس، به سوی حسین علیه السلام باز می گردد و رَجَز می خواند و می گوید: بشارت ده که به راه درست در آمده ای و احمد را دیدار می کنیو بر بلندای درِ باغ بهشت، فراز می آیی! پرسیدم: این شخص، کیست؟ گفتند: ابو عمر نَهْشَلَمی (نیز گفته شده: خَثَمی). سپس عامر بن نَهْشَل، یکی از افراد تیره بنی لات از قبیله ثَعْلَبه، راه را بر او گرفت و او را کُشت و سرش را جدا نمود. این ابو عمر، از شب زنده داران بسیار نمازگزار بود.

3 / 18 شَوذَب، هم پیمان قبیله شاکر

شَوذَب، که نام او سُویِد نیز گفته شده، بر پایه برخی از گزارش ها، از محدثان و بزرگان شیعه بوده است. در باره او گفته شده: شَوذَب، در مجلسی می نشست و شیعیان، برای شنیدن حدیث، نزد وی می آمدند. وی، در تشیع، پیش گام بود. و برخی از متأخران، وی را چنین توصیف کرده اند: سیره نویسان گفته اند که او از بزرگان و شخصیت های شیعه و جنگجویی دلاور و حافظ حدیث بود و از امیر مؤمنان علیه السلام، حدیث نقل می کرد. او در مجلس می نشست و شیعیان، برای استماع حدیث، نزد او می آمدند. این گزارش ها۔ اگر ثابت باشد، با گزارش هایی که حاکی از آن است که وی، غلام عابِس بوده، ظاهراً هماهنگ نیست. لذا محدث قمی می گوید: شاکر، قبیله ای در یمن از قبیله هَمْدان است که نَسَبشان به شاکر بن ربیعة بن مالک می رسد و عابِس نیز از این قبیله است، و شَوذَب، هم پیمان آنهاست، نه غلام عابِس یا آزاد شده یا برده اش۔ چنان که در ذهن هاست؛ بلکه شیخ بزرگوار ما محدث نوری، مؤلف المستدرک۔ که رحمت خدا بر او باد، گفته است: چه بسا که مقام شَوذَب، از مقام عابِس، بالاتر باشد؛ چرا که در حَقش گفته اند: شَوذَب، در تشیع، پیش گام بود. در زیارت «ناحیه مقدسه»، آمده است: سلام بر شَوذَب، هم پیمان بنی شاکر! و در «زیارت رجبیه» نیز آمده: سلام بر سُویِد، هم پیمان بنی شاکر!

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: جاء عابس بن أبي شبيب الشاكري ومعه شوذب مولى شاكِرٍ، فقال: يا شوذب، ما في نفسك أن تصنع؟ قال: ما أصنع؟ أقاتل معك دون ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله حتى أقتل، قال: ذلك الظن بك، أما لا (1) فتقدم بين يدي أبي عبد الله حتى يحسب بك كما احتسب غيرك من أصحابه، وحتى أحسب بك أنا، فإنه لو كان معي الساعة أحدنا أولى به مني بك لسنرتني أن يتقدم بين يدي حتى أحسب به، فإن هذا يوم ينبغي لنا أن نطلب الأجر فيه بكل ما قدرنا عليه، فإنه لأعمل بعد اليوم وإنما هو الحساب. قال: فتقدم فسلم على الحسين عليه السلام، ثم مضى فقاتل حتى قتل. (2)

الإرشاد: تقدم... شوذب مولى شاكِرٍ، فقال: السلام عليك يا أبا عبد الله ورحمة الله وبركاته، أستودعك الله وأستريحك، ثم قاتل حتى قتل رحمة الله. (3)

3 / 19 عابس بن أبي شبيب كان عابس بن أبي شبيب الشاكري، (4) الذي سمي عابس بن شبيب الشاكري (5) أيضاً، من أشجع وأنشط أصحاب الإمام الحسين عليه السلام. (6) وحينما قرأ مسلم عليه السلام كتاب الإمام الحسين عليه السلام في دار المختار على جمع من شيعة الكوفة، كان عابس أول شخص قام من مكانه، وبعد حمد الله والثناء عليه قال: أما بعد، فإنني لا أخبرك عن الناس، ولا أعلم ما في أنفسهم، وما أغرك منهم، والله لأحدثك عما أنا موطن نفسي عليه، والله لأجيبنكم إذا دعوتهم، ولأقاتلن معكم عدوكم، ولأضربن بسيفي دونكم حتى ألقى الله، لا أريد بذلك إلا ما عند الله. وقام بعده حبيب بن مظاهر وأبدي استعداداه لنصرة الإمام، وهيات كلمة هذين الرجلين الأرضية لبيعة الناس. (7) حمل عابس كتاب مسلم للإمام إلى مكة، (8) وكان له حضور مؤثر في المقاطع المختلفة من النهضة الحسينية، ويدل كلامه عند الوداع مع الإمام الحسين عليه السلام في يوم عاشوراء، على ذروة إيمانه وإيثاره وحبته لأهل بيت الرسالة، حيث خاطب الإمام قائلاً: يا أبا عبد الله، والله ما أقدر على أن أدفع عنك القتل والضيم بشيء أعز علي من نفسي، فعليك السلام! (9) وحينما عجز عسكر العدو عن مواجهته، أمر عمر بن سعد أن يرشقوه بالحجارة من كل جانب، فلما رأى ذلك، استبشر وألقى درعه ومغفره، واستقبل رشق الحجارة دون درع ومغفر! يقول الراوي في تبين شجاعته بعد أن استشهد عابس: رأيت رأسه في أيدي رجال ذوي عُدّة، هذا يقول: أنا قتلته، وهذا يقول: أنا قتلته، فأتوا عمر بن سعد فقال: لا تختصموا، هذا لم يقتله سنانٌ واحد. (10) وجاء في الزيارة الرجبية (11) وزيارة الناحية المقدسة: السلام على عابس بن شبيب الشاكري. (12)

1- «أما لا» هكذا في المصدر، ولم تذكر في المصادر الأخرى.

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 443، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 22 نحوه؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 28 وراجع: الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568 ومثير الأحزان: ص 66.

3- الإرشاد: ج 2 ص 105، إعلام الوري: ج 1 ص 464.

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 355؛ الإرشاد: ج 2 ص 106 وفي الأصل «عابس بن شبيب الشاكري» رجال الطوسي: ص 103، مثير الأحزان: ص 66 بزيادة «مولى بني شاكِر»، الأمالي للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122 وفيهما «من همدان».

5- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 22 وراجع: الزيارة الرجبية وزيارة الناحية.

6- رجال الطوسي: ص 103.

7- راجع: ج 4 ص 72 (القسم السابع / الفصل الرابع / قدوم مسلم إلى الكوفة وبيعة أهلها له).

- 8- راجع : ج 4 ص 148 (القسم السابع / الفصل الرابع / كتاب مسلم إلى الإمام عليه السلام يدعوه بالقدوم إلى الكوفة) .
- 9- راجع: ص 326 ح 1725 .
- 10- راجع: ص 328 ح 1726 .
- 11- وفى رواية المزار للشهيد الأول : «عابس بن أبي شبيب الشاكري» راجع: ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
- 12- راجع : ج 12 ص 266 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن قیس: _ عایس بن ابی شیب شاکری ، با شوذب هم پیمان (وابسته) قبیله اش ، آمد و به شوذب گفت: قصد داری چه کنی؟ شوذب گفت: چه کنم؟! همراه تو در دفاع از فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می جنگم تا کشته شوم. عایس گفت: همین گونه هم به تو گمان می رفت؛ اما نه! پیش روی ابا عبد الله علیه السلام برو، همان گونه که شهادت دیگر یارانش را دیده، شهادت تو را نیز ببیند و پاداش شکیبایی بر آن را ببرد. من نیز همین کار را می کنم که اگر در این لحظه، کس دیگری از تو نزدیک تر داشتیم، خوش داشتیم که او را پیش بیندازم تا پاداش شکیبایی بر او را به حساب خدا بگذارم که امروز، برایمان سزاوار است با هر چه می توانیم، کسب پاداش کنیم؛ زیرا پس از امروز، دیگر عملی نیست و تنها محاسبه است. شوذب آمد و بر حسین علیه السلام سلام داد و روانه میدان شد و جنگید تا کشته شد.

الإرشاد: شوذب، هم پیمان قبیله شاکر، ... پیش آمد و گفت: سلام بر تو_ ای ابا عبد الله_ و نیز رحمت و برکات خدا بر تو باد! تو را به خدا می سپارم و از تو می خواهم که به فکر من باشی. سپس جنگید تا کشته شد. خداوند، رحمتش کند!

3 / 19 عایس بن ابی شیب

عایس بن ابی شیب شاکری _ که عایس بن شیب شاکری نیز نامیده شده _، یکی از دلاورترین و کوشاترین یاران امام حسین علیه السلام بوده است. وی، نخستین کسی است که وقتی مسلم علیه السلام، نامه امام حسین علیه السلام را در خانه مختار برای جمعی از شیعیان کوفه قرائت کرد، از جا برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند متعال، گفت: اما بعد، من از حال و روز مردم به تو نمی گویم و نمی دانم که در دل آنها چه می گذرد و کدام يك از آنها به تو نیرنگ می زنند. به خدا سوگند، از آنچه در دل خودم می گذرد، به تو می گویم. به خدا، هرگاه دعوت کنید، پاسخ می دهم و در کنار شما، با دشمنان می جنگم و شمشیرم را در راه شما می زنم تا خدا را دیدار کنم و از این کار، جز رسیدن به آنچه در پیش خداست، قصدی ندارم. پس از او، حبیب بن مظاهر ایستاد و برای یاری امام علیه السلام، اعلام آمادگی کرد و سخنان این دو نفر، زمینه را برای بیعت مردم، فراهم نمود. (1) عایس، نامه مسلم به امام علیه السلام را به مکه بُرد (2) و در صحنه های مختلف نهضت امام حسین علیه السلام، حضور جدی داشت. سخنان او هنگام وداع با امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، حاکی از نهایت ایمان، ایثار و عشق او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی خطاب به امام علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! چیزی عزیزتر از جانم برای جلوگیری از کشته شدن تو و ستم بر تو، ندارم. پس بدرود! هنگامی که سپاه دشمن از دلاوری های او به ستوه آمد، عمر بن سعد، دستور داد که از هر سو با سنگ به او حمله کنند. عایس، با دیدن این صحنه، چنان به وجد آمد که کلاه خود را از سر برداشت و زره از تن به در کرد و بدون کلاه خود و زره، از سنگ باران دشمن، استقبال کرد. راوی، در بیان شجاعت او می گوید: پس از شهادت عایس، سرش در دست عده ای بود که هر يك از آنها مدعی بودند او را کشته اند. وقتی دعوی خویش را نزد عمر بن سعد بُردند، گفت: دعوا نکنید. او را يك نفر، نکشته است. در «زیارت رجبیه» و «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است: سلام بر عایس بن شیب شاکری!

1- ر. ک: ج 4 ص 73 (بخش هفتم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او).

2- ر. ک: ج 4 ص 149 (بخش هفتم / فصل چهارم / نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه).

أنساب الأشراف: قالوا: فلما رأى بَقِيَّةُ أصحابِ الحُسَيْنِ عليه السلام أنَّهم لا يقدرون على أن يمتنعوا ولا يمتنعوا حُسَيْنًا عليه السلام، تنافسوا في أن يقتلوا، فجعلوا يقاتلون بين يديه حتى يقتلوا. وجاء عابسُ بنُ أبي شبيبٍ فقال: يا أبا عبدِ الله، واللَّهِ ما أقدرُ على أن أدفعَ عنكَ القتلَ والصَّيِّمَ (1) بشيءٍ أعزَّ عليَّ من نفسي، فعليك السلام! وقاتل بسيفه، فتحاماه (2) النَّاسُ لِشجاعته، ثمَّ عطفوا عليه من كلِّ جانبٍ، فقتلَ. (3)

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن محمد بن قيس: ثمَّ قال عابسُ بنُ أبي شبيبٍ: يا أبا عبدِ الله، أما واللَّهِ ما أمسى على ظهر الأرضِ قريبٌ ولا بعيدٌ أعزَّ عليَّ ولا أحبَّ إليَّ منك، ولو قدرتُ على أن أدفعَ عنكَ الصَّيِّمَ والقتلَ بشيءٍ أعزَّ عليَّ من نفسي ودمي لفعَلتُه؛ السلامُ عليك يا أبا عبدِ الله، أشهدُ اللهَ أنَّي على هديك وهدى أبيك. ثمَّ مشى بالسيفِ مُصلِّيًا نحوهم، وبه ضربةٌ على جبينه. قال أبو مخنفٍ: حدَّثني نُمَيْرُ بنُ وَعَلَةَ عن رجلٍ من بني عبدِ من همدان، يُقالُ له ربيعٌ بنُ تميمٍ شهدَ ذلكَ اليومَ، قال: لَمَّا رَأَيْتُهُ مُقبلاً عَرَفْتُهُ وَقَدْ شَاهَدْتُهُ فِي المَغَازِي وَكَانَ أَشَجَعَ النَّاسِ، فقلتُ: أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الأَسَدُ الأَسْوَدُ، هَذَا ابنُ أبي شبيبٍ، لا يَحْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْكُمْ. فَأَخَذَ يُنادي: أَلَا رَجُلٌ لِرَجُلٍ! فقالَ عُمَرُ بنُ سَعْدٍ: إرضخوه (4) بالحجارة. قال: فرمى بالحجارة من كلِّ جانبٍ، فلَمَّا رَأَى ذَلِكَ ألقى دِرْعَهُ وَمِغْفَرَهُ ثُمَّ شَدَّ عَلَى النَّاسِ، فَوَاللَّهِ لَرَأْيَتُهُ يَكْرُدُ (5) أَكْثَرَ مِنْ مِئْتَيْنِ مِنَ النَّاسِ، ثُمَّ إِنَّهُمْ تَعَطَّفُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَقَتِلَ. قال: فرأيتُ رأسَهُ في أيدي رجالِ ذوي عُدَّةٍ، هذا يقولُ: أنا قتلته، وهذا يقولُ: أنا قتلته، فأتوا عُمَرَ بنَ سَعْدٍ فقال: لا تختصموا، هذا لم يقتله سنانٌ واحدٌ، ففرَّقَ بينهم بهذا القولِ. (6)

- 1- الصَّيِّمُ: الظلم (الصحاح: ج 5 ص 1973 «ضيم»).
- 2- تحاماه الناس: أي توقوه واجتنبوه (الصحاح: ج 6 ص 2321 «حمى»).
- 3- أنساب الأشراف: ج 3 ص 404.
- 4- رَضَخْتُهُ وأرضخته: إذا رميته بالحجارة (الصحاح: ج 1 ص 422 «رضخ»).
- 5- يكردهم: أي يكفهم ويطردهم (النهاية: ج 4 ص 162 «كرد»).
- 6- تاريخ الطبري: ج 5 ص 444، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 23، البداية والنهاية: ج 8 ص 185، كلاهما نحوه وراجع: الكامل في التاريخ: ج 2 ص 569 والإرشاد: ج 2 ص 106.

أنساب الأشراف: گفته اند: هنگامی که باقی مانده یاران حسین علیه السلام دیدند که نمی توانند خود حسین علیه السلام را از دسترس دشمن ، دور نگاه دارند، برای شهادت، به رقابت پرداختند و پیش روی حسین علیه السلام به جنگ پرداختند تا کشته شوند . عابس بن ابی شیب ، آمد و گفت: ای ابا عبد الله ! به خدا سوگند، نمی توانم قتل و ستم را با چیزی عزیزتر از جانم ، از تو دور کنم . پس خدا حافظ ! سپس با شمشیرش به نبرد پرداخت و مردم ، به سبب شجاعتش [از او] می گریختند . سپس از همه سو به او هجوم آوردند تا به شهادت رسید .

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف _: محمد بن قیس ، برایم گفت که سپس عابس بن ابی شیب گفت: ای ابا عبد الله ! به خدا سوگند ، بر روی زمین ، از دور و نزدیک ، کسی را ندارم که از تو برایم عزیزتر و دوست داشتنی تر باشد . اگر می توانستم که قتل و ستم را با چیزی عزیزتر از جان و خونم، از تو برانم، چنان می کردم . خدا حافظ ، ای ابا عبد الله ! خدا را گواه می گیرم که من ، بر راه تو و راه پدرت هستم . سپس با شمشیر آخته به سوی آنان رفت ، در حالی که جای ضربتی بر پیشانی اش بود . نمیر بن وعله ، از مردی از تیره بنی عبد از قبیله همدان به نام ربیع بن تمیم _ که در روز عاشورا ، حضور داشته است _ ، برایم نقل کرد که گفت : وقتی عابس جلو می آمد ، او را شناختم ؛ زیرا در جنگ ها، او را دیده بودم . او از شجاع ترین مردمان بود . گفتم: ای مردم ! این ، شیر سیاه است . این ، ابن ابی شیب است . هیچ يك از شما به میدان او نرود . او فریاد برآورد: يك تن در برابر يك تن! عمر بن سعد گفت: او را با سنگ بزنید . از هر سو ، او را سنگباران کردند . چون چنین دید، زره و کلاه خودش را افکند و به آنان ، حمله بُرد . به خدا سوگند ، دیدم که بیش از دوست تن را حریف می شود و دور می سازد . سپس ، از هر سو به او حمله آوردند و به شهادت رسید . سرش را در دست مردمانی با ساز و برگ جنگی دیدم که هر يك می گفت: من ، او را گُشته ام ! نزد عمر بن سعد آمدند . او گفت: دعوا نکنید . این را يك نیزه ، نگُشته است . با این سخن ، آنها را از هم جدا کرد .

مثير الأ-حزان: جاء عابس بن أبي شبيب الشاكري مولى بني شاكر، فقال له الحسين عليه السلام: يا أبا شوذب ما في نفسك؟ قال: أقاتل معك، فدنا من الحسين عليه السلام وقال: لو قدرت أن أرفع (1) عنك بشيء هو أعز من نفسي لفعلت. ثم تقدم فلم يقدم عليه أحد. فقال زياد بن الربيع بن أبي تميم الحارثي: هذا ابن أبي شبيب الشاكري القوي، لا يخرجن إليه أحد، إرموه بالحجارة. فرموه حتى قتل. (2)

1- كذا في المصدر، والظاهر أن الصواب: «أدفع».

2- مثير الأ-حزان: ص 66.

مُثیر الأ-حزان: عابس بن ابی شیب شاکری، هم پیمان بنی شاکر، آمد. حسین علیه السلام به او فرمود: «ای ابو شوذب! چه قصدی داری؟». گفت: همراه تو می جنگم. سپس به حسین علیه السلام نزدیک شد و گفت: اگر می توانستم که با چیزی عزیزتر از جانم، از تو حفاظت کنم، این کار را می کردم. سپس پیش رفت؛ ولی هیچ جنگجویی برای نبرد با او پیش نیامد. زیاد بن ربیع بن ابی تمیم حارثی گفت: این، فرزند ابو شیب شاکری و فردی نیرومند است. کسی به سوی او بیرون نرود. به سوی او، سنگ پرتاب کنید. آنها هم سنگ بارانش کردند تا کشته شد.

3 / 20 عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيُّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِي، (1) ذُكِرَ كَذَلِكَ بِاسْمِ: عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْخَزْرَجِي، (2) وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ. (3) كَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، (4) وَالْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، (5) وَالْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، (6) وَقِيلَ فِي شَأْنِهِ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَبَّاهُ وَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ. (7) وَمِنَ التَّارِيخِ الْمَشْرِقِ لِهَذَا الرَّجُلِ الْعَظِيمِ أَنَّهُ حِينَئِذٍ نَاشِدُ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمْعًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْكُوفَةِ، وَأَقْسَمَ عَلَيْهِمْ وَطَلَبَ مِنْهُمْ أَنْ يَنْهَضَ كُلٌّ مِنْ سَمْعِ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي غَدِيرِ خَمٍّ فَلْيَشْهَدْ عَلَى ذَلِكَ، كَانَ أَحَدَ الَّذِينَ نَهَضُوا وَشَهِدُوا بِذَلِكَ. (8) كَمَا ذَكَرَ اسْمَهُ فِيْمَنْ تَمَازَحَ مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ أَبَانَ الشَّهَادَةَ. (9) جَدِيرٌ بِالذِّكْرِ أَنَّ اسْمَهُ لَمْ يَرِدْ فِي زِيَارَةِ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ وَالزِّيَارَةِ الرَّجَبِيَّةِ.

-
- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 423، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 561 وليس فيه «الأنصاري»؛ الملهوف: ص 154، مثير الأحزان: ص 54.
 - 2- رجال الطوسي: ص 103، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 78، بحار الأنوار: ج 44 ص 199 وفيهما «عبد الله» بدل «عبد الرحمن».
 - 3- الأملاني للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122 وفيهما «من بني سالم بن الخزرج».
 - 4- ويبدل على ذلك نقله لحديث الغدير.
 - 5- رجال الطوسي: ص 74.
 - 6- رجال الطوسي: ص 103، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 78، بحار الأنوار: ج 44 ص 199.
 - 7- الأملاني للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122.
 - 8- أسد الغابة: ج 3 ص 465 وراجع: موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام: ج 1 ص 576 (القسم الثالث / الفصل العاشر / مناقشات علي عليه السلام).
 - 9- راجع: ص 72 (الفصل الأول / الترحاب بالشهادة).

3 / 20 عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری

عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری، که از وی با نام های: عبد الرحمان بن عبد ربّه خَزْرَجی و عبد الرحمان بن عبد رب نیز یاد شده است، از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، (1) امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام بوده است. در باره وی، گفته شده: امیر مؤمنان، او را تربیت کرد و به او، قرآن آموخت. یکی از سوابق درخشان آن مرد بزرگ، این بود که وقتی امام علی علیه السلام در کوفه، جمعی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سوگند داد که هر کس سخنان ایشان را در غدیر حُم، به گوش خود شنیده است، بلند شود و شهادت دهد، یکی از کسانی که از جا برخاست و در کنار دیگران شهادت داد، عبد الرحمان بود. (2) در جریان شوخی کردن یاران امام حسین علیه السلام با یکدیگر در آستانه شهادت نیز، به نام وی اشاره شده است. (3) نام عبد الرحمان، در زیارت های «ناحیه مقدّسه» و «رجبیه» نیامده است.

1- نقل مستقیم حدیث غدیر توسط وی، دلالت بر صحابی بودن او می کند.

2- ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام، ج 2 ص 322 (بخش سوم / فصل دهم / سوگند دادن های علی علیه السلام).

3- ر. ک: ص 73 (فصل یکم / استقبال از شهادت با روی باز).

21 / 3 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ كَانَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَمِيرِ الْكَلْبِيِّ (1) وَالَّذِي سَمِّيَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْكَلْبِيِّ (2) أَيْضاً (3) ، من أصحاب الإمام علي عليه السلام والإمام الحسين عليه السلام . (4) كان يعيش في الكوفة ، وحينما علم بأن الناس يستعدون لحرب الإمام الحسين عليه السلام ، عزم على الذهاب إلى كربلاء لنصرة الإمام عليه السلام ، وفتح زوجته بشأن قراره هذا ، فأيدت قرار زوجها ، وقالت له : خذني معك . وأوصلا أنفسهما إلى كربلاء ليلاً . (5) كان مقاتلاً بأسلاً شجاعاً ، وقد اختاره الإمام الحسين عليه السلام ليكون أول مبارز يبارز العدو ؛ فقام بمبارزة اثنين من شجعانهم وأرداهما قتيلين ، وقام بقتل اثنين أيضاً في الهجوم الجماعي للعدو لينال بعدها وسام الشهادة ، وكان الثاني من أصحاب الإمام عليه السلام الذين التحقوا بركب الشهداء . وبعد شهادة عبد الله أخذت زوجته بالبكاء على جنازته ، فضربها غلام شمر واسمه رستم ، فالتحقت بموكب الشهداء . (6) وقد ورد في الزيارة الرجبية (7) وزيارة الناحية المقدسة : (8) السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ .

-
- 1- راجع : ص 334 ح 1728 _ 1730 و 1732 و الزيارة الرجبية وليس فيها «الكلمي» وفي روايتها عن مصباح الزائر : ص 283 «عمر» بدل «عمير» .
- 2- راجع : ص 342 ح 1731 .
- 3- عدّ الفضيل بن الزبير شخصين من قبيلة كلب ضمن الشهداء : أحدهما عبد الله بن عمرو بن عياش بن عبد قيس والذي يحتمل أن يكون ابن عمير هذا نفسه ، والآخر أسلم مولى لهم (راجع : الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 122) .
- 4- رجال الطوسي : ص 78 و 104 .
- 5- راجع : ص 334 ح 1728 .
- 6- راجع : ص 338 ح 1728 .
- 7- راجع : ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
- 8- راجع : ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

3 / 21 عبد الله بن عمير کلبی

عبد الله بن عمير کلبی، که عبد الله بن تمیم کلبی نیز گفته شده، (1) از یاران امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام، شمرده شده است. وی در کوفه زندگی می کرد. وقتی شنید که مردم برای جنگ با امام حسین علیه السلام، آماده می شوند، تصمیم گرفت که برای یاری امام علیه السلام، خود را به کوفه برساند. وی این تصمیم را با همسرش در میان گذاشت. وی، ضمن تأیید تصمیم شوهرش، به او گفت: مرا نیز همراهت ببر. آنها شبانه، خود را به کربلا رساندند. عبد الله، رزمنده ای شجاع و دلیر بود که با تشخیص امام حسین علیه السلام، به عنوان نخستین مبارز، به نبرد دو تن از شجاعان دشمن رفت و آنها را به هلاکت رساند و در هجوم گروهی دشمن نیز، پس از هلاکت دو تن دیگر از آنان، به عنوان دومین شهید از یاران امام علیه السلام به خیل شهیدان پیوست. پس از شهادت عبد الله، همسرش نیز که در کنار جنازه او می گریست، به وسیله غلام شمر که رستم نام داشت، به خیل شهیدان پیوست. در زیارت های رجبیه و «ناحیه مقدسه» آمده است: سلام بر عبد الله بن عمیر کلبی!

1- فضیل بن زبیر، دو نفر از طایفه کلب را جزو شهدا خوانده است: یکی عبد الله بن عمرو بن عیاش بن عبد قیس - که احتمالاً همین ابن عمیر باشد - و دیگری، اسلم، هم پیمان طایفه کلب.

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن أبي جناب: كان ميتا رجلا يدعى عبد الله بن عمير، من بني علي، كان قد نزل الكوفة، واتخذ عند بئر الجعد من همدان دارا، وكانت معه امرأة له من النمر بن قاسط، يقال لها: أم وهب بنت عبد، فرأى القوم بالنخيلة (1) يعرضون لیسرحوا (2) إلى الحسين عليه السلام. قال: فسأل عنهم، فقيل له: يسرحون إلى حسين بن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال: والله لقد كنت على جهاد أهل الشرك حريصا، وإني لأرجو ألا يكون جهاد هؤلاء الذين يغزون ابن بنت نبيهم أيسر ثوبا عند الله من ثوابه إيتي في جهاد المشركين، فدخل إلى امرأته فأخبرها بما سمع، وأعلمها بما يريد، فقالت: أصبت أصاب الله بك أرشد أمورك، افعل وأخرجني معك. قال: فخرج بها ليلا حتى أتى حسينا عليه السلام، فأقام معه، فلما دنا منه عمر بن سعد ورمى بسهم ارتمى الناس، فلما ارتموا خرج يسار مولى زياد بن أبي سفيان وسالم مولى عبيد الله بن زياد، فقالا: من يبارز؟ ليخرج إلينا بعضكم. قال: فوثب حبيب بن مظاهر وبرير بن حصير، فقال لهما حسين عليه السلام: اجلسا، فقام عبد الله بن عمير الكلبي فقال: أبا عبد الله، رحمتك الله، انذن لي فلاخرج إليهما، فرأى حسين عليه السلام رجلا آدم (3) طويلا شديد الساعدين بعيد ما بين المنكبين. فقال حسين عليه السلام: إني لأحسد به للأقران قتالا، اخرج إن شئت، قال: فخرج إليهما، فقالا له: من أنت؟ فانتسب لهما، فقالا: لا نعرفك، ليخرج إلينا زهير بن القين أو حبيب بن مظاهر أو برير بن حصير، ويسار مستنبل (4) أمام سالم. فقال له الكلبي: يابن الزانية، وبك رغبة عن مبارزة أحد من الناس؟ وما يخرج إليك أحد من الناس إلا وهو خير منك، ثم شد عليه فضربه بسيفه حتى برد، فإنه لمشتغل به يضربه بسيفه إذ شد عليه سالم، فصاح [أي الناس] به: قد رهقك (5) العبد، قال: فلم ياب له حتى غشيه فبدره الصرابة، فأثقاها الكلبي بيده اليسرى، فأطار أصابع كفه اليسرى، ثم مال عليه الكلبي فضربه حتى قتله. وأقبل الكلبي مرتحزا وهو يقول، وقد قتلها جميعا: إن تكروني فأنا ابن كلبحسي بيتي في علي حسي إني امرؤ ذو مرة (6) وعصب (7) ولست بالخوار (8) عند النكب إني زعيم لك أم وهب الطعن فيهم مقدما والضرب ضرب غلام مؤمن بالرب فأخذت أم وهب امرأته عمودا، ثم أقبلت نحو زوجها تقول له: فذاك أبي وأمي! قاتل دون الطيبين ذرية محمد صلى الله عليه وآله، فأقبل إليها يردّها نحو النساء، فأخذت تجاذب ثوبه، ثم قالت: إني لن أدعك دون أن أموت معك. فناداها حسين عليه السلام فقال: جزيتم من أهل بيت خيرا، ارجعي رحمتك الله إلى النساء فاجلسي معهن، فإنه ليس على النساء قتال. فانصرفت إليهن... قال أبو مخنف: حدّثني الحسين بن عقبة المرادي: قال الزبيدي: ... وحمل شمر بن ذي الجوشن في الميسرة على أهل الميسرة، فثبتوا له فطاعنوه وأصحابه، وحمل على حسين عليه السلام وأصحابه من كل جانب، فقتل الكلبي، وقد قتل رجلين بعد الرجلين الأولين، وقاتل قتالا شديدا، فحمل عليه هانئ بن ثبيت الحضرمي وبكير بن حي التيمي من تيم الله بن ثعلبة فقتلاه، وكان القتيل الثاني من أصحاب الحسين عليه السلام... قال أبو مخنف: حدّثني نمير بن عدلة: ... وخرجت امرأة الكلبي تمشي إلى زوجها حتى جلست عند رأسه تمسح عنه التراب وتقول: هنيئا لك الجنة، فقال شمر بن ذي الجوشن لغلام يسمى رستم: اضرب رأسها بالعمود، فضرب رأسها فشدخه (9) فماتت مكانها. (10)

1- النخيلة: موضع قرب الكوفة على سمت الشام (معجم البلدان: ج 5 ص 278) وراجع: الخريطة رقم 4 في آخر مجلد 5.

2- سرحت فلانا إلى موضع كذا إذا أرسلته (لسان العرب: ج 2 ص 479 «سرح»).

3- آدم من الناس: الأسمر (الصحيح: ج 5 ص 1859 «آدم»).

4- استنبل: أي تقدّم (النهاية: ج 5 ص 13 «نتل»).

5- رهق فلان فلانا: تبعه فقارب أن يلحقه (لسان العرب: ج 10 ص 129 «رهق»).

6- المِرَّةُ : القُوَّة والشَّدَّة (النهاية : ج 4 ص 316 «مر»).

7- العَصْبَةُ : الأقارب من جهة الأب ، لأنَّهم يُعصَّبونه ويعتصب بهم (النهاية : ج 3 ص 245 «عصب»).

8- خَاَرَ يَخُوْرُ : إذا ضعفت قُوَّته ووهت (النهاية : ج 2 ص 87 «خور»).

9- شَدَخْتُ رأسه : كَسَرْتُهُ (المصباح المنير : ص 307 «شدخ»).

10- تاريخ الطبري : ج 5 ص 429 _ 438 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 564 _ 566 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2

ص 8 وفيه من «فلَمَّا دنا» إلى «فضربه حتَّى قتله» وكلاهما نحوه .

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف_: ابو جناب برایم گفت: از میان ما، مردی به نام عبد الله بن عمیر، از قبیله بنی علیم بود که ساکن کوفه بود و خانه اش، نزدیک چاه جعد، در محله قبیله همدان بود. همسرش به نام أم وهب دختر عبد، از قبیله نیر بن قاسط نیز با او بود. عبد الله، گروهی را در نخيله دید که آماده اعزام به سوی حسین علیه السلام هستند. پرس و جو کرد. به او گفتند: به سوی حسین، فرزند فاطمه، دختر پیامبر خدا، اعزام می شوند. گفت: به خدا سوگند، بر جهاد با مشرکان، حریص بودم و اکنون، امیدوارم که پاداش جهاد با این افراد که با فرزند دختر پیامبرشان می جنگند، نزد خدا، کمتر از پاداشم در جهاد با مشرکان نباشد. پس نزد همسرش رفت و آنچه را شنیده بود، به او خبر داد و از قصد خود، آگاهش کرد. زن گفت: درست اندیشیده ای. خداوند، تو را به درست ترین امور، برساند. به انجام برسان و مرا نیز با خود، ببر. او شب هنگام، همراه همسرش خارج شد تا نزد حسین علیه السلام آمد و در کنارش ماند تا هنگامی که عمر بن سعد، به حسین علیه السلام نزدیک شد و تیری انداخت. مردم نیز تیراندازی کردند. یسار، غلام زیاد بن ابی سفیان و سالم، غلام عبید الله بن زیاد، به میدان پا نهادند و مبارز طلبیدند. در پاسخ او، حبيب بن مظاهر و بُریر بن خَصَّیر برخاستند؛ اما حسین علیه السلام به آن دو فرمود: «بنشینید!». سپس عبد الله بن عمیر کَلْبی برخاست و گفت: ای ابا عبد الله! خدایت رحمت کند! به من اجازه بده. به نبرد هر دو می روم. حسین علیه السلام_ که او را مردی گندمگون، قذبلند، با دستانی سَبَّز و چهارشانه دید_، فرمود: «گمان می کنم که او، کُشنده هماوردان خود باشد. اگر می خواهی، برو». او به سوی آن دو غلام آمد. گفتند: تو کیستی؟ خود را معرفی کرد. گفتند: تو را نمی شناسیم. رُهِیر بن قَین یا حبيب بن مظاهر یا بُریر بن خَصَّیر، باید بیایند. یسار، جلوی سالم، ایستاده بود. کَلْبی به او گفت: ای فرزند زن زناکار! آیا به مبارزه با یکی از مردم عادی، بی رغبتی؟ هیچ کس از مردم به سوی تو بیرون نمی آید، مگر آن که از تو بهتر است. سپس به او هجوم بُرد و او را با شمشیرش زد تا مُرد. در همان هنگام زدن او، سالم به او حمله کرد که مردم، فریاد کشیدند: غلام، به تو رسید! کَلْبی، متوجه او نشد تا او بر سرش رسید و بلافاصله، ضربه ای به او زد که کَلْبی با دست چپش، خود را از آن ضربه حفظ کرد؛ اما انگشتان دست چپش پرید. سپس کَلْبی به او حمله کرد و آن قدر او را زد تا کشته شد. سپس، در حالی که هر دو نفر را کُشته بود، جلو آمد، در حالی که چنین رَجَز می خواند: اگر مرا نمی شناسید، من فرزند کلبمخاندانم در میان علیم، مرا بس باشند، بس! من، مردی نیرومند و قوم و خویش دار هستم به گاه سختی ها، ناتوان نیستم. من به تو قول می دهم_ ای أم وهب_ که به نیزه و شمشیر، بر آنان، ضربه می زنم؛ ضربه جوان مؤمن به خداوند. أم وهب، همسر او نیز عمود خیمه ای را برداشت و به سوی شوهرش رفت و به او گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! برای پاکان نسل محمّد صلی الله علیه و آله بجنگ. او نیز به سوی زنش آمد و وی را نزد زنان، باز گرداند؛ اما زن، به لباس او چسبید و گفت: من، تو را و نمی نهم تا آن که همراه تو جان بدهم. امام حسین علیه السلام، او را ندا داد و فرمود: «برای خانواده شما، پاداش نیکو باد! خدا، رحمت کند! به نزد زنان، باز گرد و کنار آنان بنشین که جنگ، بر زنان واجب نیست». أم وهب هم به سوی زنان، بازگشت... حسین بن عقیبه مرادی، به نقل از زبیدی برایم گفت:... شمر بن ذی الجوشن، در جناح چپ به آنان حمله کرد؛ اما یاران حسین علیه السلام در برابرش ایستادگی کردند و با او و یارانش، زد و خورد کردند و سپس، از هر سو بر حسین علیه السلام و یارانش، هجوم آوردند و [عبد الله] کَلْبی، کشته شد. او افزون بر آن دو نفر نخست، دو تن دیگر را نیز کُشت و به شدت جنگید. هانی بن تُبیت حَضَرَمی و بُکَیر بن حیّ تیمی از قبیله تیم الله بن ثعلبه، به او حمله کردند و او را کُشتند. او دومین کشته یاران حسین علیه السلام بود... تُمَیر بن وَعَلَه نیز برایم گفت: ... همسر کَلْبی به سوی شوهرش آمد و نزد او نشست و غبار را از او زُود و گفت: بهشت، گوارایت باد! شمر بن ذی الجوشن، به غلامش رستم گفت: با عمود بر سرش بکوب. او بر سر آن زن کوبید و سرش شکست. سپس همان جا، جان داد.

أنساب الأشراف: خَرَجَ يَسَارًا مَوْلَى زِيَادٍ وَسَالِمًا مَوْلَى ابْنِ زِيَادٍ فَدَعَوْا إِلَى الْمُبَارَزَةِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ الْكَلْبِيُّ: أبا عبد الله - رَحِمَكَ اللَّهُ - ائذَنْ لِي أَخْرُجَ إِلَيْهِمَا، فَخَرَجَ رَجُلٌ أَدَمٌ طَوَالَ شَدِيدِ السَّاعِدَيْنِ بَعِيدُ مَا بَيْنَ الْمَنْكَبَيْنِ، فَشَدَّ عَلَيْهِمَا فَتَلَّهُمَا، وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ تَنْكَرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ حَسْبِي بَيْتِي فِي كَلْبٍ حَسْبِي إِيَّيْ امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَصَبٌ لَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ النَّكَبِ إِيَّيْ زَعِيمٌ لَكَ أُمٌّ وَهِيَ الطَّعْنُ فِيهِمْ مُقَدِّمًا وَالضَّرْبُ ضَرْبُ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ فَقَالَتْ: قَاتِلِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي عَنِ الْحُسَيْنِ ذُرِّيَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَأَقْبَلَ يَرُدُّهَا نَحْوَ النِّسَاءِ... وَحَمَلَ شَيْءَ مَرٍّ فِي الْمَيْسِرَةِ فَتَبَتُوا لَهُ وَطَاعَنُوهُ، وَنَادَى أَصْحَابَهُ فَحَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، وَقَتَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ الْكَلْبِيُّ، فَجَعَلَتْ امْرَأَتُهُ تَبْكِي عِنْدَ رَأْسِهِ، فَأَمَرَ شَيْءَ مَرٍّ غُلَامًا لَهُ يُقَالُ لَهُ رُسْتَمٌ، فَضَرَبَ رَأْسَهَا بِعَمُودٍ حَتَّى شَدَّخَهُ فَمَاتَتْ مَكَانَهَا.

(1)

أنساب الأشراف: یسار، غلام زیاد و سالم، غلام ابن زیاد، به میدان آمدند و یاران حسین علیه السلام را به نبرد تن به تن، فرا خواندند. عبد الله بن عمیر کلبی گفت: ای ابا عبد الله! خدا، رحمتت کند! به من اجازه بده برای مبارزه با آن دو به میدان بروم. پس مردی گندمگون، قدبلند، با دستانی سیّبر و چهارشانه (عبد الله)، به میدان آمد و بر آن دو، یورش بُرد و هر دو را کُشت، در حالی که می گفت: اگر مرا نمی شناسید، من پسر کلبمخاندانم میان کلبی مرا بس باشند، بس! من، مردی نیرومند و خویش و قوم دار هستم و به گاه سختی، ناتوان نیستم. من به توقول می دهم - ای امّ و هب - که با نیزه و شمشیر، بر آنان، ضربه می زنم؛ ضربه جوان مؤمن به خداوند. همسرش، نزد او آمد و گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! به دفاع از حسین، فرزند محمد صلی الله علیه و آله، نبرد کن. عبد الله نیز پیش آمد و او را به سوی زنان، باز گرداند... شمر، به جناح چپ [لشکر حسین علیه السلام] حمله کرد؛ ولی آنان در برابرش ایستادگی و با او زد و خورد کردند. او یارانش را صدا کرد و از هر سو به حسین علیه السلام و یارانش، یورش بُرد. عبد الله بن عمیر کلبی، کشته شد و همسرش بر بالای سرش می گریست که شمر، به یکی از غلامانش به نام رستم، فرمان داد و او نیز با عمود، بر سر آن زن زد و سرش را شکست که همان جا در گذشت.

الإرشاد: نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: يَا ذُوَيْدُ أَدْنِ رَايَتِكَ، فَأَدْنَاهَا، ثُمَّ وَضَعَ سَهْمَهُ فِي كَيْدِ قَوْسِهِ ثُمَّ رَمَى، وَقَالَ: إِشْهَدُوا أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى، ثُمَّ ارْتَمَى النَّاسُ وَتَبَارَزُوا، فَبَرَزَ يَسَارُ مَوْلَى زِيَادِ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ، وَبَرَزَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ، فَقَالَ لَهُ يَسَارُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَانْتَسَبَ لَهُ، فَقَالَ: لَسْتُ أَعْرِفُكَ، لِيُخْرِجَ إِلَيَّ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ أَوْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ: يَا بَنَ الْفَاعِلَةِ، وَبِكَ رَغْبَةٌ عَن مُبَارَزَةِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ؟! ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ فَضَّ رِبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى بَرَدَ، فَإِنَّهُ لَمُشْتَغَلٌ بِضَرِّهِ إِذْ شَدَّ عَلَيْهِ سَالِمٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَصَاحُوا بِهِ: قَدْ رَهَقَكَ الْعَبْدُ، فَلَمْ يُشْعِرْ حَتَّى غَشِيَهُ فَبَدَرَهُ ضَرِّ رِبَةٍ انْتَقَاهَا ابْنُ عُمَيْرٍ بِكَفِّهِ الْيُسْرَى فَأَطَارَتْ أَصَابِعَ كَفِّهِ، ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ فَضَّ رِبَهُ حَتَّى قَتَلَهُ، وَأَقْبَلَ وَقَدْ قَتَلَهُمَا جَمِيعًا وَهُوَ يَرْتَجِزُ، وَيَقُولُ: إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبِائِي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ (1) عِنْدَ النَّكْبِ (2)

1- خار يَخُورُ: إِذَا ضَعُفَتْ قُوَّتُهُ وَوَهَتْ (النهاية: ج 2 ص 87 «خور»).

2- الإرشاد: ج 2 ص 101، إعلام الوری: ج 1 ص 461 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 12.

الإرشاد: عمر بن سعد ، ندا داد : ای دُوید! پرچمت را نزدیک بیاور . او نیز آورد. سپس عمر ، تیری در چله کمانش نهاد و پرتاب نمود و گفت: گواه باشید که من ، نخستین تیر را انداختم . سپس ، دو لشکر به هم تیراندازی کردند و به نبرد تن به تن برخاستند و یَسار ، غلام زیاد بن ابی سفیان ، به میدان در آمد و عبد الله بن عُمیر هم به سوی او بیرون آمد . یَسار گفت: تو کیستی ؟ او خود را معرفی کرد . اما یَسار گفت : تو را نمی شناسم . باید زُهَیر بن قَین یا حَبیب بن مُظَاهر ، به نبرد من بیایند . عبد الله بن عُمیر به او گفت: ای پسر زن بدکاره ! به نبرد با مردم عادی ، رغبتی نداری ؟ سپس بر او یورش بُرد و با شمشیرش ، او را زد تا از پای در آمد. در همان هنگام که به زدن او مشغول بود ، سالم، غلام عبید الله بن زیاد ، به او یورش بُرد. بر عبد الله بن عُمیر ، بانگ زدند که : «غلام ، به تو رسید !» ؛ اما عبد الله ، متوجه نشد تا آن که سالم بر سرش رسید و بی درنگ ، ضربتی به او زد که ابن عُمیر با کف دست چپش ، خود را از آن حفظ کرد ؛ اما انگشتان دستش پرید. سپس بر او حمله کرد و او را زد تا کُشته شد . آن گاه ، پیش آمد، در حالی که هر دو را کُشته بود و چنین رَجَز می خواند: اگر مرا نمی شناسید، من پسر کلبمن مردی نیرومند و تیززبانم و به گاه سختی ، ناتوان نیستم .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): كان أول من قاتل مولى لعبيد الله بن زياد يقال له سالم، فصل من الصف، فخرج إليه عبد الله بن تميم الكلبي فقتله. (1)

مثير الأحزان: كان أول من قتل مولى لعبيد الله بن زياد اسمه سالم، فصل من الصف، فخرج إليه عبد الله بن عمير الكلبي، وكان طويلاً بعيد ما بين المنكبين، فنظر إليه الحسين عليه السلام وقال: إني أحسبه للاقرب قتلاً، فقتل سالماً. ثم رجع وعطف عليه مولى لابن زياد فصاح به الناس: قد رهقك الرجل، فانعطف عليه وصر به فأتقى بيده فقطعها، وجال عليه فقتله، ورجع وهو يقول: إن تكروني فأنا ابن كلبحسي بيبي من عليم حسبي إني امرؤ ذو مرة وعصبولست بالخوار عند النكب إني زعيم لك أم وهيبالطن فيهم صادقاً والضرب وفي يده سيف تلوح المنيّة في شفرتيه (2)، فكان ابن المعتز وصفه بقوله في بيته: ولي صارم فيه المنايا كوامنفا ينضى (3) إلا لسفك دماء ترى فوق متنيه الفرند (4) كأنه قتيّة عيم رقّ دون سماء (5)

3 / 22 عبد الله وعبد الرحمن الغفاريان يوجد خلاف في اسميهما، وإنما وقع الخلاف في اسم أبيهما، فقيل: عبد الله وعبد الرحمن ابنا عزرة الغفاريان، (6) وعبد الله وعبد الرحمن ابنا قيس بن أبي غرزة، (7) وعبد الله وعبد الرحمن ابنا قيس بن أبي عروة، (8) وعبد الرحمن وعبد الله ابنا عروة، (9) وعبد الله وعبد الرحمن ابنا عروة الحراق الغفاريان. (10) كانا من أصحاب الإمام الحسين عليه السلام، (11) جاء إلى الإمام في الظروف العسيرة للحرب والهجوم الشامل للعدو، وقالوا: يا أبا عبد الله عليك السلام، حازنا العدو إليك، فأحبنا أن نقتل بين يديك، نمنعك وتدفع عنك. قال: مرحباً بكم، ادنوا مني، فدنوا منه، فجعلوا يقاطلان قريباً منه. وقد نقل رجلاً لأحد الأخوين. (12) وروي في مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي (13) قضية ذهابهما إلى ساحة القتال كرواية الطبري (14) بشأن الأخوين الجابريين، وورد اسماهما في زيارتي الرجبية (15) والناحية: السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني عروة بن حراق الغفاريين. (16) عد ابن أعثم والخوارزمي وابن شهر آشوب قرة بن أبي قرة الغفاري من شهداء كربلاء، كما نقلوا رجلاً عنه، (17) وهذا الرجز شبيه بالرجز الذي نقل عن الغفاريين، لذا يحتمل اتحادهما. (18) وفي الفتوح: ثم خرج من بعده (بعد يحيى بن سليم المازني) قرة بن أبي قرة الغفاري وهو يقول: قد علمت حقاً بنو غفار وخندف بعد بني نزار بأنني الليث لدى الغبار لأضربن معشر الفجار بكل عصب ذكر بتار ضرباً وحتفاً عن بني الأخيار رهط النبي السادة الأبرار ثم حمل فقاتل حتى قتل. (19)

1- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 470، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 302.

2- الشفرة: حدّ السيف (تاج العروس: ج 7 ص 43 «شفر»).

3- نضا السيف: أي سلّه من غمده (لسان العرب: ج 15 ص 329 «نضا»).

4- الفرند _ بكسر الفاء والراء _ : السيف نفسه (تاج العروس: ج 5 ص 163 «فرند»).

5- مثير الأحزان: ص 56.

6- تاريخ الطبري: ج 5 ص 442، أنساب الأشراف: ج 3 ص 406، البداية والنهاية: ج 8 ص 184؛ رجال الطوسي: ص 103 وفيه «عبدالله وعبدالرحمان ابنا عزرة» وفي نسخة «عروة».

7- جمهرة النسب: ص 156 وفيه صرح بأنهما قتلا مع الحسين عليه السلام وراجع: الإصابة: ج 5 ص 374 في ترجمة قيس بن أبي غرزة.

- 8- الأُمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 121 وفيه «أبي غرزة» بدل «أبي عروة».
- 9- راجع: ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) وفي الكامل في التاريخ : ج 2 ص 568 بزيادة «الغفاريان» .
- 10- راجع: ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .
- 11- رجال الطوسي : ص 103.
- 12- راجع: ح 1733.
- 13- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 23. وقد غيّر محقق كتاب تسليمة المجالس : ج 2 ص 299 المتن الأصلي للكتاب والذي يشبه عبارة الطبري وجعله كمتن الخوارزمي.
- 14- راجع : ص 218 (الجابريان).
- 15- راجع: ج 12 ص 106 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
- 16- راجع : ج 12 ص 248 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .
- 17- الفتوح : ج 5 ص 106 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 18 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 102 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 24.
- 18- اعتبره مؤلف كتاب (أنصار الحسين عليه السلام : ص 106 و ص 119) عثمان بن فروة الغفاري نفسه الذي جاء في ج 12 ص 120 ح 3278 ، إلا أنّ البعض ذكره مستقلاً (قاموس الرجال : ح 8 ص 521).
- 19- الفتوح : ج 5 ص 106 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 102 وفيه : «فقتل ثمانية وستين رجلاً» بدل «ثم حمل فقاتل حتى قتل» ، بحار الأنوار : ج 45 ص 24.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): نخستین کسی که به میدان نبرد آمد، غلام عبید الله بن زیاد به نام سالم بود. او از صف لشکر، جدا شد و عبد الله بن تمیم کلبی هم به سوی او بیرون آمد و او را کُشت.

مثیر الأحزان: نخستین کُشته [ی لشکر ابن سعد]، غلام عبید الله بن زیاد، به نام سالم بود که از صف لشکر، خارج شد و عبد الله بن عمیر کلبی هم به سوی او بیرون آمد. او قتل‌بند و چهارشانه بود. حسین علیه السلام به او نگرست و فرمود: «گمان می‌کنم که او کُشته هم‌آوردان باشد». او سالم را کُشت و باز می‌گشت که غلام ابن زیاد، به سوی او حمله آورد که مردم، [بر او] بانگ زدند: «آن مرد، به تو رسید!». عبد الله، به سوی او برگشت و او ضربه ای زد که با دستش، خود را حفظ کرد؛ اما [انگشتان] دستش قطع شد. سپس بر او یورش بُرد و وی را کُشت و در حال بازگشت، می‌گفت: اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند کلبمخاندانم میان عُلیم، مرا بس باشند، بس! من مردی نیرومند و تیززبانم به گاه سختی، ناتوان نیستم. من به تو قول می‌دهم - ای اُمّ وَهَب - که با نیزه و شمشیر، بر آنان، حسابی ضربه بزنم. و در دستش شمشیری بود که مرگ، از هر دو لبه اش آشکار بود که ابن مُعْتز، آن را در این شعرش توصیف کرده است: و مرا شمشیری است که مرگ‌ها در آن پنهان است و جز برای ریختن خون‌ها، بر کشیده نمی‌شود. بالای هر دو سوی شمشیرش را می‌بینی که به سان باقی مانده ابری سُبُک [و نازک]، به آسمان می‌رود.

3 / 22 عبد الله و عبد الرحمان غفاری

در نام این دو، اختلافی نیست؛ اما در نسب آنها اختلاف است. نام آنها به صورت های: عبد الله و عبد الرحمان، فرزندان عَزْرَه غفاری، عبد الله و عبد الرحمان، فرزندان قیس بن ابی غَزْزَه، عبد الله و عبد الرحمان، فرزندان قیس بن ابی عُرْوَه، و عبد الرحمان و عبد الله، فرزندان عُرْوَه، و عبد الله و عبد الرحمان غفاری، فرزندان عُرْوَه حَراق، آمده است. آن دو، از یاران امام حسین علیه السلام بودند که در شرایط سخت نبرد و هجوم همه جانبه دشمن، نزد امام علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابا عبد الله! سلام بر تو باد! دشمن، ما را به تو چسبانده [و حلقه محاصره را تنگ کرده] است. ما دوست داریم که پیش رویت، کُشته شویم و از تو محافظت و دفاع کنیم. امام علیه السلام فرمود: «آفرین بر شما! نزدیک من بیایید». آن دو، به امام علیه السلام نزدیک شدند و به نبرد پرداختند. از یکی از این دو برادر، رَجَزی نقل شده است. در مقتل الحسین خوارزمی، (1) جریان رفتن این دو به میدان، همانند نقل طبری (2) در باره برادران جابری است. نام این دو، در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه»، این چنین آمده است: سلام بر عبد الله و عبد الرحمان، غفاری دو پسر عروه بن حَراق غفاری! ابن اعثم، خوارزمی و ابن شهر آشوب، قُرّه بن ابی قُرّه غفاری را از شهدای کربلا شمرده و رَجَزی هم از او نقل کرده اند. این رَجَز، شبیه رَجَزی است که از دو جوان غفاری نقل شده است. لذا احتمال یکی بودن آنها، وجود دارد. (3) در الفتوح می‌خوانیم: آن گاه، پس از یحیی بن سلیم مازنی، قُرّه بن ابی قُرّه غفاری به میدان آمد، در حالی که می‌سرود: فرزندان بنی غفار و بنی خندفون نیز بنی نزار، بی گمان می‌دانند که من در گرد و غبارها، شیرمو گروه تبهکاران را [با شمشیر] می‌زنم؛ با تمام شمشیر بُرنده‌زدنی و کُشتنی در دفاع از نیکوزادگان؛ آنان که از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله و سروران نیکوکارند. آن گاه، حمله بُرد و جنگید تا کشته شد.

1- حَقَّق کتاب تسلیة المجالس، متن اصلی کتاب را - که مشابه عبارت طبری بوده -، تغییر داده و آن را شبیه متن خوارزمی کرده است!

2- ر. ک: ص 219 (جابریان).

3- بعضی، او را همان عثمان بن فرّوه غفاری دانسته اند؛ همو که در «زیارت رجبیه» نیز از او یاد شده است. اما برخی دیگر، او را جداگانه ذکر کرده اند.

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: فَلَمَّا رَأَى أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَدْ كَثُرُوا (1)، وَأَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْنَعُوا حُسَيْنًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ، تَنَافَسُوا فِي أَنْ يُقْتَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنَا عَزْرَةَ الْغَفَارِيَّانِ، فَقَالَا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْكَ السَّلَامُ، حَارَزْنَا الْعَدُوَّ إِلَيْكَ، فَأَحْبَبْنَا أَنْ نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ، نَمْنَعُكَ وَنَدْفَعُ عَنْكَ. قَالَ: مَرَحَبًا بِكُمْ! ادْنُوا مِنِّي، فَدَنُوا مِنْهُ، فَجَعَلَا يُقَاتِلَانِ قَرِيبًا مِنْهُ، وَأَحَدُهُمَا يَقُولُ: قَدْ عَلِمْتَ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَخِنْدِفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ لَنْضَرِبَنَّ مَعْشَرَ الْفُجَارِ بِكُلِّ عَضْبٍ (2) صَارِمٍ بَتَّارٍ يَا قَوْمَ ذُودُوا عَن بَنِي الْأَحْرَارِ بِالْمَشْرِفِيِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ (3). (4)

-
- 1- المكثور: المغلوب، وهو الذي تكاثر عليه الناس فقهره (النهاية: ج 4 ص 153 «كثر»).
 - 2- العَضْبُ: السيف القاطع (الصحيح: ج 1 ص 183 «عضب»).
 - 3- رمح خطار: ذو اهتزاز، ورجل خطار بالرمح: طعان (الصحيح: ج 2 ص 648 «خطر»).
 - 4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 442، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568 نحوه وليس فيه ذيله من «قد علمت» وفيه «ابنا عروة الغفاريان» وراجع: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 23 وبحار الأنوار: ج 45 ص 29.

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن قیس_: هنگامی که یاران حسین علیه السلام دیدند که در برابر سیل جمعیت [دشمن] ، مغلوب می شوند و دیگر نمی توانند نه حسین علیه السلام و نه خود را نگاه دارند، برای شهادت در پیش روی حسین علیه السلام ، به رقابت پرداختند . عبد الله و عبد الرحمان غفاری ، دو پسر عَزره ، نزد حسین علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابا عبد الله! سلام بر تو باد! دشمن ، ما را به تو چسبانده [و حلقه محاصره را تنگ کرده] است . ما دوست داریم که پیش رویت ، کشته شویم و از تو محافظت کرده ، دفاع کنیم . حسین علیه السلام فرمود : «آفرین بر شما ! نزدیک من بیایید». آن دو ، به حسین علیه السلام نزدیک شدند و به نبرد پرداختند . یکی از آن دو برادر می خواند : فرزندان بنی غفار و بنی خندفون نیز بنی نزار ، بی گمان می دانند که ما گروه تبهکاران را می زنیما هر شمشیر شکافنده نیز بران . ای قوم من ! از فرزندان آزاده ، دفاع کنید با شمشیر مشرفی و نیزه جنبان .

مشير الأحران: تَقَدَّمَ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ الْغِفَارِيَانِ ، وَأَحَدُهُمَا يَقُولُ : قَدْ عَلِمْتَ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَخِنْدِفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ لِنَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ
الْفُجَّارِ بِالْمَشْرِفِيِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ فِقَاتِلَا حَتَّى فُتِلَا رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا . (1)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ثُمَّ خَرَجَ ... عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عُرْوَةَ ، وَجَعَلَ يَقُولُ : قَدْ عَلِمْتَ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَخِنْدِفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ
لَأَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ الْأَشْرَارِ بِالْمَشْرِفِيِّ الصَّارِمِ الْبِتَّارِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ . (2)

-
- 1- مشير الأحران: ص 58 وراجع: الأمالي للصدوق: ص 224 ح 239 وروضة الواعظين: ص 26 وبحار الأنوار: ج 44 ص 320 .
 - 2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 22؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 28 .

مثیر الأ-حزان: عبد اللہ و عبد الرحمان غفاری ، پیش آمدند و یکی از آن دو می گفت: بنی غفار و بنی خندفو نیز بنی نزار ، بی گمان می دانند که ما گروه تبهکاران را می زنیما شمشیر مشرفی و نیزه تیز جنبان . سپس جنگیدند تا کشته شدند . رحمت خدا بر آن دو باد !

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : سپس عبد الرحمان بن عروه ، به میدان آمد و آغاز به خواندن این رجز کرد : بنی غفار و بنی خندفو نیز بنی نزار ، بی گمان می دانند که ما گروه بدکاران را می زنیما شمشیر مشرفی تیز و بُران سپس جنگید تا کشته شد .

3 / 23 عُمَرُ بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ وَمَنْ صَدَّحِبُهُمْ بِنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ (1) والذي ذكر باسم عمرو بن خالد أيضاً، (2) واسمُ غلامه سعدُ ، (3) أو سعيداً (4) ، من شهداء كربلاء أيضاً . التحق هذان الشخصان مع نافع بن هلال المرادي ومُجَمِّع بن عبدالله بن العائدي بقافلة الإمام عليه السلام ، بإرشاد من الطرمّاح بن عديّ في طريق الكوفة ، وفي منزل يدعى عذيب الهجانات . (5) واستناداً إلى رواية الطبري هجم عمر بن خالد مع غلامه ، وجابر بن الحارث ، (6) ومجمع بن عبدالله على صفوف الأعداء في يوم عاشوراء وفي بداية الحرب ، فحاصروهم عسكر العدو وقطع ارتباطهم بعسكر الإمام عليه السلام ، إلا أنّهم نجوا من المحاصرة بمساعدة العباس عليه السلام وهم جرحى ، ثم اقترب منهم العدو ثانية وقتلهم جميعاً دفعة واحدة . (7) لكن استناداً لرواية السيّد ابن طاووس ، (8) قال عمرو بن خالد للإمام عليه السلام في يوم عاشوراء: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِي ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَرَاكَ وَحِيداً فَرِيداً بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا . فأجابه الإمام : تَقَدَّمَ فِائِتًا لِأَحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ . فأسرع عمرو إلى ساحة القتال ، وحارب حتّى التحق بركب الشهداء . (9) وجاء اسم عمر بن خالد ومولاه في زيارة الناحية المقدّسة هكذا : السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ ، السَّلَامُ عَلَى سَدِّعِيدِ مَوْلَاهُ . (10) وقد جاء اسمه في الزيارة الرجبية على شكل عمرو بن خلف . (11)

- 1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 446 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 24 ؛ الحدائق الوردية : ج 1 ص 122 وفيه «الصدائي» بدل «الصيداوي» وراجع : زيارة الناحية .
- 2- أنساب الأشراف : ج 3 ص 382 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 569 ؛ الملهوف : ص 163 وفي نسخة «عمر» ، مثير الأحزان : ص 64 ، الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 وفيه «الصدائي» وراجع : زيارة الناحية برواية مصباح الزائر : ص 284 .
- 3- تاريخ الطبري : ج 5 ص 446 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 382 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 569 ؛ الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 122 .
- 4- راجع : زيارة الناحية وزيارة الرجبية .
- 5- راجع : ج 5 ص 256 (القسم السابع / الفصل السابع / إقبال أربعة نفر من الكوفة معهم الطرمّاح بن عدي إلى الإمام عليه السلام) .
- 6- راجع : ص 224 (جنادة بن الحارث وابنه عمرو) .
- 7- راجع : ح 1736 .
- 8- لم يرد اسم مولاه في هذا النقل إلا أنّه يمكن الجمع بين هذين القولين .
- 9- راجع : ح 1737 .
- 10- راجع : ج 12 ص 264 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .
- 11- راجع : ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجـب) .

3 / 23 عُمَرُ بْنُ خَالِدِ صَيْدَاوِيٍّ وَهُمَرَاهَانِشِ

عمر بن خالد صیداوی، که با نام عمرو بن خالد نیز از او یاد شده است و غلامش که سعد یا سعید نام داشته، از دیگر شهیدان حادثه کربلا به شمار می‌روند. این دو نفر، همراه نافع بن هلال مرادی و مُجَمِّعِ عَائِذِيٍّ، با راه‌نمایی طِرْمَاحِ بْنِ عَدِيٍّ، در راه کوفه و در منزلی به نام «عُدَيْبِ الْهَجَانَاتِ»، به قافله امام علیه السلام پیوستند. (1) بر پایه نقل طبری، وی روز عاشورا و در آغاز جنگ، همراه با غلام خود و جابر بن حارث (2) و مُجَمِّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، به صف دشمن، حمله ور شدند. سپاه دشمن، آنها را محاصره کردند و ارتباط آنها را با لشکر امام علیه السلام، قطع نمودند؛ اما با یاری عباس علیه السلام، از محاصره خارج شدند، در حالی که مجروح شده بودند. دشمن، دوباره به آنها نزدیک شدند و همگی را يك جا کُشتند. لیکن به گزارش سید ابن طاووس، (3) عمرو بن خالد، روز عاشورا به امام علیه السلام گفت: فدایت گردم! من تلاش کردم که به یارانم پیوندم و دوست نداشتم که عقب بیفتم و ببینم که تو یگانه و تنها، در میان خویشانت، کُشته افتاده باشی. امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: پیش برو! ما هم ساعاتی دیگر، به تو می‌پیوندیم. عمرو، به میدان شتافت و آن قدر جنگید تا به صف شهیدان پیوست. در «زیارت ناحیه مقدسه»، نام عمر بن خالد و غلامش، بدین سان آمده است: سلام بر عُمَرِ بْنِ خَالِدِ صَيْدَاوِيٍّ! سلام بر سعید، غلام او! در «زیارت رجبیه»، نام او عمرو بن خلف، ضبط شده است.

1- ر. ک: ج 5 ص 257 (بخش هفتم / فصل هفتم / آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طرمّاح بن عدی به سوی امام علیه السلام).

2- ر. ک: ص 225 (جناده بن حارث و فرزندش عمرو).

3- در این نقل، نامی از غلام وی نیست البته احتمال جمع بین این دو قول وجود دارد.

تاريخ الطبري عن فضيل بن خديج الكندي: فَأَمَّا الصَّيْدَاوِيُّ عُمَرُ بْنُ خَالِدٍ، وَجَابِرُ بْنُ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيُّ، وَسَعْدُ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ، وَمُجَمِّعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِيُّ، فَإِنَّهُمْ قَاتَلُوا فِي أَوَّلِ الْقِتَالِ، فَشَدُّوا مُقَدِّمِينَ بِأَسْيَافِهِمْ عَلَى النَّاسِ، فَلَمَّا وَغَلُوا عَطَفَ عَلَيْهِمُ النَّاسُ فَأَخَذُوا يَحُوزُونَهُمْ، وَقَطَعُوهُمْ مِنْ أَصْحَابِهِمْ غَيْرَ بَعِيدٍ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ فَاسْتَنَقَذَهُمْ، فَجَاوَزُوا قَدْ جُرِحُوا، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُمْ عَدُوُّهُمْ شَدُّوا بِأَسْيَافِهِمْ فَقَاتَلُوا فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ، حَتَّى قُتِلُوا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ. (1)

الملهوف: ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُو بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيُّ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُلْحِقَ بِأَصْحَابِي، وَكَرِهْتُ أَنْ أُنْخَلَفَ فَأَرَاكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَأَحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ. فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (2)

-
- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 446، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 569 وفيه «جبار بن الحارث السلماني» و«مجمع عبيد الله العائذي».
 - 2- الملهوف: ص 163، مثير الأحزان: ص 64 نحوه، بحار الأنوار: ج 45 ص 23؛ مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 24 وفيه «عمر بن خالد الصيداوي».

تاریخ الطبری_ به نقل از فَضَّیل بن خدیج کندی_ : و اما عمر بن خالد صَیدَوی، جابر بن حارث سَلَمانی، سعد، غلامِ عمر بن خالد و مُجَمَّع بن عبد الله عانِدی، در آغاز جنگ، به نبرد پرداختند و با شمشیرهایشان، به سوی لشکر ابن زیاد، هجوم بُردند. چون آنها به میان لشکر دشمن فرورفتند، گردشان را گرفتند و آنان را محاصره کرده، از دیگر یارانشان جدا کردند؛ اما عَبَّاس بن علی علیه السلام، بر دشمن یورش بُرد و نجاتشان داد و آنان، زخمی و خونین، [از حلقه محاصره دشمن] بیرون آمدند. هنگامی که دشمن به آنها نزدیک شد، با شمشیرهایشان، حمله کردند و در همان آغاز، به نبرد پرداختند تا یک جا به شهادت رسیدند.

الملهوف: عمرو بن خالد صَیدَوی، به میدان آمد و خطاب به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! فدایت شوم! قصد کرده ام که به یارانم پیوندم و دوست ندارم که جا بمانم و تو را یگه و تنها، میان خاندانت، گشته بینم. حسین علیه السلام به او فرمود: «پیش برو که ما نیز تا ساعتی دیگر به تو می پیوندیم». او نیز پیش رفت و جنگید تا گشته شد. خشنودی خداوند، بر او باد!

3 / 24 عمرو بن قُرظَةَ الأنصاري (1) عمرو بن قرظة بن كعب الأنصاري ، أبوه أحد أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله المعروفين ، حيث كان مع جيش الإسلام في حرب أحد وسائر الحروب ، وقد فُتحت الرِّي على يديه في عهد حكم الخليفة الثاني . (2) كما صاحب الإمام عليًا عليه السلام في عهد خلافته أيضا . (3) وكان لقرظة ابن آخر اسمه علي في عسكر عمر بن سعد . (4) وقد بعث الإمام عمرو بن قرظة إلى عمر بن سعد أن القني الليل بين عسكري وعسكري ، (5) وعندما دارت الحرب قاتل العدو باشتياق ، وقد وصف السيد ابن طاووس قتاله هكذا : قَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ ، وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ ، حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ ، وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا انْقَاءَ بِيَدِهِ ، وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ ، فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ حَتَّى أُنْجِنَ بِالْجِرَاحِ . وفي آخر لقائه بالإمام عليه السلام قال له وهو متخن بالجراح : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَوْفَيْتَ ؟ فَأَجَابَهُ الْإِمَامُ : نَعَمْ ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمَهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ . فقاتل عمرو بن قرظة حتى استشهد . (6) أما الابن الآخر لقرظة ، أي علي بن قرظة فكان في النقطة المقابلة لعمرو ، وحينما رأى أخاه قتل صرخ : يَا حُسَيْنُ ! يَا كَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ ، أَضَلَّكَ أَخِي وَغَرَّرْتَهُ حَتَّى قَتَلْتَهُ ! فقال الإمام : إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُضِلَّ أَخَاكَ ، وَلَكِنَّهُ هَدَى أَخَاكَ وَأَضَدَّ لَكَ . فقال علي بن قرظة بكل وقاحة : قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ أَوْ أَمُوتَ دُونَكَ . قال هذه العبارة وهجم على الإمام عليه السلام ، فقطع عليه نافع بن هلال الطريق وضربه بالرمح وصرعه قتيلاً . (7) وجاء في الزيارة الرجبية (8) وزيارة الناحية المقدسة : السَّلَامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ . (9)

1- . جمهرة أنساب العرب: ص 365 وفيه «عمرو بن قرظة بن كعب بن عمرو بن عامر بن زيد مناة بن مالك من طائفة الخزرج» ، وكذا في نسب معد: ج 1 ص 407 وفيه «قرطه» ، أنساب الأشراف: ج 3 ص 399 ، تاريخ الطبري: ج 5 ص 413 وفيهما «عمرو بن قرظة بن كعب الأنصاري» وفي ص 434 «عمرو بن قرظة بن كعب» ، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 565 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 22 ؛ الملهوف: ص 162 وفي نسخة «قرطه» ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 105 ، الأمالي للشجري: ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122 وفيهما «من الأنصار» ، مثير الأحرار: ص 60 وفيه «عمر بن أبي قرظة الأنصاري» وراجع: الزيارة الرجبية وزيارته الناحية وفي رواية «مصباح الزائر»: ص 283 «عمر» بدل «عمرو» .

2- . أسد الغابة : ج 4 ص 380 .

3- . الإصابة : ج 5 ص 328 ، أسد الغابة : ج 4 ص 380 ، الاستيعاب : ج 3 ص 365 وراجع : وقعة صفين : ص 11 .

4- . راجع: ص 358 ح 1738 .

5- . راجع : ج 5 ص 402 (الفصل الأول / لقاء الإمام عليه السلام وابن سعد بين العسكريين) .

6- . راجع: ص 360 ح 1739 .

7- . راجع: ص 358 ح 1738 .

8- . راجع: ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .

9- . راجع : ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

3 / 24 عمرو بن قَرظَه انصاری

نام او عمرو (1) بن قَرظَه بن کعب انصاری است که پدرش قَرظَه بن کعب، یکی از یاران نامدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که در جنگ اُحد و سایر جنگ ها، همراه سپاه اسلام بود. گفتنی است که ری، در دوران زمامداری خلیفه دوم، به وسیله قَرظَه بن کعب، فتح شد. وی در دوران خلافت امام علی علیه السلام نیز با ایشان، همراهی می کرد. یکی از فرزندان قَرظَه به نام «عمرو»، در سپاه امام حسین علیه السلام بود و دیگری که «علی» نام داشت، در سپاه عمر بن سعد! روز عاشورا، عمرو بن قَرظَه، به نمایندگی از امام علیه السلام با عمر بن سعد، گفتگو کرد (2) و هنگام نبرد، عاشقانه با دشمن جنگید. سید ابن طاووس، نبرد او را چنین توصیف می کند: او به سان مشتاقان به پاداش، جنگید و در خدمت به فرمان روای آسمان (حسین علیه السلام)، بسیار کوشید تا این که تعداد فراوانی از گروه ابن زیاد را کُشت و میان درستکاری و جهاد، جمع کرد. تیری به سوی امام حسین علیه السلام نمی آمد، جز این که او دستش را جلوی آن می گرفت، و شمشیری کشیده نمی شد، مگر این که با قلبش، با آن رویارویی می کرد، و هیچ بدی ای به حسین علیه السلام نمی رسید، تا آن گاه که او با پذیرش زخم هایی، زمینگیر شد. او در آخرین دیدارش با امام علیه السلام، در حالی که به شدت زخمی شده بود، به ایشان گفت: [به پیمانم] وفا کردم؟ امام علیه السلام پاسخ داد: آری. تو در بهشت، پیش روی من هستی. به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از جانب من، سلام برسان و به ایشان بگو که من هم در پی [تو] می آیم. سپس عمرو بن قَرظَه، جنگید تا به شهادت رسید. اما فرزند دیگر قَرظَه، یعنی علی بن قَرظَه _ که نقطه مقابل عمرو بود _، وقتی دید که برادرش کشته شد، فریاد زد: ای حسین! ای دروغگو، پسر دروغگو! برادرم را گم راه ساختی و فریفتی تا این که او را به کُشتن دادی. امام علیه السلام فرمود: خداوند، برادرت را گم راه نکرد؛ بلکه برادرت را هدایت ساخت و تو را گم راه کرد. علی بن قَرظَه، در نهایت بی شرمی گفت: خدا مرا بکُشد، اگر تو را نکُشم یا در راه [کُشتن] تو نمیرم! این جمله را گفت و به امام علیه السلام، حمله ور شد که نافع بن هلال، راه را بر او بست و با نیزه، او را نقش بر زمین کرد. در زیارت های «رجبیه» و «ناحیه مقدّسه» آمده: سلام بر عمرو بن قَرظَه انصاری!

1- در جمهرة أنساب العرب، «عمرو بن قَرظَه بن کعب بن عمرو بن عامر بن زید مناة بن مالک، از طایفه خزرج» آمده و همین طور در برخی نقل ها، «عمر» به جای «عمرو» است.

2- ر. ک: ج 5 ص 403 (فصل یکم / دیدار امام علیه السلام و ابن سعد میان دو لشکر).

تاريخ الطبري عن أبي مخنف عن عبد الرحمن بن جندب: خَرَجَ عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ يُقَاتِلُ دُونَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ يَقُولُ : قَدْ عَلِمْتَ كَتَيْبَةَ الْأَنْصَارِيِّ سَاحِمِي حَوْزَةَ الدَّمَارِ (1) ضَرَبَ غُلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ (2) شَارِيْدُونَ حُسَيْنٍ مُهَجَّتِي وَدَارِي قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ عَنِ ثَابِتِ بْنِ هُبَيْرَةَ : فُقُتِلَ عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ بْنِ كَعْبٍ وَكَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَ عَلِيٌّ أَخُوهُ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَنَادَى عَلِيُّ بْنُ قَرْظَةَ (3) : يَا حُسَيْنُ ، يَا كَذَّابَ ابْنِ الْكَذَّابِ ، أَضَلَلْتَ أَخِي وَغَرَرْتَهُ حَتَّى قَتَلْتَهُ . قَالَ : إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُضِلَّ أَخَاكَ وَلَكِنَّهُ هَدَى أَخَاكَ وَأَضَاكَ لَكَ . قَالَ : قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ أَوْ أَمُوتَ دُونَكَ . فَحَمَلَ عَلَيْهِ ، فَاعْتَرَضَهُ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْمُرَادِيُّ فَطَعَنَهُ فَصَرَعهُ ، فَحَمَلَهُ أَصْحَابُهُ فَاسْتَنْقَذُوهُ ، فَدُوِي بَعْدَ فَبْرَأً . (4)

1- الدَّمَارُ : ما لزمك حفظه ممَّا وراءك وتعلَّق بك (النهاية : ج 2 ص 167 «ذمر»).

2- النَّكْسُ : الرجل الضعيف (النهاية : ج 5 ص 116 «نكس»).

3- في المصدر : «قريظة» ، وهو تصحيف .

4- تاريخ الطبري : ج 5 ص 434 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 399 وفيه «الزبير بن قريظة بن كعب» بدل «علي بن قريظة» ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 565 وليس فيه من «قد علمت» إلى «وداري» وكلاهما نحوه ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 22 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 105 وليس فيهما ذيله من «قال أبو مخنف...» ، بحار الأنوار : ج 45 ص 22 .

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مِخَنَفٍ_: عبد الرحمان بن جُنْدَب، برایم نقل کرده است: عمرو بن قَرظَه انصاری، به میدان آمد و در دفاع از حسین علیه السلام جنگید، در حالی که می خواند: بی گمان، جنگاوران انصار، می دانند که من از حریم خود، حمایت می کنم. به سان جوانی که نمی گریزد، شمشیر می زنمو خون و خانه ام را در راه حسین علیه السلام، می دهم. همچنین، ثابت بن هُبَیره، برایم نقل کرد که: عمرو بن قَرظَه بن کعب_ که همراه حسین علیه السلام بود_، گُشته شد و برادرش علی (1)_ که با عمر بن سعد بود_، فریاد کشید: ای حسین، ای دروغگو، پسر دروغگو! برادرم را گم راه کردی و فریفتی تا آن که او را گُستی. حسین علیه السلام پاسخ داد: «خداوند، برادرت را گم راه نکرد؛ بلکه برادرت را هدایت نمود و تو را گم راه ساخت». علی گفت: خدا مرا بگُشد، اگر تو را نگُشم یا گُشته نشوم. آن گاه، به حسین علیه السلام حمله بُرد؛ اَمَّا نافع بن هِلَال مرادی، راه را بر او گرفت و ضربه ای به او زد و بر زمینش انداخت. یارانش او را بُردند و نجاتش دادند. بعدها، مداوا شد و بهبود یافت.

1- در أنساب الأشراف: «زبیر» به جای «علی» آمده است.

الملهوف: خَرَجَ عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذِنَ لَهُ ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاكِينَ إِلَى الْجَزَاءِ ، وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ ، حَتَّى قُتِلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ ، وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ ، وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ ، فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ حَتَّى أُثْنِيَ بِالْجِرَاحِ ، فَالْتَمَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْفَيْتُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمَهُ أَنِّي فِي الْأَثْرِ ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . (1)

مشير الأحران: قَاتَلَ عَمْرُ بْنُ أَبِي قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ يَقُولُ : قَدْ عَلِمْتَ كَتَيْبَةَ الْأَنْصَارِ أَنْ سَوْفَ أَحْمِي حَوْرَةَ الذَّمَارِ ضَرْبَ غَلَامٍ لَيْسَ بِالْفَرَّارِ دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي قَوْلُهُ : «وَدَارِي» أَشَارَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَمَّا التَّمَسَ مِنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُهَادَنَةَ (2) قَالَ : تُهْدَمُ دَارِي . فَقَاتَلَ قِتَالَ الرَّجُلِ الْبَاسِلِ ، وَصَبَرَ عَلَى الْخَطْبِ الْهَائِلِ ، وَكَانَ يَلْتَقِي السَّهَامَ بِمُهْجَتِهِ ، فَلَمْ يَصِلْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ ، حَتَّى أُثْنِيَ بِالْجِرَاحِ ، فَقَالَ لَهُ : أَوْفَيْتُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [السَّلَامَ] (3) وَأَعْلِمَهُ أَنِّي فِي الْأَثْرِ ، فَقُتِلَ . (4)

1- .الملهوف : ص 162 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 22 .

2- .في المصدر : «المهادنة» وهو تصحيف .

3- .أضفناها لاقتضاء السياق لها .

4- .مشير الأحران : ص 60 .

الملهوف: عمرو بن قَرظَه انصاری، بیرون آمد و از حسین علیه السلام، اجازه میدان رفتن گرفت و امام علیه السلام، اجازه داد. او به سان مشتاقان به پاداش، جنگید و در خدمت به فرمان روای آسمان، بس کوشید تا این که تعداد فراوانی از گروه ابن زیاد را کُشت و میان درستکاری و جهاد، جمع کرد. تیری به سوی حسین علیه السلام نمی آمد، جز آن که دستش را جلو آن می گرفت، و شمشیری کشیده نمی شد، جز آن که با قلبش، با آن، رویارویی می کرد و هیچ آسیبی به حسین علیه السلام نرسید، تا آن گاه که او بر اثر زخم هایی زمینگیر شد. او به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا [به پیمانم] وفا کردم؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، تو در بهشت، پیش روی من هستی. سلام مرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برسان و به او بگو که: من، در پی [تو] می آیم». سپس جنگید تا کشته شد. خشنودی خدا، بر او باد!

مثیر الأحزان: عمر بن ابی قَرظَه انصاری، در دفاع از حسین علیه السلام می جنگید، در حالی که می گفت: بی گمان، جنگاوران انصار، می دانند که من، از حریم خود، حمایت می کنم به سان جوانی که نمی گریزد، شمشیر می زنم خون و خانه ام را در راه حسین علیه السلام می دهم. سخن او «خانه ام»، به عمر بن سعد، اشاره دارد که چون حسین علیه السلام از او درخواست آتش بس کرد، گفت: ابن زیاد، خانه ام را خراب می کند. او همانند مردانِ دلاور، جنگید و بر حوادث هولناک، شکیب ورزید و در برابر تیرها، سینه خود را سپر کرد و هیچ آسیبی به حسین علیه السلام نرسید تا آن که بر اثر زخم هایی که خورده بود، زمینگیر شد و به حسین علیه السلام گفت: آیا [به پیمانم] وفا کردم؟ حسین علیه السلام فرمود: «آری. تو در بهشت، پیش روی من هستی. به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سلام [مرا] برسان و به ایشان بگو که من در پی [تو] می آیم». سپس، وی به شهادت رسید.

3 / 25 مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَةَ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ (1)، كنيته أبو حجل (2)، كان رجلاً شجاعاً عابداً، (3) وأحد أبرز أصحاب الإمام الحسين عليه السلام في واقعة كربلاء. شارك مسلم في حرب آذربايجان في صدر الإسلام مشاركةً فاعلة (4)، واعتبره البعض من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، (5) إلا أننا لم نعثر على دليلٍ معتمد لهذا الإدعاء. وكان له نشاط ملفت للنظر في نهضة الكوفة والتعاون مع مسلم بن عقيل عليه السلام، (6) لكنّه انخدع من قبل معقل مولى ابن زياد في قضية البحث عن محلّ اختفاء مسلم. (7) وبناء على هذا وبواسطة نفوذ معقل في تنظيمات النهضة، كان ابن زياد يطّلع على الأعمال التي كان مسلم ينوي القيام بها، ولذا يمكن القول بأنّ هذا الخطأ لم يكن بلا تأثير في فشل نهضة الكوفة، إلا أنّه كان أحد قادة قوات مسلم في الهجوم على قصر ابن زياد (8). وبعد الهزيمة التي لحقت بثورة الكوفة لحق بالإمام الحسين عليه السلام في كربلاء، وفي كربلاء صار يخدم الإمام عليه السلام بعشق، ويدلّ كلامه ليلة عاشوراء حينما أذن الإمام عليه السلام لأصحابه بالإنفصال عنه، على رسوخ إيمانه وحبّه العميق لأهل البيت عليهم السلام. (9) وهو أول شهيد التحق بركب الشهداء. (10) وفي اللحظات الأخيرة من حياته كانت وصيته الوحيدة لصديقه الحميم حبيب هي: أوصيك بهذا - وأشار بيده إلى الحسين عليه السلام - فقاتلْ دونه. (11) ورد اسمه في الزيارة الرجبية. (12) وتمّ خطابه في زيارة الناحية المقدسة بما يلي: السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ: «أَنْحُنُ نُحَلِّيْ عَنكَ؟ وَبِمِ نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ؟ لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُحْمِي هَذَا، وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَا أَفَارُقُكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِيْلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ ذَفَنْتُهُمْ بِالْحِجَازَةِ، وَلَمْ أَفَارِقْكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ». وَكُنْتَ أَوَّلَ مَنْ شَرَى (13) نَفْسَهُ، وَأَوَّلَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ قَضَى نَحْبَهُ، فَفَزَتْ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ، شَكَرَ اللَّهُ اسْتِقْدَامَكَ وَمُؤَاسَاتَكَ إِمَامَكَ، إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَأَنْتَ صَرِيحٌ، فَقَالَ: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ»، وَقَرَأَ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (14)، لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْتَرِكِينَ فِي قَتْلِكَ: عَبْدَ اللَّهِ الضَّبَائِيَّ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيِّ. 15

- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 362، أنساب الأشراف: ج 11 ص 181، جمهرة النسب: ص 180 وفيه «فولد ثعلبة: عوسجة الذي قتل مع الحسين بن علي عليه السلام» ويبدو أنّه خطأ؛ رجال الطوسي: ص 105، الأمالي للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 121.
- 2- تاج العروس: ج 14 ص 99.
- 3- راجع: ج 4 ص 178 (القسم السابع / الفصل الرابع / بث العيون والأموال لمعرفة مكان مسلم).
- 4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 436.
- 5- تنقيح المقال: ج 3 ص 214، نقل هذا الموضوع عن العسقلاني وابن سعد، إلا أننا لم نعثر عليه في مصادره.
- 6- راجع: ج 4 ص 72 (القسم السابع / الفصل الرابع / قدوم مسلم الكوفة وبيعة أهلها له).
- 7- راجع: ج 4 ص 208 (القسم السابع / الفصل الرابع / دعوة مسلم قواته والحركة نحو القصر) و ص 216 (الفصل الرابع / الحرب بين مسلم وقوات ابن زياد وجرح مسلم).
- 8- راجع: ص 20 (الفصل الأوّل / جواب أهل بيته وأصحابه) و ص 58 (التأهب للحرب) و ص 72 (الترحاب بالشهادة).
- 9- راجع: ص 370 ح 1744.
- 10- راجع: ص 368 ح 1742.

- 11- راجع : ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
- 12- شريت : بمعنى بعت (مفردات ألفاظ القرآن : ص 453 «شرى»).
- 13- الأحزاب : 23 .
- 14- راجع: ج 12 ص 256 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

مسلم بن عَوْسَجَه اسدی، کنیه اش ابو حَجَل و مردی شجاع و عابد (1) و یکی از برجسته ترین یاران امام حسین علیه السلام در ماجرای کربلا بوده است. مسلم، در جنگ آذربایجان در صدر اسلام، حضوری فعال داشته است و برخی، وی را از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دانسته اند؛ (2) ولی دلیل معتبری بر این مدعا نیافتیم. وی در نهضت کوفه و همکاری با مسلم بن عقیل، فعالیت چشمگیری داشت؛ (3) لیکن در ماجرای جستجو برای یافتن مخفیگاه مسلم، فریب مَعْقِل، غلام ابن زیاد را خورد (4) و بدین سان، با نفوذ مَعْقِل در تشکیلات نهضت، ابن زیاد در جریان اقداماتی که مسلم بن عقیل می خواست انجام دهد، قرار گرفت. لذا می توان گفت که این اشتباه، در شکست نهضت کوفه، بی تأثیر نبود؛ اما در جریان حمله نظامی به قصر ابن زیاد، یکی از فرماندهان گروه حمله کننده بود. (5) او پس از شکست نهضت کوفه، خود را در کربلا به امام حسین علیه السلام رساند و عاشقانه در خدمت امام علیه السلام بود. سخنان وی در شب عاشورا، هنگامی که امام حسین علیه السلام به یاران خویش، اجازه جدا شدن از خود را داد، حاکی از استواری ایمان و نهایت عشق و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام است. (6) مسلم بن عَوْسَجَه، نخستین شهید از خیل شهدای کربلاست. او در لحظات آخر زندگی، تنها وصیتش به دوست صمیمی خود، حبیب، این بود: سفارش این [حسین] را به تو می کنم. پس برایش بجنگ [و جان بده]. نام او در «زیارت رجبیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز خطاب به او آمده: سلام بر مُسَلِم بن عَوْسَجَه اسدی؛ آن که چون حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد، گفت: «آیا تو را رها کنیم؟ آن گاه، در پیشگاه خدا، چه عذری برای ادا نکردن حق تو خواهیم داشت؟! به خدا سوگند، نه؛ تا آن که این نیزه ام را در سینه های آنان بشکنم و تا قبضه این شمشیر در دستم است، آنان را با آن می زنم و از تو جدا نمی شوم؛ و اگر سلاحی نداشتم تا با آنان بجنگم، سنگ به آنان پرتاب می کنم و از تو جدا نمی شوم تا با تو بمیرم». تو، نخستین کسی بودی که جان خود را تقدیم کرد، و نخستین شهیدی بودی که به دیدار خدا رسید و پیمان عمرش به پایان رسید. سوگند به پرورگار کعبه، رستگار شدی! خداوند، قرار گرفتن تو پیش روی امامت و از خودگذشتگی ات را، سپاس گزارد، آن گاه که حسین علیه السلام به سوی تو_ که بر زمین افتاده بودی_ آمد و فرمود: «ای مُسَلِم بن عَوْسَجَه! خدایت رحمت کند!» و تلاوت کرد: «(برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] نشسته اند و هرگز تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده اند.»). خداوند، همدستان در کشتن تو: عبد الله ضَبابی و عبد الله بن خَشْکاره بَجَلی را لعنت کند!

- 1- ر. ک: ج 4 ص 179 (بخش هفتم / فصل چهارم / فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم).
- 2- مؤلف تنقیح المقال این مطلب را از عسقلانی و ابن سعد نقل می کند، ولی در منابع، یافت نشد.
- 3- ر. ک: ج 4 ص 73 (بخش هفتم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او).
- 4- ر. ک: ج 4 ص 179 (بخش هفتم / فصل چهارم / فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم).
- 5- ر. ک: ج 4 ص 209 (بخش هفتم / فصل چهارم / دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر) و ص 217 (فصل چهارم / نبرد میان مسلم و نیروهای ابن زیاد و زخمی شدن مسلم).
- 6- ر. ک: ص 21 (فصل یکم / پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام) و ص 59 (آماده شدن برای نبرد) و ص 73 (استقبال از شهادت با روی باز).

تاريخ الطبري عن الزبيدي: إنَّ عَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ حَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَيْمَنَةِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ مِنْ نَحْوِ الْفُرَاتِ فَاضْطَرَبُوا سَاعَةً ، فَصُرِعَ مُسْلِمٌ مِنْ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ أَوَّلَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ انصَرَفَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَأَصْحَابُهُ وَارْتَفَعَتِ الْعَبْرَةُ فَإِذَا هُمْ بِهِ صَرِيحٌ ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِهِ رَمَقٌ ، فَقَالَ : رَحِمَكَ رَبُّكَ يَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَصَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (1) . وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ ، فَقَالَ : عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ ، أُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا : بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ . فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ : لَوْلَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي فِي أَثْرِكَ لِأَحِقُّ بِكَ مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ ، لِأَحْبَبْتُ أَنْ تُوَصِّدَ بَيْنِي بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ ، حَتَّى أَحْفَظَكَ فِي كُلِّ ذَلِكَ بِمَا أَنْتَ أَهْلٌ لَهُ فِي الْقَرَابَةِ وَالْدِينِ . قَالَ : بَلْ أَنَا أُوصِيكَ بِهَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ _ وَأَهْوَى يَدَيْهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ ، قَالَ : أَفَعَلُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ . قَالَ : فَمَا كَانَ بِأَسْرَعٍ مِنْ أَنْ مَاتَ فِي أَيْدِيهِمْ ، وَصَاحَتْ جَارِيَةٌ لَهُ فَقَالَتْ : يَا بَنَ عَوْسَجَتَاهُ ، يَا سَيِّدَاهُ ! فَتَنَادَى أَصْحَابُ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ : قَتَلْنَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ . فَقَالَ سَدَبْتُ لِبَعْضِ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ : ثَكَلْتُمْ أُمَّهَاتِكُمْ ، إِنَّمَا تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَتُدَلِّلُونَ أَنْفُسَكُمْ لِغَيْرِكُمْ ، تَفْرَحُونَ أَنْ يُقْتَلَ مِثْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ ! أَمَا وَالَّذِي أَسْلَمْتُ لَهُ ، لَرُبَّ مَوْقِفٍ لَهُ قَدْ رَأَيْتُهُ فِي الْمُسْلِمِينَ كَرِيمٍ ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَوْمَ سَلَقَ أُذْرِيحَانَ قَتَلَ مِنْهُ سِتَّةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَبْلَ تَنَامِ خِيُولِ الْمُسْلِمِينَ ، أَفَيَقْتُلُ مِنْكُمْ مِثْلَهُ وَتَفْرَحُونَ ؟! قَالَ : وَكَانَ الَّذِي قَتَلَ مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ مُسْلِمٌ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الضَّبَائِي وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيُّ . (2)

1- الأحراب : 23 .

2- تاريخ الطبري : ج 5 ص 435 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 565 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 15 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 103 وليس فيه ذيله من «حتى أحفظك» وكلها نحوه ، الأمايلي للشجري : ج 1 ص 172 وفيه «مسلم بن عوسجة السعدي من بني سعد بن ثعلبة ، قتله مسلم بن عبد الله وعبيد الله بن أبي خشكاراة» فقط ، بحار الأنوار : ج 45 ص 19 وراجع : أنساب الأشراف : ج 3 ص 400 .

تاریخ الطبری به نقل از زبیدی: عمرو بن حجاج، در جناح راست سپاه عمر بن سعد، از کناره فرات به حسین علیه السلام حمله بُرد و لشکر حسین علیه السلام، ساعتی به هم ریخت و مسلم بن عوسجه اسدی، نخستین یار حسین علیه السلام بود که بر زمین افتاد. سپس، عمرو بن حجاج و یارانش، باز گشتند. غبار که برطرف شد، دیدند که مسلم، بر زمین افتاده است. حسین علیه السلام به سوی او رفت. هنوز نیمه جانی داشت. حسین علیه السلام [به او] فرمود: «ای مسلم بن عوسجه! خدایت رحمت کند!» [برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] نشسته اند و هرگز تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده اند».

«حبيب بن مظاهر، به او نزدیک شد و گفت: ای مُسلم! مرگت بر من گران است؛ اما تو را به بهشت، بشارت باد! مسلم، با صدای ضعیفی به او گفت: خداوند، به تو بشارت خیر دهد! حبيب به او گفت: اگر نبود که می دانم تا ساعتی دیگر، خود به تو می پیوندم، دوست داشتم که به هر چه برایت اهمیت داشت، وصیت می کردی تا به خاطر خویشاوندی و همکیشی، آنها را برایت به انجام می رساندم. مسلم گفت: من، به تو - خدا رحمتت کند -، سفارش این را می کنم (و با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد) که جانت را در دفاع از او بگذاری. حبيب گفت: به خدای کعبه سوگند، چنین می کنم! مسلم، خیلی زود، در دستان یاران حسین علیه السلام جان داد.

دخترش فریاد کشید و گفت: وای، ای پسر عوسجه! وای، سَرور من! یاران عمرو بن حجاج، ندا دادند: مسلم بن عوسجه اسدی را کُشتیم! مَدَبَث، به برخی از اطرافیانش گفت: مادرهایتان به عزایتان بنشینند! خودتان را با دست خودتان می کُشید و خود را زیر دست دیگران قرار داده، خوش حالی می کنید که مانند مسلم بن عوسجه را کُشته اید؟! بدانید که سوگند به آن که برایش اسلام آورده ام، بسی عزت ها از او در میان مسلمانان دیده ام. او را در فتح جبال آذربایجان دیدم که شش تن از مشرکان را کُشت، پیش از آن که سواران مسلمان برسند. آیا مانند او بی از شما کُشته می شود و شادی می کنید؟! و کسانی که مسلم بن عوسجه را کُشتند، مسلم بن عبد الله صَبَابی و عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلی بودند.

الملهوف: خَرَجَ مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ فَقَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ _ يَا مُسْلِمُ _، أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنَّي أَعْلَمُ أَنَّي فِي الْأَثَرِ لِأَحَبَبْتُ أَنْ تُوَصِّيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أُوصِيكَ بِهَذَا _ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ فَقَاتَلَ دُونَهُ حَتَّى تَمَوْتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لِأَنْعَمْتَكَ عَيْنَا، ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (1)

1- الملهوف: ص 161، مشير الأحزان: ص 63؛ البداية والنهاية: ج 8 ص 182 عن أبي مخنف وكلاهما نحوه.

الملهوف: مسلم بن عوسجَه، به میدان آمد و در جنگ با دشمن، با تمام توان کوشید و بر بلاهای هولناک، شکیب ورزید تا به زمین افتاد. هنوز نیمه جانی داشت که حسین علیه السلام به سوی او آمد و حبیب بن مظاهر نیز با او بود. حسین علیه السلام به او فرمود: «ای مُسلم! خدا رحمتت کند!» [برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] نشسته اند و هرگز، تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده اند» . حبیب نیز به او نزدیک شد و گفت: به خدا سوگند، جان دادنت بر من گران است _ ای مسلم _؛ اما تو را به بهشت، بشارت باد! مسلم، با صدایی ضعیف به او گفت: خدا به تو بشارت خیر دهد! سپس حبیب به او گفت: اگر نبود که می دانم در پی تو خواهم آمد، دوست داشتم که هر چه که تو را اندیشناک کرده، به من وصیت کنی. مسلم به او گفت: من به تو سفارش این را می کنم (و با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد). جانت را در دفاع از او بگذار. حبیب به او گفت: حتما و بر روی چشم! آن گاه، مسلم، جان داد. خشنودی خداوند، بر او باد!

المناقب لابن شهر آشوب: بَرَزَ مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَةَ مُرْتَجِزًا: إِنْ تَسَأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لَيْدٍ مِنْ فِرْعَ قَوْمٍ فِي ذُرَى بَنِي أَسَدٍ فَمَنْ بَغَانَا حَايِدٌ عَنِ الرَّشْدِ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَهُ مُسْلِمٌ الضَّبَائِيَّ وَعَبَدُ الرَّحْمَنِ الْبَجَلِيُّ . (1)

جواهر المطالب: حَمَلَ ابْنُ سَعْدٍ وَحَمَلَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنُ عَوْسَجَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ ، وَحَمَلَ الشُّمْرُ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَمَلُوا مَعَهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ . وَقَاتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا ، لَمْ يَحْمِلُوا عَلَى نَاحِيَةٍ إِلَّا كَشَفُوهَا ، فَرَشَقَهُمْ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِالنَّبْلِ فَعَقَرُوا عَامَّةَ خِيُولِهِمْ فَصَارُوا رَجَالَةً كُلُّهُمْ ، وَدَخَلَ الْأَعْدَاءُ إِلَى بُيُوتِهِمْ فَأَحْرَقُوهَا بِالنَّارِ . (2)

3 / 26 نافع بن هلال كان نافع بن هلال ، (3) الذي ذكر في المصادر التاريخية بألقاب: الجملي ، (4) والبجلي ، (5) والمرادي ، (6) والبجلي المرادي ، (7) من أصحاب الإمام علي عليه السلام ، (8) وأحد أنشط أصحاب الإمام الحسين عليه السلام (9) في معركة كربلاء. جدير بالذكر أن شخصاً آخر كان في معركة كربلاء يدعى هلال بن نافع ، وكان ضمن عسكر عمر بن سعد ومن رواة معركة كربلاء ، (10) وقد يحدث الاشتباه بينه وبين نافع بن هلال أحياناً . (11) كان أحد الأفراد الأربعة الذين التحقوا بالإمام عليه السلام في طريق الكوفة في منزل يدعى «عذيب الهجانات» . (12) وحينما ألقى الإمام خطبته المعروفة مخاطباً فيها أصحابه ، حيث قال في آخر الخطبة: فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً ، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا . نهض نافع من بعد زهير بن القين وقال: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبَّنَا ، وَإِنَّا عَلَى نَيْتَانَا وَبَصَائِرِنَا ، نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ . (13) كان لنافع بن هلال دور مهم في إيصال الماء لأهل بيت الإمام عليه السلام ، وكان صاحب اللواء في جماعة تولوا مهمة تهيئة الماء في ليلة من ليالي عاشوراء بعد منع الماء عنهم . (14) وحينما هجم علي بن قرظة على الإمام بذريعة الثأر لأخيه ، سد نافع الطريق أمامه وردّه بطعنة رمح وجّهها له . (15) كان نافع بن هلال من الرماة الماهرين ، وقد أصاب في يوم عاشوراء اثني عشر رجلاً من عسكر العدو ، وجرح عددا منهم أيضاً ، (16) وبعد نفاذ سهامه هجم على صفوف العدو بسيفه ، وهو ينشد هذا الرجز: أَنَا الْعُلَامُ الْيَمِينِيُّ الْجَمَلِيدِيُّ عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ (17) شوأخيراً قاتل إلى أن هتّمت سواعده وأسر على يد العدو ، وحينما أخذوه إلى عمر بن سعد والدم يجري على لحيته ، خاطبه بكل شهامة: وَاللَّهِ لَقَدْ قَتَلْتُ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ سِوَى مَنْ جَرَحْتُ ، وَمَا أَلُومُ نَفْسِي عَلَى الْجَهْدِ ، وَلَوْ بَقِيَتْ لِي عَضُدٌ وَسَاعِدٌ مَا أَسَدْتُ رُتْمُونِي . أمر عمر بن سعد شمراً بأن يقتله ، فقال نافع في آخر لحظات حياته مخاطباً شمراً: أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كُنْتُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَعَظَمْتُ عَلَيْكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ بِدِمَائِنَا ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَايَا عَلَى يَدَيْ شَرَارِ حَلْقِهِ . (18) ورد اسمه في الزيارة الرجبية (19) وزيارة الناحية المقدسة ، ففي زيارة الناحية: السَّلَامُ عَلَى نَافِعِ بْنِ هَلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ . (20)

1- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 102 ؛ الفتوح: ج 5 ص 105 نحوه ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 14 وليس فيه ذيله من «فقاتل» .

2- جواهر المطالب: ج 2 ص 286 وراجع: أخبار الدول وآثار الأول: ج 1 ص 322 .

3- أنساب الأشراف: ج 3 ص 404 ، الأخبار الطوال: ص 255 ؛ الإرشاد: ج 2 ص 103 وراجع: الزيارة الرجبية .

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 412 و 441 ، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568 ، مقاتل الطالبين: ص 117 وفي نسخة «البجلي» ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 14 و 20 وفيه «قيل هلال بن نافع» ؛ رجال الطوسي: ص 106 ، الأمالي للشجري: ج 1 ص 172 ، الحقائق الوردية: ج 1 ص 122 وفيهما «من مراد» .

- 5- الإرشاد : ج 2 ص 103 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 104 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 19 ، أنصار الحسين عليه السلام : ص 109 واعتبر البجلي تصحيحاً للجملبي.
- 6- تاريخ الطبري : ج 5 ص 434 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 382 و 389 بزيادة «ثم الجملبي» في آخره ؛ مشير الأحران : ص 60.
- 7- راجع : ج 12 ص 248 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .
- 8- الأمالي للشجري : ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردية : ج 1 ص 122.
- 9- رجال الطوسي : ص 106.
- 10- الملهوف : ص 177 وراجع : هذه الموسوعة : ج 7 ص 240 (الفصل التاسع / ماجرى على الإمام عليه السلام في آخر لحظة من حياته) .
- 11- جدير بالذكر أن الفتوح ومن تبعه جعل اسمه هلالاً ، فقال : «هلال بن رافع البجلي» (الفتوح : ج 5 ص 109) ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 1 ص 236 ؛ مشير الأحران : ص 44 وفيهما «هلال بن نافع الجملبي» ، الملهوف : ص 138 وفيه «هلال بن نافع البجلي» ، الأمالي للصدوق : ص 225 ، روضة الواعظين : ص 207 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 321 وفي الثلاثة الأخيرة «هلال بن الحجاج» و ج 45 ص 27 و ج 44 ص 381 وفيهما «هلال بن نافع البجلي» .
- 12- راجع : ج 5 ص 256 (القسم السابع / الفصل السابع / إقبال أربعة نفر من الكوفة معهم الطرمّاح بن عدي إلى الإمام عليه السلام) .
- 13- راجع : ج 5 ص 244 (القسم السابع / الفصل السابع / خطبة الإمام عليه السلام في ذي حُسم) .
- 14- راجع : ج 5 ص 424 (الفصل الأول / دور العباس في إيصال الماء إلى عسكر الإمام عليه السلام) .
- 15- راجع : ص 354 (عمرو بن قرظة الأنصاري) .
- 16- راجع : ص 378 ح 1748.
- 17- راجع : ص 380 ح 1749.
- 18- راجع : ص 378 ح 1748.
- 19- راجع : ج 12 ص 118 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
- 20- راجع : ج 12 ص 260 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

المناقب، ابن شهر آشوب: مسلم بن عوسجه، رَجَزْخَوَان، به میدان آمد: اگر در باره من می پرسید، من، شیر با یال و کوپالماز تیره مردمان در پناه بنی اسد. هر کسی بر ما ستم کند، از راه هدایت، کناره گرفته‌هو به دین خدای جَبَّار بی نیاز، کفر ورزیده است. آن گاه، جنگید تا این که مسلم ضَبابی و عبد الرحمان بَجَلی او را کُشتند.

جواهر المطالب: ابن سعد و لشکر، از همه سو حمله کردند. نخستین کس از یاران حسین علیه السلام که کشته شد، مسلم بن عوسجه بود که خدا رحمتش کند. شمر که خدا لعنتش کند به حسین علیه السلام، یورش بُرد و همراهانش نیز از هر سو، به حسین علیه السلام و یارانش، هجوم بُردند. یاران حسین علیه السلام، به سختی جنگیدند و به جایی [از لشکر دشمن] حمله نمی بردند، جز آن که آن را از هم می شکافتند. یاران عمر بن سعد، آنان را تیرباران کردند و بیشتر اسبانشان را از پای در آوردند. از این رو، همه آنها پیاده شدند و دشمنان، به درون خیمه هایشان آمدند و آنها را سوزاندند.

3 / 26 نافع بن هلال

نافع بن هلال، که با عناوین جَمَلی، بَجَلی، (1) مرادی و بَجَلی مُرادی در منابع تاریخی از وی یاد شده، از یاران امام علی علیه السلام و یکی از کوشاترین یاران امام حسین علیه السلام در جریان کربلا بوده است. گفتنی است که شخص دیگری به نام هلال بن نافع، در کربلا حضور داشته که جزو سپاه عمر بن سعد و از گزارشگران حادثه کربلاست (2) و گاه، وی با این نافع بن هلال، اشتباه گرفته شده است. (3) وی، یکی از چهار نفری است که در راه کوفه، در منزلی به نام عُدَیب الهِجانات، به امام حسین علیه السلام پیوستند. (4) هنگامی که امام علیه السلام، سخنرانی معروف خود را در شب عاشورا خطاب به یارانش ایراد کرد، در پایان فرمود: من، مرگ را چیزی جز خوش بختی، و زندگی با ستمگران را چیزی جز ملال نمی دانم. در این هنگام، نافع، پس از زُهِیر بن قَین، از جا برخاست و گفت: به خدا سوگند، ما از دیدار پروردگارمان، ناخشنود نیستیم، و بر اساس نیت ها و بصیرت های [درست] خود هستیم. با دوست تو، دوست و با دشمن تو، دشمنیم. (5) نافع بن هلال، در رساندن آب به خانواده امام علیه السلام نقش مؤثری داشت. (6) وی حوالی شب عاشورا، پرچمدار گروهی بود که مأموریت داشتند تا آب تهیه کنند. وی هنگامی که علی بن قَرظَه، به بهانه خونخواهی برادرش به امام حسین علیه السلام حمله بُرد، راه را بر وی بست و با وارد کردن ضربه ای به وسیله نیزه بر او، حمله وی را دفع کرد. (7) نافع بن هلال، تیراندازی ماهر بود و در روز عاشورا، دوازده نفر از سپاه دشمن را هدف قرار داد و از پا در آورد و عده ای را نیز زخمی کرد و پس از تمام شدن تیرهایش، با شمشیر خود، به صف دشمن زد، در حالی که این رَجَز را بر لب داشت: من غلامِ یمنیِ جَمَلیِ امدینم، دین حسین و علی است. وی، در نهایت، آن قدر جنگید تا هر دو بازویش شکست و به اسارت دشمن در آمد. وقتی او را نزد عمر بن سعد بردند، در حالی که خون بر محاسنش جاری بود، با شهادت تمام، خطاب به او گفت: به خدا سوگند، من دوازده نفر از شما را کُشتم، و این، جز آنهایی است که زخمی کردم. خودم را برای تلاشی که کرده ام، سرزنش نمی کنم، و اگر بازو و مُچی برایم مانده بود، نمی توانستید مرا اسیر کنید. عمر بن سعد، به شمر دستور داد تا او را بکُشد. نافع، در آخرین لحظات زندگی، خطاب به شمر گفت: به خدا سوگند، بدان که اگر تو در زمره مسلمانان بودی، بر تو گران می آمد که با [ریختن] خون ما به دیدار خدا نائل شوی! ستایش، خدایی را که مرگ ما را به دست بدترین آفریدگانش قرار داد! نام وی در «زیارت رجبیه» و «زیارت ناحیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم: سلام بر نافع بن هلال بن نافع بَجَلی مرادی!

- 1- مؤلف أنصار الحسين عليه السلام، «بجلی» را تصحیف «جُمَلی» می داند .
- 2- ر. ك : ج 7 ص 241 (فصل نهم / احوال امام علیه السلام در لحظه های پایانی زندگی) .
- 3- قابل توجه است که الفتوح و بعضی منابع دیگر : اسم او را هلال گفته اند و اسم پدر وی را رافع ، نافع و حجاج آورده اند .
- 4- ر. ك : ج 5 ص 257 (بخش هفتم / فصل هفتم / آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طرماح بن عدی به سوی امام علیه السلام) .
- 5- ر. ك : ج 5 ص 245 (بخش هفتم / فصل هفتم / سخنرانی امام علیه السلام در ذی حُسم) .
- 6- ر. ك : ج 5 ص 425 (فصل یکم / نقش عباس در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام) .
- 7- ر. ك : ص 355 (عمر و بن قرظہ انصاری) .

تاريخ الطبري عن يحيى بن هانئ بن عروة: إن نافع بن هلال كان يُقاتل يومئذ وهو يقول: أنا الجمليُّ أنا على دين عليٍّ قال: فخرج إليه رجلٌ يُقال له مزاحم بن حريث، فقال: أنا على دين عثمان. فقال له: أنت على دين شيطان، ثم حمل عليه فقتله. (1)

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ثم تابعه [مسلم بن عوسجة] نافع بن هلال الجمليُّ وهو يقول: أنا على دين عليٍّ أنا على دين عليٍّ الجملبيُّ أضربكم بمنصليحت عجاج القسطل (2) فخرج لِنافع رجلٌ من بني فطيعة، فقال لِنافع: أنا على دين عثمان. فقال نافع: إذن أنت على دين الشيطان. وحمل عليه فقتله؛ فأخذ نافع ومسلم يجولان في ميمنة ابن سعد. (3)

أنساب الأشراف: كان نافع بن هلال قد سَوَمَ نبله؛ أي أعلمها، فكان يرمي بها ويقول: أرمي بها معلماً أوفؤها (4) والنفس لا ينفعها إشفائها فقتل اثني عشر رجلاً من أصحاب عمر بن سعد، ثم كسرت عضده وأخذ أسيراً، فضرب شمر عنقه. (5)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 435، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 565 وفيه «وقاتل نافع بن هلال مع الحسين عليه السلام أيضاً، فبرز إليه مزاحم بن حريث فقتله نافع» فقط؛ الإرشاد: ج 2 ص 103، إعلام الوري: ج 1 ص 462 وفيهما «أنا ابن هلال الجملبي» بدل «أنا الجملي»، مشير الأحزان: ص 60 وفيه «خرج نافع بن هلال المرادي، فبرز إليه واجم بن حريث الرشدي فتطاعنا، فقتل نافع واجما» فقط، بحار الأنوار: ج 45 ص 19.

2- القسطل والقسطل، بالسين والصاد: الغبار (الصحيح: ج 5 ص 1801 «قسطل»).

3- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 14.

4- فوق السهم: هو موضع الوتر منه (النهاية: ج 3 ص 480 «فوق»).

5- أنساب الأشراف: ج 3 ص 404؛ الأمالي للصدوق: ص 225 ح 239 عن عبد الله بن منصور عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام، روضة الواعظين: ص 207 كلاهما نحوه وفيهما «هلال بن حجاج»، بحار الأنوار: ج 44 ص 321.

تاریخ الطبری_ به نقل از یحیی بن هانی بن عُروه_ نافع بن هلال، در آن روز (عاشورا) می جنگید و چنین رَجَز می خواند: من، جَمَلی امبر دین علی ام. مردی به نام مُزاحم بن حُرَیث، به سوی او بیرون آمد و گفت: من بر دین عثمانم. نافع به او گفت: تو بر دین شیطانی. سپس به او حمله کرد و او را کُشت.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: در پی مُسلم بن عَوسَجَه، نافع بن هلال جَمَلی، به میدان آمد، در حالی که می گفت: من بر دین علی امفرزند هلال جَمَلی ام. شما را با تیرهایم می زنم زیر توفانی از گرد و غبار. مردی از بنی قَطِیعَه، به سوی او بیرون آمد و به نافع گفت: من بر دین عثمانم. نافع گفت: پس در این صورت، بر دین شیطانی! آن گاه، به او یورش بُرد و او را کُشت. نافع و مسلم، در جناح راست لشکر عمر بن سعد، جولان می دادند.

أنساب الأشراف: نافع بن هلال، تیرهایش را نشاندار کرده بود. آنها را پرتاب می کرد و می گفت: تیرهایی با سوفار (1) نشاندار، پرتاب می کنم ترس از آن، برای جان سودی ندارد. نافع، دوازده تن از یاران عمر بن سعد را کُشت و سپس، بازویش شکست و اسیر شد. شمر، او را گردن زد.

1- .سوفار، دهانه انتهایی تیر است که چله کمان را در آن، بند می کنند (ر.ک: لغت نامه دهخدا).

تاريخ الطبري عن محمد بن قيس: كان نافع بن هلال الجَمَلِيُّ قد كتَبَ اسمَهُ على أفواقِ نَبَلِهِ، فَجَعَلَ يَرْمِي بِهَا مُسَوِّمَةً، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا الجَمَلِيُّ، أَنَا على دينِ عَلِيٍّ، فَقَتَلَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ سِوَى مَنْ جَرَحَ. قَالَ: فَضُرِبَ حَتَّى كُسِرَتْ عَضُدَاهُ وَأُخِذَ أُسِيرًا، قَالَ: فَأَخَذَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَمَعَهُ أَصْحَابٌ لَهُ يَسُوقُونَ نَافِعًا حَتَّى أَتَى بِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: وَيْحَكَ يَا نَافِعُ، مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ بِنَفْسِكَ؟ قَالَ: إِنَّ رَبِّي يَعْلَمُ مَا أَرَدْتُ، قَالَ: وَالِدُمَاءُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَقَدْ قَتَلْتُ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ سِوَى مَنْ جَرَحْتُ، وَمَا أَلُومُ نَفْسِي عَلَى الْجَهْدِ، وَلَوْ بَقِيَتْ لِي عَضُدٌ وَسَاعِدٌ مَا أَسِرْتُ مُونِي. فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ: أَقْتُلْهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ، قَالَ: أَنْتَ جِئْتَ بِهِ فَإِنْ شِئْتَ فَأَقْتُلْهُ. قَالَ: فَانْتَضَى شِمْرٌ سَيْفَهُ، فَقَالَ لَهُ نَافِعُ: أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كُنْتُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَعَظَمَ عَلَيْكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ بِدِمَائِنَا، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَنَايَنَا عَلَى يَدَيْ شِرَارِ خَلْقِهِ. فَقَتَلَهُ. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 441، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 568، البداية والنهاية: ج 8 ص 184 كلاهما نحوه.

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن قیس_ : نافع بن هلال جَمَلی ، نام خود را بر سوار تیرهایش نوشته بود و با همان نشان ها ، آنها را پرتاب می کرد و می گفت: من ، جَمَلی ام . بر دین علی ام . آن گاه ، دوازده تن از یاران عمر بن سعد را افزون بر زخمی ها، از پای در آورد. آن قدر به او ضربه زدند تا بازوهایش شکست و اسیر شد. شمر بن ذی الجوشن ، به همراه یارانش ، او را گرفت و به سوی عمر بن سعد بُرد . عمر بن سعد به او گفت: وای بر تو ، ای نافع ! چه چیز ، تو را وادار کرد که این کار را با خود بکنی ؟ نافع گفت: پروردگارم می داند که مقصودم ، چه بوده است. آن گاه ، در حالی که خون وی بر محاسنش جاری بود ، می گفت: به خدا سوگند ، دوازده تن از شما را ، افزون بر زخمی ها ، کُشته ام و خود را بر تلاشم ، سرزنش نمی کنم ؛ و اگر برایم دست و بازو مانده بود، نمی توانستید اسیرم کنید. شمر به او گفت: او را بُکش_ خدا ، کارت را به سامان کند_ ! عمر گفت: تو او را آورده ای . اگر می خواهی، او را بُکش . شمر هم شمشیرش را بر کشید . نافع به او گفت : بدان که _ به خدا سوگند _ ، اگر از مسلمانان بودی ، بر تو گران می آمد که خدا را با [ریختن] خون های ما ، دیدار کنی . پس ستایش ، خدایی را که مرگ ما را به دست بدترین آفریدگانش قرار داد ! سپس شمر ، او را کُشت .

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: خَرَجَ ... نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْجَمَلِيُّ وَقِيلَ هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ ، وَجَعَلَ يَرْمِيهِمُ بِالسَّهَامِ فَلَا يُخِطُّ ، وَكَانَ خَاضِعًا بِيَدِهِ ، وَكَانَ يَرْمِي وَيَقُولُ : أَرْمِي بِهَا مُعَلِّمَةً أَفْوَأَهَا وَالنَّفْسَ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا مَسْمُومَةً يَجْرِي بِهَا أَخْفَاقُهَا لَتَمْلَأَنَّ أَرْضَهَا رِشَاقُهَا فَلَمْ يَزَلْ يَرْمِيهِمْ حَتَّى فَنَيْتَ سَيْدَهُمْ ، ثُمَّ صَدَّرَ إِلَى قَائِمٍ سَدَّ يَفِيهِ فَاسْتَلَّهُ ، وَحَمَلَ وَهُوَ يَقُولُ : أَنَا الْعُغْلَامُ الْيَمَنِيُّ الْجَمَلِيدِيُّ عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ إِنْ أَقْتَلَ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمْلِيوَذَاكَ رَأْيِي وَالْأَقْيَ عَمَلِي فَقَتَلَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا حَتَّى كَسَرَ الْقَوْمَ عَضُدِيهِ وَأَخَذُوهُ أُسِيرًا ، فَقَامَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فَضَرَبَ عُنُقَهُ . (1)

المناقب لابن شهر آشوب: بَرَزَ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْبَجَلِيُّ قَائِلًا : أَنَا الْعُغْلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيدِيُّ عَلَى دِينِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَضْرِبُكُمْ صَدَّرَ رَبُّ غُلَامٍ بَطَلُو يَخْتِمُ اللَّهُ بِخَيْرٍ عَمَلِي فَقَتَلَ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا ، وَرُوِيَ سَبْعِينَ رَجُلًا . (2)

3 / 27 وَهَبُ بْنُ وَهْبٍ تَتَوَقَّرُ لَدَيْنَا مَعْلُومَاتٌ أَكْثَرُ مِمَّا جَاءَ فِي الْمَتُونِ التَّالِيَةِ . وَجَدِيرٌ بِالذِّكْرِ أَنَّ أَحَدَ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ الْمَشْهُورِينَ وَالشَّجْعَانَ ، وَالَّذِي جَاءَ إِلَى كَرْبَلَاءَ مَعَ زَوْجَتِهِ أُمِّ وَهَبٍ ، وَاسْتَشْهَدَتْ زَوْجَتَهُ أَيْضًا ، هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمِيرِ الْكَلْبِيِّ الَّذِي سَلَفَتْ تَرْجُمَتُهُ ، (3) وَتَشَابَهَ بَعْضُ الْمَتُونِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِوَهَبٍ مَعَ اخْتِلَاطِهَا بِالْمَتُونِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرٍ ، (4) أَدَّى إِلَى أَنْ يَعْتَقِدَ بَعْضُ الْبَاحِثِينَ (5) بِأَنَّهُ لَا وَجُودَ خَارِجِيًّا لَوْهَبِ بْنِ وَهَبٍ ، وَإِنَّهُ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمِيرِ نَفْسَهُ ، لَكِنْ نَتِيجَةُ لِلخِلْطِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ آخِرِينَ حَدِثَ هَذَا الشَّخْصِ . وَعَلَى أَيِّ حَالٍ ، فَإِنَّ الْمَعْلُومَاتِ الْمُتَوَقَّرَةَ لَدَيْنَا حَالِيًّا بَيْنَ الْقَضِيَّتَيْنِ ، رَغْمَ وَجُودِ التَّشَابُهَاتِ وَالِاخْتِلَاطِ بَيْنَهُمَا ، تَخْتَلِفُ اخْتِلَافًا كَبِيرًا أَيْضًا . وَبِنَاءً عَلَى هَذَا فَإِنَّ كَلَامَ بَعْضِ الْمُحَقِّقِينَ وَإِنْ كَانَ مُمْكِنًا ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَبِيعُثُ عَلَى الْإِطْمِئْنَانِ ، وَلَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ شَخْصِينَ ، خَاصَّةً وَأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ الْجَمْعُ بَيْنَ مَا وَرَدَ فِي بَعْضِ الْمَصَادِرِ مِنْ كَوْنِ وَهَبٍ نَصْرَانِيًّا ، وَكَوْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرٍ مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْمَعْرُوفِينَ .

1- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 20 ، الفتوح: ج 5 ص 109 نحوه وفيه «هلال بن رافع البجلي» وليس فيه ذيله من «فقتل» .

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 104 .

3- راجع: ص 332 (عبدالله بن عمير الكلبي) .

4- نظير متن الملهوف ، الذي حدث خلط فيه مع عبد الله بن عمير بشكل كامل .

5- راجع: قاموس الرجال: ج 10 ص 448 و 450 و 456 ، وكتاب «سخنان حسين بن علي از مدينه تا كربلا» (بالفارسيّة) للنجمي: ص

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: نافع بن هلال جَمَلی (نیز گفته شده: هلال بن نافع)، به میدان آمد و به سوی آنان، تیراندازی می کرد و تیرهایش هم به خطا نمی رفتند. او دستش را رنگ کرده بود [تا تیرهایش نشاندار شوند] و تیر می انداخت و چنین می خواند: آنها را پرتاب می کنم، در حالی که سوارشان، نشاندار استو ترس از آنها، برای جان، سودی ندارد. سمی اند و تند و تیز و زمین را از خود، پُر می کنند. هماره، تیر می انداخت تا آن که تیرهایش تمام شد. سپس، دست به قبضه شمشیرش بُرد و آن را بیرون کشید و یورش بُرد، در حالی که می خواند: من، غلامِ یمنیِ جَمَلیِ امدینم، همان دینِ حسین و علی است اگر امروز، کُشته شوم، آرزوی من استو این، اندیشه من است و معلم را دیدار می کنم. سپس، سیزده تن را کُشت تا آن که لشکریان ابن سعد، بازوهایش را شکستند و او را اسیر کردند. آن گاه، شمر بن ذی الجوشن، برخاست و او را گردن زد.

المناقب، ابن شهر آشوب: نافع بن هلال بَجَلی، به میدان مبارزه پا نهاد، در حالی که چنین می گفت: من، غلامِ یمنیِ بَجَلیِ امدینم، همان دینِ حسین بن علی است. شما را به سان جوانی قهرمان، می زنمو خداوند، معلم را ختم به خیر می کند. آن گاه، دوازده تن را کُشت. هفتاد نفر هم نقل شده است.

3 / 27 وَهْبُ بن وَهْب

در باره این شخص، افزون بر متونی که خواهد آمد، اطلاعی در دست نیست. گفتنی است که یکی از یاران مشهور و شجاع امام حسین علیه السلام که به همراه همسرش امّ وَهْب به کربلا آمده بود و همسرش نیز به شهادت رسید، عبد الله بن عُمیر کَلْبی است که شرح حالش گذشت. (1) برخی متون مربوط به وَهْب، مشابهت ها و مشترکاتی با متون مربوط به عبد الله بن عُمیر دارند. (2) همین باعث شده تا برخی محققان، معتقد شوند که وَهْب به بن وَهْب، وجود خارجی نداشته است و در واقع، همان عبد الله بن عُمیر است که نامش بر اثر خلط، شخص یا اشخاص دیگری پدید آمده اند. به هر حال، در آنچه اکنون وجود دارد، ضمن مشابهت ها و خلط ها، تفاوت های فاحشی هم بین این دو ماجرا، وجود دارد. بنا بر این، ضمن آن که سخن برخی محققان، مبنی بر دو نفر بودن آنها امکان دارد؛ ولی دلایل آنها در حد اطمینان آوری نیست و دو نفر بودن آنها، بعید نیست، بویژه بحث نصرانی بودن وَهْب که در برخی منابع آمده، با عبد الله بن عُمیر که از یارانِ نامی امام حسین علیه السلام است، به هیچ وجه، قابل جمع نیست.

1- ر.ک: ص 333 (عبد الله بن عُمیر کَلْبی).

2- نظیر متن الملهوف که کاملاً با عبد الله بن عُمیر، خلط شده است.

الأُمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: وبرز... وهب بن وهب، وكان نصرانيًا أسلم على يدي الحسين عليه السلام هو وأمه، فاتبعوه إلى كربلاء، فركب فرسا وتناول بيده عود الفسطاط (1)، فقاتل وقتل من القوم سبعة أو ثمانية، ثم استوسر. فأني به عمر بن سعد لعنه الله فأمر بضرب عنقه، فضربت عنقه، ورُمي به إلى عسكر الحسين عليه السلام، وأخذت أمه سيفه وبرزت. فقال لها الحسين عليه السلام: يا أم وهب! اجلسي فقد وضع الله الجهاد عن النساء، إنك وابنك مع جدي محمد صلى الله عليه وآله في الجنة. (2)

1- الفسطاط: بيت من الشعر (الصحيح: ج 3 ص 115 «فسط»).

2- الأُمالي للصدوق: ص 225 ح 239، روضة الواعظين: ص 207 من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام وفيه «وهب» بدل «وهب بن وهب»، بحار الأنوار: ج 44 ص 320 ح 1.

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام_: وَهَبَ بن وَهَب، به میدان آمد. او و مادرش، مسیحی بودند که به دست امام حسین علیه السلام، مسلمان شده بودند و تا کربلا به دنبال او آمده بودند. وَهَب، بر اسب، سوار شد و عمود خیمه را به دست گرفت و جنگید تا هفت یا هشت تن [از سپاه دشمن] را کُشت و سپس، اسیر شد. او را نزد عمر بن سعد_ که خدا، لعنتش کند_ آوردند. فرمان داد تا گردنش را بزنند. او را گردن زدند و [سرش را] به سوی لشکر امام حسین علیه السلام انداختند. مادرش، شمشیر او را بر گرفت و به میدان آمد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای امّ وَهَب! بنشین که خداوند، جهاد را از دوش زنان، برداشته است. تو و پسرت، با جدّم محمّد صلی الله علیه و آله، در بهشت خواهید بود».

الملهوف: خَرَجَ وَهَبُ بْنُ حُبَابٍ الْكَلْبِيُّ فَأَحْسَنَ فِي الْجِلَادِ (1) وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ ، وَكَانَ مَعَهُ زَوْجَتُهُ وَوَالِدَتُهُ ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ : يَا أُمَاهُ ، أَرْضِيَّتِ أُمٌ لَا ؟ فَقَالَتْ : لَا مَا رَضِيْتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَتْ امْرَأَتُهُ : بِاللَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعَنِي فِي نَفْسِكَ . فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ : يَا بَنِيَّ! اعْرُزْ عَن قَوْلِهَا ، وَارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ تَتَلَّ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . فَرَجَعَ وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ ، فَأَخَذَتْ امْرَأَتُهُ عَمُودًا فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ : فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَاتِلِ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَقْبَلَ لِيَرُدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ فَأَخَذَتْ بِثَوْبِهِ وَقَالَتْ : لَنْ أَعُودَ دُونَ أَنْ أَمُوتَ مَعَكَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ خَيْرٍ ، ارْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ ، فَانصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ ، وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب: بَرَزَ وَهَبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيُّ وَهُوَ يَرْتَجِزُ . إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِيسُوفَ تَرُونِي وَتَرُونَ ضَرْبِي وَحَمَلْتِي وَصَوْلْتِي فِي الْحَرْبِ أَدْرِكُ ثَأْرِي بَعْدَ ثَأْرِ (3) صَحْبِي وَأَدْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَعْيِ (4) بِاللَّعْبِ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ لِأُمِّهِ : يَا أُمَاهُ أَرْضِيَّتِ أُمٌ لَا ؟ فَقَالَتْ : مَا أَرْضَى أَوْ تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَرَجَعَ قَاتِلًا : إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمَّ وَهَبِ الطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَالضَّرْبِ صَدْرِ غُلَامٍ مَوْقِنٍ بِالرَّبِّ حَتَّى يَذُوقَ الْقَوْمُ مَرَّ الْحَرْبِ إِنِّي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَغَضِبَ حَسْبِي إِلَهِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ تِسْعَةَ عَشَرَ فَارِسًا وَاثْنَيْ عَشَرَ رَاجِلًا ، ثُمَّ قُطِعَتْ يَمِينُهُ وَأُخِذَ أُسِيرًا . (5)

- 1- الجِلَادُ: هو الضرب بالسيف في القتال (النهاية: ج 1 ص 285 «جلد»).
- 2- الملهوف: ص 161 ، مشير الأحران: ص 62 نحوه .
- 3- في المصدر: «ثأري»، والتصويب من بحار الأنوار .
- 4- الوعى: الحرب (لسان العرب: ج 15 ص 398 «وغي»).
- 5- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 101 ، بحار الأنوار: ج 45 ص 16 .

الملهوف: وَهَب بن حُبَاب کَلْبِي، به میدان آمد و خوب، شمشیر زد و نیکو جنگید. سپس، به سوی همسر و مادرش _ که با او آمده بودند _، باز گشت و گفت: ای مادر! آیا راضی شدی یا نه؟ مادر گفت: نه. راضی نمی شوم تا آن که در رکاب حسین علیه السلام، کُشته شوی. همسرش نیز گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که مرا به [مرگ] خودت، سوگوار مکن. اما مادرش به او گفت: پسر عزیزم! سخنش را نشنیده بگیر و باز گرد و پیش روی فرزند دختر پیامبرت بجنگ تا به شفاعت جدش در روز قیامت، نائل شوی. وَهَب نیز باز گشت و جنگید تا دستانش قطع شد. همسرش، عمود خیمه ای را برداشت و به سوی او پیش رفت، در حالی که می گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! در دفاع از پاکان حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگ. وَهَب، جلو آمد تا او را به سوی زنان بازگرداند؛ اما همسرش، لباس او را گرفت و گفت: باز نمی گردم تا این که همراه تو بمیرم. امام حسین علیه السلام فرمود: «پاداش خیر، نصیب شما خانواده باد! به سوی زنان، باز گرد، خدا، رحمت کند!» . او نیز به سوی آنها باز گشت، و کَلْبِي نیز پیوسته می جنگید تا کشته شد. رضوان الهی بر او باد!

المناقب، ابن شهر آشوب: وَهَب بن عبد الله کَلْبِي به میدان آمد، در حالی که چنین رَجَز می خواند: اگر مرا نمی شناسید، من فرزند کَلْبِمبه زودی، مرا و ضربه هایم را خواهیم دید و نیز یورش و هجوم مرا در جنگانتقام خود را پس از انتقام گرفتن همراهانم خواهم گرفت. و سختی ها را يك به يك، عقب می رانم جولان من در میدان نبرد، بازی نخواهد بود. وی، پیوسته جنگید تا گروهی از آنان را کُشت. سپس به مادرش گفت: ای مادر! آیا راضی شدی یا نه؟ مادرش گفت: من، راضی نمی شوم تا آن که پیش روی حسین علیه السلام، کُشته شوی. پس وَهَب باز گشت، در حالی که می گفت: من به تو قول می دهم _ ای اُم وَهَب _ که آنان را هم با ضرب نیزه و هم با شمشیر، بزنم ضربه جوانان مؤمن به پروردگار تا آن که دشمن، تلخی جنگ را بچشد. من، مردی نیرومند و خشمگینمخدایا! از [خاندان]، عَلِيم بودن، برای من بس باشد، بس! سپس، پیوسته جنگید تا نوزده سوار و دوازه پیاده دشمن را کُشت. سپس، دست راستش قطع گردید و اسیر شد.

مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: خَرَجَ وَهَبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنَابِ الْكَلْبِيِّ، وَكَانَتْ مَعَهُ أُمُّهُ، فَقَالَتْ لَهُ: قُمْ يَا بُنَيَّ فَاَنْصُرِ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: أَفَعَلُ يَا أُمَاهُ، وَلَا أَقْصُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ بَرَزَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ تُتَكْرَمُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِيِّ سَوْفَ تَرَوْنِي وَتَرَوْنَ صَدْرِي وَحَمَلْتِي وَصَوْلَتِي فِي الْحَرْبِ أَدْرِكُ ثَارِي بَعْدَ ثَارِ صَدِّحِي وَأَدْفَعُ الْكَرْبَ بِيَوْمِ الْكَرْبِ فَمَا جَلَادِي فِي الْوَعْيِ بِاللَّعِبِ ثُمَّ حَمَلٌ، فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً، فَرَجَعَ إِلَى أُمِّهِ وَأَمْرَأَتِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ: يَا أُمَاهُ! أَرْضَيْتِ عَنِّي؟ فَقَالَتْ: مَا رَضَيْتُ، أَوْ تُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَتْ لَهُ أَمْرَأَتُهُ: أَسَأَلُكَ بِاللَّهِ أَنْ لَا تُفَجِعَنِي بِنَفْسِكَ. فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: لَا تَسْمَعِ قَوْلَهَا، وَارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ لِيَكُونَ غَدًا شَفِيعَكَ عِنْدَ رَبِّكَ. فَتَقَدَّمَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمَّ وَهَبٍ لَطَعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَالضَّرْبُ فِعْلٌ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّحَتِي يُدِيقُ الْقَوْمَ مَرَّ الْحَرْبِ إِنِّي أَمْرُؤُ ذُو مِرَّةٍ وَعَصَبُولَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ النَّكْبِ حَسْبِي بِنَفْسِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي إِذَا انْتَمَيْتُ فِي كِرَامِ الْعُرْبِ وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَمِينُهُ، فَلَمْ يُبَالِ، وَجَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ شِمَالُهُ، ثُمَّ قُتِلَ؛ فَجَاءَتْ إِلَيْهِ أُمُّهُ تَمَسُّحُ الدَّمِ عَنْ وَجْهِهِ، فَأَبْصَرَ رَها شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَأَمَرَ غُلَامًا لَهُ فَضَرَّ رَها بِالْعَمُودِ حَتَّى شَدَّهَا وَقَتَلَهَا، فَهِيَ أَوَّلُ امْرَأَةٍ قُتِلَتْ فِي حَرْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ذَكَرَ مُحَمَّدُ الْأَيْمَةُ السَّرْحَسْكَيُّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَدَّادِ أَنَّ وَهَبَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ هَذَا كَانَ نَصْرَانِيًّا، فَأَسْلَمَ هُوَ وَأُمُّهُ عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنَّهُ قَتَلَ فِي الْمُبَارَاةِ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا (1) وَاثْنَيْ عَشَرَ فَارِسًا، فَأَخَذَ أُسِيرًا وَأَتَى بِهِ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا أَشَدَّ صَوْلَتَكَ؟ ثُمَّ أَمَرَ فَضْرَبَ عُنُقَهُ وَرَمَى بِرَأْسِهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَتْ أُمُّهُ الرَّأْسَ فَقَبَّلَتْهُ؛ ثُمَّ شَدَّتْ بِعَمُودِ الْفُسْطَاطِ، فَقَتَلَتْ بِهِ رَجُلَيْنِ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ارْجِعِي أُمَّ وَهَبٍ، فَإِنَّ الْجِهَادَ مَرْفُوعٌ عَنِ النِّسَاءِ، فَرَجَعَتْ وَهِيَ تَقُولُ: إِلَهِي لَا تَقْطَعْ رَجَائِي، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَقْطَعُ اللَّهُ رَجَاءَكَ يَا أُمَّ وَهَبٍ، أَنْتِ وَوَلَدُكَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَذُرِّيَّتِهِ فِي الْجَنَّةِ (2).

1- هكذا في المصدر، والظاهر أن الصواب: «(راجلاً)».

2- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 12، الفتوح: ج 5 ص 104 نحوه وفيه «وهب بن عبد الله بن عمير الكلبي» وليس فيه ذيله من «فجاءت».

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: وَهَب بن عبد الله بن جناب کلبی _ در حالی که مادرش همراهش بود _، بیرون آمد. مادرش به او گفت: برخیز _ ای پسر _ و فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاری ده. او گفت: ای مادر! چنین می کنم و _ به یاری خدا _ کوتاهی نخواهم کرد. سپس به میدان آمد، در حالی که می گفت: اگر مرا نمی شناسید، من فرزند کلبمبه زودی، مرا و ضربه هایم را خواهیم دید و نیز یورش و هجوم مرا در نبرد انتقام خودم را پس از گرفتن انتقام همراهانم خواهم گرفت و سختی را در روز سختی می رانم. جولانم در نبرد، بازی نیست. آن گاه، حمله کرد و پیوسته می جنگید تا گروهی [از سپاهیان دشمن] را کُشت. سپس به سوی مادر و همسرش باز گشت و نزدیک آنها ایستاد و گفت: ای مادر! آیا از من، راضی شدی؟ مادرش گفت: راضی نمی شوم، مگر آن که پیش روی فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کُشته شوی. همسرش به او گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که مرا به [مرگ] خود، سوگوار نکنی. مادرش به او گفت: به سخنش، گوش مده و باز گرد و پیش روی فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگ تا فردا، شفیع تو نزد پروردگارت باشد. او نیز [برای نبرد] جلورفت، در حالی که می گفت: من به توقول می دهم _ ای امّ و هب _ که آنان را با سرنیزه و ضربت شمشیر، بزنم ضربه جوان مؤمن به پروردگارتا آن که دشمن، تلخی جنگ را بچشد من، مردی نیرومند و قوم و خویش دار هستم و به گاه سختی، ناتوان نیستم از [خاندان] علیم بودن، برای من بس باشد، بسچرا که تبارم، به کریمان عرب می رسد. سپس، پیوسته جنگید تا دست راستش قطع شد؛ اما توجهی نکرد و باز جنگید تا دست چپش نیز قطع شد و سپس، کُشته شد. مادرش به سوی او آمد تا خون را از چهره اش پاک کند که شمر بن ذی الجوشن، او را دید و به یکی از غلامانش فرمان داد تا با عمود خیمه، به او بزند. [او نیز چنین کرد و] سرش را شکست و وی را کُشت. او نخستین زنی بود که در نبرد [همراه با] حسین علیه السلام، به شهادت رسید. مَجْدُ الأئمة سرخس کی، از ابو عبد الله حدّاد نقل می کند که وَهَب بن عبد الله، [نخست] مسیحی بود که همراه با مادرش، به دست امام حسین علیه السلام اسلام آورده بود. وی در مبارزه، بیست و چهار تن پیاده و دوازده تن سواره [از سپاه دشمن] را کُشت و سپس، اسیر شد. او را نزد عمر بن سعد آوردند. او به وَهَب گفت: حمله ات، خیلی سخت بود! سپس، فرمان داد تا گردنش را بزنند و [سرش را] به سوی لشکر حسین علیه السلام بیندازند. مادرش، سر وی را برگرفت و آن را بوسید و با عمود خیمه، [به دشمن] حمله کرد و با آن، دو تن را کُشت. امام حسین علیه السلام به او فرمود: امّ و هب باز گرد که جهاد، از دوش زنان، برداشته شده است». او نیز باز گشت، در حالی که می گفت: خدای من! امید مرا، قطع مکن. پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «خداوند، امیدت را قطع نمی کند، ای امّ و هب! تو و فرزندت، در بهشت، همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزندانش خواهی بود».

3 / 28 يُزِيدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ الْمُهَاصِرِ رِذَكَرِ يَزِيدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ الْمُهَاصِرِ أَبُو الشَّعْثَاءِ الْكَنْدِيُّ ، (1) فِي الْمَصَادِرِ الْحَدِيثِيَّةِ وَالتَّارِيخِيَّةِ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلِفَةٍ .
 (2) وَاسْتِنَاداً إِلَى مَا وَرَدَ فِي بَعْضِ الْمَصَادِرِ فَإِنَّهُ كَانَ بِصَحْبَةِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَفِي طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ ، حِينَمَا جَاءَ رَسُولُ ابْنِ زِيَادٍ
 بِكِتَابٍ لِلْحَرِّ يُطَلَبُ مِنْهُ التَّضْيِيقُ عَلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، رَدَّ عَلَيْهِ بِشِدَّةٍ وَقَالَ : عَصَيْتَ رَبَّكَ ، وَأَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ نَفْسِكَ ، كَسَبْتَ
 الْعَارَ وَالتَّارَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ » (3) فَهُوَ إِمَامُكَ . (4) كَانَ مُقَاتِلًا وَرَامِيَا
 مَاهِرًا ، قَتَلَ بِسَهَامِهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ عِدَدًا مِنْ عَسْكَرِ الْعَدُوِّ ، فَدَعَا لَهُ الْإِمَامُ وَقَالَ : اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ . (5) جَدِيرٌ بِالذِّكْرِ
 أَنَّ الطَّبْرِيَّ عَدَّهُ ضَمَّنَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، حَيْثُ التَّحَقَّ بِعَسْكَرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَالْحَرِّ (6) ، إِلَّا أَنَّ هَذَا الْكَلَامَ يَتَنَافَى مَعَ مُحَاجَّتِهِ مَعَ
 رَسُولِ ابْنِ زِيَادٍ وَالتِّي رَوَاهَا الطَّبْرِيُّ نَفْسَهُ . 7 لَذَا يَبْدُو أَنَّ رِوَايَةَ الشَّيْخِ الْمَفِيدِ الَّذِي اعْتَبَرَهُ مِنْ مَصَاحِبِي الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ (7) صَحِيحَةٌ . وَجَاءَ
 فِي الزِّيَارَةِ الرَّجَبِيَّةِ : السَّلَامُ عَلَى زَائِدَةَ بْنِ مُهَاجِرٍ . (8) وَجَاءَ فِي زِيَارَةِ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ : السَّلَامُ عَلَى يَزِيدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ الْمُهَاجِرِ الْكَنْدِيِّ .
 (9)

- 1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 408 .
- 2- يزيد بن زياد بن المهاصر بن النعمان الكندي، يزيد بن زياد أبو الشعثاء، يزيد بن زياد بن مظاهر الكندي، يزيد بن زياد بن مهاجر الكندي، يزيد بن زيد بن المهاصر، يزيد بن مهاصر أبو الشعثاء الكندي، يزيد بن المهاجر، يزيد بن مهاصر الجعفي، زانده بن مهاجر، زياد بن مهاصر الكندي، أبو الشعثاء الكندي و... (راجع: التاريخ الكبير: ج 8 ص 363 الرقم 3342، نسب معد: ج 1 ص 159 ، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 569، الفتوح: ج 5 ص 77، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 1 ص 19 و 25 و 231؛ الإرشاد: ج 2 ص 83، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 103، روضة الواعظين: ص 206، الأمامي للشجري: ج 1 ص 172، الحقائق الوردية: ج 1 ص 122 وراجع أيضا: الزيارة الرجبية وزيارة الناحية ج 12 ص 122 ح 3280 وهذه الموسوعة: ج 6 ص 394 ح 1755 _ 1759).
- 3- القصص: 41 .
- 4- راجع: ج 5 ص 286 (القسم السابع / الفصل السابع / كتاب ابن زياد إلى الحر يأمره بتضييق الأمر على الإمام عليه السلام) .
- 5- راجع: ص 394 ح 1755 .
- 6- نفس المصدر .
- 7- الإرشاد: ج 2 ص 83 .
- 8- راجع: ج 12 ص 122 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب) .
- 9- وفي رواية المزار الكبير و مصباح الزائر: «المظاهر» بدل «المهاجر» راجع: ج 12 ص 264 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال) .

ابو شعثا یزید بن زیاد بن مہاصر کندی، که در منابع حدیثی و تاریخی، به صورت های مختلفی از وی نام برده شده است. (1) بر پایه برخی از گزارش ها، وی همراه امام حسین علیه السلام بود و در راه کربلا، هنگامی که فرستاده ابن زیاد، برای حُر پیام آورد که بر امام حسین علیه السلام سختگیری کند، ضمن برخوردی تند، به او گفت: پروردگارت را نافرمانی کردی و در نابودی خود، از پیشوایت، پیروی کردی و برای خود، ننگ و آتش [دوزخ] را کسب کردی. خداوند عز و جل فرموده است: «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش، فرا می خوانند و روز قیامت، یاری نمی شوند». پس او (ابن زیاد)، پیشوای توست. (2) وی، جنگاور و تیرانداز ماهری بود که روز عاشورا، با تیراندازی، شماری از سپاهیان دشمن را به هلاکت رساند. امام علیه السلام نیز در باره او دعا کرد و فرمود: خداوندا! تیرش را به هدف برسان و ثوابش را بهشت قرار ده. گفتی است که طبری، وی را از سپاه عمر بن سعد، شمرده است که پس از رد شرط های امام حسین علیه السلام، همانند حُر، به سپاه امام علیه السلام پیوست؛ ولی این سخن، با گفتگوی وی با فرستاده ابن زیاد_ که خود طبری، آن را گزارش کرده_، منافات دارد. 3 لذا گزارش شیخ مفید که او را از همراهان امام حسین علیه السلام بر شمرده، صحیح است. در «زیارت رجبیه»، آمده است: سلام بر زائده بن مهاجر! در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز آمده است: سلام بر یزید بن زیاد بن مهاجر کندی!

1- یزید بن زیاد بن المہاصر بن النعمان الکندی، یزید بن زیاد أبو الشعثاء، یزید بن زیاد بن مظاهر الکندی، یزید بن زیاد بن مهاجر الکندی، یزید بن زید بن المہاصر، یزید بن معاصر أبو الشعثاء الکندی، یزید بن مهاجر، یزید بن مہاصر جعفی، زائده بن مهاجر، زیاد بن مہاصر الکندی، أبو الشعثاء الکندی.

2- ر. ک: ج 5 ص 287 (بخش هفتم / فصل هفتم / نامه ابن زیاد به حُر، جهت سختگیری بر امام علیه السلام).

تاريخ الطبري عن فضيل بن خديج الكندي: إن يزيد بن زياد وهو أبو الشعثاء الكندي من بني بهدلة، جثا على ركبتيه بين يدي الحسين عليه السلام، فرمى بجمعة سهم ما سقط منها خمسة أسهم، وكان راميا، فكان كلما رمى قال: أنا ابن بهدلهفارسان العرجله (1) ويقول حسين عليه السلام: اللهم سدّد رميته، واجعل ثوابه الجنة. فلما رمى بها قام فقال: ما سقط منها إلا خمسة أسهم، ولقد تبين لي أنني قد قتلت خمسة نفر، وكان في أول من قتل، وكان رجزه يومئذ: أنا يزيد وأبي مهاصر أشجع من ليث بغيل (2) خادر (3) يا رب إني للحسين ناصر ولا بن سعد تارك وهاجر وكان يزيد بن زياد بن المهاصر مِمَّنْ خَرَجَ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا رَدُّوا الشُّرُوطَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَالَ إِلَيْهِ فَقَاتَلَ مَعَهُ حَتَّى قُتِلَ. (4)

أنساب الأشراف: برك (5) أبو الشعثاء يزيد بن زياد بن المهاصر بن النعمان الكندي بين يدي الحسين عليه السلام، فرمى ثمانية أسهم أصاب منها بخمسة قتلت خمسة نفر، وقال: أنا يزيد وأبي المهاصر أشجع من ليث بغيل خادر يا رب إني للحسين ناصر ولا بن سعد رافض مهاجر وكان أبو الشعثاء مع من خرج مع عمر بن سعد، ثم صار إلى الحسين حين ردوا ما سأل ولم ينفذوه، فقاتل حتى قتل. (6)

-
- 1- العرجلة: القطيع من الخيل (العين: ص 527 «عرجل»).
 - 2- الغيل: شجر ملتف يستتر به كالأجمة (النهاية: ج 3 ص 403 «غيل»).
 - 3- خدر الأسد فهو خادر: إذا كان في خدره وهو بيته (النهاية: ج 2 ص 13 «خدر»).
 - 4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 445، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 569 نحوه وفيه «يزيد بن أبي زياد» وليس فيه الأبيات، البداية والنهاية: ج 8 ص 185 نحوه وليس فيه ذيله من «وكان يزيد بن زياد» وراجع: مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي: ج 2 ص 25.
 - 5- في المصدر: «ترك»، وهو تصحيف.
 - 6- أنساب الأشراف: ج 3 ص 405.

تاریخ الطبری_ به نقل از فضیل بن خدیج کندی_ : یزید بن زیاد، یعنی همان ابو شعثای کندی، از تیره بنی بهدله، پیش روی حسین علیه السلام، دوزانو نشست و صد تیر انداخت که پنج تیر از آنها هم به خطا رفت. او تیرانداز [ماهر] بود و هر گاه تیری می انداخت، می گفت: من، پسر بهدله امسوارکاری یگه ام. حسین علیه السلام نیز می فرمود: «خدایا! پرتابش را درست و و پاداشش را بهشت، قرار بده». پس چون تیرهایش را انداخت، برخاست و گفت: تنها پنج تیر به خطا رفت. برایم روشن است که پنج نفر را کشته ام. او در زمره نخستین شهیدان بود و رجزش در آن روز، این بود: من یزیدم و پدرم، مُهاصِر استشجاع تر از شیری که در بیشه، کمین کرده است. پروردگارا! من، یاور حسینمورها کننده و وا گذارنده ابن سعد. یزید بن زیاد بن مُهاصِر، از کسانی بود که همراه عمر بن سعد، به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد؛ اما هنگامی که آنان، پیشنهادهای حسین علیه السلام را نپذیرفتند [و او را ملزم به خواسته های نابه جای خود کردند]، به سوی حسین علیه السلام آمد و همراه او جنگید تا کشته شد.

أنساب الأشراف: ابو شعثا، یزید بن زیاد بن مُهاصِر بن نعمان کندی، پیش روی حسین علیه السلام دوزانو نشست و هشت تیر انداخت که پنج تیر از آنها، اصابت کرد و پنج تن [از سپاه دشمن] را کُشت. آن گاه، چنین خواند: من، یزیدم و پدرم، مُهاصِر استشجاع تر از شیری که در بیشه، کمین کرده است. پروردگارا! من، یاور حسینمورها کننده و وا گذارنده ابن سعد. ابو شعثا، با همراهیان عمر بن سعد بود؛ اما هنگامی که آنان، درخواست های حسین علیه السلام را رد کردند و نپذیرفتند، به سوی حسین علیه السلام رفت و [همراه او] جنگید تا کشته شد.

الفتوح: خَرَجَ ... يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ الْمُهَاصِرِ الْجَعْفِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا يَزِيدُ وَأَبِي مُهَاصِرٌ رَلَيْتُ عَبُوسَ فِي الْعَرِينِ جَاذِرَ (1) يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَوَلَابِنِ سَعْدِ تَارِكٌ وَهَاجِرٌ وَابْنُ زِيَادٍ خَاذِلٌ وَغَادِرٌ وَوَلِلْأَعَادِي مُبْغِضٌ وَنَافِرٌ وَكُلُّهُمْ إِلَى الْجَحِيمِ صَائِرٌ قَالَ: ثُمَّ حَمَلَ فُقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ. (2)

الأمالي للصدوق عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: بَرَزَ ... يَزِيدُ بْنُ مُهَاصِرِ الْكِنْدِيِّ فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ وَأَنْشَأَ يَقُولُ: أَنَا يَزِيدٌ وَأَبِي مُهَاصِرٌ أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ الْعَرِينِ الْخَادِرِ يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَوَلَابِنِ سَعْدِ تَارِكٌ مُهَاجِرٌ فَقَتَلَ مِنْهُمْ تِسْعَةً ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (3)

1- . كذا في المصدر ، وفي المصادر الأخرى : «خادر» .

2- . الفتوح : ج 5 ص 108 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي : ج 2 ص 19 وليس فيه من «وابن زياد» إلى «صائر» ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 103 نحوه وليس فيه ذيله من «وابن زياد» .

3- . الأمالي للصدوق : ص 225 ح 239 ، روضة الواعظين : ص 206 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام وبزيادة «أو مصاهر» بعد «زياد بن مهاصر» ، بحار الأنوار : ج 44 ص 320 ح 1 .

الفتوح: یزید بن زیاد بن مُهاصِر جَعْفی، به میدان آمد...، در حالی که می گفت: من یزیدم و پدرم، مُهاصِر استشجاع تر از شیری که در بیشه، آشیانه گزیده است. پروردگارا! من، یاری کننده حسینمو وا گذارنده و دوری کننده از عمر بن سعد. و ابن زیاد، وا گذارنده و خیانتکار استواز پیروان [این خیانتکار]، متنفّر و بیزارم. و همگی آنها به سوی دوزخ، ره سپارند. سپس، حمله بُرد و جنگید تا کشته شد. خداوند، رحمش کند!

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبد الله بن منصور، از امام جعفر صادق، از پدرش امام باقر، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام: زیاد بن مُهاصِر کِنْدی به میدان آمد و به دشمنان حمله بُرد و چنین سرود: من، زیادم و پدرم، مُهاصِر استشجاع تر از شیری که در بیشه، کمین کرده است پروردگارا! من، یاور حسینمو رها کننده و وا گذارنده ابن سعد. سپس، نُه تن از آنان را کُشت و سپس، کشته شد. خشنودی خدا بر او باد!

مثير الأحران: خَرَجَ يَزِيدُ بْنُ الْمُهَاجِرِ فَقَتَلَ خَمْسَةً مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بِالشُّبَابِ (1)، وصارَ مَعَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا يَزِيدُ وَأَبِي الْمُهَاجِرِ كَأَنِّي لَيْتَ بِغَيْلٍ خَادِرٍ يَارَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَلابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَهَاجِرٌ وَكَانَ يُكْنَى أَبَا الشَّعْثَاءِ مِنْ بَنِي بَهْدَلَةَ مِنْ كِنْدَةَ. (2)

3 / 29 يَزِيدُ بْنُ نُبَيْطٍ وَابْنَاهُ كَمَا سَمِّيَ يَزِيدُ بْنُ نُبَيْطٍ، (3) زِيدُ بْنُ ثَبِيتِ الْقَيْسِيِّ، (4) بَدْرُ بْنُ رَقِيطٍ (5) وَزِيدُ الْبَصْرِيِّ (6). إِلَّا أَنَّ جَمِيعَ الرِّوَايَاتِ ذَكَرَتْ أَنَّ اسْمَيْهِ وَوَلَدِيهِ: عَبْدُ اللَّهِ وَعَبِيدُ اللَّهِ. (7) وَوَرَدَ فِي وَصْفِهِ كَانِ مِنَ الشَّيْعَةِ، مِنْ طَائِفَةِ عَبْدِ الْقَيْسِ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ. (8) وَكَانَ شَرِيفاً فِي قَوْمِهِ، وَكَانَ مَمَّنْ حَضَرَ الْمُؤْتَمَرَ السَّرِّيَّ الشَّيْعِيَّ فِي بَيْتِ الْمَرْأَةِ الْمُؤْمِنَةِ مَارِيَّةَ بِنْتِ مَنْقِذِ الْعَبْدِيَّةِ، الَّتِي كَانَتْ دَارَهَا مَأْلَفاً وَمُنْتَدَى لِلشَّيْعَةِ فِي الْبَصْرَةِ يَتَحَدَّثُونَ فِيهِ، وَيَتَدَاوَلُونَ أَخْبَارَ حَرَكَةِ الْأَحْدَاثِ آنَذَاكَ. (9) وَقَدْ رَوَى كُتَّابُ السِّيَرِ أَنَّهُ كَانَ لَدَيْهِ عَشْرَةُ أَبْنَاءٍ، فَدَعَاهُمْ لِنَصْرَةِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَجَابَ دَعْوَتَهُ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبِيدُ اللَّهِ. وَخَرَجُوا مِنَ الْبَصْرَةِ وَأَوْصَلُوا أَنْفُسَهُمْ إِلَى مَكَّةَ، وَصَاحِبُوا الْإِمَامَ وَنَالُوا فَيْضَ الشَّهَادَةِ فِي رِكَابِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (10) وَقِيلَ أَنَّ ابْنَهُ اسْتَشْهَدَا فِي الْحَمَلَةِ الْأُولَى. وَجَاءَ فِي زِيَارَةِ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ: السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ. السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبِيدِ اللَّهِ ابْنَيْ يَزِيدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ. (11) الْقَيْسِيِّ. (12) وَوَرَدَ فِي الزِّيَارَةِ الرَّجَبِيَّةِ: السَّلَامُ عَلَى بَدْرِ بْنِ رَقِيطٍ وَابْنَيْهِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبِيدِ اللَّهِ. (13)

1- الشُّبَابُ: التَّبَلُّ (القَامُوسُ الْمُحِيطُ: ج 1 ص 132 «نُشْب»).

2- مثير الأحران: ص 61، بحار الأنوار: ج 45 ص 30.

3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 354، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 534 وفيه «نبيط» بدل «نبيط»؛ الأُمالي للشجري: ج 1 ص 172، وفيها «من عبد القيس»، رجال الطوسي: ص 106.

4- راجع: زيارة الرجبية.

5- راجع: زيارة الرجبية.

6- المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 113، بحار الأنوار: ج 45 ص 64.

7- رجال الطوسي: ص 103 وفيه «عبدالله وعبيدالله معرفان»، وراجع: زيارة الناحية وزيارة الرجبية.

8- الأُمالي للشجري: ج 1 ص 172، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122.

9- راجع: ص 402 ح 1760.

10- نفس المصدر.

11- في رواية مصباح الزائر هنا «نبيط» بدل «ثبيت» وليس في المزار الكبير: ص 494 من «ابني...».

12- راجع: ج 12 ص 262 (القسم الثالث عشر / الفصل الثالث عشر / الزيارة الثانية برواية الإقبال).

13- راجع: ج 12 ص 120 (القسم الثالث عشر / الفصل الثاني عشر / زيارته في أول رجب).

مثیر الأحران: یزید بن مُهاجر به میدان آمد و پنج تن از یاران عمر بن سعد را با تیر کُشت و همراه حسین علیه السلام گردید و چنین می گفت: من، یزیدم و پدرم، مُهاجر استگویی چون شیری هستم که در بیشه، کمین کرده است. پروردگارا! من، یاور حسینمورها کننده و وا گذارنده ابن سعد. او از تیره بنی بَهدَلَه، از قبیله کِنْدَه و کنیه اش ابو شَعَثا بود.

3 / 29 یزید بن نُبیط و پسرانش

اشاره

یزید بن نُبیط را زید بن تُبیت، بدر بن رَقیط و زید بن بَصْرَی نیز نامیده اند؛ ولی در همه گزارش ها، نام دو فرزند شهیدش، عبد الله و عبید الله آمده است. (1) در توصیف او آمده است که: از شیعیان و از طایفه عبد قیس از مردم بصره بوده و در میان قومش، جایگاهی والا داشته است. وی از زمره کسانی بوده که در گردهمایی پنهانی شیعیان - که در خانه زنی مؤمن به نام ماریه دختر مُنَقِدْ عبدی بر پا می شد - شرکت داشته است. خانه این زن، مرکز دیدار و کانون شیعیان در بصره بوده که گرد می آمدند و در آن جا با هم سخن می گفتند و خبرها و رُخدادهای آن روزگار را ردّ و بدل می کردند. سیره نویسان، گزارش کرده اند که وی، ده پسر داشت که آنها را به همراهی با خود برای یاری امام حسین علیه السلام، دعوت کرد؛ اما تنها دو تن از آنها، عبد الله و عبید الله، دعوت او را پذیرفتند. او و دو فرزندش، از بصره خارج شدند و خود را به مکه رساندند و همراه امام علیه السلام شدند و در رکاب وی به فیض شهادت رسیدند. گفته شده که دو فرزند او، در حمله نخست دشمن، به شهادت رسیدند. (2) در «زیارت ناحیه مقدسه» آمده است: سلام بر یزید بن تُبیت قیسی! سلام بر عبد الله و عبید الله، دو پسر یزید بن تُبیت قیسی! در «زیارت رجبیه» نیز آمده است: سلام بر بدر بن رَقیط و دو پسرش عبد الله و عبید الله.

1- در رجال الطوسی آمده است: «عبد الله و عبیدالله که شناخته شده اند».

2- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

تاريخ الطبري عن أبي المخارق الراسبي: اجتمع ناس من الشيعة بالبصرة في منزل امرأة من عبد القيس يقال لها مارية ابنة سعد - أو منقذ - أياماً، وكانت تشيع، وكان منزلها لهم مألفاً يتحدثون فيه، وقد بلغ ابن زياد إقبال الحسين عليه السلام، فكتب إلى عامله بالبصرة أن يصنع المناظر ويأخذ بالطريق. قال: فأجمع يزيد بن نبيط الخروج - وهو من عبد القيس - إلى الحسين عليه السلام، وكان له بنون عشرة، فقال: أيكم يخرج معي؟ فانتدب معه ابنان له: عبد الله وعبيد الله، فقال لأصحابه في بيت تلك المرأة: إني قد أزمعت على الخروج، وأنا خارج، فقالوا له: إنا نخاف عليك أصحاب ابن زياد، فقال: إني والله لو قد استوت أخفاهما بالجدد (1) لهان عليّ طلب من طلبني. قال: ثم خرج فتقدى (2) في الطريق حتى انتهى إلى حسين عليه السلام، فدخل في رحله بالأبطح، وبلغ الحسين عليه السلام مجيئه فجعل يطلبه، وجاء الرجل إلى رحل الحسين عليه السلام، فقيل له: قد خرج إلى منزلك، فأقبل في أثره، ولما لم يجده الحسين عليه السلام جلس في رحله ينتظره، وجاء البصري فوجدته في رحله جالسا، فقال: «بفضل الله وبرحمته فبذل لك فليفرحوا» (3) قال: فسلم عليه وجلس إليه فخبّره بالذي جاء له، فدعا له بخير، ثم أقبل معه حتى أتى فقاتل معه، فقتل معه هو وابناه. (4)

1- الجدد: أي المستوي من الأرض (النهاية: ج 1 ص 245 «جدد»).

2- تقدت به دابته: لزمت سنن الطريق، وتقدى هو عليها (لسان العرب: ج 15 ص 177 «قدا»).

3- يونس: 58.

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 353 وراجع: الكامل في التاريخ: ج 2 ص 534 وفيه «يزيد بن نبيط».

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مُخارق راسبی_: گروهی از شیعیان، در بصره در خانه زنی از قبیله عبد قیس به نام ماریه، دختر سعد یا مُنْقِد_ که از شیعیان بود و خانه اش، محلّی برای گرد هم آمدن و گفتگو بود_، چند روزی گرد آمدند. خبر روی آوردن حسین علیه السلام به ابن زیاد رسید و او به کارگزارش در بصره نوشت که جاسوسانی بگمارد و راه را زیر نظر بگیرد. یزید بن نُبیط، از [قبیله] عبد قیس، تصمیم گرفت که به سوی حسین علیه السلام برود. از این رو، از ده پسرش پرسید: کدام یک از شما با من می آید؟ دو پسرش به نام های عبد الله و عبید الله، به او پاسخ مثبت دادند. او به همراهیانش در خانه آن زن گفت: من، تصمیم گرفته ام که [برای یاری حسین علیه السلام] بروم و اکنون، می روم. آنان به او گفتند: ما از یاران ابن زیاد، بر تو می ترسیم. او گفت: اگر کف این دو کفشم بر دشت هموار، ساییده [و تمام] شود، باز هم جستجوی آنچه می طلبم، بر من آسان است [و آن را رها نخواهم کرد]. سپس، به راه افتاد و [شجاعانه،] از میانه راه اصلی رفت تا به [توقفگاه] حسین علیه السلام رسید و در [صحرای] أَبَطَح، به خیمه ایشان وارد شد. از سوی دیگر، خبر حرکت او به حسین علیه السلام رسیده بود و ایشان در پی او رفته بود. به او گفته شد: حسین علیه السلام، به سوی خیمه تو، به راه افتاده است. او نیز به دنبال حسین علیه السلام رفت. حسین علیه السلام، هنگامی که وی را نیافت، در خیمه او به انتظارش نشست. یزید بصری آمد و دید که ایشان در خیمه او نشسته است. گفت: «به فضل و رحمت خدا [فرود آمدی]، به جهت این، باید شادی کرد». سپس بر حسین علیه السلام سلام داد و نزدش نشست و هدفش را از آمدن، برای حسین علیه السلام بازگو کرد. ایشان هم برایش دعای خیر کرد. سپس، وی همراه با حسین علیه السلام آمد تا نبرد، در گرفت و او همراه حسین علیه السلام جنگید و با پسرانش، همراه حسین علیه السلام، کُشته شدند.

سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام

اشاره

پیش از این، زندگی نامه اجمالی شماری از شهدای کربلا که نکته قابل توجهی در باره آنها گزارش شده بود، گذشت. اینک، فهرست اسامی دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام که در منابع تاریخی یا حدیثی از آنها یاد شده، بدین سان، ارائه می گردد:

1. ابراهیم بن حُصین اسدی

تنها این شهر آشوب، از او یاد کرده است. وی برای او رَجَزی نقل کرده و او را هلاک کننده 84 نفر، شمرده است. وجود چنین شخصی با چنین کار بزرگی، با سکوت منابع دیگر، سازگار نیست. (1)

2. برادرزاده حُدَیفة بن اَسید غفاری

در کتاب بصائر الدرجات، خبری آمده است به این مضمون که: حُدَیفة بن اَسید غفاری، به همراه برادرزاده اش در دیوانی که در دست امام مجتبی علیه السلام بوده و نام شیعیان در آن بوده، نظر می کند و نام خود و برادرزاده اش را می بیند و همین برادرزاده اش، بعداً در رکاب امام حسین علیه السلام، شهید می شود. (2) این، تنها خبر در باره اوست و در هیچ منبع دیگری، نام وی یافت نشد.

1- لمناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 105. در قاموس الرجال (ج 1 ص 172) آمده: «ولی سخن ضعیف در المناقب ابن شهر آشوب، بسیار است».

2- بصائر الدرجات: ص 172، بحار الأنوار: ج 26 ص 124 ح 19.

3. ابو هیاج

ابو هیاج عبد الله (/ علی) بن ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (1) و داماد امیر مؤمنان علی علیه السلام و همسر رَمَلة بوده است. (2) همچنین، در زمان حکومت امام علی علیه السلام، کارگزار ایشان بود (3) و در بلاد سواد (عراق)، قاضی گردید. (4) گزارش شده که ابو هیاج، شاعری ماهر و سخنوری حاضر جواب بوده است. (5)(6) منابع اهل سنت، او را در زمره شهیدان کربلا، نام برده اند.

4. ادهم بن اُمیّه

تنها فضیل بن زبیر، (7) از او نام برده و او را اهل بصره و از قبیله بنی عبد القیس، معرفی کرده است. (8)

- 1- لاستیعاب: ج 3 ص 53، الإصابة: ج 4 ص 101 و 102، تاریخ دمشق: ج 29 ص 72.
- 2- المحبر: 56؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج 3 ص 305، بحار الأنوار: ج 42 ص 92.
- 3- سنن الترمذی: ج 3 ص 366 ح 1049، سنن أبی داوود: ج 3 ص 215 ح 3218.
- 4- المحلّی، ابن حزم: ج 9 ص 385.
- 5- الإصابة: ج 4 ص 101، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 477، تاریخ دمشق: ج 29 ص 74. نیز، ر. ک: الجمل: ص 118، الفصول المختاره: ص 269، بحار الأنوار: ج 38 ص 276، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج 13 ص 231.
- 6- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 477، الإصابة: ج 4 ص 101، تاریخ دمشق: ج 29 ص 75، ذخائر العقبی: ص 404.
- 7- فضّیل بن زبیر بن عمر بن درهم اسدی کوفی، از یاران امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده و در قرن دوم می زیسته است. او کتابی با نام تسمیة من قُتل مع الحسین علیه السلام من ولده و إخوته وأهل بینه و شیعته فراهم آورده و در آن، بیست تن از خانواده و 78 تن از غیر خانواده امام علیه السلام را نام می برد. این کتاب، شاید قدیمی ترین نوشته در این موضوع باشد. گفتنی است تنها منابعی که به این کتاب دسترس داشته اند، الأمالی شجرى والحدائق الوردیة، از منابع زیدیه، بوده اند. برخی افرادی که نامشان در این کتاب به عنوان شهید آمده، در منابع دیگر، یاد نشده اند (ر. ک: ج 1 ص 53).
- 8- لأمالی، شجرى: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121. در تنقیح المقال می خوانیم: «ادهم بن اُمیّه، ف جزو شیعیانی بود که در بصره و در خانه ماریه بنت منقذ، جمع می شدند. او با یزید بن نَبیط و دوفزندش، به راه افتادند و در اَبطَح به امام علیه السلام پیوستند و در [روز عاشورا] حمله اول، شهید شدند. پدر او ابو اُمیّه، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است (تنقیح المقال: ج 1 ص 106).

5. انیس بن معقلِ اصبیحی

در باره وی، چیزی در منابع تاریخی و مقاتل، دیده نمی شود. آنچه در باره وی گزارش شده، رجزهایی است که در میدان نبرد، خوانده است. در المناقب ابن شهر آشوب، آمده که بیش از بیست نفر، به دست او کشته شده اند. احتمال دارد که وی، همان زید بن معقل باشد که خواهد آمد. در باره وی، آمده است: آن گاه، انیس بن معقلِ اصبیحی به میدان آمد و می خواند: (1) من انیس پسر معقل هستم در دست راستم، تیغه شمشیری قطع کننده است. در میان غبارها، سرها را با آن می پرانم تا این که پیشامد ناگوار را برطرف نمایم و آن، دور شود [در دفاع] از حسین برترِ صاحب فضیلت پسر پیامبر خدا، که بهترین فرستاده شده است. آن گاه، حمله کرد و جنگید تا کشته شد. (2) همچنین، آمده است: انیس بن معقلِ اصبیحی به میدان رفت، در حالی که رجز می خواند و می گفت: (3) من، انیس، پسر معقل هستم و در دست راستم، تیغه شمشیری صیقل یافته است. در جنگ، با آن چنان می زنم که [ناگواری] دور شود با آن، در میان غبارها، سرها را می پرانم [در دفاع] از حسین شکوهمندِ صاحب فضیلت پسر پیامبر خدا، که بهترین فرستاده شده است. آن گاه، حمله کرد و جنگید تا کشته شد. رحمت خدا بر او باد! (4)

-
- 1- أَنَا أَنِيسٌ وَأَنَا ابْنُ مَعْقِلٍ وَفِي يَمِينِي نَصْلٌ سَيْفٍ فَيَصِلُ أَعْلُوهُ بِهَ الْهَامَاتِ بَيْنَ الْقَسَطِلِ حَتَّى أَزِيلَ خَطْبَهُ فَيَنْجَلِي عَنِ الْحُسَيْنِ الْفَاضِلِ الْمُفْضَلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرِ مُرْسَلٍ
 - 2- مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج 2 ص 19.
 - 3- أَنَا أَنِيسٌ وَأَنَا ابْنُ مَعْقِلٍ وَفِي يَمِينِي نَصْلٌ سَيْفٍ مُصَقَّلٍ أَضْرِبُ بِهِ فِي الْحَرْبِ حَتَّى يَنْجَلِي أَعْلُوهُ بِهَ الْهَامَاتِ وَسَطَ الْقَسَطِلِ مِنَ الْحُسَيْنِ الْمَاجِدِ الْمُفْضَلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرِ مُرْسَلٍ
 - 4- الفتوح: ج 5 ص 108؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 103.

6. جابر بن حجاج

تنها فُصِّلَ بن زبیر، از وی نام بُرده است. (1)

7. جبلة بن علی شیبانی

(2) وی، در زمره شهدای حمله اول، (3) شمرده شده است. نام وی در زیارت های «رجبیه» (4) و «ناحیه»، آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم: *ي السَّلَامُ عَلٰى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ السَّيْبَانِيِّ*. (5)

1- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.

2- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.

3- ر. ك: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

4- در زیارت رجبیه، نام پدر وی «علی» و «عبد الله» آمده است. در این باره، ر. ك: ج 12 ص 121 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).

5- ر. ك: ج 12 ص 264 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

سلام بر جبلة بن علی شیبانی!

8. جُنْدَبِ بْنِ حُجَيْرٍ

(1) وی، جزو یاران امام حسین علیه السلام شمرده شده است. (2) نام وی در «زیارت رجبیه» (3) آمده است. در «زیارت ناحیه» نیز می‌خوانیم: السَّلَامُ عَلٰی جُنْدَبِ بْنِ حُجَيْرِ الْخَوْلَانِيِّ! سلام بر جُنْدَبِ بْنِ حُجَيْرِ خَوْلَانِيِّ! (4)

9. جُوَيْنِ بْنِ مَالِكٍ

(5) وی، جزو یاران امام حسین علیه السلام شمرده شده است. (6) احتمال دارد که این شخص، همان، غلام ابو ذر باشد. (7)

- 1- الأُمَالِي، شَجَرِي: ج 1 ص 172، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّة: ج 1 ص 122، بحار الأنوار: ج 101 ص 341. در الأُمَالِي شَجَرِي، فرزند وی به نام «حجیر» نیز جزو شهدا شمرده شده است؛ اما با توجه به این که اسامی شهدا در الأُمَالِي شَجَرِي و الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّة، یکی است و در منبع اخیر، نام «جُنْدَبِ بْنِ حُجَيْرِ بْنِ جُنْدَبِ»، بدون ذکر فرزندش آمده، احتمال اشتباه در الأُمَالِي وجود دارد.
- 2- رجال الطوسي: ص 100.
- 3- در زیارت رجبیه «جندب بن حجیر» آمده است. ر. ر. ك: ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).
- 4- ر. ر. ك: ج 12 ص 249 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
- 5- الأُمَالِي، شَجَرِي: ج 1 ص 172، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّة: ج 1 ص 121، إِبْصَارُ الْعَيْن: ص 194. در این کتاب، از ابن شهر آشوب نقل شده که او [در روز عاشورا] در حمله اوّل به شهادت رسیده، در حالی که در المناقب، نام او «سیف بن مالک نمری» آمده است.
- 6- رجال الطوسي: ص 99.
- 7- ابن شهر آشوب، در باره جوین آورده: «جوین بن ابی مالک، غلام ابو ذر» و رجزی را نیز از او نقل می‌کند (المناقب، ابن شهر آشوب: ج 3 ص 103).

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است . (1) در «زیارت ناحیه» نیز می خوانیم : السَّلَامُ عَلٰی حُوَيِّ بْنِ مَالِكِ الصُّبَعِيِّ! (2) سلام بر حُوَيِّ بن مالك صُّبَعِيِّ!

10 . حارث بن امرؤ القيس

تنها فَصَيْل بن زبير ، از وی نام برده است . (3)

11 . حارث بن بنهان ، آزاد شده حمزة بن عبد المطلب

تنها فَصَيْل بن زبير ، از وی نام برده است . (4)

12 . حجاج بن زيد (/ يزيد)

(5) در باره وی ، اطلاعی در دست نیست ؛ ولی نامش در «زیارت رجبیه» (6) و «زیارت ناحیه» آمده است . در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم :

-
- 1- در زیارت رجبیه ، نام وی مختلف آمده است : «جویر» و «جوین» . (ر . ك : ج 12 ص 123 «بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب»).
 - 2- نام وی در روایت المزار الكبير ، «جوین» آمده است . (ر . ك : ج 12 ص 262 «بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال»).
 - 3- الأمالی ، شجری: ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122 .
 - 4- الأمالی ، شجری: ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121 .
 - 5- نام پدر وی «بدر» آمده است : در این باره ، ر . ك : الأمالی ، شجری: ج 1 ص 172 ، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121 .
 - 6- نام پدر وی در زیارت رجبیه «زید» و «بدر» آمده است (ر . ك : ج 12 ص 123 «بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب»).

السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَزِيدَ السَّعْدِيِّ! (1) سلام بر حَجَّاجِ بْنِ يَزِيدِ سَعْدِي!

13 و 14 . خَلاَسِ بْنِ عَمْرٍو وَ نَعْمَانَ بْنِ عَمْرٍو

(2) ظاهراً این دو نفر ، برادرند . هر دورا از یاران امام حسین علیه السلام (3) و از شهدای حمله اول شمرده اند . (4) در مقتل های مشهور و «زیارت ناحیه» ، نام آنها نیامده است ؛ اما در «زیارت رجبیه» ، می خوانیم : السَّلَامُ عَلَى نَعْمَانَ بْنِ عَمْرٍو ! السَّلَامُ عَلَى جُلَاسِ بْنِ عَمْرٍو ! (5) سلام بر نَعْمَانَ بْنِ عَمْرٍو ! سلام بر جُلَاسِ بْنِ عَمْرٍو !

15 . رَافِع ، وَابَسْتَه بَنِي شِنْدَه

تنها فَضَيْلُ بْنُ زُبَيْر ، از او نام برده است . (6)

16 . رُمَيْثُ بْنُ عَمْرٍو

او از یاران امام حسین علیه السلام بوده است ؛ (7) اما تنها در «زیارت رجبیه» ، به شهادت او اشاره شده و آمده است :

-
- 1- نام پدر وی در روایت مصباح الزائر و المزار الكبير ، «زید» آمده است (ر . ك : ج 12 ص 262 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال)).
 - 2- رجال الطوسی : ص 100 و ص 106 در الحدائق الوردیة : ج 1 ص 122 و الأمالی ، شجری : ج 1 ص 172 «خلاص» آمده و در ادامه ، «الراسبی» اضافه شده است .
 - 3- رجال الطوسی : ص 106 و ص 100.
 - 4- ر . ك : ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای نخست) .
 - 5- در روایت المزار ، شهید اول «الخلاص» آمده است . ر . ك : ج 12 ص 122 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب) .
 - 6- الأمالی ، شجری : ج 1 ص 173 ، الحدائق الوردیة : ج 1 ص 122 .
 - 7- رجال الطوسی : ص 100 ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 4 ص 78 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 199 .

السَّلَامُ عَلَى رُمَيْثِ بْنِ عَمْرِو! (1) سلام بر رُمَيْثِ بْنِ عَمْرِو!

17. زاهر، مصاحب عمرو بن حَمِق

زاهر، مصاحب عمرو بن حَمِق (2) (صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یار امیر مؤمنان علیه السلام در همه جنگ ها) بود (3) و در ماجرای تعقیب و دستگیری عمرو_ که منجر به شهادت او به دست مأموران معاویه شد_ ، همراه عمرو بود؛ ولی توانست خود را پرهاند تا این که در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. 4 او را از یاران امام حسین علیه السلام (4) و از شهدای حمله اول دشمن شمرده اند. (5) نام وی در زیارت های «رجبیه» (6) و «ناحیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» می خوانیم: السَّلَامُ عَلَى زَاهِرِ مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخَزَاعِيِّ! (7) سلام بر زاهر، وابسته عمرو بن حَمِقِ خُزَاعِي!

-
- 1- در روایت مصباح الزائر، نام پدر وی «عمرو» آمده است. ر. ک: ج 12 ص 122 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
 - 2- رجال الطوسی: ص 101، المناقب، ابن شهر آشوب: ج 3 ص 113.
 - 3- ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج 12 ص 259 (بخش شانزدهم: یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام / عمرو بن حَمِقِ خُزَاعِي).
 - 4- ال الطوسی: ص 101.
 - 5- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
 - 6- ر. ک: ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
 - 7- ر. ک: ج 12 ص 264 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

18. زُهَير بن بَشْر خَنَعَمی

وی، از شهدای حمله اول، شمرده شده است. (1) نام وی در زیارت های «ناحیه» (2) و «رجبیه»، (3) آمده است. در نقل فُضَیل بن زبیر، نام وی عبد الله بن بَشْر خَنَعَمی آمده (4) که احتمالاً همین شخص باشد. (5)

19. زُهَير بن سَلیم اَزْدی

(6) وی، از شهدای کربلا (7) و جزو شهدای حمله اول دشمن، شمرده شده است. (8) نام وی در زیارت های «رجبیه» (9) و «ناحیه» (10) چنین آمده است:

-
- 1- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
 - 2- ر. ک: ج 12 ص 264 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
 - 3- در زیارت رجبیه «زهیر بن بشیر» آمده است (ر. ک: ج 12 ص 123 «بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب»).
 - 4- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.
 - 5- در تنقیح المقال (ج 2 ص 170) آمده است که عبد الله بن بَشْر خَنَعَمی با لشکر عمر سعد آمد و سپس به امام حسین علیه السلام پیوست و نامش در «زیارت ناحیه» آمده است؛ ولی این نام را آن جا نیافتیم و مستند دیگری نیز یافت نشد.
 - 6- برخی، او را برادر مِخَنَف بن سَلیم اَزْدی دانسته اند (ر. ک: الأخبار الطوال: ص 123). در الأخبار الطوال (ص 123) و فتوح البلدان (ص 366)، در باره فتح مدائن، آمده است که زُهَير، در فتح ایران شرکت داشت و مبارزی ایرانی به نام نخارجان یا نخیرخان را کُشت. در میان فرماندهان لشکر عمر سعد، نام عبد الله بن زُهَير بن سلیم اَزْدی (تاریخ الطبری: ج 5 ص 422) یا عبد الله بن زُهَير بن سَلیم بن مِخَنَف عامری (مثیر الأحزان: ص 53) به چشم می خورد که احتمال دارد فرزند زهیر بوده باشد.
 - 7- الأمالی، شجری: ج 1 ص 173، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.
 - 8- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهداء حمله نخست).
 - 9- ر. ک: ج 12 ص 107 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
 - 10- ر. ک: ج 12 ص 266 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ الْأَزْدِيِّ! سلام بر زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ آزَدِي!

20. زید بن مَعْقِل

از او به صورت های گوناگون، نام برده اند: زید بن مَعْقِل، (1) زید بن مَعْقِل جَعْفِي (2) و بدر بن مَعْقِل جَعْفِي. 3 وی، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است. (3) در برخی منابع، این رَجَز از وی، نقل شده: أَنَا ابْنُ جَعْفِيٍّ وَأَبِي الْكَلَاءِ عَوْفِيٍّ يَمِينِي مُرْهَفٌ قَرَأْتُ وَمَا زَنْ تَعْلَبُهُ لَمَاعٌ. من، پسر جَعْفِيٍّ ام و پدرم کلاع استودر دست راستم، شمشیری بُرَّان، انعطاف پذیر، روباه گونه و صیقل یافته است. (4)

1- رجال الطوسی: ص 101.

2- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 78، بحار الأنوار: ج 44 ص 199 و ج 45 ص 72. نیز، ر. ك: زیارة الناحية برواية الإقبال).

3- رجال الطوسی: ص 101، المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 78، بحار الأنوار: ج 45 ص 199 (که این مأخذ به شهادت وی، اشاره نمی کند).

4- أنساب الأشراف: ج 3 ص 405، نسب معد: ج 1 ص 316 در این دو منبع، نام وی را «بدر بن مغل بن ف جعونة...» آورده است.

ابن حجر، در الإصابة، به نقل از مرزبانی، یزید بن مَعْقِل کوفی را از شهیدان کربلا، نام برده و رَجَز او را این گونه نقل می کند: (1) اگر مرا نمی شناسید، من، پسر مَعْقِل مکه در هنگام نبرد، غرق در سلاحم و کنار نمی کشم. در دست راستم، نیمه شمشیر خمیده ای است که با آندر میان غبارها، [هر] جنگجو [بی] را به هوا می فرستم. (2) ابن شهر آشوب، شبیه این رَجَز را از زبان انیس بن مَعْقِل أَصْبَحِي آورده است. (3) شاید زید بن مَعْقِل همان انیس بن مَعْقِل، باشد که گذشت. (4)

21. سالم، غلام ابن مدتیة کلبی

نام او اسلم نیز گفته شده است. وی، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است (5) و در نقل فَضَل بن زُبیر (6) و «زیارت ناحیه»، از شهیدان کربلا شمرده شده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» (7) آمده است: السَّلَامُ عَلٰی سَالِمٍ، مَوْلٰی ابْنِ الْمَدَیْنَةِ الْكَلْبِيِّ! سلام بر سالم، غلام ابن مدتیة کلبی!

-
- 1- إن تنكروني فأنا ابنُ المَعْقِلِ شاكٍ لدى الهَيَجَاءِ غَيْرُ أَعَزَّلٍ وفي يميني نصفُ سيفٍ مُعَصِلٍ أعلو به الفَارِسَ وَسَطَ الْقَسَطِلِ.
 - 2- الإصابة: ج 6 ص 554.
 - 3- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 103.
 - 4- ر. ك: ص 407 (انیس بن معقل أَصْبَحِي).
 - 5- رجال الطوسی: ص 99.
 - 6- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.
 - 7- ر. ك: ج 12 ص 266 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

22. سعد بن حارث و برادرش حنوف بن حارث

تنها فضیل بن زبیر، در باره این دو، مطلب آورده است. وی می گوید: آن دو، از خوارج بودند. هنگامی که صدای زنان و کودکان خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند، «لا حکم الا لله» گفتند و با شمشیرهایشان تاختند و همراه حسین علیه السلام جنگیدند تا کشته شدند. آن دو، سه نفر از یاران عمر بن سعد را زدند. (1)

23. سعد بن حنظله ذمیمی

(2) برخی او را با حنظله بن سعد شبامی، یکی دانسته اند. (3) ابن اعثم و خواری می گویند: وی به شدت جنگید تا کشته شد. (4)

24. سعید بن گردم

تنها در تاریخ دمشق به نام وی اشاره شده است. این کتاب، سعید بن گردم، معروف به زید بن گردم را از شهدای کربلا خوانده و پدرش گردم را از شهدای رکاب امام علی علیه السلام در صفین، دانسته است. (5) در شهدای واقعه صفین، این نام را نیافتیم که احتمال دارد تصحیفی رخ داده باشد.

25. سلیمان بن ربیع

فضیل بن زبیر، نام وی را آورده و او را از طایفه بنی اسد بن خزیمه، شمرده است. (6)

1- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.

2- مقتل الحسين عليه السلام، خواری می: ج 2 ص 14، الفتوح: ج 5 ص 105؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج 14 ص 101، بحار الأنوار: ج 45 ص 18.

3- قاموس الرجال: ج 5 ص 31. نیز، ر. ک: همین دانشنامه: ج 6 ص 283 (فصل سوم / حنظله بن اسعد شبامی).

4- الفتوح: ج 5 ص 105، مقتل الحسين عليه السلام، خواری می: ج 2 ص 14.

5- تاریخ دمشق: ج 34 ص 206.

6- لأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121.

26 . سلیمان ، غلام امام حسین علیه السلام

(1) وی ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است . (2) او را باید اولین شهید نهضت حسینی نامید . وی ، حامل نامه امام علیه السلام به بزرگان بصره بود که پس از انجام دادن مأموریت ، به دستور ابن زیاد ، در بصره دستگیر شده ، به شهادت رسید . 3

27 . سوار بن ابی حمیر

(3) وی ، از جمله زخمی شدگان در روز عاشورا است (4) که پس از حادثه ، اسیر شد و شش ماه بعد ، بر اثر زخم هایی که خورده بود ، به شهادت رسید (5) . برخی نقل ها ، وی را از شهدای حمله اول شمرده اند . (6) در «زیارت ناحیه» ، آمده است :

-
- 1- تاریخ الطبری: ج 5 ص 357 و 469 ، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 477 ، المعجم الكبير: ج 3 ص 103 ، الأخبار الطوال: ص 231 ، البداية والنهاية: ج 8 ص 157 ، الثقات ، ابن حبان: ج 2 ص 310 ؛ رجال الطوسی: ص 101 ، الاختصاص: ص 83 ، الملهوف: ص 110 ، مثير الأحزان: ص 27 .
 - 2- رجال الطوسی : ص 101 .
 - 3- نسب معد : ج 2 ص 511 ، رجال الطوسی : ص 101 در این منبع ، «سوار بن منعم بن حابس» آمده است .
 - 4- أنساب الأشراف : ج 3 ص 405 در این منبع « سوار بن أبي خمير الجابري از همدان » آمده است .
 - 5- لأمالی ، شجرى: ج 1 ص 173 ، الحدائق الوردية: ج 1 ص 122 در این دو منبع «سوار بن حمير (خمير) الجابري» آمده است .
 - 6- ر . ك : ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست) .

(1) السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ الْهَمْدَانِيِّ! سلام بر زخمی اسیر، سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ فَهْمِيِّ هَمْدَانِيِّ!

28. سيف بن مالك

(2) و گفته شده که در حمله اول به شهادت رسیده است. (3) او اهل بصره و از طایفه عبد القیس بوده است. (4) نام او در زیارت های «رجبیه» (5) و «ناحیه» (6) چنین آمده است. السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ! سلام بر سیف بن مالک!

29. ضباب بن عامر

تنها فَضَيْلِ بْنِ زَبِيرٍ، از وی نام برده است. (7)

30. ضَرَّامَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السَّلَامِ

(8) و از قبیله بنی تَغْلِبِ بوده است. (9) وی، از شهدای حمله اول دشمن، شمرده شده است. (10)

- 1- ر. ک: ج 12 ص 249 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
- 2- رجال الطوسی: ص 101، المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 78، بحار الأنوار: ج 44 ص 199.
- 3- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
- 4- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121.
- 5- در زیارة رجبیه، «سفیان بن مالک» آمده است. ر. ک: ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
- 6- ر. ک: ج 12 ص 264 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
- 7- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122 و در این دو آمده است «من بنی الحارث بن کعب».
- 8- رجال الطوسی: ص 101، المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 78، بحار الأنوار: ج 44 ص 199.
- 9- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121.
- 10- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

ابن شهر آشوب، فردی به نام مالک بن دوران را جزو شهدای کربلا شمرده و آورده است: سپس، مالک بن دوران، به میدان آمد، در حالی که می گفت: 1 از جانب مالک ضرغام، بر شما ضربه ای در حمایت از بزرگواران، زده می شود و [با این کار] از خداوند، انعام دهنده، امید ثواب دارد. (1) احتمالاً چنانچه برخی احتمال داده اند، این شخص، همان ضرغام بن مالک باشد. (2) در «زیارت ناحیه» (3) و «زیارت رجبیه» (4) چنین آمده است: السَّلَامُ عَلَى ضَرغَامَةَ بْنِ مَالِكٍ! سلام بر ضرغام بن مالک!

31 و 32. عامر بن مسلم و غلامش سالم (/ مسلم)

(5) این دو نفر، از یاران امام حسین علیه السلام (6) و از شهدای کربلا، محسوب می شوند. (7)

- 1- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 104.
- 2- قاموس الرجال: ج 8 ص 652. احتمال دارد که وی، همان «انس بن حارث» باشد.
- 3- ر. ك: ج 12 ص 263 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
- 4- ر. ك: ج 12 ص 122 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
- 5- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121.
- 6- رجال الطوسی: ص 103 و ص 105.
- 7- جمهرة أنساب العرب: ص 293، نسب معد: ج 1 ص 113 (که در آن، تصریح شده با حسین علیه السلام کشته شده)، جمهرة النسب: ص 595 (که در آن آمده: «او و پسرش در طف با حسین علیه السلام، کشته شده اند»).

عامر، از شهدای حمله اول، شمرده شده است. (1) نام هر دو در «زیارت رجبیه» (2) و «ناحیه» آمده و در زیارت ناحیه می خوانیم: السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ! ... السَّلَامُ عَلَى سَالِمٍ، مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ! (3) سلام بر عامر بن مُسْلِم! ... سلام بر سالم، غلام عامر بن مسلم!

33. عباد بن ابی مهاجر

تنها فضیل بن زبیر، از او نام برده است. (4) رجال الطوسی فردی به نام، «عیاض بن ابی المهاجر»، را بدون اشاره به شهادتش از یاران امام حسین علیه السلام دانسته است (5) که احتمالاً همین شخص باشد.

34. عبدالرحمان بن عبد الله بن كَدَن آرَجَبی

(6) وی، از یاران امام حسین علیه السلام (7) و جزو افرادی بود که از کوفه به مکه آمدند و نامه های کوفیان را تقدیم امام علیه السلام کردند. (8) امام علیه السلام نیز هنگام

1- ر. ك: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

2- در زیارت رجبیه، «مسلم» به جای «سالم» آمده است. در این باره، ر. ك: ج 12 ص 121 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).

3- ر. ك: ج 12 ص 262 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

4- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.

5- رجال الطوسی: ص 103.

6- تاریخ الطبری: ج 5 ص 354، أنساب الأشراف: ج 3 ص 370، الأخبار الطوال: ص 229، مقتل الحسین علیه السلام، خوازمی: ج 1 ص 194، الفتوح: ج 5 ص 29، تذكرة الخواص: ص 244؛ الإرشاد: ج 2 ص 37 و ص 39، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122، الأمالی، شجری: ج 1 ص 173، المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 90 و ص 113، بحار الأنوار: ج 44 ص 333.

7- رجال الطوسی: ص 103.

8- ر. ك: ج 4 ص 13 (بخش هفتم / فصل سوم / نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام).

فرستادن مسلم علیه السلام به کوفه، عبد الرحمان را در این سفر خطیر، همراه او قرار داد. (1) عبد الرحمان، جزو شهدای حمله اول دشمن، شمرده شده است. (2) این رَجَزِ زَیَا، از او نقل شده است: (3) هر که مرا نمی شناسد، من پسر گَدَن هستم و بر دین حسین و حسنم. بَلَاذُری می افزاید که او جنگید تا کشته شد. (4) در نقل الفتوح آمده است: عبد الرحمان بن عبد الله یَزَنی (5) به میدان آمد، در حالی که می گفت: 6 من پسر عبد الله، از خاندان یَزَن هستم و دینم، دین حسین و حسن است. به شما ضربه می زنم، ضربه جوانی یمنی و با آن، امید رستگاری در پیشگاه خدای مؤتمن را دارم. (6)

1- .. ك: ج 4 ص 29 (بخش هفتم / فصل سوم / فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه).

2- ر. ك: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

3- إِي لِمَنْ يُنَكِّرُنِي ابْنُ الْكَدَّيَاتِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَحَسَنِ .

4- أنساب الأشراف: ج 3 ص 404 .

5- اگرچه رَجَزِ عبد الرحمان ارحبی و عبد الرحمان یَزَنی و نیز چگونگی شهادت آنها متفاوت نقل شده است، لیکن چون این موارد در نقل های طبری، مفید و فضیله بن زبیر نیست، به نظر می رسد که همگی، اشاره به يك نفر باشد.

6- الفتوح: ج 5 ص 106، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج 2 ص 17؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 102، بحار الأنوار: ج 45 ص 22.

آن گاه، حمله کرد و جنگید تا کشته شد. رحمت خدا بر او باد! در «زیارت ناحیه» آمده است: السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدْرِ الْأَرْحَبِيِّ! (1) سلام بر عبد الرحمان بن عبد الله بن كدر أرحبي! و در «زیارت رجبیه» آمده است: السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ! (2) سلام بر عبد الرحمان بن عبد الله أزدی! ظاهراً همه این نقل ها ناظر به يك نفر هستند.

35. عُثْبَةُ بْنُ صَلْتٍ

تنها فَضَيْلُ بْنُ زَبِيرٍ، نام او را در زمره شهدای کربلا، آورده است. (3)

36. عَمَّارُ بْنُ أَبِي سَلَامَةَ دَالَانِي

(4) وی، از یاران امام حسین علیه السلام است. (5) ابن اثیر، در باره اش می گوید: عَمَّارُ بْنُ أَبِي سَلَامَةَ... هَمْدَانِي دَالَانِي، پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نمود و در نبردهای دوره حکومت امیر مؤمنان علیه السلام شرکت داشت و با حسین علیه السلام کشته شد. (6) وی قبل از پیوستن به امام علیه السلام، تلاش کرد تا ابن زیاد را بکشد. بلاذری، آورده است:

-
- 1- در روایت مصباح الزائر «الکدن» به جای «الکدر» آمده است. در این باره، ر. ک: ج 12 ص 266 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
 - 2- ر. ک: ج 12 ص 118 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
 - 3- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.
 - 4- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 113، الأمالی، شجری: ج 1 ص 173، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.
 - 5- رجال الطوسی: ص 103.
 - 6- الإصابة: ج 5 ص 107، نسب معد: ج 2 ص 519.

وی تلاش کرد تا عبید الله بن زیاد را در لشکرگاهش در نُخلیه، غافلگیرانه بکشد (ترور کند)؛ اما موفق به این کار نشد. لذا مخفیانه به حسین علیه السلام پیوست و همراه او کشته شد. (1) وی، از شهدای حمله اول، شمرده شده (2) و نامش در «زیارت ناحیه»، چنین آمده است: السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ! (3) سلام بر عَمَّار بن ابی سلامه هَمْدانی!

37. عَمَّار بن حَسَّان

(4) وی، از یاران امام حسین علیه السلام شمرده شده است. (5) پدر او از شهدای نبرد صَفِّین بوده است (6) و خود او، از شهدای حمله اول دشمن، شمرده شده است. (7) نام او در «زیارت رجبیه» (8) و «زیارت ناحیه» (9) این گونه آمده است:

-
- 1- أنساب الأشراف: ج 3 ص 388.
 - 2- ر. ك: ص 135 (فصل دَوَم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
 - 3- ر. ك: ج 12 ص 266 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال)
 - 4- الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122، الأمالی، شجری: ج 1 ص 172 در این منبع، «عامر بن حسان» آمده است؛ نسب معد: ج 1 ص 226.
 - 5- رجال الطوسی: ص 103.
 - 6- رجال النجاشی: ج 2 ص 35 و ج 1 ص 250، رجال ابن داوود: ص 116. در این منابع، «عامر بن حسان» آمده است.
 - 7- ر. ك: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
 - 8- ر. ك: ج 12 ص 107 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
 - 9- در روایت المزار الكبير «حیان» به جای «حسان» آمده است. (ر. ك: ج 12 ص 249 «بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال»).

السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانَ بْنِ شُرَيْحِ الطَّائِيِّ! سلام بر عَمَّارِ بْنِ حَسَّانِ بْنِ شُرَيْحِ طَائِيٍّ!

38. عمران بن كعب انصاری

احتمالاً وی، همان عمران بن کعب (1) است. گفته شده که در حمله اوّل دشمن به شهادت رسید. (2) نام او در زیارت های «ناحیه» (3) و «رجیّه» (4) آمده است. نیز احتمال دارد که وی، همان عمرو بن قَرظَه باشد، چنان که مؤلف أنصار الحسین، آنها را یکی دانسته است (5) و در کتاب إِبصار العین، ذکری از او نیامده است.

39. عمر بن أهدوث حَضْرَمِي

تنها در «زیارت ناحیه»، (6) از او یاد شده است.

40 و 41. عمرو بن خالد آزدی و پسرش خالد بن عمرو

بر اساس برخی نقل ها، این پدر و پسر، در روز عاشورا، رَجَز خواندند و پس از جنگیدن، به شهادت

-
- 1- رجال الطوسی: ص 103، الأملی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیّة: ج 1 ص 122.
 - 2- نام وی «عمران بن کعب بن حارث اشجعی» آمده است. در این باره، ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
 - 3- در زیارت ناحیه نام وی مختلف آمده است «عمر بن ابی کعب الأنصاری» و «عمران بن کعب الأنصاری». در این باره، ر. ک: ج 12 ص 261 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
 - 4- در نقل های زیارت رجیّه نام وی «عمر بن ابی کعب» و «عمران بن کعب الأنصاری» آمده است. در این باره ر. ک: ج 12 ص 121 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).
 - 5- انصار الحسین علیه السلام: ص 103.
 - 6- نام وی در روایت الإقبال: «عمر بن جندب حَضْرَمِي» و در نسخه ای «عمر بن احدث» آمده است. در روایت مصباح الزائر «عمرو» به جای «عمر» آمده است. در این باره، ر. ک: ج 12 ص 267 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

رسیدند . در بیشتر کتاب ها ، نام آنها نیامده است . البته احتمال دارد که این شخص ، همان عمر بن خالد صیداوی باشد که شرح حال او گذشت . (1) در الفتوح آمده است : آن گاه ... عمرو بن خالد اُزدی به میدان مبارزه آمد ، در حالی که چنین می گفت : 2 امروز _ ای نَفَس _ ، روز رفتن به سوی [خدای] مهربان استبا نسیم روح و ریحان . امروز ، به پاس احسان ، پاداش می گیری از تو ، زمانی گذشته است . آنچه در پیشگاه خداوند ، در لوح نوشته شده [این است :] بی تابی مکن که هر زنده ای ، فانی است . شکیبایی ، برای در امان بودن ، بهترین بهره است . ای گروه اُزدی بنی قحطان ! در نبرد ، همانند شیران ، همسو و یکدست باشید . آن گاه ، به سوی دشمن تاخت و جنگید تا کشته شد . رحمت خدا بر او باد ! سپس ، پسرش خالد به میدان آمد ، در حالی که چنین می گفت : 3 ای بنی قحطان ! در برابر مرگ ، شکیبایی پیشه کنید تا مورد رضای [خدای] مهربان باشید ؛ همو که صاحب عظمت و عزت و برهان استو صاحب والایی و نعمت و احسان . تا در بهشت ، مستقر شویم در کاخ های خوش بنا . آن گاه ، به سوی دشمن تاخت و پیوسته جنگید تا کشته شد . رحمت خدا بر او باد ! (2) خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام ، آورده است : سپس عمرو بن خالد اُزدی به میدان مبارزه آمد ، در حالی که می گفت : 5 امروز _ ای نَفَس _ ، روز رفتن به سوی [خدای] مهربان استبا نسیم روح و ریحان . امروز ، به پاس احسان ، پاداش می گیری و از تو ، زمانی سپری شده است . آنچه در لوح در پیشگاه داور ، نگاشته شده امروز ، با آمرزش خدا ، پاک می شود . بی تابی مکن که هر زنده ای ، فانی استو شکیبایی ، برای در امان بودن ، بهترین بهره است .

1- ر . ک : ص 351 . (عمر بن خالد صیداوی و همراهانش)

2- الفتوح : ج 5 ص 105 .

سپس جنگید تا کشته شد. آن گاه، پسرش خالد بن عمرو بن خالد اُزدی به میدان آمد و چنین می گفت: 1 ای بنی قحطان! در برابر مرگ، شکیبایی پیشه کنید تا مورد رضای [خدای] مهربان باشید؛ همو که صاحب عظمت و عزت و برهان است. ای پدر! در بهشت، مستقر شدی. سپس، به دشمن تاخت تا کشته شد. (1)

1- مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج 2 ص 14؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 101 نحوه.

42. عمرو بن ضبيعة

وی، از یاران امام حسین علیه السلام و از قبیله قیس بن ثعلبه بود. (1) ابن شهر آشوب، (2) عمرو بن مشیعه را از شهدای حمله اول دشمن خوانده، که ظاهراً، همین شخص باشد. (3) نام او در زیارت های «رجبیه» و «ناحیه» (4) چنین آمده است:

1- رجال الطوسی: ص 103، المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 87، الأملی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121.

2- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

3- قاموس الرجال: ج 8 ص 139 (این شهید را با «عمرو بن قَرظه»، یکی دانسته است).

4- در روایت مصباح الزائر و المزار الكبير، «عمرو» به جای «عمر» آمده است. در این باره، ر. ک: ج 12 ص 262 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ ضُبَيْعَةَ الضُّبَيْعِيِّ! (1) سلام بر عمر بن ضُبَيْعَةَ ضُبَيْعِي!

43. عمرو بن عبد الله جُنْدَعِي

او از افرادی است که گفته شده در روز عاشورا، مجروح شد و يك سال بعد، به شهادت رسید. (2) ابن شهر آشوب، او را جزو شهدای حمله اول دشمن، آورده است. (3) نام او در «زیارت ناحیه»، با این عبارت آمده است: السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَثِّ مَعَهُ (مَعَ سَوَّارٍ)، عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيِّ! (4) سلام بر زخمی زمینگیر شده با او (سَوَّارٍ)، عمرو بن عبد الله جُنْدَعِي!

44. عُمَيْرُ (عَمْرُو) بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَذْحِجِي

ابن اعثم، خوارزمی و ابن شهر آشوب، رَجَزِي برای او در روز عاشورا، نقل کرده اند و خوارزمی، نام دو قاتل او را نیز آورده است. در باره وی، آمده: عمیر بن عبد الله مَذْحِجِي ... به میدان آمد، در حالی که می گفت: 5 طایفه سعد و قبیله مَذْحِج، می دانند که من، شیر بیشه ام و هیچ مانعی نمی تواند در پیش رویم بایستد [سر] زرهپوشان را با شمشیرم می پرانمورقیب را هنگام ماریپچ رفتن، رها می کنم همانند شکار کردن کفتار لرزان و لغزانهر کس را که بینی، در جلورا هم ایستاده است. و جنگ مدام و جانانه ای کرد تا مسلم ضَبَّابِي و عبد الله بَجَلِي، با کمک یکدیگر، او را کُشتند. (5)

-
- 1- در زیارت رجبیه «ضبیعة بن عمرو» آمده است. در این باره، ر. ک: ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
 - 2- الأمالی، شجری: ج 1 ص 173، الحقائق الوردیة: ج 1 ص 122.
 - 3- ر. ک: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
 - 4- ر. ک: ج 12 ص 268 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
 - 5- مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج 2 ص 14، الفتوح: ج 5 ص 105؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 101.

45 . غلام تُرک

وی ، برده دانشمندی بود که توفیق شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام را یافت . خوارزمی ، در باره او آورده است : جوان ترکی که قاری قرآن و عربیدان بود ، برای مبارزه به میدان آمد . او که از غلامان حسین علیه السلام بود ، نبرد را شروع کرد ، در حالی که چنین رَجَز می خواند : 1 دریا ، از [نیزه] انداختن و [شمشیر] زدنم ، متلاطم می شود و فضا ، از تیر و تیراندازی ام آگنده می شود . زمانی که شمشیرم در دست راستم ، برق می زند دل حسود مورد احترام ، می شکافد . سپس ، تعدادی را کُشت . او را دوره کردند و به زمینش زدند . حسین علیه السلام به سوی او آمد و گریست و صورتش را بر صورت او گذاشت . او چشمانش را باز کرد و حسین علیه السلام را دید و لبخندی زد و به سوی پروردگارش ، ره سپار شد . (1)

1- . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج 2 ص 42 ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 4 ص 104 .

ابن شهر آشوب، او را غلام حُر، معرفی کرده است. (1) خوارزمی نیز ماجرای پیوستن حُر به اردوی امام علیه السلام را به همراه برده ای تُرک، (2) آورده است. (3)

46. قارب، غلام امام حسین علیه السلام

نام وی در «زیارت ناحیه»، به صورت «قارب، مولی الحسین علیه السلام» و در نقل فضیل بن زبیر، «قارب الدلیلی، مولی الحسین علیه السلام»، آمده است. (4) اطلاع معتبر دیگری در باره او نداریم. در «زیارت ناحیه»، می خوانیم: السَّلَامُ عَلَی قَارِبِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ! (5) سلام بر قارب، غلام حسین بن علی!

47 و 48. قاسط و گردوس، پسران زُهَیر بن حارث

این دو برادر، از طائفه بنی تَغَلَب (6) و از یاران امام حسین علیه السلام بوده اند. (7) شیخ طوسی، گردوس را در زمره یاران امیر مؤمنان علیه السلام نیز آورده است. (8)

-
- 1- المناقب، ابن شهر آشوب: ج 4 ص 104.
 - 2- مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج 2 ص 10.
 - 3- تنقیح المقال: ج 1 ص 125 (که نام او را اسلم بن عمر، آورده است)، أنصار الحسین علیه السلام: ص 73 (که با نام «أسلم ترك» از او یاد کرده) إِبصار العين: ص 95 (که نام او را «واضح تركی، غلام حارث» آورده است و جریان شاب و مادرش و رجز «أمیری حسین» را به اسلم بن عمرو، غلام امام حسین علیه السلام، نسبت می دهد که پدرش ترك و خودش کاتب بوده است). و در نقل فضیل بن زبیر نیز نام او «علامة بن واضح رومی» آمده است. (الأمالی، شجری: ج 1 ص 72، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122).
 - 4- الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121، الأمالی، شجری: ج 1 ص 172.
 - 5- ر. ك: ج 12 ص 256 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
 - 6- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 121.
 - 7- شیخ طوسی، در میان یاران امام حسین علیه السلام از قاسط و مُقسط، پسران عبد الله، نام برده است، بدون تصریح به شهادت آنها (رجال الطوسی: ص 104 _ 105).
 - 8- رجال الطوسی: ص 80.

قاسط را از شهیدان حمله اول دشمن دانسته اند (1)؛ ولی چگونگی شهادت کردوس، معلوم نیست. نام هر دو، در زیارت های «رجبیه» (2) و «ناحیه» چنین آمده است: السَّلَامُ عَلَى قَاسِطٍ وَكَرِشٍ ابْنِي ظَهْرٍ التَّغْلِبِيِّينِ! (3) سلام بر قاسط و کرش تغلبی، دو پسر ظهیر!

49. قاسم بن حبيب آزدي

(4) وی از یاران امام حسین علیه السلام بوده است. (5) نام او در زیارت های «ناحیه» و «رجبیه» (6) آمده است. در زیارت ناحیه می خوانیم: السَّلَامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الْأَزْدِيِّ! (7) سلام بر قاسم بن حبيب آزدي!

50. قَعَبُ بْنُ عَمْرٍو نَهْرِي

نام او، تنها در «زیارت ناحیه» آمده است. (8)

- 1- ر. ك: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).
- 2- در زیارت رجبیه «قاسط و کرش ابنی زهیر» آمده است. ر. ك: ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
- 3- نام «کرش»، مختلف آمده است: «کردوس» و «کرسی». در این باره، ر. ك: ج 12 ص 262 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
- 4- در نقل فضة یل بن زبیر، در میان شهیدان طایفه آزدي، از کسی به نام قاسم بن بشر یاد شده است که به نظر می رسد همان قاسم بن حبيب باشد (الأمالی، شجری: ج 1 ص 173، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122).
- 5- رجال الطوسی: ص 104.
- 6- ر. ك: ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).
- 7- ر. ك: ج 12 ص 266 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).
- 8- همان.

51 . كِنَانَةُ بِنِ عَتِيقٍ

وی از یاران امام حسین (1) و از طایفه بنی تَغَلِبِ بوده (2) و گفته شده که در حمله اوّل به شهادت رسیده است . (3) نام او در زیارت های «ناحیه» (4) و «رجبیه» ، (5) بدین گونه آمده است : السَّلَامُ عَلٰی كِنَانَةَ بِنِ عَتِيقٍ ! سلام بر كِنَانَةَ بِنِ عَتِيقٍ !

52 . مُجَمِّعُ بِنِ زِيَادٍ

تنها فَضَيْلُ بِنِ زِيَادٍ ، از او یاد کرده است . (6)

53 . مُجَمِّعُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ عَائِدِي

مُجَمِّعُ ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است . (7) وی به همراه عَدَّةِ ای دیگر ، همچون : نافع بن هِلَالٍ و عمر بن خالد ، به راه نمایی طِرْمَاحِ بِنِ عَدِي ، در منزلگاه «عُدَيْبُ الْهَجَانَاتِ» ، پس از ممانعت خُرّ از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه ، با وساطت امام علیه السلام به لشکر حق پیوستند و اخبار کوفه را به ایشان رساندند . (8)

1- رجال الطوسی : ص 104 .

2- الأُمَالِي ، شَجَرِي : ج 1 ص 172 ، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ : ج 1 ص 121 .

3- ر . ك : ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست) .

4- ر . ك : ج 12 ص 263 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال) .

5- ر . ك : ج 12 ص 122 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .

6- الأُمَالِي ، شَجَرِي : ج 1 ص 172 ، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ : ج 1 ص 122 .

7- رجال الطوسی : ص 105 .

8- ر . ك : ج 5 ص 257 (بخش هفتم / فصل هفتم / آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طِرْمَاحِ بِنِ عَدِي به سوی امام علیه السلام) .

مُجَمَّع، در ابتدای جنگ، در گروهی چهارنفره، به میدان رفت که در محاصره قرار گرفتند و با یاری ابو الفضل العباس علیه السلام، از محاصره نجات یافتند؛ اما در راه بازگشت، با دیگر همراهانش، در يك مکان به شهادت رسیدند. (1) ابن شهر آشوب، او را از شهدای حمله اول دشمن، به شمار آورده است. (2) فَضَّيْل بن زبیر، از فرزند وی نیز به نام عَائِد بن مُجَمَّع، به عنوان شهید واقعه کربلا نام برده است؛ (3) اما در نقل های دیگر، چیزی در این باره نیامده است. (4) در زیارت های «ناحیه» (5) و «رجیّه»، (6) آمده است: السَّلَامُ عَلَي مُجَمَّع بن عَبْدِ اللَّهِ العَائِدِيّ! سلام بر مُجَمَّع بن عبد الله عائدي!

54. مسعود بن خجاج و پسرش عبد الرحمان

(7) مسعود، از یاران امام حسین علیه السلام بود (8) و جزو شهدای حمله اول دشمن، شمرده شده است. (9) نام او و فرزندش عبد الرحمان، در زیارت «ناحیه» (10)

1- ر. ك: ص 351 (فصل سوم / عمر بن خالد صیداوی و همراهانش).

2- ر. ك: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

3- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122 که در آن، «عاید بن مجمع» آمده است.

4- ابن کلبی، در باره فرزندی از مُجَمَّع به نام عبد الله، می گوید: «همراه مختار، کشته شد» (نسب معد: ج 1 ص 320).

5- ر. ك: ج 12 ص 265 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

6- ر. ك: ج 12 ص 120 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب).

7- الأمالی، شجری: ج 1 ص 172، الحدائق الوردیة: ج 1 ص 122.

8- رجال الطوسی: ص 105.

9- ر. ك: ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست).

10- ر. ك: ج 12 ص 265 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال).

، بدین گونه آمده است: (1) السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَآئِنِهِ! سلام بر مسعود بن حَجَّاج و پسرش!

55 . مسلم بن كثير

(2) شیخ طوسی ، او را از یاران امام حسین علیه السلام دانسته (3) و ابن شهر آشوب ، وی را جزو شهدای حمله اول دشمن ، شمرده است . (4) نام او در زیارت های «رجیّه» (5) و «ناحیه» چنین آمده است: (6) السَّلَامُ عَلَى أَسْلَمَ بْنِ كَثِيرٍ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ! سلام بر أَسْلَمَ بْنِ كَثِيرٍ أَرْدَى أَعْرَج!

56 . مَنجَح ، غلام امام حسین علیه السلام

وی ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده (7) که در کربلا ، به شهادت رسیده است . (8)

- 1- .در زیارت رجیّه به فرزند او اشاره نشده است. در این باره ، ر . ک : ج 12 ص 122 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب) .
- 2- .الأمالی ، شجرى: ج 1 ص 173 ، الحدائق الوردیّة : ج 1 ص 122 .
- 3- .رجال الطوسی : ص 105 .
- 4- .ر . ک : ص 135 (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست) .
- 5- .در زیارت رجیّه «سلیمان بن كثير» آمده است . در این باره ، ر . ک : ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب) .
- 6- .ر . ک : ج 12 ص 266 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال) .
- 7- .رجال الطوسی : ص 105 .
- 8- .اریخ الطبری: ج 5 ص 469 ، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 478 ، الثقات ، ابن حبان : ج 2 ص 310 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 582؛ رجال الطوسی: ص 105 ، الاختصاص: ص 83 .

قاتل او را حسان بن بكر حَنْظَلِي گفته اند . (1) نام او در زیارت های «رجبیه» (2) و «ناحیه» ، بدین گونه آمده است : السَّلَامُ عَلٰی مُنَجِّحِ مَوْلٰی الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ! (3) سلام بر مُنَجِّحِ ، غلام حسین بن علی !

57 . نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ

(4)وی ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده (5) و در زمره شهدای حمله اول دشمن ، شمرده شده است . (6) نام او در زیارت های «رجبیه» (7) و «ناحیه» ، بدین گونه آمده است : السَّلَامُ عَلٰی نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ الْأَنْصَارِيِّ ! (8) سلام بر نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ انصاری !

58 . هَفْهَفِ بْنِ مَهْنَدِ رَاسِبِي

تنها در نقل فَضِيلِ بْنِ زَبِيرِ ، در باره او ، مطالبی آمده است . در این نقل ، آمده :

- 1- . لأَمَالِي ، شَجَرِي: ج 1 ص 172، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ: ج 1 ص 121.
- 2- . ر . ك : ج 12 ص 123 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .
- 3- . ر . ك : ج 12 ص 256 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الإقبال) .
- 4- . الأَمَالِي ، شَجَرِي: ج 1 ص 172، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ: ج 1 ص 122 .
- 5- . رجال الطوسي : ص 106 .
- 6- . ر . ك : ص 135 (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) .
- 7- . در زیارت رَجَبِيَّةِ «الأنصاري» نیامده است . در این باره ، ر . ك : ج 12 ص 121 (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .
- 8- . ر . ك : ج 12 ص 260 (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم به روایت الذقبال) .

هَفْهَافُ بِنِ مُهَنْدِ رَاسِبِي، وَفَتَى خَيْرِ خُرُوجِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا شَنِيدَ، اَز بَصْرَه بِيرونِ آمَدَ؛ اَمَّا پَسِ اَز كَشْتَه شَدَنِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَه لَشْكَرِ اِبْنِ سَعْدِ رَسِيدَ. وَارَدَ لَشْكَرِ شَدَ، شَمَشِيرِشِ رَا كَشِيدَ وَ اَنِ گَاهَ، كَفْتُ: (1) اَي سِپَاهِ مَسْلُحِ! مَن، هَفْهَافُ بِنِ مُهَنْدِمُ وَ خَانَوَادَه مَحْمَدِ رَا مِي جَوِيْمُ. سِپَسِ، دَر مِيانِ اَنَهَا، بَه سَخْتِي تَاخْتِ وَ تَازِ كَرْدَ. اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [دَر بَارَه اَوْ] فَرْمُودَه اسْت: «اَز زَمَانِي كَه، خَدَاوَنَدِ مَحْمَدِ صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ رَا بَرَانْگِيخْتِ، پَسِ اَز عَلِيِّ بِنِ اَبِي طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَرْدَمُ، جَنْگَاوَرِي مِثْلِ اَوْ نَدِيدَه بُوَدَنَدِ كَه اَيْنِ گُونَه، تَعْدَادِي رَا بَكُشْدَ. بَه مَقَابَلَه بَا اَوْ بَرخَاسْتَنَدِ وَ پَنَجِ نَفَرِ، مَحَاصِرَه اشِ كَرْدَنَدِ تَا اَوْ رَا كُشْتَنَدِ. رَحْمَتِ خَدَايِ مَتَعَالِ بَرِ اَوْ يَادِ!». (2)

59. همام بن سلمه قانصي

تَنهَا فَضَيْلُ بِنِ زَبِيْرِ، نَامِ اَوْ رَا دَر زَمْرَه شَهِيْدَانِ كَرَبَلَا اَوْرَدَه اسْت. (3)

60. يحيى بن سليم مازني

نَامِ وَ رَجَزِ وَ بَه شَهَادَتِ رَسِيْدِنِ اَوْ دَر كِتَابِ هَايِ الْفَتْوَحِ وَ مَقْتَلِ خَوَارِزْمِي وَ الْمَنَاقِبِ اِبْنِ شَهْرَآشُوبِ، اَمْدَه اسْت وَ دَر مَنَابِعِ دِيْگَرِ، چِيْزِي نِيَاْمْدَه اسْت. دَر بَارَه اَوْ اَمْدَه: يَحْيَى بِنِ سَلِيْمِ مَازَنِي، بَه سُوِي مِيْدَانِ اَمْدَ، دَر حَالِي كَه مِي خَوَانَدِ: (4)

1- يَا اَيُّهَا الْجُنْدُ الْمُجَنَّدُ اَنَا الْهَفْهَافُ بِنُ الْمُهَنْدِ اَبْعِي عِيَالِ مَحْمَدِ.

2- الأُمَالِي، شَجْرِي: ج 1 ص 173، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ: ج 1 ص 122.

3- الأُمَالِي، شَجْرِي: ج 1 ص 173، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ: ج 1 ص 122.

4- لَأَضْرِبَنَّ الْقَوْمَ ضَرْبًا فَيَصَّ لَّا ضَرْبًا شَدِيدًا فِي الْغَدَاةِ مُعْجَلًا لَّا عَاجِزًا فِيهَا وَ لَّا مُؤَلَّوِلًا وَ لَّا أَخَافُ الْيَوْمَ مَوْتًا مُقْبِلًا لَكِنِّي كَاللَّيْثِ أَحْمَى أَشْبَلًا.

این گروه را با ضربتی سخت و پایان دهنده ، می زخمی و ستمگرانه صبحگاهی و شتابان که نه ناتوانی ای در آن دارم و نه تردیدی و امروز ، از مرگ پیش رو واهمه ای ندارم . اقا من همانند شیری هستم که حامی فرزندانم است . آن گاه ، بر دشمن ، یورش بُرد و جنگید تا کشته شد . رحمت خدا بر او باد! [\(1\)](#)

1- .الفتوح : ج 5 ص 106 ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج 2 ص 17 ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 4 ص 102 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 24 .

فهرست تفصیلی

- (1) ادامه فصل یکم: امام علیه السلام در محاصره دشمن *** 7 (1 / 1)
- (2) 16 / 1 شب را مهلت گرفتن، برای نماز و دعا و استغفار *** 7 (2 / 1)
- (2) 17 / 1 سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها *** 19 (2 / 1)
- (2) 18 / 1 پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام *** 21 (2 / 1)
- (2) 19 / 1 نگرستن یاران امام علیه السلام به جایگاه هایشان در بهشت *** 35 (2 / 1)
- (2) 20 / 1 شب راز و نیاز *** 37 (2 / 1)
- (2) 21 / 1 از وقایع شب عاشورا *** 39 (2 / 1)
- (2) 22 / 1 گفتگوی بُریر و شمر *** 43 (2 / 1)
- (2) 23 / 1 حال زینب علیها السلام در شب عاشورا *** 45 (2 / 1)
- (2) دو نکته درباره اشعار منسوب به امام حسین علیه السلام در شب عاشورا *** 57 (2 / 1)
- (2) 24 / 1 رؤیای امام علیه السلام در سحرگاه عاشورا *** 59 (2 / 1)
- (2) 25 / 1 آماده شدن برای نبرد *** 59 (2 / 1)
- (2) موقعیت خیمه های امام حسین علیه السلام و نقش آنها در صحنه نبرد *** 67 (2 / 1)
- (2) 26 / 1 استقبال از شهادت با روی باز *** 73 (2 / 1)
- (1) فصل دوم: نگاهی به میدان نبرد *** 79 (1 / 1)
- (2) 1 / 2 رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم راهی *** 79 (2 / 1)
- (2) سخنی در باره شمار دو سپاه *** 84 (2 / 1)

- (3) الف شمار سپاه امام حسين عليه السلام *** 84 (3 /)
- (3) ب شمار سپاه عمر بن سعد *** 86 (3 /)
- (2) 2 / 2 دعای امام عليه السلام در صبح عاشورا *** 89 (2 /)
- (2) 3 / 2 سخن گفتن زُهَير بن قَين با لشکر کوفه *** 89 (2 /)
- (2) 4 / 2 سخن گفتن بُریر بن حُصَير با سپاه کوفه *** 93 (2 /)
- (2) 5 / 2 احتجاج های امام عليه السلام بر سپاه کوفه *** 95 (2 /)
- (2) 6 / 2 سخن گفتن امام عليه السلام با عمر بن سعد *** 125 (2 /)
- (2) 7 / 2 آغاز نبرد و فرا خواندن امام عليه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد *** 127 (2 /)
- (2) سخنی در باره شهدای حمله نخست *** 135 (2 /)
- (2) توضیحی در باره مقصود از اجازه دادن خدا برای کشته شدن امام حسين عليه السلام و یارانش *** 138 (2 /)
- (3) 1. اذن تشریعی *** 138 (3 /)
- (3) 2. اذن تکوینی *** 139 (3 /)
- (2) 8 / 2 شعار امام حسين عليه السلام در نبرد *** 141 (2 /)
- (2) 9 / 2 سبقت جستن برای مبارزه و رقابت در آن *** 141 (2 /)
- (2) 10 / 2 قوت جنگی یاران امام عليه السلام *** 143 (2 /)
- (2) 11 / 2 شدت جنگ در نیمه روز *** 147 (2 /)
- (2) 12 / 2 نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسين عليه السلام *** 157 (2 /)
- (2) اشاره ای به چگونگی به جا آوردن نماز خوف *** 163 (2 /)
- (2) 13 / 2 سخن امام عليه السلام با یارانش *** 165 (2 /)
- (2) 14 / 2 سلام وداع *** 169 (2 /)

(2) 15/2 دعا و گریه برخی بزرگان کوفه برای امام علیه السلام*** 171 (2/)

(2) 16/2 آخرین دعای حسین علیه السلام در روز عاشورا*** 171 (2/)

- (1) فصل سوم: شهادت یاران امام حسین علیه السلام *** 175 (1 /)
- (2) 1/3 ویژگی های یاران امام علیه السلام *** 175 (2 /)
- (3) 1. بهترین یاران *** 175 (3 /)
- (3) 2. دستیابی به قلّه یقین *** 177 (3 /)
- (3) 3. شهود حقایق غیبی *** 179 (3 /)
- (3) 4. همانند شهیدان همراه پیامبران علیهم السلام *** 181 (3 /)
- (3) 5. سروران شهیدان *** 181 (3 /)
- (3) 6. پیش از خشک شدن عرق اسب هایشان، به بهشت می روند *** 183 (3 /)
- (2) 2/3 ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی *** 185 (2 /)
- (2) 3/3 انس بن حارث *** 193 (2 /)
- (2) 4/3 بُریر بن خُضَیر *** 199 (2 /)
- (2) ویژگی های بریر بن خُضَیر *** 201 (2 /)
- (3) 1. قرآن شناسی *** 201 (3 /)
- (3) 2. بصیرت کامل *** 201 (3 /)
- (3) 3. پارسایی *** 201 (3 /)
- (3) 4. سخنوری *** 201 (3 /)
- (3) 5. خنده رویی در صبح عاشورا *** 203 (3 /)
- (2) 5/3 بشیر بن عمرو حَضَرَمِی *** 215 (2 /)
- (2) 6/3 دو جوان جابری *** 219 (2 /)
- (2) 7/3 جُنَادَة بن حارث و فرزندش عمرو *** 225 (2 /)

(2) 8/3 جُون، غلام ابو ذر *** 229 (2/1)

(2) 9/3 حبيب بن مظاهر *** 233 (2/1)

(2) 239 نكته *** (2/1)

(2) 10/3 حجاج بن مسروق *** 249 (2/1)

(2) 11/3 حرّ بن يزيد رياحى *** 253 (2/1)

(2) 12/3 حنظلة بن اسعد شىبامى *** 283 (2/1)

- (2) 13/3 289 *** زُهَيرِ بنِ قَينِ (2/)
- (2) 14/3 303 *** سعید بن عبد الله حنفی (2/)
- (2) 15/3 309 *** سُوید بن عمرو (2/)
- (2) 16/3 315 *** جوانی که پدرش شهید شده بود (2/)
- (2) 17/3 317 *** ابو عمر شَبیب بن عبد الله نَهْشَلِی (2/)
- (2) 18/3 319 *** شَوذَب، هم پیمان قبیله شاکر (2/)
- (2) 19/3 323 *** عابِس بن ابی شَبیب (2/)
- (2) 20/3 331 *** عبد الرحمن بن عبد رَبّه انصاری (2/)
- (2) 21/3 333 *** عبد الله بن عُمیر کَلْبِی (2/)
- (2) 22/3 343 *** عبد الله و عبد الرحمن غِفاری (2/)
- (2) 23/3 351 *** عُمَرُ بن خالد صَیدَاوی و همراہانش (2/)
- (2) 24/3 355 *** عمرو بن قَرظَه انصاری (2/)
- (2) 25/3 363 *** مُسلم بن عَوسَجَه (2/)
- (2) 26/3 371 *** نافع بن هِلال (2/)
- (2) 27/3 381 *** وَهَب بن وَهَب (2/)
- (2) 28/3 391 *** یزید بن زیاد بن مُهاصِر (2/)
- (2) 29/3 399 *** یزید بن نُبیط و پسرانش (2/)
- (2) 405 *** سنخی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام (2/)
- (3) 1. 405 *** ابراهیم بن حُصَین اسدی (3/)
- (3) 2. 405 *** برادرزاده حُذَیفَه بن اسید غِفاری (3/)

(3) 3. ابو هَيَّاج *** 406 (3 /)

(3) 4. ادَهَم بن امِيَه *** 406 (3 /)

(3) 5. انيس بن مَعْقِل اصْبَحِي *** 407 (3 /)

(3) 6. جابر بن حَجَّاج *** 408 (3 /)

(3) 7. جَبَلَة بن علي شَيباني *** 408 (3 /)

- (3) 8. جُنْدَب بن حُجَيْر *** 409 (/ 3)
- (3) 9. جُوَيْن بن مالك *** 409 (/ 3)
- (3) 10. حارث بن امرؤ القيس *** 410 (/ 3)
- (3) 11. حارث بن بنهان، آزاد شده حمزة بن عبد المطلب *** 410 (/ 3)
- (3) 12. حجاج بن زيد (/ يزيد) *** 410 (/ 3)
- (3) 13 و 14. حُلاس بن عمرو و نُعمان بن عمرو *** 411 (/ 3)
- (3) 15. رافع، وابسته بنی شنده *** 411 (/ 3)
- (3) 16. رُمَيْث بن عمرو *** 411 (/ 3)
- (3) 17. زاهر، مُصاحب عمرو بن حَمِق *** 412 (/ 3)
- (3) 18. زُهَيْر بن بَشْر خَثَعَمِي *** 413 (/ 3)
- (3) 19. زُهَيْر بن سُلَيْم اَزْدِي *** 413 (/ 3)
- (3) 20. زيد بن مَعْقِل *** 414 (/ 3)
- (3) 21. سالم، غلام ابن مَدَنِيَّة كَلْبِي *** 415 (/ 3)
- (3) 22. سعد بن حارث و برادرش حتوف بن حارث *** 416 (/ 3)
- (3) 23. سعد بن حَنْظَلَه تَمِيمِي *** 416 (/ 3)
- (3) 24. سعيد بن كَرْدَم *** 416 (/ 3)
- (3) 25. سليمان بن ربيعه *** 416 (/ 3)
- (3) 26. سليمان، غلام امام حسين عليه السلام *** 417 (/ 3)
- (3) 27. سوّار بن ابى حَمِير *** 417 (/ 3)
- (3) 28. سيف بن مالك *** 418 (/ 3)

(3) 29. ضُبَاب بن عامر *** (3 /) 418

(3) 30. ضَرْغَامَة بن مالك *** (3 /) 418

(3) 31 و 32. عامر بن مسلم و غلامش سالم (/ مسلم) *** (3 /) 419

(3) 33. عباد بن ابى مهاجر *** (3 /) 420

(3) 34. عبدالرحمان بن عبد الله بن كَدَن ارحبى *** (3 /) 420

- (3) 35. عُقْبَةُ بْنُ صَلْتٍ *** (3 /) 422
- (3) 36. عَمَّارُ بْنُ أَبِي سَلَامَةَ دَالَانِي *** (3 /) 422
- (3) 37. عَمَّارُ بْنُ حَسَّانٍ *** (3 /) 423
- (3) 38. عِمْرَانُ بْنُ كَعْبٍ انصاری *** (3 /) 424
- (3) 39. عَمْرُ بْنُ اِحْدُوْثٍ حَضْرَمِي *** (3 /) 424
- (3) 40 و 41. عَمْرُو بْنُ خَالِدِ اَزْدِي وَ پسرش خَالِدُ بْنُ عَمْرُو *** (3 /) 424
- (3) 42. عَمْرُو بْنُ ضُبَيْعَةَ *** (3 /) 427
- (3) 43. عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ جُنْدَعِي *** (3 /) 428
- (3) 44. عُمَيْرُ (عَمْرُو) بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ مَذْحِجِي *** (3 /) 428
- (3) 45. غَلَامُ تَرْكُ *** (3 /) 429
- (3) 46. قَارِبُ، غَلَامُ اِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ *** (3 /) 430
- (3) 47 و 48. قَاسِطُ وَ كَرْدُوْسُ، پسران زُهَيْرِ بْنِ حَارِثٍ *** (3 /) 430
- (3) 49. قَاسِمُ بْنُ حَبِيْبٍ اَزْدِي *** (3 /) 431
- (3) 50. قَعْنَبُ بْنُ عَمْرُو نَمَرِي *** (3 /) 431
- (3) 51. كِنَانَةُ بْنُ عَتِيْقٍ *** (3 /) 432
- (3) 52. مُجَمِّعُ بْنُ زِيَادٍ *** (3 /) 432
- (3) 53. مُجَمِّعُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَائِذِي *** (3 /) 432
- (3) 54. مَسْعُوْدُ بْنُ حَجَّاجٍ وَ پسرش عَبْدِ الرَّحْمَنِ *** (3 /) 433
- (3) 55. مُسَلِمُ بْنُ كَثِيْرٍ *** (3 /) 434
- (3) 56. مُنَجِّحُ، غَلَامُ اِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ *** (3 /) 434

(3) 57. نَعِيمُ بنِ عَجَلَانَ *** (3 / 435)

(3) 58. هُنُفَاهُ بنِ مُهَنَّدٍ رَاسِي *** (3 / 435)

(3) 59. هَمَامُ بنِ سَلَمَةَ قَانِصِي *** (3 / 436)

(3) 60. يَحْيَى بنِ سَلِيمٍ مَارِزِنِي *** (3 / 436)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

